

مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه

فصلنامه مطالعات جنگ فکین ایران و عراق

صاحب امتیاز	مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ
مدیر مسئول	محسن رخصت طلب
سر دبیر	محمد درودیان
مشاوران علمی (به ترتیب حروف الفبا)	حسین اردستانی، غلامعلی چگینی، محسن رشید، حسین سلامی، بهاءالدین شیخ الاسلامی، حسین علایی، علیرضا کمره‌ای، مجید مختاری، حمیدرضا مشهدی‌فرهانی، محمود یزدان‌فام
هیأت تحریریه	فرانک جمشیدی، غلامعلی رشید، جواد زمان‌زاده، علیرضا فرشچی، مجید نداف
مدیر اجرایی	روح‌الله محمدی
ویراستار	احمد نصرتی
طرح جلد و صفحه‌آرایی	عباس درودیان
حروفچینی	هادی شرافت
ناظر چاپ	روح‌الله محمدی
مدیر پشتیبانی	محمد شریعتی
آدرس اینترنتی	www.negin.ciw8.net
نشانی	تهران، میدان قدس، خ شریعتی، کوچه شهید سلیمان زاده، پلاک ۷
مرکز فروش	نمایشگاه و پایگاه اطلاع‌رسانی جنگ تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، مجتمع ناشران فخر رازی، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ
تلفن مرکز فروش اشتراک	۶۶۴۹۷۲۲۷ - ۶۶۴۹۵۵۷۲
قیمت	۷۰۰ تومان

■ مقاله‌ها و مطالب درج شده در فصلنامه نگین ایران تنها نشان دهنده دیدگاه نویسندگان آنهاست.

■ استفاده از مطالب و نوشته‌های این فصلنامه با ذکر مأخذ آزاد است.

■ مقالات از سال شده عودت داده نخواهد شد.



سرمقاله

۶ ضرورت رویکرد جامعه‌شناختی به جنگ / محمد درویدیان

گفت و گو

۱۲ بازدارندگی، گروه‌بندیهای اجتماعی و مقاومت در گفتگو با سرلشگر غلامعلی رشید

مباحث نظری

۳۲ ریشه‌های اجتماعی جنگ با تاکید بر جنگ ایران و عراق / تام و رکمن / ترجمه‌عسگر قهرمانپور

۴۸ تعامل نمادهای جنگ و هویت ملی در روسیه (یافته‌های سفر) / دکتر امینیان-دکتر کریمی

مقاله‌ها

۵۴ اشغال و اشغالگری از منظر نیروهای مردمی / مجید نداف

۸۶ رویکرد فرهنگی اجتماعی به جنگ ایران و عراق / خسرو شاه‌محمدی

۹۵ بحران در خوزستان / حسین یکتا

سخنرانی

۱۲۲ تحلیلی بر روند تحولات جنگ / شهید باقری

نقد و نظر

۱۳۸ بازتاب رسانه‌ای جنگ (هفته دفاع مقدس) / مومن زاده

۱۴۵ بحثی پیرامون رابطه دو پدیده: جنگ و شکاف نسلیها / نقدیک گفتگو

۱۵۰ رابطه بین انسجام اجتماعی و جنگ / محسن جلالی‌فراهانی

۱۵۵ آمار شهدای جنگ (ترکیب جمعیتی)

اطلاع‌رسانی

۱۵۸ گزارش محفل انس یادگاران دفاع مقدس (گردهمایی فرماندهان جنگ)

۱۶۰ برگزاری سومین دوره آشنایی با دفاع مقدس (دانشجویان دانشگاه امام حسین (ع))

۱۶۱ گزارش دومین دوره آموزش ویژه راویان فتح

۱۶۲ نمایه فصلنامه نگین ۹ تا ۱۲

۱۶۸ برگزاری نهمین جشنواره انتخاب کتاب دفاع مقدس



● ضرورت رویکرد جامعه شناختی به جنگ

ضرورت رویکرد جامعه‌شناختی به جنگ

محمد درودیان

تحولات جنگ ایران و عراق در چارچوب نظریه و رویکردهای مختلف قابل بازخوانی و تبیین است. ماهیت این تحولات و ابعاد مختلف آن و همچنین وجود متدولوژی و چارچوب‌های مختلف نظری، این امکان را فراهم می‌سازد که همواره مسائل جنگ با روایت‌های مختلف بیان شود و یا مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. پویایی حاصل از این امر تجربه جنگ ایران و عراق را به حال و آینده متصل می‌سازد.

۱- این قول مشهور دورکیم که می‌گوید: "جامعه‌شناسی، بیان تاریخ به صورتی دیگر است" در واقع بیانگر رویکرد جامعه‌شناختی برای روایت جنگ است. از این نگاه کالبد شکافی جنگ به عنوان یک پدیده اجتماعی و شناخت لایه‌های عمیق آن، به منزله تلاش برای توصیف و تبیین جدید از وقوع جنگ و شکل‌گیری مقاومت مردمی است.

نظر به اینکه جنگ پس از انقلاب واقع شد و انقلاب ایران از مبانی و زیر ساخت‌های عمیق اعتقادی - اجتماعی برخوردار بود لذا بخش اعظم پتانسیل اجتماعی حاصل از انقلاب با وقوع جنگ فعال و بازتولید شد. بر اساس این ملاحظه و با رویکرد اجتماعی می‌توان از دو منظر به تعامل جنگ با جامعه نگریست. نخست ساز و کارهای تأثیر جامعه و تحولات اجتماعی بر جنگ و دیگری تأثیر جنگ بر جامعه می‌باشد. بررسی این تعامل و به هم پیوستگی آن در دو مرحله قبل از جنگ و در جنگ، لایه‌های عمیق جنگ را در ابعاد نظامی، سیاسی و اجتماعی بیان خواهد کرد. به عبارت دیگر می‌توان با متغیرهای اجتماعی وقوع جنگ را مورد بررسی قرار داد و همچنین کارکرد جنگ بر جامعه را بازشناسی کرد. منطق وقوع جنگ، ماهیت مقاومت مردمی و ادامه جنگ و حتی نحوه پایان جنگ در چارچوب رویکرد جامعه‌شناختی به جنگ، قابل بررسی و تبیین است.

۲- جامعه ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مسیر تحول و تغییر در نگرش و رفتارهای اجتماعی، اخلاقی و سیاسی قرار

گرفت. جامعه ایران با انقطاع از گذشته بر اثر انقلاب و حرکت به سمت آینده با اهداف و آرمان‌های جدید دینی - انقلابی و رویکرد مقابله‌جویانه با ظلم قدرت‌های استکباری، از مشخصه وضعیت‌گذار و دوران ماه عسل (به تعبیر کرین برینتون) برخوردار بود. حوادث، کشمکش و تهدیدات داخلی و خارجی، پتانسیل اجتماعی را به آزمون گرفت و آشکار کرد و بخشی از این انرژی را در واکنش‌های سیاسی - اجتماعی آزاد ساخت. جهت‌گیری رویکردها و روش‌های امنیتی، حاصل نگرانی و مخاطرات جدید بود، بنابراین ساختار و نهادهای جدیدی در حوزه دفاعی - امنیتی تدریجاً شکل گرفتند که بخش وسیعی از اجزای آن متأثر از تعامل با پیامدهای حاصل از انقلاب، در جامعه بود.

در این روند ادراکات و پیوندهای استراتژیک تحت تأثیر سقوط رژیم شاه و از هم‌پاشی ساختار سیاسی، تغییر کرد و فرو ریخت و نهادهای نظامی امنیتی بر اثر انقلاب دچار دگرگونی و تحول شدند. همچنین رویکردها، تفسیرها و تحلیل پدیده‌های سیاسی، امنیتی و نظامی و روش برخورد با آنها، دستخوش تغییر شدند. همراه با ظهور پدیده‌های جدید سیاسی، امنیتی و نظامی، ساختار و سازمان‌های جدید در پاسخ به نیازها و شرایط جدید شکل گرفتند. این مباحث تنها بخش محدودی از تعامل میان تحولات اجتماعی با جنگ را نشان می‌دهد.

۳- برخی از شاخص‌های برجسته تعامل جنگ و انقلاب شامل موارد زیر می‌باشد:

- حضور اقشار و گروه‌های مختلف جامعه در جنگ.
- شکل‌گیری نهادهای جدید نظامی شامل سپاه و بسیج.
- ظهور اندیشه جدید نظامی - استراتژیک و همچنین تاکتیک‌های خلاقانه و جسورانه.
- تشکیل نهادهای اجتماعی برای پشتیبانی از جنگ.
- ظهور ارزش‌ها و فرهنگ جنگ و دفاع در جامعه.

بسیاری از رخدادهای روندهای جدید سیاسی، نظامی، امنیتی و همچنین ادراک از تهدیدات و مقولات استراتژیک بر اثر تعاملات مورد اشاره شکل گرفت و تحقق یافت.

۴- رویکرد جامعه‌شناختی به جنگ پرسش‌های جدیدی را بوجود می‌آورد که به برخی از موارد آن اشاره می‌شود:

الف - تأثیر انقلاب اسلامی به عنوان يك انقلاب مردمی و دینی و وجود پتانسیل وسیع و عمیق اجتماعی چه نقشی در وقوع جنگ و مقاومت مردمی داشت؟

ب - واکنش سیاسی اجتماعی به جنگ از چه مشخصه‌هایی برخوردار بود و جنگ چه تأثیری بر جامعه و شکل‌گیری نهادها و ساختارها و تولید فرهنگ و ارزش‌ها داشت؟

ج - پدیده جنگ در ممانعت و یا تسریع فروپاشی نظم اجتماعی متعلق به نظام سیاسی قبلی و برپایی نظم جدید به چه میزان مؤثر بوده است؟

د - وفاق اجتماعی حاصل از واکنش مردمی در برابر تهاجم، اشغال و تجاوز بیگانه به کشور، در ثبات و یا تشدید بی‌ثباتی سیاسی چقدر مؤثر بوده است؟

ه - ابزار و روش‌های به کار رفته برای بسیج مردم و شیوه مدیریت جنگ روانی در بدو هجوم عراق چگونه ارزیابی می‌شوند؟
و - متغیرهای اجتماعی تغییر یافته ناشی از جنگ برای مطالعه قشریندی‌های اجتماعی، جامعه‌شناسی سیاسی گروه‌ها و احزاب، روانشناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی خانواده، اقتصاد اجتماعی، مهاجرت جمعیت‌های شهری و روستایی ... کدامند و روش تحقیق و تحلیل هر يك از آنها کدام است؟

بدیهی است برای پاسخ به این پرسش‌ها باید تعامل جامعه و جنگ را در سه مقطع شامل: "قبل از جنگ" در نگاه به تهدید، جنگ، سازماندهی و آمادگی برای دفاع؛ "در زمان جنگ" برای مقاومت در برابر متجاوز و "پس از جنگ" در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، نظامی، برای نهادینه کردن ارزش‌ها و تجربه جنگ، مورد بررسی قرار داد.

۵- نظریه کلارویتس در پیوستگی جنگ و سیاست گرچه به عنوان يك نظریه کلاسیک پذیرفته شده و چارچوب تبیین وقوع جنگ و بررسی رفتارهای سیاسی و امنیتی در مرحله مذاکره و جنگ است ولی به نظر می‌رسد وقوع جنگ در ایران پس از انقلاب اسلامی به خصوص با تأکید بر تحولات اجتماعی در چارچوب نظریه به هم پیوستگی جنگ و انقلاب قابل توضیح است.

البته به سهولت نمی‌توان این موضوع را تبیین کرد زیرا جنگ، استفاده از زور برای اعمال قدرت است که با بن‌بست در سیاست و به عنوان يك روش برای تأمین اهداف و منافع سیاسی، مورد استفاده قرار می‌گیرد ولی قدرت حاصل از تحول اجتماعی برای

يك انقلاب و حتی پس از انقلاب به معنای صورت‌بندی جدیدی از قدرت است که با روش‌های متفاوتی وقوع جنگ و میزان مقاومت جوامع انقلابی پس از انقلاب را در برابر جنگ تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در واقع آنچه پس از انقلاب اسلامی در ایران، شکل گرفت، ظهور قدرت جدید دفاعی بر پایه جنبش اجتماعی و آموزه‌های دینی انقلابی به رهبری امام خمینی (ره) بود. با جنگ، مردم مجدداً پس از يك انقلاب بزرگ دینی و مردمی به صحنه آمدند و "انقلاب مردمی" با شکل‌گیری سپاه و بسیج و با رهبری امام به پدیده‌ای "جبهه دفاعی و جنگ مردمی" پیوست مبدل شد. دشمن این پدیده را پیش‌بینی نمی‌کرد و به همین دلیل شکست خورد.

۶- قدرت دفاعی جمهوری اسلامی ایران، پس از انقلاب با ماهیت، ساختار و روش‌های جدید و متأثر از تحولات اجتماعی شکل گرفته است و ریشه در تجربه حاصل از جنگ با عراق دارد که با توجه به تحولات پس از جنگ تدریجاً بهینه شده است. بنابراین در سطح "نظامی - استراتژیک" باید همواره نقش حضور مردم و سازماندهی و مشارکت آنها در جنگ و تبدیل قدرت مردم به قدرت دفاعی - امنیتی مورد توجه قرار گیرد. در سطح "سیاسی" نیز مشارکت مردم نه تنها مشروعیت نظام را افزایش داد بلکه بیانگر مشروعیت و منطق دفاع در برابر تهدید و متجاوز بود و موجد امنیت ملی به حساب می‌آمد. این ملاحظات می‌تواند "دکترین نظامی - امنیتی" و "استراتژی دفاعی جمهوری اسلامی" را در برابر تهدیدات و جنگ آینده تحت تأثیر قرار دهد.

۷- بدیهی است از منظر پژوهشی، کاستی‌های موجود برای برخورداری از مبانی و چارچوب‌های نظری، متدولوژی تحقیق و تعریف و مفهوم‌بندی مباحث جنگ، جدا از موانع موجود برای تحقیق در سایر عرصه‌ها نیست.

به عبارت دیگر در حالی که نیازها و ضرورت‌ها برای پژوهش در حوزه جنگ، گسترده و تا اندازه‌ای شفاف شده است ولی شکاف میان بایسته‌ها و توانایی‌ها عمیق است و راه بسیار دشوار و طولانی در پیش است. موفقیت در این راه، فارغ از شعار و سطحی‌نگری یا تبعیت از الگوهای رایج، مستلزم جسارت، خلاقیت، ایثار و شجاعت است؛ همان که در رزمندگان اسلام وجود داشت و بروز و ظهور آن، کشور و نظام را از تهدیدات داخلی و خارجی حفظ کرد.



● بازدارندگی ، گروه بندیهای اجتماعی و مقاومت

سرانشکر غلامعلی رشید

بازدارندگی گروه بندی های اجتماعی و مقاومت

گفتگو با سرلشکر غلامعلی رشید

خواهد داشت: ۱- بازدارندگی در صورت استحکام و توانمندی ۲- ترغیب دشمنان به دست درازی و تجاوز در حالت ناتوانی و ضعف. همان گونه که امروزه کارکردهای جنگ پیچیده تر و چند بعدی شده است آثار آن نیز چند وجهی و متنوع تر از دوران های قدیم گذشته است و همان طور که جنگ تحت تاثیر عوامل مختلف مثل سیاست، اقتصاد، فرهنگ، دین و ... می باشد، بر روی عوامل مختلف من جمله بر روی نظام اجتماعی به شدت، تاثیر می گذارد و منجر به تغییرات سریع و وسیع در بستر جامعه می گردد. جنگ، هم زمان با وقوعش حوزه اجتماعی را به سرعت تحت تاثیر قرار می دهد و نسبت به سایر حوزه های دیگر مثل اقتصاد، سیاست و فرهنگ، آن را آسیب پذیر می کند و آثار و نتایج آن تا مدت طولانی تری در پیشانی و قعر اجتماع باقی می ماند و این آثار و علائم خیلی دیرتر از سایر حوزه ها از بستر اجتماع زنده می شود.

جنگ ایران و عراق، هم به لحاظ کارکرد و هم به دلیل آثاری که در جامعه ایران بر جای گذاشته است می تواند دستمایه مطالعات میدانی و کاربردی قرار گیرد حال آنکه در جامعه علمی کشور مغفول مانده است.

اشاره: جنگ اولین فعالیت جمعی در جوامع بشری است که تا به امروز تاثیر عمیق و تعیین کننده ای در زندگی انسان، ایجاد تمدن های بزرگ و نظام های اجتماعی مختلف داشته است. زمانی که جنگ بین دو طرف نزاع، ضروری تشخیص داده شود، چه از نوع پیش گیرانه و چه مبتنی بر کشف و تصرف سرزمین های جدید و چه بر اساس عقلانیت و فضیلت خواهی و یا زیاده طلبی برخاشکرانه، کارکردهایی پیدا می کند که اجتناب ناپذیر و به تعبیر پارسونز یک پدیده طبیعی است و چون کارکردی است پس سرانجامی دارد و پایان می پذیرد اما چون یک نیاز بشری است از صحنه زندگی انسان ها محو نمی شود بلکه آهنگ آن تغییر می یابد و از ساده به پیچیده تبدیل می شود.

در نظام ارزشی پارسونز، جنگ فی نفسه هدف و غایت نیست بلکه ابزار و معلول سیاست است که زیربنای آن بر ارتش و نیروهای نظامی استوار می باشد. زیرا این ارتش است که وسیله ای برای اعمال قدرت و سیاست شمرده می شود. اگر اعمال اقتدار در قلمرو داخلی حکومت با ارتش میسر است، لذا در تعامل با بیگانگان و کشورهای همسایه کارکرد دوگانه

مردمی چه تأثیری در روند جنگ می‌گذارد. جناب عالی نیز به هر جهت، هم قبل از انقلاب سابقه مبارزه دارید و هم بعد از انقلاب درگیر مسائل دفاعی - امنیتی کشور بوده‌اید. به هر جهت می‌خواهیم رویکرد و تحلیل شما را از این تحولات بدانیم؛ به عبارتی دیگر رویکرد جامعه‌شناختی جنگ را از زبان شما می‌خواهیم روایت کنیم.

در واقع می‌توانیم این بحث را به سه دوره تقسیم کنیم و در این چارچوب وارد بحث شویم:

۱- قبل از جنگ

۲- وقوع جنگ

۳- ادامه جنگ تا پایان آن.

رشید: بسم الله الرحمن الرحيم، با تشکر از شما برادران؛ برای نسلی که دچار انقطاع تاریخی از جنگ و انقلاب شده و نمی‌دانند در آن زمان چه اتفاقاتی افتاده است، بیان روایت صحیحی از جنگ مشکل است و من تردید داشتم در بازگو کردن این مطالب که آیا صرفاً مطالب را تحت عنوان وقایع جنگ روایت کنم یا باید شرایط و مقاطع مختلف جنگ هم مورد تحلیل قرار بگیرد؟ که طبیعتاً قدری با وسعت دیدی که الان درباره مسائل جنگ پیدا کرده‌ایم مخلوط می‌شود.

نکته دیگری که باید بدان توجه داشت اینکه در بازگو کردن مطالب، فردی مثل من که در لایه میانی جنگ به سر می‌برده یعنی بعد از ماه‌های اولیه جنگ و در ادامه جنگ، نه در درگیری‌های فیزیکی و تاکتیکی گروهان، گردان، دسته شرکت داشته و نه در سطح استراتژیک و تصمیم‌گیری یعنی در شورای عالی دفاع بوده‌است؛ مباحثی که عرض می‌کنم بیشتر به این سطح از جنگ که سطح عملیات است مربوط و وابسته است، بیشتر به بیان طرح‌ها و افکار و نقش فرماندهان و قابلیت‌ها. حالا مثلاً ممکن است به برخی از مؤلفه‌های استراتژیک بپردازیم ولی کمتر وارد بحث سطح تاکتیک می‌شویم. و حالا می‌رسیم به این سؤالی که از طرف شما مطرح شده که قبل از جنگ نگاه ما به تهدیدها چگونه بوده است؟

وقتی ما برمی‌گردیم به سال‌های ۵۸، ۵۹ (فهم خودم را عرض می‌کنم) ما این‌گونه درک می‌کردیم و تعریف می‌کردیم که ملت ما به رهبری امام یک انقلابی کرده که زمینه‌هایش از سال ۴۲ آرام آرام شروع شده بود آن هم با یک شخصیتی مثل امام که

با توجه به اسناد و منابع فاقد طبقه‌بندی موجود و وجود افراد مطلع و آگاه، موضوعات تحقیقی زیادی را می‌توان فهرست‌بندی کرد و با روش علمی و به نحوی که در خور اهمیت این رخداد مهم و تاریخی است آنها را مفهوم‌بندی و تعریف کرد. مطالعه قشر‌بندی اجتماعی در مراحل قبل، حین و پس از جنگ از جمله موضوعاتی است که حتی گذرا و اجمالی نیز با رویکردی جامعه‌شناختی صورت نگرفته و صرفاً به بیوگرافی نویسی قالبی که خود ممدوح است، بسنده شده است.

در مصاحبه‌ای که پیش روست سعی شده کارکرد جنگ با ویژگی‌های بازدارندگی، مشارکت اجتماعی، قشر‌بندی ... و نیز آثار آن از بعد اجتماعی مطرح نظر قرار گیرد که با توجه به ضیق وقت و مشغولیت سردار سرلشکر پاسدار جانشین محترم ستاد کل نیروی مسلح برادر فاضل و گرامی آقای غلامعلی رشید فقط بخشی از سؤال‌های مربوط به قسمت اول مطرح و پاسخ‌های کلی به آن داده شده است.

درویدیان: با تشکر از اینکه وقت دادید خدمتتان برسیم. در فصلنامه شماره ۱۴ که موضوع آن با وقوع جنگ ارتباط دارد، با نگاه جدیدی وقوع جنگ را مرور و بازبینی می‌کنیم، این نگاه جدید یک نگاه جامعه‌شناختی به جنگ است. علتش هم این است که ما یک انقلاب مردمی داشتیم و بعد از انقلاب درگیر جنگ شدید و محاسبه عراقی‌ها در حمله به ایران و اینکه ریسک حمله را پذیرفتند همین نکته بود که در ایران با فروپاشی نظام سیاسی و از بین رفتن قدرت نظامی، پیروزی امکان‌پذیر است و به سرعت حاصل خواهد شد، بنابراین این حمله را انجام دادند. ولی آن چیزی که عراق را ناکام کرد چه چیزی بود؟ این بود که یک پتانسیل اجتماعی وجود داشت که این را امام از قبل فعال کرده بود و در برابر حمله عراق تبدیل شد به یک مقاومت مردمی در گوشه و کنار کشور که در بعضی جاها برجسته بود مثل خرمشهر این نوع تحلیلی که از موضوع می‌کنیم قبلاً هم با خود جناب عالی مباحثی را مطرح کردیم و درباره آن به بحث پرداختیم بیشتر یک تحلیل سیاسی - نظامی از جنگ بوده که اگر حالا بخواهیم به لایه‌های عمیق‌تری به این موضوع بپردازیم، وارد مباحث اجتماعی می‌شویم به این معنی که این تحولات اجتماعی بعد از انقلاب به چه صورت توانسته است بر شکل‌گیری مقاومت مردمی تأثیر بگذارد و متقابلاً این مقاومت

محور و عمود خیمه این انقلاب بود و انسانی بسیار فهمیده، شجاع، عارف، مجاهد، فیلسوف، بسیار دوراندیش، بدون خطا و هرچه ایشان دستور، تدبیر، فرمان و حرفی به ما بزند برای ما حجت است و ما بدون هیچ شک و تردیدی باید اجرا کنیم، یعنی یک یقین کامل نسبت به امام داشتیم بعد از آن هم می‌گفتیم که این انقلاب به نظر می‌رسد که نمونه و الگوی انقلاب صدر اسلام است و اصلاً نمی‌آمدیم مقایسه کنیم این انقلاب را مثلاً با انقلاب الجزایر و انقلاب‌های کشورهای دیگر، و این انقلاب را انقلابی ناب و خالص می‌دیدیم، بعد یک تشبیهات دیگری می‌کردیم مثلاً از امام به صورت سلسله مراتب می‌آمدیم پایین تا به فرماندار شهرمان می‌رسیدیم فکر می‌کردیم امام گویی بلاتشبییه مثلاً پیغمبر است (یک نگاه این‌جوری داشتیم) و استاندار، فرماندار، وزیر را در حد حضرت ابوزر، سلمان، بلال و مالک اشتر می‌دانستیم مثلاً در همین شهر ما (دزفول) فرماندار وقت را تشبیه می‌کردند به سلمان و ابوزر! و از رفتار و منش او با مردم، آن را مطالبه می‌کردند. از این انقلاب هم ما اعتقاد داشتیم که باید بیاییم به شدت پاسداری کنیم و در برابر هرگونه تهدیدی واقعاً می‌شود گفت در بسیج نیرو، امکانات، حضور در میدان، هیچ شک و هیچ تردیدی به خودمان راه نمی‌دادیم و هیچ دریغی هم نمی‌کردیم. نکته بعدی اینکه هر نوع تهدیدی را نسبت به انقلاب، ما در چارچوب و متن انقلاب بررسی و ارزیابی می‌کردیم حتی فعالیت‌های کوچک ضدانقلابی را احساس می‌کردیم که این کار به ریشه و متن انقلاب ضربه می‌زند، یعنی تهدیدهای کوچک و بزرگ را این‌گونه تصور می‌کردیم و با شدت برخورد می‌کردیم، به عبارتی دیگر محافظت از انقلاب فوق‌العاده بالا بود و هر نوع تهدیدی را، چه عراق و چه ضدانقلاب، ما بلافاصله می‌آمدیم و سریع آن را پیوند می‌زدیم با تهدید اول یعنی آمریکا، و تصور ما این بود که همه این توطئه‌ها، همه این اقدامات از سوی آمریکا مدیریت می‌شود و لو صدام، ولویک جریان ضدانقلابی در خرمشهر، در گوشه‌ای از ایلام، یا کرمانشاه باشد می‌گفتیم که اینها به اشاره امریکاست و دیکته شده است و آمریکا هدایت و فرماندهی می‌کند و اینها را جدا جدا نمی‌دیدیم و جدا جدا تجزیه و تحلیل نمی‌کردیم. نکته بعد هم اینکه هیچ قدرتی اعم از عراق، آمریکا و دیگر قدرت‌های بشری را به حساب نمی‌آوردیم، نمی‌دانم

علتش از شناخت بود، از آموزه‌هایی بود که امام به ما داده بود؛ اعتباری هم برای قدرت‌ها قائل نبودیم و این‌طور نبود که تصور کنیم مثلاً اگر ارتش عراق به حرکت درآید و صدام حمله کند، بترسیم و هراس کنیم و بگوییم که چه کار باید کرد و موضع فرار به خود بگیریم، در صورتی که در آن زمان آدم‌های نظامی هم نبودیم که عده و عده داشته باشیم، یعنی حتی اگر تهدید تمام عیار نظامی آمریکا و عراق را تصور می‌کردیم اعتباری برای آن قائل نبودیم و اعتقاد داشتیم که می‌ایستیم و می‌جنگیم حالا نه فقط برای عراق و آمریکا بلکه وضع به گونه‌ای بود که برای هیچ کدام از این کشورهای پیرامونی هم اعتبار و مشروعیتی قائل نبودیم. حالا اینکه عراق چگونه به ما نگاه می‌کرد، ما نمی‌دانیم ولی به نظر می‌رسد او از قدرت انقلاب وحشت کرد، ولی بالاخره قدرت ما هم در او مؤثر نبود که حمله کرد و قدرت نظامی ما بازدارندگی ایجاد نکرد، البته حمایت‌ها و پشتیبانی قدرت‌ها را از او نباید نادیده گرفت.

درویدیان: آیا شما به این موضوع فکر نمی‌کردید، یعنی برایتان مهم نبود که عراق درباره شما چگونه فکر می‌کند؟

رشید: درست است و چون ما هیچ نداشتیم و رسیده بودیم به حکومت، یعنی از صفر رسیده بودیم به صد، وقتی ما نگاه می‌کنیم به سال‌های ۵۰ یا ۵۵ و ۵۶، می‌بینیم که ما در زندان بودیم یعنی حتی تا یک سال دو سال قبل از پیروزی انقلاب واقعاً کسی تصویری نداشت که سال ۵۷ انقلاب پیروز می‌شود، این تصور در ذهن هیچ‌کس اصلاً وجود نداشت حالا آنهایی که در تهران زندان بودند و آقای هاشمی را دیده بودند می‌گفتند که از نظر آقای هاشمی ۵۰ سال دیگر انقلاب حاصل خواهد شد و تصورات هم این‌گونه بود؛ ما همه تلاش و آرزویمان این بود که مثلاً یک مقام امنیتی رژیم شاه را ترور کنیم، یک جایی را مثلاً تخریب کنیم از مراکز امنیتی و نظامی رژیم، حالا رسیدیم به جایی که یک حکومت داریم و خیلی کارها داریم می‌کنیم، ماه‌های اولیه پیروزی انقلاب اسلامی می‌گفتیم مثلاً اگر تهاجمی بشود و حکومت از دست برود ما خیلی سود کردیم و ضربه و ضرری که به دشمن زدیم کم نیست. نکته بعدی این است که هیچ درک روشنی هم از جنگ نداشتیم، یعنی از یک جنگ و تهاجم نظامی، نه در مورد ابعاد و وسعتش، نه در مورد مدتش، شدتش، میزان خسارات و تبعات و اثراتش، واقعاً درکی نداشتیم اینکه با چه سازوکاری این جنگ شروع

باشد. وقتی می‌گویم ما اعتماد به نفس داشتیم ریشه در گذشته ما داشت و تجمع این نیروها در سپاه که به‌عنوان یک نهاد نظامی تشکیل شده بود. نهادی نظامی به نام سپاه درست شده، نگاه که می‌کنم به سال ۵۷ و ۵۸ می‌گویم که این سپاهی که به‌عنوان نهاد نظامی تشکیل شد اینها چه کسانی بودند که وقتی جمع می‌زنیم می‌گوییم اینها اعتماد به نفس داشتند. احساس ما این است که قریب دویست نفر در سراسر کشور شخصیت کلیدی مبارز داشتیم که وارد سپاه شده بودند. در تهران به علت وسعت جغرافیایی حدود بیست نفر که حداقل ده سال تجربه کار انقلابی داشتند، زندان رفته بودند، زندگی مخفی کرده بودند، مبارزه کردند، با امام و روحانیت آشنا بودند، اهل تحلیل سیاسی بودند، و اگر اسامی آنها را ردیف کنید محسن رضایی، ابوشریف، جواد منصوری، شهید محمد بروجردی، شهید حاج داوود کریمی، محمدزاده، دوزدوزانی، رفیق دوست و تعدادی دیگر. حوزه جغرافیایی تهران چون وسیع‌تر بوده می‌گویم بیست شخصیت هم‌وزن این شخصیت‌ها، مثلاً شما سراغ شهید داوود کریمی می‌روید می‌بینید که ایشان حداقل از سال ۵۰ فعال بوده، در ردیف این اسامی کسانی مثل آقای رفیق دوست هم بودند که از سال ۴۵ از فعالان بوده‌اند، ولی عمدتاً از سال ۵۰ تا ۵۹ حدود یک دهه قبل از پیروزی انقلاب و در تشکیل سپاه فعالیت داشتند. اگر به استان فارس برویم آقای بشارتی، ذوالقدر، اسدی، وحیدی، فیروزی، هاشمی، اینها انسانی‌هایی بودند که تقریباً ده سالی اهل مبارزه بودند. مثلاً در اصفهان، رحیم صفوی، شهید عبدالله میثمی، شهید مصطفی رادانی‌پور، حجازی، مبلغ، شمشیری، پرورش و... اینها زندان رفته بودند، مبارزه کرده بودند، شهید کلاهدوزان، رضا سیف‌اللهی، حاج آقا سالک، وقتی آدم به گذشته این شخصیت‌ها در قبل از انقلاب رجوع می‌کند می‌بیند که اینها از سال ۵۰ فعال بودند، آقا رحیم به عنوان یک شخصیت مبارزی در تبریز درگیر شده با ساواک، تیر خورده، زندان رفته، لبنان رفته، یا مثلاً در خوزستان آقای محسن رضایی، علی شمخانی، جهان‌آرا، مجید بقایی، اسماعیل دقایقی، علم‌الهدی، من کل این شخصیت‌ها را اسم نمی‌برم، و می‌گویم حداقل در هر استان ده نفر و استان تهران به علت وسعت، بیست نفر و در ایلام کمتر از ده نفر و در آذربایجان، باکری‌ها، هم مهدی و هم حمید، ابوالحسن

می‌شود؟ اصلاً جنگی که شروع شد تا اوم پیدا می‌کند؟ اساساً ما به این مسائل فکر نمی‌کردیم؛ البته یک شناختی از ارتش خودمان داشتیم و شاید هم می‌شود گفت از ارتش‌های دنیا. حالا "ما" که می‌گویم منظورم گروه‌های مبارز و مسلح است که در خانه‌های تیمی به سر می‌بردند. آنها اخبار مناطق بحرانی را مثل لبنان، کنگو، ارتش ایران که با آمریکا تعامل داشت، جنگ هند و پاکستان در بنگلادش که پاکستان شرقی جدا شد، دنبال می‌کردند. برای مثال سه ماه چهار ماه روی یک بحران نظامی و امنیتی متمرکز می‌شدیم که مثلاً یک ستوانی است در لبنان در درگیری‌های داخلی که یک موضع مردمی به خود گرفته است این می‌شد موضوع بحث. یعنی دو تا پنج ماه یک موضع در یک کشور را مطالعه می‌کردیم. در مورد ارتش ایران نیز مطالعه‌ای در این زمینه داشتیم و اطلاعاتی درباره اینکه چقدر عده و عده دارد، چه ارتباطاتی با آمریکا دارد، چه سلاح‌هایی دارد، یعنی یک تجزیه و تحلیل به این شکل از ارتش خودمان داشتیم؛ تصور اولیه ما هم این بود که این تهدید را ارتش جواب می‌دهد، می‌گفتیم بالاخره این ارتش با این ساز و برگ به نظر می‌رسد که اگر بسیج بشوند مقابله می‌کنند و این تهاجم را می‌شکنند. تصور ما این بود که وقتی بسیج می‌شوند و آرایش می‌گیرند با تانک و نفربر و زرهی و هواپیما یا همان آرایش نظامی مثل عراقی‌ها، عراقی‌ها را شکست می‌دهند و آنها را عقب می‌زنند تا لب مرز و این تصور را تا چهار، پنج ماه بعد از شروع جنگ هم داشتیم. البته این تصور ما روز به روز، هفته به هفته، می‌شکست؛ یعنی وقتی تماس می‌گرفتیم و می‌رفتیم نزد آنها، تدریجاً به تردید می‌افتادیم، تا عملیات هویزه در دی‌ماه ۵۹ که دیگر به قطعیت رسیدیم که تصور ما تصور اشتباهی است و این‌گونه که فکر می‌کردیم نیست و به این نتیجه رسیدیم که ارتش نتوانست در برابر تجاوز عراق بازدارندگی ایجاد کند؛ حالا هم که مناطق اشغال شده است، نمی‌تواند و قادر به شکست دادن و بیرون راندن ارتش عراق هم نیست.

ولی نکته‌ای که باعث امیدواری شد، همین اعتماد به نفس بود که عرض کردم یک مقدارش ریشه داشت در همین گذشته‌ی ما، نگاه ما به امام که اعتماد به نفس می‌داد به ما، احساس می‌کردیم ما قادریم بایستیم ولو با جنگ چریکی، ولو با جنگ شهری و خانه به خانه، این‌طور نیست که دشمن شکست‌ناپذیر

آل اسحاق، حمید سلیمی، حسین علایی، و قیامت‌یون که از بیرون استان حضور دارند و کمک می‌کنند این‌ها را دوباره می‌بینید که در حوزه آذربایجان حدود ده تا شخصیت کلیدی، همه وارد سپاه می‌شوند یعنی ما حداقل دویست شخصیت کلیدی این‌جوری داریم، به تعبیر امروز دویست سردار بودند، دویست امیر و در اول کار هم هر جا که می‌روند رأس مسئولیت‌ها را به عهده می‌گیرند، بعضی از اینها را در شورای سپاه می‌بینیم مثل محسن رضایی، محمدزاده و ابو شریف و در جای دیگر می‌بینیم که حسین علایی و مهدی و حمید باکری خودشان یک فرمانده و یک مسئول عملیات هستند، یک مسئولیت کلیدی. می‌آییم در اهواز می‌بینیم که شمخانی فرمانده سپاه خوزستان است، رحیم صفوی را می‌بینید مسئول عملیات کل اصفهان است، حتی وارد شهر که می‌شوی می‌بینی که در خرمشهر جهان‌آرا، در دزفول، خود بنده، آوایی، صفوی و حالا اینها هر کدامشان هم حدود ده نفر را حداقل تحت تربیت داشتند، یعنی فرض کنید که ده نفر به جهان‌آرا به عنوان یک الگو نگاه می‌کردند، چرا که فرماندهی بوده است که دویست پاسدار تحت فرمان او بوده، جهان‌آرا می‌آید و با آن ده نفر این سپاه اولیه را می‌سازد و ساماندهی می‌کند در مسئولیت‌های اطلاعات، فرمانده گردان و... یعنی انسان‌هایی هستند که شهید جهان‌آرا را به عنوان یک الگو قبول دارند. آن اعتماد به نفسی که داشتیم، آن قدرت سازماندهی که در وجود ما بود، متأثر از اینهاست. بخشی از خصوصیات این انسان‌ها را اشاره می‌کنم که چه انسان‌هایی بودند، زندان رفته بودند و با روش کار سازمانی و سازماندهی آشنایی داشتند چون کار کرده بودند و من یادم می‌آید که در یک خانه تیمی به نام "حصن" یک رئیس تیم داشتیم و از طرف دیگر من رئیس تیم یک خانه تیمی دیگر بودم، یعنی سلسله مراتب فرماندهی، سازماندهی، و کار تشکیلاتی را می‌فهمیدیم اهل مبارزه سیاسی - نظامی بودیم در حد یک دهه، اهل تحلیل بودیم، آموزش‌هایی دیده بودیم، یک مقدار آموزش چریکی، آموزش عقیدتی سیاسی، آموزش پنهان‌کاری، جعل، جعلیات، یعنی هر کاری که امنیتی بود، اینها را ما عملاً تجربه کرده بودیم. یعنی باور تان نمی‌شود مثلاً شاید ما دو ماه به همراه یکی از برادرها شب‌ها پلاک اتومبیل درمی‌آوردیم و می‌خواستیم ببینیم که قادریم این کار را انجام بدهیم. یعنی

باید در خیابان پلاک یک ماشین را باز می‌کردیم و با پلاک ماشین خودمان عوض می‌کردیم و یا پلاک‌ها را به لحاظ شماره در هم ادغام می‌کردیم، درست کردن نارنجک و یا آموزش با اسلحه‌هایی در حد کلت که به ما تحویل می‌شد و یکی دو قبضه کلاشینکف را کار کردیم و آموزش دیدیم، از باز و بسته کردن تا تیراندازی و بعضاً زدن آدم‌های امنیتی رژیم، البته برخی از همین شخصیت‌ها خدمت سربازی رفته بودند مثل رحیم صفوی که افسر وظیفه بوده در تیپ ۵۵ هواپرد یا خود من که گروه‌بان وظیفه بودم در لشکر ۹۲ زرهی و دوره فشنگ‌گذاری و رانندگی و مخابرات تانک چیفتن دیده بودم؛ این موارد در دستور کار بود و خیلی از این اشخاص این کارها را کرده بودند. بارها این آدم‌ها تا آستانه شهادت پیش رفته بودند، ما خودمان قرص سیانور در دهانمان بود وقتی بیرون می‌رفتیم، سیانور در خانه داشتیم، همه این انسان‌ها حداقل هفت، هشت سالی به این شکل زندگی کردند و این خیلی در روحیه و روان آدم تأثیرگذار است، در کسب اعتماد به نفس به لحاظ فنی، و سن آنها بین ۲۵ تا ۳۵ سال بود. تاریخ تولدها عموماً از ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۴ بود. اهل کار اطلاعاتی و تشکیلاتی و پنهان‌کاری و قدرت تجزیه و تحلیل بالا بودند. در مورد تحصیلات هم اکثرشان تحصیلات دانشگاهی داشتند، یا رها کردند یا می‌خواندند، مثل مهدی باکری که در مقطع لیسانس بود. اینها در مبارزاتشان نقش آفرین بودند. ما بعد از آزاد شدن از زندان دوم، از اول ۵۷ زندگی نیمه مخفی، نیمه علنی داشتیم، ولی تظاهراتی نبود که سازماندهی اش دست ما نباشد، یعنی واقعاً می‌شود گفت کلیه تظاهرات دزفول متکی بود به همین ۴ و ۵ نفر شخصیت مبارز که در آنجا بودیم، ابتدای تظاهرات، انتهای تظاهرات، بلندگو کجا باشد، پلاکاردها چه باشد، شعارها چه باشد، یکی دو قبضه اسلحه خودمان بیاوریم، اگر با پلیس برخورد کردیم چه کار کنیم؟ از ۲۴ ساعت قبل تا ۴، ۵ ساعت بعد از تظاهرات فشار زیادی روی ما بود، حالا مردم آرامش داشتند یا نداشتند، شعار می‌دادند و راه می‌رفتند ولی ما باید فعالیت می‌کردیم، می‌رفتیم انتهای صف، جلوی صف، با حرکت‌های مشکوک برخورد می‌کردیم، بین مردم و بچه‌ها هماهنگی می‌کردیم. در سال ۵۷ حدود هفت، هشت ماه این‌جوری گذشت. به لحاظ شخصیتی، منش و رفتار بدون اغراق می‌شود گفت که خیلی از این بچه‌ها به الگو تبدیل شده

درویدیان: من از بحث شما تا اینجا يك جمع بندی بکنم. ما از بحث شما که ورود خوبی هم به بحث داشتید چهار، پنج نکته‌ی اساسی به دست آوردیم، نکته‌ی اولش این بود که شما يك نوع پیوستگی بین تهدیدات داخلی و خارجی می‌دیدید و مسائل را بیشتر در چارچوب انقلاب تحلیل می‌کردید. نکته‌ی دوم اینکه هیچ قدرتی را به رسمیت نمی‌شناختید دلیلش هم حالا يك سری میانی اعتقادی بوده و الا اگر این میانی اعتقادی و انقلاب نبود شما زیر شلاق‌های ساواک و منوچهری و حسینی و امثال اینها، باید آنها را به رسمیت می‌شناختید چون شما ابزار قدرت را لمس کردید، شما از رعب و وحشت در خانه تیمی، نمی‌توانستید زندگی بکنید و دائماً در استرس بودید، پس شما آن ابزار قدرت را زمان شاه درک کردید ولی چه می‌شود که از این گذر می‌کنید و دیگر اینها را نمی‌بینید، يك اتفاق جدیدی است که با انقلاب و امام خمینی و این جور مسائل برای شما حاصل شد. نکته‌ی سوم اینکه در آن زمان هیچ درکی از جنگ نداشتید که جنگ به چه صورت شروع می‌شود و سازوکار آن چیست و شکل آن چگونه است در عین حال هم تصور می‌کردید که ارتش در برابر تهدیدهایی که می‌شود قادر به پاسخ دادن است و بیش از این عمیق نمی‌شدید، به هر جهت شما اسیر ذهنیت‌های دوره مبارزه و پیروزی انقلاب بودید. این دویست نفر را هم که گفتید حالا این بحث بعداً بیشتر به کارمان می‌آید که اینها به چه صورت می‌آیند در جنگ و سازماندهی می‌شوند. ولی قبل از ورود به این بحث من این سؤال را می‌کنم، می‌خواهیم بدانیم که این تفکر چه تأثیری در شما داشته، به هر جهت آیا شما به سراغ بسیج اجتماعی می‌رفتید تا مردم را آماده کنید و یا به الگوهای دیگری فکر می‌کردید؟ اگر فکر می‌کردید، این الگوها را از چه کسی گرفتید، بعد از انقلاب گرفتید یا از نوع برخورد امام گرفتید و از کجا بود؟ و در مورد جنگ هم، اگر جنگ چریکی الگوی شما بوده، الگوی مبارزه است، الگوی جنگ منظم که نیست، بنابراین همان نکته‌ای که شما از جنگ منظم می‌گویید، شما که از جنگ منظم برداشتی نداشتید باز هم این نکته اسیر ذهنیت‌های دوران مبارزه بوده یا اسیر مثلاً تجربه فلسطینی‌ها و آن جنگ‌ها، بنابراین می‌خواهیم بدانیم که در این زمینه‌ها برای آماده شدن و بسیج اجتماعی شما چه کاری در آن دوره انجام دادید؟ و نقش این دویست نفر در ساختار جدید و تفکرشان بعد از مبارزه در



بودند حالا چه در محله، چه دانشگاه و ... نمی‌دانم این لطف خدا بود یا چیز دیگر ولی حرفی که می‌زدیم بچه‌های سپاه و کميته هیچ تردیدی در آن نداشتند و اعتقاد داشتند که حرف ما حرف امام است و باید انجام بشود، یعنی این را بگویم که ما هیچ نیازی نداشتیم که حرف خودمان را جا بیندازیم، به همین صورت که آرام و راحت زندگی می‌کردیم، دستور و فرمانی که می‌دادیم اجرا می‌شد، و این اعتمادی بود که به گذشته ما داشتند. نگاه می‌کردند می‌دیدند که ما در دوره جوانی فداکاری کردیم، زندان رفته‌ایم، خانواده را رها کردیم. بیش از آن چیزی که ما خودمان شناخت داشتیم، ما را می‌شناختند و هر يك از این دویست نفر ده نفر تحت فرمان اولیه داشتند برای اجرا و سازماندهی کارها از کوچک و بزرگ، با يك نیروی صفر کیلومتر در ارتباط نبودیم. این افراد حداقل از ۱۰، ۱۵ سال قبل از پیروزی انقلاب به نوعی در مبارزات و فعالیت‌ها و کارهایی که انجام شده بود شرکت داشتند چه از نظر مالی و چه تشکیلاتی و با این تفاسیر باید گفت که دوهزار شخصیت کلیدی در سال ۵۸ و ۵۹ در سپاه وجود داشت، خب اینها به راحتی قدرت سازماندهی داشتند. اول در سطح شهر و بعد در جنگ تکامل پیدا کردند و گردان، تیپ و لشکر به وجود آمد و در رأس این لشکرها هم خیلی از این شخصیت‌ها بودند. در تهران هم می‌بینیم که اینها در شورای فرماندهی سپاه هستند، رأس اطلاعاتند، رأس عملیاتند، رأس آموزش هستند، یعنی کارهای عمده تشکیلاتی سپاه در اختیار اینها بود.

انقلاب و قبل از جنگ چه بوده؟ چون در آن مقطع شما ارتباطی با مردم نداشتید و حضورتان در خانه‌های تیمی باعث شده بود از مردم فاصله بگیرید.

رشید: می‌شود گفت از دوره‌ای که امام در سال ۵۷ تظاهرات مردم را فعال کرد و مردم را به صحنه و به خیابان‌ها کشاند، کم‌کم ما هم ایمان آوردیم به نوع بسیج مردم توسط امام چون تا قبل از این شاید به ندرت مبارزی در خانه تیمی پیدا می‌شد که تصور می‌کرد این مسیر به پیروزی می‌رسد، عموم ما اول تصور می‌کردیم تظاهرات‌ها و این نوع مبارزه به پیروزی ختم نمی‌شود؛ مبارزه را فکر می‌کردیم که مثلاً صد نفر باید بشود ده هزار نفر به صورت شبکه‌ای در کل کشور سازماندهی شود، تشکیلاتی شود، فرماندهی باشد و معلوم شود چه کسی، چه کسی را اداره می‌کند و آن وقت همه اینها تحت فرمان یک رهبری باشند؛ بعد که تظاهرات صورت گرفت دیدیم که مردم همین‌طور در حال حرکت‌اند و اصلاً ما احساس کردیم که ماندنمان در خانه تیمی بی‌معناست و بی‌معنی می‌شد چون فشار امنیتی رژیم شکسته شده و تعقیب و مراقبتی به آن معنا صورت نمی‌گرفت و به این نتیجه رسیدیم که اصلاً چرا باید در این خانه تیمی بمانیم، چون کسی در خانه تیمی می‌ماند که دائماً احساس کند دستگیر می‌کنند و باید یک جایی مخفی بشود، احساس کردیم که آن فضای امنیتی سنگین، شکست و ما کم‌کم باورمان شد این حرکت‌هایی که امام رهبری می‌کند درست است. بعضی از برادران تا روزهای آخر، تا پیروزی و آمدن مهندس بازرگان و همکاری با دولت موقت قبول نداشتند و هر روز بحث می‌کردند که این روش اشتباه است و به شکست منجر می‌شود و نباید رفت در سپاه، نباید رفت در نهادها، ما می‌گفتیم پس برای کمک به انقلاب چه بکنیم؟ و بعضی‌ها در توهمی بودند که این حرکت شکست می‌خورد و رژیم برمی‌گردد ولی ما جدا شدیم و آمدیم در بین مردم و وارد نهاد سپاه شدیم و یک مقداری هم خودمان را نشان دادیم و اگر می‌خواستیم با همان تفکر و تصور که نباید برویم داخل مردم، کار ما خطا بود و به نوعی داشتیم خودمان را لومی دادیم ولی احساس کردیم که این روند با حضور مردم به پیروزی می‌انجامد و آمدیم سازماندهی مردم را به عهده گرفتیم و دیگر مردم ما را می‌شناختند و به این پی برده بودند که ما کننده این کار هم هستیم. تماس ما با مردم از مهرماه ۵۷ شدید و عمیق‌تر شد.

درویدیان: الگوی مبارزه‌ای شما هم عوض شد؟
رشید: بله، ولی در این مسیر احساس می‌کردیم یک جاهایی باید کارهای مسلحانه‌ای بکنیم و مردم خوششان می‌آمد اما نه همیشه. مثلاً اگر رئیس کارخانه‌ای جلوی تظاهرات کارگری را می‌گرفت باید زده می‌شد و این کار که انجام می‌شد مردم خیلی مسرور می‌شدند و روحیه می‌گرفتند و این سدی که مقابل مردم بود می‌شکست. همچنین در شهربانی‌ها دو نفر آدم کلیدی بودند که می‌گفتیم اینها را باید زد تا این سدی که مقابل مردم است شکسته شود اما همه کار این نبود و امام این روش را به طور کلی تأیید نمی‌کرد. هنگامی که تماس با مردم آغاز شد دیگر این تماس را از دست ندادیم تا اینکه انقلاب پیروز شد. کمیته‌هایی را ایجاد کردیم و هجوم مردم را شاهد بودیم که دیگر ارتباطی مستقیم داشتیم و مشکلات خرد و بزرگ مردم را در همین کمیته‌ها حل و فصل می‌کردیم و مردم هر مشکلی که داشتند به ما مراجعه می‌کردند، اعتماد می‌کردند و ما هم واقعاً کمک می‌کردیم و تماس ما روز به روز با مردم بیشتر می‌شد، به طوری که وقتی امام فرمان تشکیل بسیج را صادر کرد با اینکه قبل از آن چنین تصویری نداشتیم احساس کردیم که ما باید این بسیج را سازماندهی کنیم و به سرعت همین کادرهای مبارزی که در شهر بودند رفتند به دنبال سازماندهی بسیج.

درویدیان: یعنی اولین ضرورت سازماندهی بعد از انقلاب، بسیج بود، آن هم بسیج در برابر تهدیدهای خارجی.
رشید: بله کمیته به شکل طبیعی شکل گرفته است، ما قبل از سپاه کمیته را داشتیم و سپاه نیز بعد از کمیته انقلاب اسلامی تشکیل شد و سپاه از درون کمیته شکل گرفت.

درویدیان: در تهران، ما کمیته را کمیته استقبال از امام می‌دیدیم، در دزفول و منطقه شما کمیته چه بود؟
رشید: نه، در دزفول یادم می‌آید در ۲۲ بهمن یک پرده بزرگ سر در مسجد جامع نصب کردیم به عنوان کمیته انقلاب اسلامی شهرستان دزفول، حالا این کمیته چه کارهایی باید می‌کرد، کارش این بود که همه کارهایی که روی زمین مانده است اعم از اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و ... بردارد یعنی ما آمدیم منزل آیت‌الله قاضی هشت عدد میز گذاشتیم گفتیم فلانی مسئول امور قضایی، فلانی مسئول امور انتظامی، فلانی مسئول زندان و بعد دیدیم که کمبود جا داریم. رفتیم مسجد

جامع و وقتی کسی آنجا را می‌دید و فضا را می‌دید احساس می‌کرد که یک دولت کوچک در دزفول شکل گرفته است حتی دعوی یک زن و شوهر در آنجا فیصله پیدا می‌کرد به عبارتی این شورا و این کمیته انقلاب اسلامی همه کار می‌کرد چون که سیستم یکی دو ماه فلج بود و همه چیز روی زمین مانده بود و بعد آرام آرام که فرماندار و شهردار تعیین شد آنها رفتند روی سازمان‌های سنتی خودشان، ما کمیته را داشتیم و تعامل خوبی هم داشتیم چون فرماندار از خودمان بود یکی از بچه‌های کمیته بود، شهردار هم همین‌طور و تعامل هم داشتیم که اولین اصطکاک‌ها بین ما و کمیته در این مقطع بروز پیدا کرد که برمی‌گشت به تعرض به حوزه اختیارات. فرماندار اعتراض می‌کرد که بدون اجازه‌ی من چرا این کار را انجام دادید، یعنی فرماندار شهر که تا دیروز از عناصر کمیته بود این نظر را داشت که امام ولی فقیه همه‌ماست من هم بر شما ولایت دارم...!

درویدیان: پس همه نگاهتان به داخل کشور بود ...

رشید: در تقدم اول تهدید داخلی را تصور می‌کردیم و بعد هم آمریکا را، می‌گفتیم که آمریکا از گوشه‌ای وارد می‌شود و بخشی از کشور را اشغال می‌کند، این تصورات را از تهدید آمریکا داشتیم و آن زمان نیز در آب‌های پیرامونی ما حضور داشت و در منطقه ما به علت نزدیک بودن و هم‌مرز بودن با عراق و با شنیدن اخبار از مرزهای مشترک با عراق و سرکشی‌های مرزی آرام آرام یک تهدیدی از عراق در ذهن ما جای گرفت منتها می‌آمدیم سراغ بچه‌های ارتش، آنها می‌گفتند نه، جرات نمی‌کنند به ما حمله کنند و این حرف‌ها تصورات ما را ضعیف می‌کرد ولی ما این تحرکات عراقی‌ها را به صورت مکتوب گزارش می‌کردیم که در مرزها تحرکات و ناامنی وجود دارد لکن در شورای تأمین استان که تشکیل می‌شد مقامات نظامی ارتش و ژاندارمری با رد موضوع و اینکه هیچ‌گونه تهدیدی در مناطق مرزی نیست، حرف ما را تأیید نمی‌کردند و اقدامی هم برای مقابله و دفاع صورت نمی‌گرفت.

درویدیان: این نگرانی شما از چه چیزی بود؟

رشید: نمی‌شود گفت که نمی‌ترسیدیم، می‌گفتیم این تبدیل می‌شود به جنگ، یعنی وقتی به مرز سرکشی می‌کردیم و اطلاعات را جمع‌آوری می‌کردیم به این نتیجه می‌رسیدیم که این تهدیدات در حال تبدیل شدن به جنگ است؛ ما این تحلیل‌ها را انجام می‌دادیم و ارائه می‌دادیم، اما برادران ارتشی که در جلسه حرفشان پیش مقامات دولت‌های بازگان و بنی‌صدر، حجت بود، تحلیل‌ها و جمع‌بندی‌های ما را فاقد اعتبار می‌دانستند و رد می‌کردند. صادقانه عرض می‌کنم در اوائل بررسی کارکرد بسیج، خود ما اول می‌گفتیم چرا بسیج؟ ما که سپاه داریم، کمیته هم داریم، خب ارتش هم که هست این برای خود ما هم سؤال بود؟ ولی بعد فهمیدیم که امام با چه تدبیری، چه دوراندیشی و خیر و مصلحتی فرمان تشکیل بسیج را دادند تا بتواند با تهاجم و تهدید خارجی مقابله کند و اینجا فهمیدیم

اصطکاک‌ها از اینجا آغاز شد که می‌گفتند باید هماهنگی شود و کمیته آرام آرام محدود به یک تشکیلات صرفاً انتظامی شد، یعنی وقتی همه امورات از کمیته جدا شد، چیزی که باقی ماند امور امنیتی و انتظامی بود که از اردیبهشت و خرداد ۵۸ به بعد کارش همین بود. بعد که سپاه تشکیل شد از درون کمیته بیرون آمد، کل شخصیت‌های کلیدی سپاه و کمیته را جمع می‌زدیم مثلاً دویست نفر بودند، اینکه می‌گویی شهر خیلی بیشتر از این پتانسیل دارد پس این همه جوان‌های مردم کجا پیدا می‌کند؟ خب باید ما اینها را به یک طریقی سازماندهی کنیم، یک خلأی بود تا دوره‌ای که امام بسیج را فرمان داد و بعد فهمیدیم که باید برویم دو هزار، سه هزار از جوان‌ها را سازماندهی کنیم و در این مقطع اینگونه نیست که همه کارها اعم از تهاجم دشمن، مبارزه با اشترار را فقط خودمان انجام بدهیم و باید می‌رفتیم بسیج را سازماندهی کنیم و به صورت بسیج و گروهی این کارها را باید انجام بدهیم و به کمک مساجد شروع به عضوگیری می‌کردیم، برای آموزش و سازماندهی و مسلح کردن.

درویدیان: تفاوت‌ها بین کمیته و بسیج چه بود؟

رشید: خب تصور ما بر این بود که علاوه بر شهربانی که به امور عادی انتظامی می‌پرداخت، در اقدامات و تهدیداتی که یک مقدار به انقلاب ضربه می‌زد و یک سری تهدیداتی از این دست،



قومی چقدر مؤثر بوده در انگیزه آغاز تجاوز صدام، در مسائل مذهبی و فرقه‌ای به نظر می‌رسد این مقدار مؤثر نبوده ولی این مسئله قومی، قبلش در کردستان و بعد خلق عرب وجود داشته تا همین‌طور آمد جلو. در یکی از اسناد می‌خواندم که این مسئله در مدارس و متون درسی عراق بحث عادی و روشنی شده بود که خوزستان متعلق به عراق است و در نظام آموزشی عراق این مسئله را حل شده می‌دیدند و در کتب درسی به صراحت به این موضوع پرداخته شده بود.

رشید: کردستان را باید از این موضوع جدا کرد و جداگانه به آن پرداخت ولی در خوزستان از خرمشهر تا حول و حوش دهلران که اعراب کنار مرز زندگی می‌کردند می‌شود گفت یک واقعیتی است، اینها شیعه هستند و در دورترین روستاها شما بروید خیلی به سادات، اهل بیت و ائمه مثل ما ایمان و اعتقادی دارند، حتی میزانی از اعتقاد پاکی و دینداری و دیانت که در اعراب است بیشتر از دیگران است و آدم این نکته را به عینه در آنجا درک می‌کند. اعراب خوزستان به دین بهای زیادی می‌دهند و شیعه هم هستند ولی به هر حال تفاوتی بین خودشان و فارس‌ها قائل هستند یعنی یک مرزبندی قائلند و این نکته را هم باید گفت به عنوان ایراد به خودمان که نگاه ملی از زاویه ژئوپلیتیکی به اقوام نداشتیم، الان هم هست ولی در جریان دولت دوم خرداد فضای تنفس بیشتری پیدا کردند، اعتقاد دارند مسئولیت‌هایی از استان برای آنها باید باشد، و اینکه در حق آنها اجحاف شده، حقشان را مثلاً فارس‌ها خورده‌اند البته برادران و شخصیت‌هایی از اعراب که با ما ارتباط دارند

که بسیج کارکردش در اینجاست، یعنی بسیج که قرار است ده برابر و صد برابر یک سپاه شهرستان بشود پس باید دو هزار، سه هزار، ده هزار نفر در یک شهر بسیج بکنیم. امر بسیج این اعتماد را در ما به وجود آورد که پس می‌توانیم مقابله کنیم با یک تهاجم خارجی و یا یک به هم ریختگی داخلی مثل کودتا، و اینکه شما می‌گویید از جنگ تصویری نداشتید کاملاً درست است ولی برای آماده شدن آموزش‌های نظامی می‌دادیم مثلاً خود من در پادگان پای پل کرخه آموزش می‌دادم آن هم آموزش‌های تاکتیکی و چریکی بود و تصور ما برای شرکت سپاه در مقابله با تهدید جنگ منظم نبود و آموزش تاکتیک می‌دادیم، همین‌طور ادامه جنگ در ذهن ما شکل گرفت و فهمیدیم با آرپی‌جی باید چه کار بکنیم با سلاح‌های نیمه سنگین باید چه کار بکنیم و این‌طور تصور می‌کردیم که در جنگ، به ارتش به عنوان نیروی منظم و ما به عنوان نیروی نامنظم می‌بایست کمک کنیم مثلاً با آرپی‌جی جلوی تانک‌ها را بگیریم بعد یک سری اطلاعاتی هم از جنگ اعراب و اسرائیل و فلسطین نیز در ذهنمان بود. ما در آموزش‌ها به قدری جدی عمل می‌کردیم که تلفات هم می‌دادیم و بعد دیدیم پتانسیل بیشتری داریم که خودمان حمله کنیم.

نداف: اختلافات قومی میان ما و عراق یک واقعیت اجتماعی بوده که جامعه‌شناسان به عنوان منشأ بروز جنگ به آن پرداخته‌اند یعنی به صرف اینکه این مسئله را ادعاهایی از طرف ستون پنجم عنوان کنیم شاید مسئله حل نمی‌شود، شما خودتان که در منطقه بودید فکر می‌کنید که واقعاً این مسئله

این را زیاد مطرح نمی‌کنند ولی یک مقدار که به لایه‌های پایین‌تر نگاه می‌کنیم این ادعاها مشهود هست یعنی خودشان را کاملاً متمایز از جامعه ایرانی می‌دانند و اعتقاد هم دارند که حقوقی از آنها پایمال شده است. حالا اینکه رژیم عراق، حزب‌بعث، چقدر توانسته از همان اوایل روی اعراب خوزستان تأثیر بگذارد، بعید می‌دانم بتواند در جامعه اعراب به آن معنا و مفهوم تأثیری در توده مردم بگذارد و جلب و جذب خودش بکند، نبوده است، ولی می‌شود گفت که یک گروه‌هایی مثل گروه‌های روشنفکر عرب، وابسته شدند و آنها کاملاً به این اعتقاد داشتند که باید با تکیه بر رژیم عراق این استان را جدا کنند، که نمونه‌هایش هم در خرمشهر و بقیه جاها ایجاد شده بود، تأثیر داشت و نمی‌شود گفت که بی‌تأثیر بوده، در این باره باید جداگانه مطالعه شود. این نکته را بگویم که در سال ۵۸ که خبری از جنگ نبود برخی از شیوخ عرب می‌رفتند سر مرز و از عراق سلاح می‌گرفتند، آن هم به تعداد زیاد، برای ما سؤال پیش می‌آمد که اینها را برای چه می‌گیرند؟، شیخ و بزرگ روستا یک وانت برمی‌دارد و می‌رود از عراق اسلحه می‌آورد به روستا و آن را پنهان می‌کند این برای چیست؟، اگر برای دفاع است، در برابر کدام تجاوز؟ آموزش می‌دهند، اینها برای چیست؟ این چه احساسی است؟ البته برخی از آن شیوخ سلاح‌ها را بلافاصله آوردند به سپاه دادند. اینکه یک سری از همین گروه‌ها در ایران کار تخریبی را در استان انجام دادند، مثلاً می‌آیند ریل راه آهن منفجر می‌کنند، در بازار بمب‌گذاری می‌کنند، لوله نفت منفجر می‌کنند، و قائلند به مبارزه تحت عنوان گروه‌های به اصطلاح خلق عرب، که می‌آمدند مثلاً در خرمشهر مقابله می‌کردند و می‌خواستند گروه اسلامی و انقلابی شهر را متلاشی کنند به این دلیل که فارس بودند البته در همین گروه انقلابی و اسلامی شهر که جهان‌آرا بود، عرب هم بود؟ ولی آنها مبارزه می‌کردند برای هدفی که داشتند.

رشید: ما بحث قومیت‌ها را جداگانه باید بپردازیم، در یک جلسه مستقل.

درویدیان: تا الان مقدمه‌ای بود برای ورود به جنگ، حالا می‌خواهیم تعامل این دو سطح را که این پدیده چیست که بعضی معتقدند پدیده‌ای است اجتماعی و از این طرف هم جامعه‌ای داریم بعد از انقلاب که در آن نهادهایی شکل گرفته‌اند مثل بسیج، کمیته، سپاه، حالا ارتش از گذشته بوده، ما می‌خواهیم جنگ را بار دیگر با رویکرد تعامل دو سطح روایت کنیم که به هر جهت آن پتانسیل اجتماعی که ما داشتیم به چه صورت می‌آید و مقاومت مردمی شکل می‌گیرد و به چه صورت عقبه این ساختارها و نهادها بنا می‌شود، چه نوع فرهنگی ایجاد می‌کند؟

رشید: اینکه تعامل این دو سطح و پتانسیل مردمی چگونه توانست تأثیر بگذارد و تبدیل بشود به یک نهاد نظامی عرض می‌کنم بسیج یک ساز و کاری بود که امام تدبیر کرده بود و خیلی مؤثر بود، با اینکه بسیج آن‌طور که حداقل آن چیزی که حضرت امام و نظام می‌خواست، سازماندهی نشد، شکل نگرفت و سلاح در اختیارشان قرار نگرفت و داده نشد و آموزش ندید اما همین تلاش‌هایی که سپاه می‌کرد در حد همین امکان و اختیاری که داشت، می‌شود گفت که خیلی جاها، مثلاً هر شهری دو، سه گردانی از بسیج برای خودش داشت. خود ما هزار و پانصد تا دو هزار نفر در بسیج عضو گرفتیم و آموزش‌هایی هم به آنها داده بودیم در حد آموزش مقدماتی. جنگ که شروع شد ابتدا کل کادر سپاه رفت در جنگ، شهر دزفول را عرض می‌کنم، یعنی کادر سپاه اعزام می‌شد به سرریل کرخه و می‌رفتیم کنار ارتش، بعد دیدیم که از بسیج هم کمک باید بگیریم ولی در ساختار ما هیچ چیزی تعبیه نشده بود

این را زیاد مطرح نمی‌کنند ولی یک مقدار که به لایه‌های پایین‌تر نگاه می‌کنیم این ادعاها مشهود هست یعنی خودشان را کاملاً متمایز از جامعه ایرانی می‌دانند و اعتقاد هم دارند که حقوقی از آنها پایمال شده است. حالا اینکه رژیم عراق، حزب‌بعث، چقدر توانسته از همان اوایل روی اعراب خوزستان تأثیر بگذارد، بعید می‌دانم بتواند در جامعه اعراب به آن معنا و مفهوم تأثیری در توده مردم بگذارد و جلب و جذب خودش بکند، نبوده است، ولی می‌شود گفت که یک گروه‌هایی مثل گروه‌های روشنفکر عرب، وابسته شدند و آنها کاملاً به این اعتقاد داشتند که باید با تکیه بر رژیم عراق این استان را جدا کنند، که نمونه‌هایش هم در خرمشهر و بقیه جاها ایجاد شده بود، تأثیر داشت و نمی‌شود گفت که بی‌تأثیر بوده، در این باره باید جداگانه مطالعه شود. این نکته را بگویم که در سال ۵۸ که خبری از جنگ نبود برخی از شیوخ عرب می‌رفتند سر مرز و از عراق سلاح می‌گرفتند، آن هم به تعداد زیاد، برای ما سؤال پیش می‌آمد که اینها را برای چه می‌گیرند؟، شیخ و بزرگ روستا یک وانت برمی‌دارد و می‌رود از عراق اسلحه می‌آورد به روستا و آن را پنهان می‌کند این برای چیست؟، اگر برای دفاع است، در برابر کدام تجاوز؟ آموزش می‌دهند، اینها برای چیست؟ این چه احساسی است؟ البته برخی از آن شیوخ سلاح‌ها را بلافاصله آوردند به سپاه دادند. اینکه یک سری از همین گروه‌ها در ایران کار تخریبی را در استان انجام دادند، مثلاً می‌آیند ریل راه آهن منفجر می‌کنند، در بازار بمب‌گذاری می‌کنند، لوله نفت منفجر می‌کنند، و قائلند به مبارزه تحت عنوان گروه‌های به اصطلاح خلق عرب، که می‌آمدند مثلاً در خرمشهر مقابله می‌کردند و می‌خواستند گروه اسلامی و انقلابی شهر را متلاشی کنند به این دلیل که فارس بودند البته در همین گروه انقلابی و اسلامی شهر که جهان‌آرا بود، عرب هم بود؟ ولی آنها مبارزه می‌کردند برای هدفی که داشتند.

زمانزاده: یک نکته‌ای مکمل صحبت‌های سردار رشید عرض کنم که بحثی که حضرت امام داشتند، قبل از اینکه آن فرمان تاریخی را بدهند، بحث خلق‌ها تقریباً در تمام ایران با فضای ناسیونالیستی که در ایران وجود داشت، خلق ترکمن، خلق کرد، خلق مسلمان در آذربایجان همه اینها آن فرمانی که امام دادند چه بسا این بود که منهای بحث ناسیونالیستی یا ملیت پرستی که در اقوام مختلف وجود داشت

که حالا ما بیاییم سیصد تا بسیجی، پانصد تا بسیجی بیاوریم، اینها را کجا قرار بدهیم، ما خودمان را به زور تحمیل کرده بودیم به سازمان ارتش که حتی کنارشان باشیم برای همین کار نامنظم و پشتیبانی و تدارکاتی که انجام می‌دادیم؛ یعنی اعلام بی‌نیازی می‌کردند و اکثر کارها را خودشان انجام می‌دادند تا زمانی که دشمن تهاجم کرد و در بعضی جاها از حرکت ایستاد و دیدند که ضربه خورده‌اند. گفتند که تعداد ما کم است ما به این نتیجه رسیدیم که بسیجی‌ها را بیاوریم کمک، اینجا دیگر آرام‌آرام ما آمدیم از بسیج استفاده کردیم و هر جا که ده تا پانزده تا پاسدار می‌گذاشتیم پنجاه، شصت نفر هم بسیجی کنار آنها بود که حدود یک سال با اینها کار کرده بودیم ولی باز هم همین را عرض می‌کنم اصلاً تشکیل یک سازمان و نهاد نظامی کلاسیک در ذهن ما نبود، می‌گفتیم که ما اینجا ضربه می‌زنیم نفوذ می‌کنیم، اسیر می‌گیریم و می‌مانیم تا ارتش حمله کند باز هم می‌رویم و کمکش می‌کنیم تا این عملیات را تداوم بدهیم و در ماه‌های پنجم، ششم جنگ بود که وضعیت دشمن را می‌دیدیم که گسترده شده در خوزستان و از طرف دیگر هم ارتش خودمان را دیده بودیم و درک کرده بودیم که طرح و برنامه خاصی برای بیرون کردن دشمن ندارد و اگر دارد، نمی‌تواند و در حمله ۲۳ مهر ۵۹ در جسر نادری که ما کنار ارتش بودیم پیشروی و موفقیتی نداشت و من در این فکر بودم که ما باید کاری بکنیم و با توجه به صحبت‌هایی که با شهید کلاهدوز کرده بودیم در ماه دوم جنگ که طرح ما را رد کرده بود در این فکر بودم که شهید کلاهدوز اشتباه می‌کند و استدلال درستی ندارد که فکر می‌کند این حرکات، یعنی چند حرکت منظم سه ماهه اول جنگ می‌تواند منجر به شکست دشمن و شود و ظرف سه ماه با پیروزی ما و شکست عراق جنگ تمام می‌شود، این تصور شهید کلاهدوز بود که به خود من گفت، یعنی من یقین کردم که اشتباه می‌کند و کار ما درست است و رها هم نکردم، اگر یقین می‌کردم باید موضوع را رها می‌کردم، بنابراین ما آمدیم از این پتانسیل بیشتر استفاده کردیم، این پتانسیل اجتماعی، یک نیروی بالقوه و نهفته در درون جامعه ما بود و می‌شود گفت به دلیل دین‌دار بودن، یعنی قوه دین بود که این بچه‌ها را به اینجا کشاند من یادم نمی‌آید که واقعاً حتی در ارتش از میهن، از وطن، یا آنهایی که میهن و وطن برایشان معنا پیدا می‌کند بتوانند یک جریان قوی در

گوشه‌ای از جبهه جنگ درست کنند و در گوشه‌ای بیایند و بگویند که مثلاً سرزمین ایران را آزاد کنیم یا یک کسی بیاید جلوی ما مثلاً اشعار شاهنامه بخواند، یک شعرهای ملی و حماسه‌ای، هیچکس، یعنی هر جا یک انگیزه‌ای بود یک تلاشی بود متأثر از دین و اعتقادات اسلامی بود. البته جنگ ما هم یک جنگ سختی بود، به نظر می‌رسد به دلیل سختی و نابرابری که وجود داشت انگیزه‌های ملی، ناسیونالیستی اصلاً قادر نبود جواب بدهد و نمی‌داد، یعنی باید صحنه کربلا را تجسم می‌کردی پنجاه نفر می‌رفتند در میدان و به این نتیجه هم می‌رسیدند که از این پنجاه نفر چهل نفر شهید می‌شوند تا آن ده نفر کاری بکنند، با این انگیزه باید پیش می‌رفتیم. حتی در ارتش هم ندیدیم که انگیزه‌های ملی و میهنی توانسته باشد کاری بکند، چون شدت جنگ و نابرابری در بعد تجهیزات هم بود، بنابراین این پتانسیلی که در مردم وجود داشت به دلیل دین‌دار بودن، به دلیل تأثیرپذیری که از امام داشتند، از روحانیت داشتند، از این نوع شخصیت‌ها داشتند و دینی بودن این جامعه بود و بعد از سازماندهی آن از طریق ساز و کارهایی مثل بسیج، باعث تحریک در جبهه شد.

درویدیان: سازماندهی بسیج که هنگام تهاجم عراق نبود، اگر سازماندهی بود که عراق گسترش نمی‌یافت در خاک ایران، این نبوده، و این درست است که ما می‌گوییم مقاومت مردمی، ولی سازماندهی که در جنگ باشد نبوده.

رشید: بله شما درست می‌گویید در سه، چهار ماه اول جنگ این‌طور بود. منظور من ماه هفتم، هشتم جنگ است که داشتم بیان می‌کردم.

درویدیان: در مورد تهاجم عراق که دفعته حاصل شده بود، ما متکی بر چه چیزی پاسخگوی این تهاجم بودیم و چگونه پاسخ دادیم؟ یعنی آن پتانسیل اجتماعی که می‌گوییم بیش از یک هیجان و آمادگی برای حضور چیز دیگری نبوده، چون کسی نمی‌توانسته اینها را به کار بگیرد، اتفاقاً بنی‌صدر می‌گوید ما هشتاد تا صد هزار نیروی احتیاط فراخوانی کردیم و جذب شدند، یعنی تنها فراخوان منظمی که مردم می‌آیند آموزش می‌بینند برای ارتش است، آنها هم نمی‌توانند استفاده کنند، یعنی بعد از یک ماه و نیم برمی‌گردند در صورتی که با اینها می‌شد چند تا یگان سازماندهی کرد. سپاه هم طبق فرمایش شما کادر اولیه‌اش می‌رود در جنگ، ما هم در زمان جنگ

می‌دهد به اضافه این سپاه‌های لب مرز، یعنی قائل به این نبودند که یک سپاهی از استان‌های مرکزی و شرقی کشور آنجا حرکت کند و بیاید در خوزستان، کم‌کم صدای همه ما درآمده بود در خوزستان که با آقای شمخانی داشتیم می‌گفتیم که این جنگ، بین سپاه خوزستان و ارتش عراق که نیست، این جنگ کل سپاه پاسداران است که باید بیاید و آقای شمخانی مطالبه می‌کرد از تهران که چرا نمی‌آید: یعنی این مطالبه ما از ماه‌های اول و دوم روزبه‌روز بیشتر می‌شد. من که حضور داشتم و دیده بودم پیشروی ارتش عراق را، آن مقاومتی که شما بعدها می‌گفتید ندیدم، کم‌کم دوستان جا انداختند که مقاومت صورت گرفته است چون می‌دیدم که نود درصد این جغرافیایی که دشمن پیشروی کرد مقاومتی در برابرش صورت نگرفت، اگر هم گرفته مقاومتی بومی بوده، همین نیروی ارتشی و سپاه منطقه و نیروی بومی بوده، بلکه نقاطی بوده، همین پنج، شش تا نقطه. اعتقاد دارم درون نقاطی مثل شهرها، مقاومتی بوده، آن هم شما می‌بینید چهارصد، پانصد نفر در خرمشهر می‌جنگند، هشتاد درصدش سپاهی هستند، بسیجی هم به آن معنا نیست، در این ۳۴ روز درگیری در خرمشهر تا روز سی‌ام خبری از بسیج و اینها نبود جمع آنهایی که در این مدت در خرمشهر مقاومت کردند به هزار نفر نمی‌رسید، اگر بسیجی وجود داشته به صورت سازمانی نبوده است چرا مثلاً از اصفهان دو سه هزار نفر نمی‌آیند اینجا، یا مثلاً از خراسان حرکتی نمی‌شود که بیایند در خرمشهر؟ حرکتی سازماندهی شده از بسیج در قالب گردان و یگان.

درویدیان: چنین چیزی نبوده، همان درکی که شما از ارتش داشتید که ارتش می‌آید، همان درک را خود ارتش از خودش داشت و همان درک را مسئولان داشتند، که اگر ما بخواهیم درگیر جنگ شویم بالاخره ارتش هست، یعنی اگر ما می‌گوییم شما اسیر ذهنیت‌های مبارزه قبل از انقلاب و پیروزی انقلاب بودید، ارتش هم اسیر ذهنیت‌های قبل از انقلاب خودش و آموزش‌هایش بود. مسئولان ما هم اسیر همین معادلات بودند. بنابراین مقاومت مردمی به معنی حاصل یک سازماندهی پیشین جنگ مردمی با استراتژی مشخص نیست، اما مقاومت انجام شده توسط ارتش و توسط مردم همان مناطق مرزی درست است. بنابراین اگر ما پدیده‌ای می‌بینیم در مرحله آزادسازی است، از نظر جامعه‌شناختی چگونه

تحقیقاتی که در زمینه مقاومت کردیم، مقاومت بومی بود و عقبه‌ای مثلاً از مشهد نداریم این سازماندهی بعداً به وجود آمد. بنابراین ما چیزی به نام سازماندهی مردمی برای یک جنگ مردمی به آن معنا که ارتش مردمی داشته باشیم، نمی‌بینیم. **رشید:** تا ماه ششم این حرف شما را قبول دارم. اوج تهاجم دشمن دو ماه اول جنگ بود، که اصلاً این مقاومت متأثر از بسیج عمومی مردم وجود نداشت و جاهایی هم که سپاه‌های حاشیه مرز، عمدتاً همین نیروهای سپاه رفتند تا یک مقاومتی بکنند، یعنی خالص و یکدست سپاه است در نقاطی مثل خرمشهر، سوسنگرد، هویزه، بستان، گیلانغرب، نقاط شهری، نیروی سپاه بود، نیروی کمیته هم بود، یک عده اندکی هم از بسیج، که اینها خودجوش از یک شهرستانی حدود ده نفر تا بیست نفر آمده بودند. یعنی من در خرمشهر می‌دیدم که از پنجاه شهر ایران نیرو آمده گاه دو نفر و گاه بیست نفر، اما سازماندهی در کار نبوده؛ مثلاً یک برادری به نام مرتضی قربانی آمده به همراه بیست نفر آن هم با اتکایی که به کمیته داشته نه بسیج. اینکه فکر کنیم در شهری مثل شیراز مثلاً پنج گردان می‌فرستد اهواز آن هم در همین ماه اول جنگ اصلاً این طور نبود. ذکر این روایت بد نیست و واقعیتی است که اتفاق افتاده، سردار اسدی می‌گوید: بدون اینکه فرمانی به من داده شود از رده بالاتر ما از مرکز استان و یا از تهران و بدون اینکه از اهواز درخواستی از ما بشود، ما خود تصمیم گرفتیم برویم به جبهه جنگ و من روز بیستم مهر حرکت کردم به طرف اهواز. همه ابزار و تجهیزات موجود در سپاه شهرستان خودم را بسیج کردم به همراه پانزده نفر، با دو دستگاه خودرو جیب استیشن قدیمی و یک آمبولانس، وقتی که رسیدیم اهواز، آقای شمخانی گفت: شما مجهزترین تیمی هستید که تا به حال به استان آمده است.

بعد ایشان (آقای اسدی) تعریف می‌کند پس از سی روز که در کنار کارون در محور فارسیات بودم و گزارش روزانه تهیه کردم، گزارش را خودم بردم شیراز و دادم به فرمانده استان، چهل روز بعد مجدداً از جبهه آمدم دیدم گزارش قبلی من هنوز به همان صورت بسته شده (لوله شده و پیچیده در نخ) روی میز است و گزارش مرا هیچ فرمانده‌ای نخوانده است! لذا گزارش قبلی و فعلی خودم را با خود به جبهه آوردم. تصور بر این بود، حتی در سپاه تهران می‌گفتند که جنگ شده و ارتش هم جواب

می‌توانیم تجزیه و تحلیل کنیم، چون به نتایج سیاسی - نظامی رسیدیم.

نُدا ف: به هر حال در جایی که وسایل ارتباط جمعی بوده، پیام از مرکزیت می‌رسیده، مقاومت‌های خوبی صورت گرفته یعنی بر اثر مقابله روانی - روحی که امام می‌کند کما اینکه در این شماره فصلنامه هم تا حدودی به آن پرداختیم، پیامی دارد، این پیام از طریق رسانه‌های جمعی به بخشی از شهرها می‌رسد، آنجاها مقاومت‌های خوبی صورت می‌گیرد، اگر هم در ادامه می‌بینیم به هر حال مقاومت در بعضی از جاها حتی نقاط شهری کاهش پیدا می‌کند شاید صحبت به نوعی از همان سیستم بسته ارتش باعث شده، یعنی نمی‌گذاشتند خبرها بیاید و به مرکز برسد. در مورد مسائل انگیزشی هم که سردار گفتند فکر می‌کنم که اگر قبل از آغاز جنگ می‌توانستیم مثل پس از جنگ، روی سمبل‌های ملی، آرمان‌های ملی کار بکنیم شاید می‌توانست بر روی بخشی از مردم و نظامیان مؤثر باشد. حتی اینکه یک باور عمومی در سطح جامعه ماست، به نوعی تبلیغ شد که آن‌هم حساسیت برانگیز شد که این دین، دین انحصاری است و فقط شیعیان را در بر می‌گیرد و لذا مسائل خلقی را دامن زد و بردش به سمت اینکه اصلاً بحث، بحث صدور انقلاب است، اینها همه ناشی از تغییرات سریعی بود که در جامعه صورت گرفته بود.

درویدیان: ما متغیر جنگ را مبنا قرار دادیم، که این جنگ، مثل ویروسی آمده در بدن ما و آمده در درون جامعه ما، حالا بباییم چند شاخص تغییر، تعریف کنیم. این التهاب اولیه که آقای زمانزاده گفت که ایجاد شد و امام فرماندهی کرد و آرامش داد، منتهی این آرامش مسئله را حل نکرد، یعنی تدریجاً مسائل اقتصادیمان که متأثر از جنگ بود نه متأثر از انقلاب، روش جدیدی را انتخاب کرد، همه چیزمان تغییر کرد؛ نظام شب روزمان را به علت خاموشی‌ها تغییر دادیم، این شاخص دیگری از زندگی مردم در شهرها در زمان جنگ است، زندگی مردم در شهرها تحت تأثیر مارش، اخبار رادیو، خاموشی، هواپیما، بمباران و دشمن قرار گرفت، این تأثیرات جنگ بود. از نظر نظامی، بالاخره ارتش در برابر یک آزمون جدی قرار گرفت، یعنی بعد از انقلاب درگیر خودش بود و حالا روبه‌رو شده با یک تهدید خارجی. سپاه به عنوان یک نیروی انقلابی که مأموریت درونی برای خودش قائل بود؛ منتهی سپاهی که در

مرزها بودند، آرام درگیر جنگی شدند که به قول سردار رشید، کادرهای سپاه در مناطق هم مرز آمدند و بعدها گسترش پیدا می‌کند و از همه استان‌ها می‌آیند و سازمان سپاه گسترش پیدا می‌کند و سازمان سپاه نظامی می‌شود و هویت نظامی پیدا می‌کند، بسیج به عنوان سازماندهی مردمی که امام ایجاد کرده بود و قبل از جنگ شکل نگرفته بود با جنگ آرام آرام شکل می‌گیرد، حالا در مرحله مقاومت شکل نمی‌گیرد اما در مراحل بعدی این کار انجام می‌شود، یعنی ساختار ذهنی ما پدیده‌ای به نام جنگ و متغیر جنگ را نمی‌شناخت، حالا شناختیم، جنگ می‌آید، اشغال است، بمباران است، انهدام است، به عبارتی با اولین بمباران‌ها پدیده جنگ را شناختیم، یعنی این پدیده جنگ این تأثیرات را می‌گذارد و آرام آرام ابعاد فرهنگی هم پیدا می‌کند. به هر جهت از این رویکرد باید یک تجزیه تحلیل اجتماعی داشته باشیم به چه صورت باید به این بحث ورود کنیم؟

نُدا ف: اگر به تعبیر کلان‌ویس جنگ تجلی خواسته‌های سیاسی یک کشور است، در آن شرایط اصلاً ساختار سیاسی کشور شکل نگرفته بود، در واقع در سیستم کاملاً نابسامان که بحران‌های خودش را فقط می‌تواند حل کند، قدرت بسیج‌کنندگی اصلاً وجود ندارد، جنگی با آن همه ابعاد و وسعت صورت گرفته، حمله سراسری انجام شده و اصلاً به جز جوان‌های خرمشهری چنین درکی نمی‌توانند پیدا کنند که الساعه باید گروه‌های مقاومت تشکیل داد، شهرهای بزرگ ما هم درگیر مسائل خودشان هستند، ما به هر حال به خاطر همین تغییر سریعی که در روند انقلاب و در شکل‌بندی ساختار سیاسی داشتیم، نتوانستیم سازماندهی درستی انجام بدهیم که بازدارندگی ایجاد کند. فقط امام با تدبیری که کردند و با توجه به روحیه‌ای که داشتند آمدند آن التهابات اولیه را فرو نشاندند که این خیلی مهم بود زیرا، به ما زمان داد و گرنه، این خودش می‌توانست زمینه یک دگرگونی باشد، یعنی اصلاً مردم را بریزد به هم.

درویدیان: هدف امام هم همین بوده، می‌گفتند که ما یک شوک وارد می‌کنیم، این التهاب سیاسی بحران را می‌برد در درون جامعه ایران و با یک نیروی سیاسی یک اتفاقی می‌افتد.

نُدا ف: جز همین پایه‌هایی که در حکومت شکل گرفت دیگر چیزی نمی‌بینیم، حالا شما مشکلات درون شهری و



می شود در سه، چهار ماه که نتیجه‌ای نمی‌دهد؛ پس شد مهر، آبان، آذر، دی، این چهار ماه از جنگ گذشت، دیگر آرام آرام سپاه می‌آید، نقش خودش را ایفا بکند، احساس می‌کند که باید متکی بر نیرو این کار را بکند که به فکر بسیج می‌افتد و یا یک مقدار فشار می‌آورد، سپاه‌های دیگر پیدا می‌شوند.

درویدیان: خب، این برای شکل‌گیری دوره جدید، حالا اگر ما بخواهیم تغییر کنیم و آیا شما می‌پذیرید که اولاً غافل‌گیر شدید، ثانیاً در مقابله با تهاجم مقاومت مردمی به آن معنا نبود؛ دلایلش هم خود شما گفتید که اولاً ما درکی از جنگ نداشتیم، کسی که پدیده‌ای را نمی‌شناسد به چه صورت باید برود جلو ثانیاً سازماندهی مناسبی نداشتیم؛ امام فرمان بسیج را داده بودند ولی بسیج به عنوان یک سازمان نظامی شکل نگرفته بود. بنابراین غافلگیری اولیه وجود دارد ولی وقتی ما زمان به دست می‌آوریم، قادریم خودمان را احیا کنیم، یعنی بسیج را سازماندهی کنیم در مقاطع بعدی جنگ استفاده می‌کنیم.

رشید: این سازماندهی مردمی بعد از سه چهار ماه که از تجاوز دشمن گذشت ایجاد می‌شود. من عرض کردم اوایل در سپاه تصور بر این بود که خود سپاه خوزستان و ایلام و کرمانشاه می‌جنگند، بعداً بر اثر اصرار فرماندهان سپاه‌های استان‌های مرزی، سپاه‌های دیگری پیدا شدند وقتی مناطقی را نگاه می‌کردیم در ماه‌های بعدی جنگ می‌دیدیم که یک محور در دست سپاه فارس است یک محور دست سپاه اصفهان است و همین‌طور از همه استان‌ها پانزده تا بیست محور در اختیار

بحران‌هایی که ضدانقلاب کرده را هم ببینید، اینها اصلاً اجازه نمی‌داد کسی تدبیر بکند.

درویدیان: این نکته را بگویم که این شکست دشمن است که موجب شده موضوع مقاومت مردمی را خوب ببینیم و نکته بعد تداوم جنگ و امکان سازماندهی نیروهای مردمی و آزادسازی مناطق اشغالی موجب شده است به این مسائل توجه شود، در صورتی که اگر جنگ، جنگ یک هفته‌ای بود یا جنگ بیست روزه بود و با آتش بس تمام می‌شد، تمام این بحث‌ها که ما می‌کنیم اصلاً طرح نمی‌شد؛ چون اصلاً از مقاومت مردمی خبری نبود، اصلاً از سازماندهی خبری نبود.

رشید: بله، من هم می‌خواستم به زمان و قدرت این تهاجم اشاره کنم، به لحاظ فیزیکی بالآخر ارتش عراق تهاجم کرده، می‌آید داخل ایران ولی به دلیل عمق و وسعتی که ایران دارد حتی یک استان را نمی‌تواند تصرف کند. جاهایی که حمله می‌کند تا تهران، هشتصد کیلومتر، هزار کیلومتر فاصله و عمق دارد که اگر مرکزیت در تهران نبود مثلاً در همدان یا باختران بود من معتقدم که تأثیرات دیگری داشت، در این تهاجم شما نمی‌بینید که ارتش عراق در بین راه شهر بزرگی را تصرف کرده باشد. مثل اهواز، ایلام، کرمانشاه، حتی به شهرهای مرکزی هم نرسیده، آمده تا یک شهر کوچک مرزی به عمق پانزده کیلومتر تا بیست کیلومتر مثل دهران، قصرشیرین و نتوانسته خوزستان را تصرف کند، یا استان کرمانشاه و همدان را. این تهاجم گسترده‌ای در ابعاد جنگ جهانی دوم نداشته و مقاومت مردمی به آن معنا و مفهوم بی‌معنی است. شما بروید نگاه کنید هر جایی را که تجاوز شده و مقاومتی به آن معنی متشکل از سپاه، کمیته و یک مقدار بسیج صورت می‌پذیرد آن هم در پنج، شش نقطه ولی وقتی از خرمشهر می‌آیی بیرون تا پلانیه می‌بینی مقاومتی به آن معنا وجود ندارد، یعنی ارتش عراق کوبیده و آمده جلو ده تا پانزده کیلومتری اهواز یا مثلاً از منطقه شرفانی و فکه تا جسر نادری و شوش را که می‌بینی نود کیلومتر کوبیده آمده تا رودخانه کرخه، مقاومت مردمی وجود ندارد، که مثلاً دویست نفر بسیجی سازماندهی شده در قالب یگان ببینید که در این ده روز دارند مقاومت می‌کنند. اصلاً اینگونه نبود، خبری نبود، جاهایی که بیابان بود و شهری نبود مقاومتی هم نبود و پیشروی سریع ارتش عراق بود، میانگین روزی بیست کیلومتر. بعد از آن هم که تهاجمات ارتش شروع

داشتند. حالا اینها هم آمدند، ولی بار اصلی تهاجم به دشمن که با اینها درست نمی‌شود. اوایل عملیات‌های محدود انجام می‌دادند اما باز هم در همان عملیات‌های محدود یک عده قلیلی از آن بسیجی که تصور می‌کردیم باید شکل بگیرد در حال وارد شدن است. وقتی کل نیروی شما در اولین عملیات محدود در همین اسفندماه سال ۵۹ با دویست، سیصد نفر است وقتی می‌روی آنجا می‌بینی اکثرشان پاسدارند و یک مقدار کم نیروی بسیج هم بود. اساساً حضور گسترده مردم در قالب بسیج را در دوره آزادسازی باید ببینیم.

درویدیان: برای بازدارندگی چطور؟

رشید: سازماندهی شده نبود و از سال دوم است که حضور مردم معنا پیدا می‌کند. بعد از عملیات تأمین الاثمه که آقای رضایی فرمانده سپاه شدند من رفتم تهران پیش ایشان گفتم که شما اگر بتوانید در هر مرحله (هر دو سه ماه) سه هزار نفر به ما بدهید یک عملیات مثل شکست حصر آبادان انجام می‌دهیم. حالا بسیج در ایران بنا بود به فرمایش امام بیست میلیونی باشد ولی تقاضای ما، یک میلیون، یا صد هزار نفر نبود، بلکه من می‌گفتم اگر سه چهار هزار نفر به ما بدهید این کار را می‌کنیم و ایشان می‌گویند ما می‌توانیم این کار را بکنیم و بعداً خود آقا محسن در تهران نماند و نیمه سال ۶۰ آمد در جبهه و تا آخر جنگ ماند. بنابراین سازماندهی بسیج در سال دوم جنگ است یعنی سپاه هست، بسیج هم هست. در سال اول خیلی از این آقایان به ذهنشان نمی‌آید که بسیج را در حد پنجاه، صد و دویست هزار نفر به چه صورت بیاورند وارد جبهه بکنند و واقعاً در مرحله آزادسازی اینها معنا پیدا می‌کند و بسیج مردمی به صورت گسترده در درون ظرف سپاه با محوریت آقامحسن سازماندهی و بکارگیری می‌شود.

زمانزاده: این بحث مقاومت مردمی که می‌گویید با توجه به اینکه سپاه یک سال دو سال بعد از انقلاب ساختار یک سازمان رسمی کشوری مصوب نداشت، آیا با این دید مقاومتی که پاسدارها در ماه‌های اولیه جنگ کردند در واقع مقاومت مردمی بوده، چون حتی عضوگیری‌هایی که آن موقع سپاه داشت اغلب یک تعهد شش ماهه‌ای بود که از یک پاسدار می‌گرفتند و دورنما هم این بود که جنگ در ماه سوم، چهارم تمام می‌شود و یا به شهادت می‌رسند.

درویدیان: ما باید معنی کنیم که مقاومت مردمی یعنی چه؟ الان

از این دید که شما می‌گویید پاسدارها را هم در قالب مقاومت مردمی به حساب می‌آورید، آیا درست است؟

رشید: نه! ما بالاخره یک سازمانی بودیم، سپاه یک تشکیلاتی داشته است که از آغاز سال ۵۸ شکل گرفته است. ممکن است این هم از عدم درک ما از یک جنگ گسترده و درازمدت بوده که فکر می‌کردیم سه ماه دیگر جنگ تمام است، ولی بالاخره پاسدارها از طرف یک سازمانی به عنوان سپاه می‌رفتند به جبهه، و نمی‌شود گفت مقاومت مردمی به آن معنا و مفهوم مثل یک بسیجی که داوطلبانه می‌رود و مدت زمان محدودی قبول می‌کند تحت کنترل باشد. داوطلبانه بودنش را برای گروه‌های سپاهی که اوایل می‌آمدند شاید بشود گفت که مردمی بود، به علت اینکه فرماندهی نبود که دستور بدهد و اجباری هم نبوده است، مثل سردار اسدی که با پانزده نفر می‌آید، این یک نیروی خودجوش بوده مثل باکری‌ها، قربانی‌ها، اینها انگیزه‌های خودجوش بوده است، دستوری مبنی بر "برو" و یا خواسته‌ای مبنی بر "بیا" در ماه‌های اول جنگ نبوده است.

نداف: این حضور داوطلبانه خیلی قابل توجه بوده یعنی براساس شواهدی که الان هست گروه‌های اجتماعی مختلفی بودند.

رشید: حضور داوطلبانه اعم از گروه‌های سپاهی و گروه‌های غیرسپاهی و غیربسیجی، منتهی با کمیت کم. داشتیم، که هم سپاهی، هم بسیجی و هم غیرسپاهی و بسیجی بودند. مثلاً گروهی بودند که آقای خلخال‌ی هدایتشان می‌کرد یا کسانی بودند تحت امر شهید چمران مثل گروه شهید مجتبی هاشمی که بعداً وصل شد به گروه نامنظم شهید چمران. نیروهای این‌جوری داشتیم که سپاهی نبودند، بسیجی نبودند و تشکیلات خاصی هم نداشتند و می‌آمدند منتها باز کم بودند و یا در غرب گروهی بودند که ارتباط تشکیلاتی و سازمانی با ارتش و سپاه و بسیج و گروه شهید چمران هم نداشتند! مقام معظم رهبری در سال ۵۹ از آنها بازدید می‌کند که در حال دفاع در مقابل دشمن بودند.

درویدیان: پس اگر، بخواهیم حضور را بر حضور داوطلبانه ترسیم کنیم آن وقت این سؤال پیش می‌آید که بالاخره یک اتفاقی افتاده به نام مقاومت، که جوهر و سازماندهی‌اش سپاه است و مقدار کمی بسیج و اساس آن تجربه کردستان و سایر تجربه‌های این‌چنینی در خوزستان و غیره است. یعنی اگر ما

هم بوده، یعنی یک جاهایی آمده و جنایاتی هم کرده که مردم و گروه‌های اجتماعی را وادار به واکنش کرد و خودش با دست خودش تولید مقاومت کرده، ظاهراً خودش هم اعتراف کردند که ما نباید وارد شهر می‌شدیم و اشتباه کردیم.

رشید: اگر هم وارد شهر شدند ناچار بودند، یعنی می‌خواستند حرکت کنند به سمت اهواز، وقتی از چزابه به سمت اهواز می‌آید شهر بستان را که بر سر راهشان است چه کار کنند؟ خوب باید از آنجا عبور کند، باید برود آنجا کاری هم انجام دهد، یک مسئول گذاشته آنجا، نمی‌تواند آنجا را رها کند و حرکت کند و یا سوسنگرد؛ بله در شهرهایی هم بود که اگر مقاومت می‌شد آنها را می‌زد اما قصدش این نبوده که وارد شهر بشود و بی‌خودی برای خود مقاومت درست بکند و یا آبادان را که می‌خواست تصرف کند می‌بایست از کل خرمشهر رد می‌شد که آن مسائل به وجود آمد ولی اگر خرمشهر در شادگان بود و سر راه آبادان و اهواز نبود این‌طور نمی‌شد. عراق هدفش خوزستان و اهواز بود و اگر هم در شهری وارد می‌شد برای جنگ و مبارزه نبود، بلکه آن شهرها در مسیرشان بود و اگر مقاومتی می‌دید کشت و کشتار صورت می‌گرفت. البته خرمشهر استثنا است، شهری بندری با آن اهمیت در فاصله کمی از مرز بود و تصویری هم از مقاومت در آن نداشت و آن مقاومت مثال‌زدنی پیش آمد.

درویدیان: اجازه بدهید یک جمع‌بندی را بیان کنم که بشود جمع‌بندی بحثمان. بالاخره ما یک نگاه که می‌کنیم، عدم سازماندهی همراه با غافل‌گیری ذهنی و عملی را مشاهده می‌کنیم بنابراین ما اگر بخواهیم بگوییم ترکیبی از ناتوانی در سازماندهی و زمینه‌ها و توانمندی‌های اولیه را که داشتیم، به هر جهت تجربه‌های کردستان و گذشته بی‌تأثیر نبوده؛ بنابراین برآیند تهاجم عراق و تأثیرات شکل‌گیری یک قدرت دفاعی که بستر اصلی آن تحول اجتماعی است، به میزانی که ما توانایی داشتیم سازماندهی کنیم این اثرگذار بوده، مخصوصاً بعدها، یعنی ما آزادسازی را در امتداد همین بسیج اجتماعی از بستر تحولات انقلابی و اجتماعی توانستیم انجام بدهیم. به میزانی که ناتوان بودیم در استفاده از این، غافلگیر شدیم. عراق مناطق را اشغال کرده، بنابراین ما به عنوان یک انقلاب، بعد از انقلاب دچار جنگ شدیم با تحولات اجتماعی که شده بود می‌توانستیم متکی بر آن سازماندهی‌ای

تجربه کردستان و سایر تجربه‌های نامنظم این‌طوری را در بسیج حتی در درون سپاه و سازماندهی سپاهیان برای عملیات نداشتیم آن مقدار غافل‌گیری اثرش مضاعف می‌شد در جنگ، یعنی حتی سپاه هم نمی‌توانست واکنش درست نشان بدهد.

رشید: در مباحثی که قبلاً یادداشت کردم در پاسخ به این سؤال که علت شکست نسبی دشمن در مرحله اول تهاجم چه بوده است؟ گفتیم سه تا نظریه است یک نظریه از ارتش است که می‌گوید و معتقد است که من مقاومت کردم، به عنوان پنجمین ارتش جهان، که این منجر به ناکامی و شکست دشمن شده است؛ نظریه دیگر از تحلیل‌گران غربی است که معتقدند مقاومت کمی از سوی نیروهای ایرانی انجام شد ولی علت شکست نسبی عراق بی‌تجربگی صدام بود در فرماندهی نیروهای نظامی و نادیده گرفتن برخی از ملاحظات در داخل ایران مثل فضا و شرایط انقلابی درون ایران و یک نکته‌ای که باز هم در روزهای اول جنگ رسانه‌های غربی می‌گویند دستور توقف به ارتش در حال پیشروی از سوی صدام است؛ نظریه سپاه هم نظریه سوم است که معتقد است علت شکست نسبی عراق، نقش مقاومت‌های مردمی در شهرها همین شش، هفت نقطه‌ای که عرض کردم بوده است به علاوه توقف ارتش عراق و تردید و کم‌تجربگی او و مقاومتی که از سوی واحدهایی از ارتش ایران صورت گرفته باعث شکست نسبی دشمن شده است. من خودم خیلی معتقدم که اولاً مقاومت به آن معنا و مفهوم در مقابل حرکت هفت الی ده روز تهاجم اولیه دشمن صورت نگرفته و دوم اینکه خیلی جاها ارتش عراق، خودش از حرکت ایستاده مثلاً همین حاشیه کرخه من یادم می‌آید که ارتش عراق آمد و آنجا ایستاد و اگر اراده می‌کرد که از آنجا عبور کند به راحتی می‌توانست عبور کند، ولی برای عبور برنامه‌ای نداشته و طبق برنامه و طرح ایستاده است، چون واحدها باید هماهنگ حرکت کنند.

درویدیان: خوب، آنها در معادلات نظامی این‌طور به نتیجه رسیده بودند چون فقط حرکت مهم نبود بلکه باید می‌دیدند تهران چه خبر است، یعنی پیوستگی جنگ و سیاست اثرش در همین جاست که شما فرصت برای پیشروی داری ولی مجبوری که پیشروی نکنی.

نداف: یکی از اشکالاتی که ارتش عراق داشت، ورود به شهرها

به وجود بیاوریم که حتی بازدارندگی ایجاد شود، اگر نه، دشمن را در نقطه صفر مرزی شکست بدهیم؛ یعنی جوهر قدرت دفاعی ما بر بستر تحولات انقلابی و اجتماعی است نه سازماندهی‌های بزرگ، ارتش‌های منظم، تجهیزات بزرگ و اگر غفلتی بوده، کاستی بوده، در این است و اگر قوتی هم باشد در همین است و در آینده هم همین است. یعنی همین‌طور که دشمن حمله کرد، ما غافلگیر شدیم، یک خسارتی دیدیم ولی بعد مبتنی بر همان توانمندی اجتماعی سازماندهی کردیم و موفق شدیم آیا جنگ آینده ما هم در امتداد همین تجربه است؟ **رشید:** نه، الان فرق می‌کند با گذشته. اکنون ما یک سازمان بزرگ‌تری داریم به هر حال سپاه داریم، بسیج سازماندهی شده است. یعنی همین‌طور به سرعت و نقداً سیصد گردان آماده داریم. الان ما به سرعت ۲۵۰ هزار نفر بسیجی آماده در سپاه داریم؛ بستگی به این هم دارد که دشمن چگونه حمله کند و چگونه غافلگیر شویم ولی مثل دوره اول جنگ نیست که بعد از شش ماه این توان در اختیار قرار بگیرد، نه این توان ظرف یک هفته در اختیار قرار می‌گیرد. یعنی ظرف یک هفته ده، پانزده تا لشکر سپاهی داری که پر از بسیجی هستند و صد تا دویست هزار نفر بسیجی دارید در این لشکرها.

درویدیان: آن بسیجی که شما می‌گویید آیا مانند زمان جنگ است؟

رشید: این را قبول دارم، بالاخره شما متکی هستید به جامعه ولی می‌خواهم بگویم که مثل دوره جنگ قبل نیست که در شش ماه بعد از شروع جنگ بیست تا سی گردان ضعیف سپاهی

دارید آن وقت در بین اینها بیست تا سی درصد بسیجی بودند، عمدتاً همه سپاهی بودند و آیا این کل توان سپاه کشور است؟ این کل توان بسیج کشور در سال ۵۹ است؟ سپاه در نیمه دوم سال ۵۹ حدود پنجاه هزار نفر عضو داشته، است خب اینهایی که در محورهای متعدد جبهه آمده‌اند از سپاه سه چهار هزار نفرند پس بقیه سپاه کجاست؟ یعنی نود درصد سپاه در ماه پنجم جنگ حضور ندارد و نودونه درصد بسیج کشور هم حضور ندارد. در جنگ آینده این‌طور نیست و کل سپاهتان هم که نیاید، حداقل ۵۰ درصد سپاه در صحنه جنگ حاضر می‌شود و از نظر بسیج هم حداقل دویست هزار نفر بسیجی آموزش دیده و سازمان یافته در جنگ دارید.

نداف: باید فرهنگ بسیج درست بیان شود. در جنگ ایران و عراق واقعاً فرهنگ انقلاب خیلی کمک کرد، چون ارزش‌ها و اصول آن کاملاً در جنگ تحمیلی متبلور شد یعنی همان فرهنگ انقلاب و ادامه آن توانست در شکل‌گیری مقاومت مردمی مؤثر باشد.

درویدیان: در جنگ آینده احتمالی که ما این فرهنگ انقلاب را به صورت گذشته نداریم، ولی یک تجربه‌ای که یک بار تکرار شده و این را شما نهادینه کردید به نام گردان‌های عاشورا، بسیج، یعنی آن تجربه و نهادینه شدنش متأثر از آن جنگ، در اختیار شماست ولی آن پتانسیل وسیع اجتماعی بعد از انقلاب را شما ندارید.

رشید: یک چیزی هست، نمی‌دانم که اسمش را شما چه می‌گذارید و آن نگاهی که به جوانان امروز هست، اینکه مثلاً



حال تک‌تک ما که در جنگ هشت ساله حضور داشته‌ایم در حقیقت، در خلق واقعیت‌های جنگ سهم داشته‌ایم و ناظر بر آن حوادث و حاضر در آن حوادث بوده‌ایم و در ترسیم تاریخ جنگ که بخش اعظمی از تاریخ اخیر ایران است نقش داشته‌ایم و باید بدین‌وسیله این تجربه که دریای تجربه نسل اول انقلاب است برای نسل‌های بعدی فایده‌ای داشته باشد، ان‌شاء‌الله.

مردم ارومیه، مردم تیریز، جوانان بسیجی خراسانی، کرمانی، شیرازی و همین پتانسیل اجتماعی که ما می‌گوییم، آن نیرویی که در سن و سال جوانی می‌تواند بیاید در جنگ، اینها تاریخ دهه اول انقلاب را که مرور می‌کنند در ذهنشان هست که پانزده سال، بیست سال پیش یک جنگی به این وسعت اتفاق افتاده، تازه این زیر و بم جنگ را که ما توضیح می‌دهیم آنها نمی‌دانند؛ به هر حال این جوانان امروزی می‌خوانند و می‌فهمند که شخصیت‌های جوانی مثل مهدی و حمید باکری، حسین خرازی، همت، رفتند فرماندهی کردند، جنگیدند و حماسه‌های بزرگ خلق کردند، این برای فرزند جناب‌عالی، که نه باکری‌ها را دیده نه مهدی زین‌الدین را دیده نه آن جنگ را دیده، در ذهنش یک حسابی باز می‌کند که بزرگان ما، پدران ما این کار را کرده‌اند چرا ما نتوانیم، این خیلی اعتماد به نفس می‌دهد به آنها. اینکه الان از آن فرهنگ انقلاب فاصله گرفتیم و حالت‌ها مثل سال ۵۸ و ۵۹ نیست اما این تیپ از جوان‌ها اگر بیایند، من معتقدم در اول کار یک مقدار خسارت می‌بینند چون ما دیگر نیستیم، اما یک اعتماد به نفس وجود دارد و الگوهایی از پدرانشان دارند که این باعث بیشتر شدن اعتماد به نفسشان می‌شود که حالا چقدر می‌توانند دوام بیاورند خدا می‌داند اما این گذشته و این ذخیره و تجربه جنگ، سرمایه و میراث این کشور محسوب می‌شود و قطعاً جوانان متدین و انقلابی ایران اسلامی با داشتن راه روشن و مستقیم امامان علیهم‌السلام در صدر اسلام و حماسه‌های هشت سال دفاع مقدس مسیر آینده انقلاب و نظام و کشور را تداوم می‌دهند. نسل‌های آینده هم با تکیه بر این تجربیات که مشخصه آن به فرمایش امام اعتماد به نفس بود در مقابل تهاجمات دشمن می‌ایستند. امام فرمودند ما در این جنگ به این نتیجه رسیدیم که باید روی پای خود بایستیم و این حاصل شده است.

در این بحث ما موفق شدیم که به اختصار دوره قبل از جنگ و وقوع جنگ را بررسی کنیم ولی موفق نشدیم ادامه جنگ تا پایان جنگ را مورد بحث و بررسی قرار دهیم. من علاقه‌مند هستم که این روایت از جنگ که زمره تاریخ شفاهی جنگ می‌باشد، ادامه پیدا کند و ان‌شاء‌الله با پرهیز از خودستایی و خود محوری که متأسفانه در بیان خاطرات برخی نمود دارد به نقل واقعی حوادث پردازیم و امانت‌داری کنیم و این‌طور نباشد که از هرکس خوشمان نیامد به نقش او نپردازیم؛ به هر



- ریشه های اجتماعی جنگ با تاکید بر جنگ ایران و عراق
- تعامل نمادهای جنگ و هویت ملی در روسیه (یافته های سفر)

مقدمه مترجم:

مقاله حاضر به قلم پروفیسور تام ورکمن از پژوهشگران ارشد مؤسسه مطالعات استراتژیک و بین‌المللی واشینگتن و استاد علوم سیاسی دانشگاه یورک به رشته تحریر در آمده است. نویسنده در مقاله حاضر با ژرف‌کاوی به تأثیر جنگ ایران و عراق بر توازن نیروهای اجتماعی هر دو کشور می‌پردازد. در واقع، وی از منظر تحلیل جامعه‌شناختی به هزینه‌های اجتماعی که دو کشور در جنگ متحمل شده‌اند به کند و کاو در موضوع می‌پردازد. نویسنده بر این باور است که جنگ ایران و عراق بیشتر متأثر از نیروهای بومی اجتماعی بود و بازیگران بیرونی نقش مستقیم کمتری در وقوع آن داشتند. از این رو، جنگ ایران و عراق تجلی سیاسی کشمکش‌های گسترده اجتماعی و بومی هر دو کشور بود.

پروفیسور تام ورکمن با بهره‌گیری از رهیافت جامعه محور به ریشه‌های این جنگ پرداخته و بسترهای اجتماعی هر دو کشور را در زمان جنگ بررسی می‌کند. با وجود این، اگر چه نویسنده به دلیل شناخت ناقص خود از جامعه ایران زمان جنگ به تحلیل می‌پردازد ولی این نگاه می‌تواند ما را در شناخت دیدگاه غربی‌ها از جنگ آشنا کند. در نهایت باید اذعان کرد که دفاع مقدس ما در برابر تجاوزگری‌های صدام حسین بر کسی پوشیده نیست و حتی خود غربی‌ها بارها به متجاوززگری صدام اذعان کرده‌اند. قطعاً تحلیل پروفیسور تام ورکمن نیز از جنگ ایران و عراق به ویژه در خصوص وضعیت نیروهای اجتماعی ایران در زمان جنگ خالی از نقد و اشکال نیست. ولی شناخت دیدگاه‌های غربی‌ها و به لحاظ تحلیل علمی بودن مقاله حاضر می‌تواند برای تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران کشورمان بسیار ارزشمند باشد. گرچه مقاله حاضر پیش از وقوع جنگ عراق و فروپاشی رژیم بعث به رشته تحریر درآمده است ولی به لحاظ اهمیت تحلیلی آن در خور توجه است.

مقدمه نویسنده:

برخی جنگ ایران و عراق را نخستین جنگ بزرگ جهان سوم توصیف کرده‌اند. ارزیابی‌های متعارف از هزینه‌های جنگ توجه ما را به درآمدهای از دست رفته، کاهش تولید ناخالص ملی، نابودی منابع مادی و حتی از دست رفتن زندگی انسان‌های بی‌شمار فرا می‌خواند. برآوردها نشان می‌دهد که ۱/۲ میلیون انسان در این جنگ زندگی و کاشانه خود را

از دست دادند و نزدیک به ۲/۲ میلیون انسان بی‌گناه مجروح و زخمی و بیش از ۱/۵ میلیون انسان نیز بی‌خانمان شدند. حداقل ۱۵۷ شهر ایران با جمعیتی فراتر از ۵ هزار نفر از بین رفت و یا به طور کامل در خلال جنگ تخریب شد و حدود ۱۸۰۰ روستای مرزی نیز نابود شد و از روی نقشه محو گشتند. با وجود این، شاخص‌های اقتصاد کلان یا معیارهای قابل اندازه‌گیری برای نابودی جنگ همگی تلاش‌هایی بوده‌اند تا بر هزینه‌های چشمگیر اجتماعی این جنگ سرپوش بگذارند. جنگ ایران و عراق با از بین بردن قدرت اجتماعی طبقات و گروه‌های ستم‌دیده و تلاش انحصارطلبانه به نفع رژیم‌های حاکم توانست توازن اساسی نیروهای اجتماعی هر دو کشور را تحت تأثیر قرار دهد. بزرگ‌ترین میراث جنگ ایران و عراق همین هزینه‌های اجتماعی بود؛ به کلامی دیگر تأثیرات طولانی این جنگ هنوز سال‌هاست که احساس می‌شود.

مقاله حاضر می‌کوشد با کشف بنیادهای اجتماعی جنگ توجه مخاطب را به هزینه‌های اجتماعی جنگ فرا خواند. از این رو، در ریشه‌یابی اصلی جنگ ایران و عراق باید توجه خود را بیشتر به ایفای نقش نیروهای بومی اجتماعی معطوف کرد. به تعبیری، بازیگران بیرونی نقش مستقیم کمتری در وقوع جنگ داشتند. به کلامی دیگر، جنگ ایران و عراق در آشکارترین شکل‌گیری ممکن خود می‌تواند به مثابه تجلی چشمگیر سیاسی کشمکش‌های گسترده اجتماعی بومی در جامعه هر دو کشور تلقی و درک شود. از این رو، در درجه نخست این جنگ را باید از منظر بسترهای اجتماعی هر دو کشور مورد بررسی قرار داد و باید پیچیدگی‌های طبقه‌ای و پویایی‌های دولتی و اجتماعی موجود در هر دو کشور را روشن ساخت. با رویکرد جامعه محور می‌توان به تفسیر غنی‌تری از ریشه‌های جنگ ایران و عراق و به تبیین روشن‌تری از دوره طولانی آن و اینکه چرا تلاش‌ها برای خاتمه دادن سریع به جنگ چندان موفقیت‌آمیز نبودند پی برد و در نهایت به شناخت عمیق‌تری از هزینه‌های چشمگیر اجتماعی رسید.

بخش نخست: رویکردهای متعارف به جنگ

رویکردی که به دلایل و سرچشمه‌های جنگ از منظر پویایی‌های اجتماعی توجه داشته باشد در پژوهش‌ها و رشته روابط بین‌الملل پیشینه زیادی ندارد. بخش اعظم تحلیل‌ها را که کنت والتز در چارچوب "سه تصویر" و در دهه گذشته مطرح

تأثیرات این بحث را از زاویه‌های دیگر حوزه روابط بین‌الملل بررسی می‌کنیم. برای مثال، نقدهای ایمانوئل والراشتاین از تحلیل‌های نظام‌های جهانی یا نظریه وابستگی به طرز قاطعانه‌ای به نفع یک بررسی صریح از جامعه استدلال شده است. زاویه دیگر پژوهش روابط بین‌الملل به بررسی کامل مفهوم‌سازی متعارف دولت می‌پردازد تا تفسیری شایسته و مناسب از ساختارهای جامعه بدهد. حداقل یکی از نظریه‌پردازان این حوزه آشکارا امکان بررسی "پیچیدگی دولت جامعه را به عنوان واحد اساسی روابط بین‌الملل" مطرح کرده است تا ابعاد اجتماعی آن را تشریح کند.

این مقاله می‌کوشد از منظر بحث‌های آکادمیک در مورد دولت و جامعه، ماهیت اجتماعی دیرینه‌ترین موضوع روابط بین‌الملل یعنی جنگ را تشریح کند.

با کند و کاو درباره ابعاد اجتماعی جنگ، می‌توانیم بر شماری از موضوعاتی که برخاسته از رابطه پیچیده تولید و سیاست در جامعه است تأمل ورزیم. یکی از این موضوعات کشمکش طبقاتی است؛ یعنی کشمکش درون دسته‌های یک طبقه و میان طبقه‌های محلی و بین‌الملل. رابطه دولت با این ترکیب‌بندی‌های طبقات اجتماعی مجموعه مهم دیگری از این موضوعات را تشکیل می‌دهد. بحث در این مورد بر محوریت استقلال نسبی دولت از طبقات خاص اجتماعی و دسته‌های اجتماعی متمرکز است و به نحو چشمگیری استدلال می‌کند که دولت خودش توجه قابل ملاحظه‌ای را تضمین می‌کند، اما دولت از فشار محدود کننده برخاسته از نیروهای اجتماعی در جامعه نمی‌تواند فرار کند. به سخنی دیگر، نهادهای دولت خود در دل مجموعه‌ای از نیروهای متضاد اجتماعی قرار دارند؛ به تعبیری قدرت دولت جدا از مشخصه‌های آماده‌سازی و شرطی‌سازی صحنه اجتماعی نیست.^۱ از این رو، رویکرد جامعه محور آشکارا به دولت توجه دارد ولی در بستر پایگاه محدود اجتماعی اش به آن می‌پردازد.

آخرین مجموعه موضوعات توجه خود را به مولفه‌های بی‌طبقه‌آگاهی اجتماعی همانند قومیت یا جنسیت معطوف می‌کند و اغلب، این موضوعات را در چارچوب قدرت اجتماعی و کشمکش اجتماعی مورد بحث قرار می‌دهد.^۲

علاوه بر این، در بستر خاص جهان سوم، مجموعه‌ای از موضوعات ظهور می‌کنند که به تحول سریع جامعه در مواجهه

کرده است می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد: سطح فردی، سطح دولت و سطح آنارشی بین‌الملل. دیگر پژوهش‌های مربوط در مورد سرچشمه‌های جنگ عمدتاً تلاشی برای پیوند این سه سطح بوده‌اند. گرایش دیگر در این ادبیات به بررسی حوزه‌های مختلف فعالیت بشری تکنولوژی، اقتصادی، سیاسی، قانونی و تاریخی بر می‌گردد و ترکیب‌های متعدد این حوزه‌ها را به عنوان تبیین و توجیه جنگ بین‌الملل بیان می‌کند. رویکرد نهایی، توجه اصلی خود را به روش‌های مختلف کشمکش اجتماعی درون شخصی، خانوادگی، سازمانی و دیگر کشمکش‌های اجتماعی معطوف می‌کند و سپس نتیجه‌گیری اش را به حوزه روابط بین‌الملل پیوند می‌زند.

جدا از پژوهش‌های انجام گرفته، تلاش‌هایی نیز برای توسعه فهم نظری از رابطه میان پویایی‌های اجتماعی و جنگ صورت گرفته است. برخی اشاره‌های مهم و پیشنهادهایی نیز در این ادبیات شده است ولی با پیشرفت مداوم نظری همراه نبوده است. برای مثال، مشاخره‌های مارکسیست‌ها درباره امپریالیسم توجه مستقیم خود را به رابطه میان جنگ و طبقه سرمایه‌دار بین‌الملل معطوف کرده‌اند.

به طور مشابه، استدلال کارل پولانی در خصوص مالیه‌داران بزرگ و جنگ جهانی اول تلویحاً بر دسته‌های بین‌المللی طبقه و تحولات جنگ متمرکز بود. پری اندرسون نیز در اثر خود تحت عنوان دودمان دولت خودکامه به بررسی و کشف پایه‌های اجتماعی رابطه میان دیدگاه مرکانتالیست‌ها از عصر مدرن و جنگ مستعد ویژگی دولت خودکامه می‌پردازد. تمرکز بر تحول اجتماعی و سیاسی در ادبیات مدرن نیز آسیون منجر به بررسی نسبی رابطه میان جامعه، سیاست و کشمکش بین‌الملل می‌شود. در نهایت، پاره‌ای از ادبیات مزبور که به بررسی دلایل جنگ جهانی اول می‌پردازد، رابطه میان جنگ و کشمکش اجتماعی را مورد توجه قرار می‌دهد. با وجود این، به رغم این استثنائات هیچ توسعه نظری در خصوص ریشه‌های اجتماعی جنگ وجود نداشته است.

پژوهش‌های جاری در خصوص دلایل جنگ نشان‌دهنده آگاهی فزاینده‌ای از این شکاف تئوریک است. بی‌گمان، این برنامه خردمندانه متأثر از بحث سودمند تئوریک در مورد دولت و جامعه است که در دو دهه اخیر روی داده است. در اینجا

می‌کرد.

تبیین آخر و نهایی بر مشاجره‌های منطقه‌ای میان دو دولت متمرکز است، به‌ویژه مشاجره‌هایی که نشأت گرفته از موضوع کانال شط‌العرب بود. شکاف اصلی این استدلال متوجه بی‌میلی عراق به قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر بود که مرز شط‌العرب مطابق اصل تالوگ (وسط کانال) تعیین شده بود به‌جای اینکه از خط ساحل شرقی تعیین گردد؛ دانیل پیپس تأکید می‌کند: "حتی اگر ایران و عراق همگن بودند و حتی اگر عراق هیچ مشکل و مسئله شیعی نداشت، موضوع شط‌العرب کافی بود آتش جنگ را در ۱۹۸۰ شعله‌ور سازد."^{۳۰}

اگرچه هر کدام از این تفسیرهای جنگ، هسته‌ای از حقیقت را در دل خود جای داده است، ولی تبیین‌هایی که مطرح شد از بافت‌مند کردن اجتماعی جنگ ایران و عراق ناتوان بودند. آنها توجه کمتری به پویایی‌های پیچیده اجتماعی موجود درون هر کشور می‌کنند. اغلب، در مورد تبیین‌های فرهنگی یا تمرکز بر روان صدام، این تفاسیر از جنگ ترتیب پیچیده نیروهای اجتماعی درون عراق را نادیده می‌گیرد. به طور مشابه، حتی زمانی که به تفاوت‌ها و اختلافات اجتماعی درون جامعه توجه می‌شود، همانند تبیین‌هایی که متوجه تهدید شیعه به رژیم بعث در عراق است، تلاش کمتری در درک سیاست‌های شیعه در چارچوب پویایی‌های دیگر و کشمکش‌های درون جامعه عراق می‌شود. گذشته از آن، تبیین‌هایی که توجه کمتری به مشاجره‌های منطقه‌ای همانند شط‌العرب یا جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای در خلیج فارس می‌کند به طور کلی رابطه این عوامل را با طبقه پویا و تحولات جمعی درون هر جامعه نادیده می‌گیرد. این تفاسیر "دلایل" جنگ ایران و عراق را از پویایی‌های گسترده اجتماعی موجود درون هر جامعه جدا می‌کند. به کلامی دیگر، جنگ آنگونه که ممکن است واقعی باشد، به عنوان واقعیت اجتماعی درک نمی‌شود. این تفاسیر با بی‌توجهی بیشتر چهره‌های جنگ را شکل مادی می‌بخشد و از این رو نمی‌تواند هزینه‌های اجتماعی اش را به ویژه در چارچوب فراخ‌تر شدن روابط تحمل‌ناپذیر درون ایران و عراق درک کند. تبیین‌هایی که بنیادهای اجتماعی جنگ ایران و عراق را نادیده می‌گیرند، در بهترین حالت تفاسیر نسبی هستند، در بدترین حالت تحمیل‌های دخالت‌جویانه بحث‌هایی هستند که نمی‌توانند واقعیت‌های اجتماعی مبتنی بر جنگ را که ممکن

با گسترش روابط تولید و سرمایه‌داری در قرن بیستم مربوط می‌شوند. برخی از این موضوعات به رشد طبقات جدید و رابطه‌شان با طبقات قدیمی مستحکم و طبقات حاکم مربوط است. نابسامانی افراطی اجتماعی و به حاشیه راندن، دومین گروه موضوعات را تشکیل می‌دهد و در اینجا می‌توانیم از بین رفتن کردارها و آداب و رسوم قرن‌های کهن، تضعیف پیوندهای سنتی اجتماعی و کسب اشکال جدید هویت اجتماعی، مهاجرت زیاد به مراکز شهر و وخیم شدن فزاینده اوضاع زندگی بخش اعظم جمعیت را در نظر بگیریم. کشمکش گسترده اجتماعی مجموعه‌ای دیگر از موضوعات را تشکیل می‌دهد، با این کشمکش‌ها هم طبقه و هم درون‌مایه اجتماعی جانی تازه پیدا می‌کند.^{۳۱} با این موضوعات اکنون می‌توانیم ریشه‌های اجتماعی جنگ ایران و عراق را بررسی کنیم.

بخش دوم: ریشه‌های اجتماعی جنگ ایران و عراق

حداقل پنج تفسیر متفاوت برای جنگ ایران و عراق در تفاسیر آکادمیک و روزنامه‌ای به چشم می‌خورد. تفسیر نخست توجه خود را به خصومت فرهنگی عمیق ریشه‌دار میان ایران و عراق معطوف می‌کند و مبتنی بر احساس ناسازگاری و ویژگی‌های ستیزه‌جویانه دیرین هر دو جامعه به لحاظ نژادی (آریایی و سامی)، فرقه‌ای (شیعه و سنی)، قومی (عرب و فارس) یا به لحاظ مذهبی (سکولار و بنیادگرا) است.

تبیین دوم توجه ما را به گرایش‌های خود بزرگ‌بینی صدام حسین فرا می‌خواند؛ سمیر الخلیل در این باره می‌نویسد: "فکر می‌کنم پرسش اصلی در خصوص چگونگی آغاز جنگ این باشد که در ذهن صدام هر چیزی می‌گذشت تصمیم بر عمل آن می‌گرفت." این تبیین از سوی عراق به نام قادسیه صدام نام گرفت و با این استدلال که صدام حسین در راهی خودش از هر محدودیت معنادار سیاسی در عراق موفق بود.

تفسیر سوم بر افول هژمونی ایرانیان در منطقه خلیج فارس پس از انقلاب اسلامی تأکید می‌کند. این خلأ قدرت منطقه‌ای فرصت‌های بی‌نظیری برای رژیم بعث در عراق مهیا کرد تا نفوذ منطقه‌ای اش را گسترش دهد و شهرت و آوازه اعراب را تقویت کند و قوت بخشد.

چهارمین تفسیر از جنگ نشان می‌دهد که ایران به این خاطر مورد حمله قرار گرفت که سخنوری‌های تحریک‌کننده شیعی، احساسات انقلابی در میان جمعیت شیعی عراق را شعله‌ور

موفقیت آمیز کنترل کشور را به دست گرفت. در مورد ایران از سال ۱۹۵۳ تا انقلاب اسلامی، حکومت در دست رژیم سلطنتی پهلوی بود. در هر دو کشور، رژیم‌های حاکم توانسته بودند با ترکیبی از ثروت تنبوه از طریق رانت نفتی و دستگاه‌های سرکوب فراگیر، درجه قابل ملاحظه‌ای از استقلال نسبی از هر طبقه خاص اجتماعی به دست آورند. احزاب متعارف سیاسی و سازمان‌های جایگزین سیاسی به طور نظام‌مند مورد حمله قرار می‌گرفتند و تبدیل به سازمانی غیر مؤثر و ناکارآمد می‌شدند. در نتیجه، در حالی که تحولات اقتصادی اجتماعی قرن بیستم در ایران و عراق موجب پدید آوردن انتظارات و خواست‌های جدید اجتماعی در میان طبقات و گروه‌های هر دو کشور می‌شد، از سوی دیگر راه‌های سیاسی برای توجه و تحقق این انتظارات و خواسته‌ها به تدریج بسته می‌شد. این امر اپوزیسیون سیاسی را بر آن داشت خود را در شکل حملات مستقیم علیه رژیم و نیز کشمکش‌های طولانی در سراسر کشور تجلی دهد. همچنین، از سوی دیگر شکاف میان حوزه سیاسی و حوزه اقتصادی اجتماعی در هر دو کشور باعث ظهور شرایط بسیار بی‌ثبات سیاسی برای رژیم‌های حاکم شد. برای مثال، در مورد ایران، ناسازگاری میان جهان سیاسی و جهان اقتصادی - اجتماعی موجب تقویت کشمکش‌های پایدار در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ گردید و آن نیز به نوبه خود منجر به انقلاب اسلامی شد.

در بستر این تحولات اجتماعی می‌توان به ریشه‌های جنگ ایران و عراق پی برد. در واقع، تحولات اقتصادی اجتماعی قرن بیستم موجب ظهور کشمکش‌های سیاسی و اجتماعی گردید که آن نیز منتهی به سه بعد مهم سیاسی شد. این سه بعد عبارتند از:

۱- سخنوری‌های تند و آتشین اسلامی در روزهای نخست انقلاب اسلامی.

۲- پاسخ‌های تهدیدآمیز رژیم بعث در صورت مواجهه با شورشیان در عراق.

۳- تلاش‌های رژیم بعث عراق برای حفظ و ثبات درآمدهای صادرات نفت.

به کلامی دیگر، جاه‌طلبی‌های سیاسی و آسیب‌پذیری‌هایی که هر دو رژیم را وارد یک جنگ هشت ساله کرد با شکاف‌های ساختاری میان حوزه‌های سیاسی و اقتصادی - اجتماعی در

است به لحاظ سیاسی خام و حتی گمراه کننده باشد، درک کنند.

در گسترده‌ترین شکل ممکن سعی می‌کنیم ریشه‌های جنگ ایران و عراق را با درک تعامل میان نیروهای درون محیط بین‌المللی و فرایندهای خاص محلی و ساختارها را با منطق خاص خودش در سراسر قرن بیستم کشف کنیم. در اینجا تنها ممکن است به گسترده‌ترین طرح‌های این تحولات اشاره شود. ضرورت‌های سیاسی و اقتصادی در اوایل قرن بیستم مشخص کرد که مرزهای دولت دو کشور مطابق ویژگی چند قومی منطقه تعیین نمی‌شود. هم ایران و هم عراق هر دو به تدریج وارد اقتصاد جهانی شدند و روابط سرمایه‌داری تولید به طور مدام در سرتاسر هر دو کشور گسترش یافت.

بخش مهم اقتصادی که این تحولات را تسریع می‌بخشید همچون پردازش و خروجی هیدروکربن بود. یعنی دولت‌های عراق و ایران در تسهیل فرایندهای تحول اقتصادی در هر دو کشور نقش ابزاری داشتند و نقش‌های فزاینده‌ای اقتصاد در دوره پس از جنگ ایفا می‌کردند. اصلاحات ارضی در هر دو کشور منجر به وخیم شدن تولید و مهاجرت فزاینده به مراکز شهری شد. در چارچوب ساختارهای طبقه‌ای شاهد رشد طبقات کارگر، طبقات جدید متوسط شامل حرفه‌ای‌های حقوق بگیر، روشنفکران و معلمان و بورژوازی کوچک بومی بودیم. همزمان نفوذ سیاسی و اجتماعی روحانیت و بورژوازی سنتی تنگ‌نظر تحت موج فشارهای مدرنیزاسیون اقتصادی درآمد؛ در مورد طبقات صاحب زمین اصلاحات ارضی موجب کاهش نفوذ سیاسی آنها شد. بدیهی است تأثیرات مطلوب مسیر خاص تحولات اقتصادی اجتماعی در ایران و عراق به نحو زیادی به نفع بخش‌های ضعیف و نحیف بالای جامعه چرخید و این در حالی بود که محرومیت فزاینده و حاشیه‌ای شدن اجتماعی به بزرگ‌ترین بخش‌های جمعیت آسیب زد. مراکز بزرگ شهری به ویژه تهران و بغداد به خاطر مهاجرت شهری افراد برای پیدا کردن زندگی بهتر در شهرها و بخش‌ها با مشکلاتی همانند زاغه‌نشین‌ها مواجه شدند.

تحول سیاسی به اندازه تحول اقتصادی اجتماعی در هر کشور در خلال دوران پس از جنگ نبود. در مورد عراق، کنترل سیاسی دولت تا حدی میان سال‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۶۸ سیال و بی‌ثبات بود، تا اینکه حزب سوسیالیست بعث عرب به طرز

جوامع هر دو کشور کم‌رنگ شد، شکاف‌هایی که به نوبه خود با کشمکش‌های طبقه‌ای و اجتماعی به وجود آمده بر اثر تحولات گسترده اقتصادی - اجتماعی در این جوامع در سراسر قرن بیستم تجلی یافتند.

اکنون در اینجا دلایل اجتماعی انقلاب ایران، تقلای شیعیان در عراق و تلاش‌های رژیم بغداد برای محافظت از درآمدهای نفت را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

انقلاب ایران

پس از سقوط مصدق در سال ۱۹۵۳، شاه با کمک ساواک قدرت و جایگاه خودش را تحکیم بخشید. استراتژی سیاسی شاه حمایت و توجه به طبقات سنتی از جمله بازاری‌ها و طبقه زمین‌دار و نیز سلطه بر طبقات مدرن بود که بر اثر بحران اقتصادی در اوایل دهه ۱۹۶۰ و فشارهای امریکا برای اصلاحات ارضی تضعیف شده بودند. شاه با دودلی و تردید فزاینده در میان طبقات فرودست یک سری اصلاحات سیاسی که در مجموع انقلاب سفید نامیده می‌شد به اجرا درآورد. مهم‌ترین اصلاحات، قانون اصلاح ارضی در سال ۱۹۶۲ بود که به طرز موفقیت‌آمیزی از طبقات سنتی زمین‌دار حمایت می‌کرد، تحولی که تأثیر چشمگیری بر طبقات مدرن و شهری در جامعه ایران داشت. شاه در حوزه اقتصادی تلاش کرد از طریق صنعتی شدن، جایگزین واردات، اقتصاد ایران را مدرنیزه کند و وابستگی ایران را به نفت کاهش دهد و آزاد سازد.

زمانی که شاه به سمت جایگزین کردن اقتصاد سنتی پیش رفت مستقیماً وارد کشمکش با طبقه سوداگران بازاری و تجار گردید، کشمکشی که احتمالاً زمینه‌های نابودی سلطنت او را فراهم می‌کرد. تلاش‌ها در جهت مدرنیزه کردن اقتصادی همچنین با اصلاحات کشاورزی نیز همراه بود که مدام از برآورده کردن و تحقق انتظارات تولید شکست می‌خورد.

در آغاز انقلاب اسلامی ایران، طبقات شهری شامل بورژواها، طبقات مالک متوسط از جمله بازاریان، کارآفرینان کوچک‌تر و حدود ۹۰ هزار روحانی و نیز طبقه حقوق‌بگیر متوسط که بیش از نیم میلیون بود و طبقه بزرگ کارگر می‌شد. در اطراف کشور نیز کشاورزان کارگریز کشاورزان مستقل و خوش‌نشین کارگران کشاورزی که نزدیک به یک میلیون خانواده از این طبقات بودند.

اگر چه حکومت سلطنتی برای طبقه بالا تسهیلات فراهم می‌کرد، ولی با توسل به رانت نفتی و پلیس سرکوبگر توانست استقلال قابل ملاحظه‌ای در برابر تأثیر مستقیم طبقه به دست آورد و استقلال خود را گسترش دهد.

فضای سرکوبگر سیاسی رژیم شاه موجب شد درخواست‌های اجتماعی اقتصادی نتواند یک فرصت مناسب سیاسی برای خود فراهم کند. ناراضی‌های تمامی طبقات فرودست علیه رژیم با بحران اواسط دهه ۱۹۷۰ تشدید پیدا کرد و ثبات حکومت سلطنتی به نحو فزاینده‌ای کم‌رنگ‌تر شد. این ناامیدی و دلسردی اجتماعی از حکومت سلطنتی با تشکیل نهایی سیستم تک‌حزبی شاه فزونی یافت، حرکتی که اپوزسیون آن را یک اعلام بی‌شرمانه بن‌بست سیاسی در ایران تفسیر کرد. هم‌زمان، گشایش‌های بی‌نظیر فضای سیاسی از طریق تضعیف مداوم دولت سرکوبگر شاه به وجود آمد. افزایش خشم و اعتراض به طبقات مدرن و سنتی متوسط باعث شد طبقات کارگر و فقیر شهری دست به شش‌ماه اعتصاب عمومی در سال ۱۹۷۸ بزنند. در نهایت، این کشمکش‌ها و نبود حمایت و پشتیبانی از رژیم در میان کارمندان ارتش و نیز نبود اعتماد در واشینگتن دست به دست هم داد و رژیم سلطنتی را سرنگون ساخت.^۴ انقلاب بیشتر نشئت گرفته از شهر بود و نخست در کشمکش علیه رژیم مواجهه سیاسی به کار گرفته شد. مجموعه‌ای بسیار متنوع از گروه‌ها و طبقات علیه شاه در کنار هم قرار گرفتند. به رغم مجموعه متنوع گروه‌بندی‌ها، ویژگی اسلامی انقلاب انکارناپذیر است. دلایل بسیاری بر این تأثیر ایدئولوژیکی تأکید می‌کنند. مهم‌تر از اینها، یک پیوند ارگانیک میان بازاری‌ها و روحانیون بر قرار بود. خاستگاه ایدئولوژی انقلابی در ایران، در واکنش روحانیون و بازاری‌ها به گرایش‌های اقتصادی اجتماعی قرن بیستم نهفته بود. هر دو طبقه به نحو چشمگیری احساس یأس و ناامیدی می‌کردند و نیز از گرایش‌های سکولاریزه شدن و مدرنیزه شدن تحت رژیم شاه احساس تهدید می‌کردند و شاه با سیاست‌هایی تحت عنوان مبارزات ضد گران‌فروشی و ضد سودجویی در اواسط دهه ۱۹۷۰ بازاری‌ها را به طور مستقیم مورد حمله قرار داد. این طبقه در اسلام رهبری ایدئولوژیکی پیدا کرد و اتحاد با روحانیون در نهایت با "تضمین مالکیت خصوصی" در اسلام امن‌تر شد. خرده بورژوازی سنتی به نوبه خود نیز پایگاه

اجتماعی "علما" را تشکیل داد.

عوامل دیگری نیز دست به دست هم داد تا تضمین کند که انقلاب ایران يك انقلاب متمایز از دیگر انقلاب‌ها بوده است. در واقع، اسلام تلاشی بود تا خود را به فرهنگ ایرانی نزدیک سازد و نارضایتی‌های اجتماعی را به ویژه در زمان نبود فرصت‌های جایگزین برای سرکوب سیاسی ساختاریندی کند و برای ناامیدی‌های اجتماعی ناشی از حکومت سلطنتی يك طرح آرمانی مهیا کند؛ فریده فرحی چنین می‌گوید: "ایدئولوژی اسلامی تا زمانی که به نارضایتی‌های قبلی رژیم حاکم سرپوش می‌گذاشت از اهمیت خاص برخوردار بود." به لحاظ سازمانی، شبکه مسجد برای ارتباط و بسیج در زمان فضای سرکوب سیاسی رژیم شاه اهمیت زیادی داشت. از همین رو، شبکه مذهبی تبدیل به يك جایگاه والای سیاسی شده بود. میثاق پارسا چنین می‌نویسد: "مسجد تبدیل به مکان مهم گرد هم آمدن مردم برای ابراز نارضایتی‌ها شد که نه تنها برای ابراز احساسات مذهبی بلکه فرصت‌هایی را برای ابراز سیاسی نیز مهیا کرد." علاوه بر این، شخصیت‌کاریمای امام خمینی نقطه اتحاد برای انقلاب بود.

بنابراین، ویژگی اسلامی انقلاب ایران نمی‌تواند تنها به عنوان تجلی هر ویژگی ذاتی که ممکن است شیعه داشته باشد درک شود. در واقع، پیوند میان روحانیون و بازاری‌ها و واکنش این دو طبقه به تهدیدهای سکولاریزاسیون و مدرنیزاسیون، اهمیت سازمانی شبکه مسجد در فضای سرکوب سیاسی، اهمیت فرهنگی اسلام و شخصیت‌کاریمای امام خمینی همگی ترکیب شدند تا تضمین کنند که انقلاب ایران يك فریاد متمایز اسلامی بوده است.

بلافاصله پس از انقلاب، دولت موقت قدرت رسمی را به دست گرفت. دولت موقت، انقلاب را در چارچوب تحول ساختارهای سیاسی می‌نگریست و طبیعتاً در پی توسعه بخش خصوصی بود. در نهایت، دولت موقت اعلام کرد که از حل کشمکش‌های شدید طبقه‌ای که بر اثر افزایش انتظارات اجتماعی میان دهقانان، کارگران و توده‌های شهری ظهور کرده بودند، ناتوان است.^۹ قدرت دوفاکتوی دولت به دست بنیادگرایان اسلامی افتاد. با وجود گستره متنوعی از اپوزیسیون بالقوه از جمله چپ سکولار و نیز میانه‌روهای لیبرال، سلطه و برتری روحانیون بلا منازع ادامه پیدا کرد.

روحانیت با پیوندهای محکم‌اش با سازمان‌های عمومی که بی‌وقفه در طی انقلاب ظهور می‌کردند قادر شد قدرت را با بسیج سیاسی توده در دست بگیرد. این بسیج از طریق شکلی از پوپولیستی دین‌سالارانه تقویت گردید.

ماهیت کشمکش‌ها و نابسامان سیاست خارجی ایران پس از انقلاب بازتاب نظامی شدیدی درونی بود. با این حال، سلطه مداوم روحانیون به نحو فزاینده‌ای موجب انسجام در سیاست خارجی ایران گردید. سلطه روحانیون و ویژگی اسلامی انقلاب به تنهایی کافی بود ستیزه‌جویی را توجیه کند. برای مثال، روایت‌های اسلامی سرنگونی دولت‌های کافر را توجیه می‌کردند. بی‌گمان، اندیشه پوپولیستی دین‌سالارانه که روحانیون آن را تبلیغ می‌کردند، تضمین می‌کرد که موضوعات اسلامی در بسیاری از جاهای دنیا پیروز شده است. در واقع، در اوایل دهه ۱۹۸۰ هیچ چشم‌انداز فرهنگی در منطقه خلیج فارس به چشم نمی‌خورد در نتیجه، ایران انقلاب را به عنوان بخشی از فرایند انقلاب در درون صادر می‌کرد. در مورد عراق، حمله تهاجم آمیز شکل‌های مختلفی به خود گرفت، از جمله تبلیغات رادیویی، اقدام‌های مستقیم خراب‌کاری و حمایت از گروه‌های شیعی. اما این تهاجم دغدغه‌های زیادی را میان رژیم بعث عراق به وجود آورد.

واکنش عراقی‌ها

دومین بعد مهم سیاسی مربوط به آغاز جنگ را واکنش هشدار دهنده عراقی‌ها به تحرکات ایرانی‌ها شکل می‌دهد. این واکنش را نمی‌توان جدا از الگوی تکامل اقتصادی - اجتماعی عراق در قرن بیستم درک کرد. ساختار اجتماعی عراق کنونی حاصل پیوستن تدریجی سه ولایت بصره، بغداد و موصل به اقتصاد جهانی است. اولین مرحله این پیوستن مبتنی بر صادرات کشاورزی بود و منجر به تشکیل لاتیفوندیستای تولید کشاورزی با ظهور يك طبقه صاحب ملک، طبقه دهقان و بورژوازی تجاری گردید.

دومین مرحله این پیوستن یعنی صنعت نفت عمدتاً شامل دوره تحول اجتماعی و اقتصادی بود. تحول طبقه شهری کارگر منجر به شکل‌گیری حزب کمونیست عراق در سال ۱۹۴۱ گردید. تا اواخر دهه ۱۹۷۰ در عراق طبقه کارگر، طبقات سنتی و مدرن متوسط، کارگران روستایی کشاورزی و خرده بورژوازی صنعتی وجود داشتند. تحولات طبقاتی راه را برای

کشمکش‌هایی هموار کرد که منجر به بی‌ثباتی قابل توجهی در سیاست‌های عراق پس از جنگ گردید، بی‌ثباتی گسترده‌ای که از یک طرف با تقلاهای طبقات متوسط و شاخه‌های طبقه برای اظهار هژمونی طبقه‌اش هدایت می‌شد و از طرف دیگر با تقلاهای بین آنها و تبیین‌های سیاسی طبقه کارگر به ویژه حزب کمونیست عراق هدایت می‌شد. این کشمکش‌های سیاسی در نهایت منجر به تشکیل دومین حزب سوسیالیست بعث عرب به سال ۱۹۶۸ گردید.

تحول مهم در سیاست‌های عراق پس از جنگ، توانایی دولت عراق برای به دست آوردن خودمختاری از هر طبقه خاص اجتماعی بود. سرچشمه این تحول، دسترسی دولت به درآمدهای عظیم نفتی بود که با ملی کردن شرکت نفت عراق در بهار سال ۱۹۷۲ خود را تضمین کامل کرد. یکی از پیامدهای مهم سیاسی این درآمدها، تحول در یک نظم تأمل برانگیز سرکوب سیاسی بود. دستگاه سرکوبگر دولت شامل الامن (امنیت داخلی دولت)، استخبارات (حفاظت اطلاعات نظامی) و مخابرات بسیار قدرتمند (حفاظت اطلاعات حزب) همراه با ارتش منظم و میلیشایی حزب بود. کارآمدی این نهادهای دولتی منجر به انحلال سازمان‌های جایگزین سیاسی درون عراق شد. این فرایند به طور جدی در دوره پس از سال ۱۹۶۸ شروع و تا اواخر دهه ۱۹۷۰ تکمیل گردید.

برای مثال، به لحاظ قانونی، ناتوانی از اعلام عضویت در احزاب جایگزین سیاسی حکم به مجازات مرگ داشت ولی اعلام عضویت هیچ مجازاتی در بر نداشت. هدف اصلی حزب بعث ایجاد یک خلأ سیاسی هم در سطح سازمانی و هم در چارچوب گفتمان عمومی و سرپوش گذاشتن بر ضعف جهان‌بینی حزب بعث بود. یکی از مورخان معاصر عراق، آن دوران را به "مرگ سیاست" درون کشور تشبیه می‌کند.

دومین پیامد سیاسی این ثروت، نفوذ همه جانبه حزب بعث در سیاست‌های عراق بود. به رغم ویژگی خرده بورژوازی حزب سوسیالیست بعث عرب به سال ۱۹۶۸ در عراق، درآمدهای نفت به سمت‌گیری سیاسی بعث اجازه داد تا منطق خود را پیش ببرد، منطقی که هدفش حفظ رژیم بود. اگر چه رژیم بعث به جایگاه بی‌نهایت محدود اجتماعی متکی بود، با وجود این هیچ گروه دیگر سیاسی در جامعه عراق نتوانست منابعی را

برای شکست انحصارگری رژیم بعث فراهم کند. تا اواسط دهه ۱۹۷۰ حزب کمونیست عراق توانست بهترین فرصت‌های امتیازگیری از رژیم را به دست آورد. با این حال، جبهه پیشرو ملی میهن پرستانه سال ۱۹۷۳ میان حزب بعث و حزب کمونیست اعلام کرد که یک استراتژی گسترده عضوگیری به نفع حزب بعث اتخاذ کرده است و از این رو حزب کمونیست عراق، تنها حزب قدرتمند آن تا سال ۱۹۷۹ به صورت زیرزمینی فعالیت کرد. در نتیجه، فضای سرکوب سیاسی و بعثی کردن گسترده جامعه عراق، کنترل سیاسی در عراق پس از ۱۹۶۸ به نحو فزاینده‌ای به دست حزب بعث و حزب صدام حسین و یارانش افتاد.

در نتیجه، اگر چه ساختار متحول جامعه عراق گسترده‌ای از منابع اقتصادی - اجتماعی و سیاسی که به دوره پس از جنگ نیز تأثیر گذاشت ایجاد کرد ولی ابزارهای محقق کردن آنها به طور نظام‌مند در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با شکست روبه‌رو گشت. برای مثال، رژیم، حق اعتصاب کارگران را ممنوع اعلام کرد. البته، رژیم بعث تلاش کرد با نفوذ بر اجتماع دهقانان، اتحادیه‌های تجاری، سازمان‌های زنان یا جوانان با این نارضایتی‌ها برخورد کند. با این حال، این برنامه سیاسی یکی از تدابیری بود تا فعالیت‌های این گروه‌ها را بیشتر با منابع و نیازهای حزب بعث همسو کند. هم‌زمان دولت گروه‌های ذی‌نفعی ایجاد کرد تا اهداف بعث را گسترش دهد. یکی از این گروه‌ها فدراسیون مجمع زنان عراق بود، سازمانی که عمدتاً در جهت توسعه و تقویت نیازهای حزب بعث بود. نابودی ابزارهای جایگزین سرکوب سیاسی در عراق معادل بی‌قدرت کردن بخشی از گروه‌های ناراضی و طبقات درون جامعه عراق بود.

این شکاف خاص سیاسی و اجتماعی به تبیین ظهور اپوزیسیون شیعه درون عراق در اواخر دهه ۱۹۷۰ کمک کرد. از یک طرف، طبقه سنتی روحانی به خاطر نبود حمایت مادی و نبود پرستیژ در برابر تحولات اجتماعی که در برابر گرایش‌های مدرنیزاسیون و سکولاریزاسیون در معرض خطر بودند، واکنش نشان دادند درست همان‌طوری که یکی از نویسندگان با صراحت اعلام کرد: "علما اهمیت خود را از دست دادند و نفوذ و پرستیژ آنها نیز رو به افول نهاد." تجلی‌های نخستین این ناآرامی‌ها را می‌توان در ظهور فاطمیه در سال

۱۹۶۴ دهه ۱۹۷۰ دو حزب شیعه را می‌توان از هم تمییز داد: حزب الدعوة اسلامی و حزب مجاهدین. علاوه بر این، درون‌مایه‌های اسلامی در مشروعیت و سرسپردگی سیاسی به شکل‌گیری نارضایتی‌های پیشین اجتماعی برخاسته از فقر مفرط و حاشیه‌ای شدن سیاسی توده‌ها کمک کرد.

به‌ویژه، شیعه هویت خود را "با شورش و تقلا برای امپراطوری اسلام مظلوم، آموزه‌ها و آرزوهای خود برای تحقق عدالت و برابری اجتماعی" می‌شناخت. شیعه این ظرفیت را داشت تا کشمکش‌های اجتماعی را علیه بعث ساختاربندی و احیا کند. در نهایت اینکه، پیشرفت‌ها و تحولات اقتصادی - اجتماعی عراق موجب ظهور نارضایتی‌های جدی علیه رژیم شد. تحول در دوره پس از جنگ در عراق با جابه‌جایی زیاد اجتماعی همراه بود، به ویژه زمانی که اصلاحات روستایی شرایط زندگی سنتی را در نواحی روستایی از بین برد و مهاجرت انبوه را به مراکز شهری تشدید کرد. این تغییرات جمعیت‌نگاری سریع در بغداد بزرگ مدینه‌التورات جایی که حزب کمونیست عراق از حمایت بیشتری برخوردار بود، ثابت کرد که یکی از پایگاه‌های اصلی حمایت شیعی در اواخر دهه ۱۹۷۰ بود. درست زمانی که جمعیت آن بیش از ۳۰۰ هزار خانوار و بالغ بر ۱/۵ میلیون نفر بود. مدینه‌التورات در ادبیات نظامی شیعه به "دژ قهرمانان" معروف است.

تا اواخر دهه ۱۹۷۰، دسته‌های اسلامی جزو مراحل مهم سیاسی بوده‌اند. تظاهرات در شهرهای شیعه‌نشین و همسایگان شیعی بغداد به طور چشمگیری افزایش یافت، به گونه‌ای که حتی با پلیس درگیر شدند. برای مثال، در یکی از چنین دسته‌ها در ۱۹۷۷ در نجف و کربلا، جمعیت به شکل خصمانه شعار می‌دادند: "صدام، دستانت را بالا ببر!". "مردم عراق تو را نمی‌خواهند!" حملات ایزدایی علیه پلیس، حزب بعث و ارتش رژیم شروع شد. رژیم عراق از طرفی با تهدید و از طرف دیگر با ترغیب (سیاست هویج و چماق) پاسخ داد. در بهار سال ۱۹۸۰، باقر صدر (آیت‌الله معروف عراق) به همراه خواهرش و دیگر شخصیت‌های برجسته شیعی اعدام شدند. با وجود این، صدام حسین هم‌زمان با دست و دل‌بازی بودجه‌هایی را برای ساخت مساجد اختصاص می‌داد. در نهایت، هر دو استراتژی برای جلوگیری از تکرار انقلاب ایران طراحی شده بود.

ریشه‌های حساسیت رژیم بعث به انقلاب شیعه در تحولات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی موجود در عراق جای داشت، تحولاتی که در دوره پس از جنگ تشدید یافت، از جمله مهاجرت انبوه به مناطق شهری، وضعیت حمایتی طبقه روحانی و فضای سرکوب سیاسی توسط رژیم بعث. تا سال ۱۹۸۰، پتانسیل انقلابی شیعه‌گرایی به طور جدی از سوی رژیم عراق به کار گرفته شد. رفتارها و سخنوری‌های ستیزه‌جویانه برخاسته از انقلاب ایران، این موقعیت بالقوه آتشین را تشدید کرد. در نهایت، عراق تحریک شد گام‌هایی علیه رژیم نوپای ایران بردارد تا این تهدید بیرونی را رفع کند. با وجود این، ارزیابی این مسئله که تهدید ایران موجب آن شد که صدام دست به حمله بزند، بسیار دشوار است. بی‌گمان، تصمیم عراق برای حمله متأثر از بعد سوم سیاسی علت آغاز جنگ بود: یعنی تلاش رژیم بعث برای حفظ و ثبات درآمدهای نفت.

نفت و جنگ

در اینجا بعد سوم سیاسی در علت آغاز جنگ یعنی تقلا رژیم بعث برای حفظ و ثبات درآمدهای نفت را بررسی می‌کنیم. بسیار ساده‌لوحانه بود که استدلال کنیم فقط منابع نفتی در عراق موجب آغاز جنگ شد. با وجود این آنچه محتمل است این نکته می‌باشد که اهمیت درآمدهای نفت برای رژیم بعث آسیب‌پذیری‌هایی خاص به وجود آورد و این آسیب‌پذیری‌ها خود را در سیاست منطقه‌ای تجلی نمود تا آنها را کاهش دهد. دو ویژگی معروف جنگ یعنی تقلا صدام حسین برای هژمونی منطقه‌ای و تا حدی مشاخره بر سر رودخانه شط‌العرب مرتبط با این آسیب‌پذیری‌ها بود.

همان‌طوری که اشاره شد، افزایش چشم‌گیر درآمدهای نفت رژیم بعث را در برابر هر طبقه خاص اجتماعی حفظ کرد. این درآمدها، مجموعه‌ای از گزینه‌های گسترده را پیش روی رژیم گذاشت تا با طبقات اجتماعی و موضوعات خاص تحریک برانگیز برخورد کند. برای مثال، افزایش‌های دوره‌ای در دستمزدها به رژیم اجازه داد تا از رودرویی‌های مستقیم با طبقه کارگر خودداری کند. کوشش برای ساخت مساجد نیز تأثیر مشابهی در پی داشت و نیز جذب کارگر اضافی برای بخش عمومی دولت عراق هم همین تأثیر را در بر داشت.

توزیع ده‌ها هزار دستگاه تلویزیون و صندوق‌های خیرخواهانه برای خانواده‌های کرد نمونه دیگر کار ویژه مهم

سیاسی درآمدهای نفت است. این استراتژی‌های اتخاذ شده به پول نفت وابسته بودند. رژیم بعث با توسل به این استراتژی‌ها تلاش کرد گروه‌ها و طبقات فرودست را مهار کند و این کار را حداقل با پاسخ دادن به مطالبات آنها انجام داد. تفسیر عمومی در خصوص موقعیت و وضعیت عراق آن زمان اینگونه بود: "رژیم می‌توانست با سرمایه‌های هنگفت در تمامی پروژه‌های آموزشی، رفاهی، صنعتی و دیگر پروژه‌ها، سرمایه‌گذاری کند." بی‌پرده بگوییم درآمدهای نفت برای حفظ رژیم مهم بود.

درآمدهای نفت به تنهایی می‌توانست انگیزه قوی برای رژیم فراهم کند تا این منبع درآمد را حفظ و توسعه دهد. بدیهی است تحولات پویایی طبقه درون عراق انگیزه دیگری برای رژیم فراهم آورد. گذشته از آن که شرایط برای توسعه سرمایه‌داری در عراق بسط می‌یافت، رژیم بعث به یک الگوی زندگی برای بورژوازی عراق تبدیل شد از جمله برای مقاطعه‌کاران، دلالان، بوروکرات‌ها و سفته‌بازان. برای مثال، تا سال ۱۹۷۵ تنها ۲۷۸۸- مقاطعه‌کار به صورت رسمی توسط دولت به ثبت رسید. شاخه‌ی بورژوازی کاملاً وابسته به دولت بود و تحت حمایت کامل پروژه‌های دولت منافع خود را گسترش می‌داد و اغلب امتیازات زیادی از دولت می‌گرفت تا حقوق کارمندان را پرداخت و نیز مالیات خود را بپردازد. این بورژوازی به نوبه خود پایه مهم حمایت از رژیم را تشکیل می‌داد. از همین رو، تحولات مورد حمایت دولت موجب ایجاد شاخه‌های مهم جدیدی در میان طبقه سرمایه‌دار درون عراق در طی دهه ۱۹۷۰ شد. این شکل خاص از سرمایه‌داری در عراق علاقه شدید به حفظ درآمدهای نفتی را افزایش داد.

با این حال، عراق همواره در رابطه با درآمدهای نفتی با یک موقعیت آسیب‌پذیر روبه‌رو بود، آسیب‌پذیری‌ای که فراسوی نوسانات طبیعی در بازار جهانی قیمت نفت خام بود. عراق در اواخر دهه ۱۹۷۰ سه خروجی صادرات نفت داشت: اولین خروجی با سوددهی نه چندان زیاد در خط ساحلی خلیج فارس قرار داشت. دومین و سومین خروجی خطوط نفت از طریق سوریه و ترکیه بود. بنابراین، عراق آسیب‌پذیری‌های زیادی از یک کشور محصور در خشکی داشت. پاشنه آشیل اقتصاد عراق خطوط لوله‌های نفت بود و موجب شد رژیم بعث در برابر امواج اوضاع سیاسی بین‌المللی آسیب‌پذیر شود. در واقع،

جریان نفت عراق از طریق خط لوله نفت سوریه پیش از جنگ در معرض آسیب‌پذیری‌های زیادی قرار داشت. آشوب در ایران فرصت بی‌نظیری برای رژیم بعث فراهم کرد تا حضورش را در خلیج فارس پررنگ‌تر سازد و پرستیژ خود را در جهان عرب تقویت کند. نفوذ بیشتر در منطقه خلیج فارس و کنترل کامل شط‌العرب می‌توانست موقعیت عراق را در جهان عرب بالا ببرد. موقعیت منطقه‌ای و نفوذ در جامعه عرب برای تقویت نفوذش در اوپک و سیاست قیمت‌گذاری نفت ضروری بود. از این رو، رژیم احساس کرد که حوادث سیاسی در ایران فرصت بی‌نظیری فراهم کرده است تا بر آسیب‌پذیری‌هایش فائق آید.

پیش به سوی جنگ

ناآرامی‌های شیعیان و آسیب‌پذیری‌های عراق در برابر نوسان درآمدهای نفت موجب انگیزه‌ای شد تا عراق به ایران حمله کند. به وجود آمدن ناآرامی‌های داخلی در ایران به ویژه درون ارتش، کفه ترازو را به نفع دخالت مستقیم عراق تنظیم کرد. پس از اوج‌گیری درگیری‌های مرزی میان دو کشور در تابستان ۱۹۸۰، عراق در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ یک تهاجم همه جانبه‌ای را بر خوزستان آغاز کرد.

تمامی شاخص‌ها نشان می‌دهد که صدام حسین تصور می‌کرد جنگ کوتاه خواهد بود. چرا که عراق در مدت یک ماه خرمشهر را تصرف کرد و تا پایان ۱۹۸۰ تا ۲۰ مایلی جبهه اصلی ایران نفوذ کرد. اما، شش ماه پس از آغاز جنگ، ضد حملات ایرانی‌ها موجب شد ارتش عراق عقب‌نشینی کند. دو سال پس از آغاز این تهاجم، جنگ به خاک عراق کشانده شد. با وارد شدن جنگ به سال‌های سوم و چهارم خود، تمامی جنبه‌های فرسایش و از کنترل خارج شدن اوضاع و به بن‌بست کشیده شدن راه‌حل‌ها مشاهده می‌شد. حملات به تانکرهای نفتی و حملات دو طرفه موشک به شهرهای هر دو کشور اندک‌اندک این سناریوی غم‌انگیز را تغییر داد. تلاش‌های سازمان کنفرانس اسلامی، سازمان کشورهای غیر متعهد، دبیر کل سازمان ملل متحد و کشورهای عضو پیمان ورشو برای پایان دادن به جنگ با شکست مواجه شد. اما ابتکارات یک‌جانبه الجزایر اندکی با موفقیت همراه بود. این شکست‌ها موجب شد یکی از مفسران، تلاش‌های جامعه بین‌الملل را "همچون مسیری متداول و بی‌حاصل" توصیف کند.

بخش سوم: ابعاد اجتماعی پایان جنگ ایران و عراق

جدید بود. شاخه خط امام يك برنامه جامع و کاملی مهیا دید که کل جمعیت را به خود جذب می‌کرد، در حالی که شاخه محافظه‌کار حجتیه در میان خرده بورژوازی و دیگر صاحبان ملك محبوبیت خاص خود را حفظ می‌کرد. کشمکش بر سر چنین موضوعاتی همانند ملی کردن تجارت خارجی موجب آشکار شدن خطوط و اجرای درون رژیم شد.^۶ به تدریج، دیدگاه شاخه محافظه‌کار غالب می‌شد. زمانی که انقلاب وارد دوران ترمیدور شد، مهندسی آگاهی اجتماعی اهمیت بیشتری پیدا کرد؛ به عبارتی مطرح کردن موضوعات سیاسی و اجتماعی که فراسوی آگاهی طبقه و گروه بود. دهقانان، طبقه کارگر، زنان و مردم فقیر شهر لازم بود تا حمایت از رژیم را حفظ کنند.

مشکلات حفظ پایگاه حمایت از رژیم با توجه به دیدگاه‌های کشمکش برانگیز اقتصادی اجتماعی جامعه ایران پس از انقلاب برای برخی ناظران آشکار بود. روحانیون نشان دادند که در بهره‌گیری از جنگ برای تحکیم هژمونی طبقه‌شان بسیار خیره هستند؛ موضوعات بیگانه‌ستیزی را مورد استفاده قرار دادند تا به لحاظ سیاسی دست به بسیج عمومی بزنند. ایران، عراق را به عنوان مظهر تمامی آنهایی که ضد دین و دشمن اسلام بودند مورد سرزنش قرار داد؛ برای علما، جنگ عراق کم‌اهمیت‌تر از جنگ علیه "شیطان بزرگ" بود. در نهایت، جنگ موجب تحکیم ویژگی اسلامی انقلاب شد و بی‌شک این روند درجه‌ای از استحکام اجتماعی را برای جامعه دچار انشعاب ایران فراهم می‌ساخت. دفاع از اسلام تبدیل به دفاع از رژیم دین‌سالار شد.

به طور کلی، کارآیی اپوزیسیون تحت تأثیر جنگ قرار گرفت. در سال ۱۹۸۱ شورای مقاومت ملی در پاریس تشکیل شد. این ائتلاف گسترده شامل مجاهدین (منافقین)، حزب دمکرات کردستان، بنی‌صدر و جبهه دمکرات ملی بود. تا سال ۱۹۸۳، حتی احزاب جناح چپ نیز که نخست با رژیم همکاری می‌کردند همانند حزب توده نیست و نابود گشتند. فضای تحمل ناپذیر رژیم موجب نفوذ فزاینده شاخه ضد کمونیست حجتیه در میان گروه حاکم شد.

جنگ همچنین به رژیم در گسترش و حفظ کنترل بر نهادهای مهم پس از انقلاب و تحکیم کنترل بر دستگاه سنتی دولت کمک کرد. از جمله این نهادها می‌توان به سپاه پاسداران اشاره

در ریشه‌یابی علل شکست تلاش‌های پایان بخشیدن به جنگ بار دیگر بایستی رفتار هر دو رژیم را از منظر اجتماع هر دو کشور آن زمان مورد بررسی و تحلیل قرار داد. به طور کلی، پژوهش‌ها در خصوص ریشه‌ها و علل جنگ نشان می‌دهد که ادبیات مدیریت و حل و فصل کشمکش‌های بزرگ ناتوان از بررسی مدت و خاتمه جنگ در چارچوب ویژگی‌های گسترده جامعه است. یکی از جریان‌های اصلی این ادبیات، مسئله نهادینه شدن رویکردهای صلح‌آمیز در مدیریت کشمکش است. بخش اعظم این پژوهش نیز کشمکش را به مدیریت بحران، مسئله اوج‌گیری کشمکش و فرایندهایی چانه‌زنی و مذاکره تقسیم می‌کند که هدف آنها پایان دادن یا حل و فصل کشمکش است. پیکره‌ای از ادبیات نیز به ابزارهای اجتماعی، سیاسی و نظامی با هدف مدیریت و حل و فصل کشمکش از جمله، نیروهای حافظ صلح، اعتماد و امنیت‌سازی مربوط می‌شود. همچنین توجه زیادی به فعالیت‌ها و نقش‌های مدیران کشمکش از جمله سازمان‌های بین‌المللی و دیگر طرف‌های سوم، قدرت‌های منطقه‌ای، قدرت‌های متوسط و ابرقدرت‌ها داده شد. در حالی که اهمیت ابعاد خاص اجتماعی در اشاره‌های موقتی به ابزارهای اجتماعی و سیاسی مدیریت کشمکش نشان داده می‌شد، تحلیل حل و فصل کشمکش از منظر پویایی‌های اجتماعی صورت نمی‌گرفت.

با این حال، همان طوری که قبلاً ذکر شد، کلیدهای درک طولانی شدن جنگ میان عراق و ایران بیشتر به مؤلفه‌های اجتماعی مربوط‌اند که در بیشتر پژوهش‌های حل و فصل کشمکش، چندان توجهی به آن نشده است. به سخنی دیگر، طولانی شدن جنگ ایران و عراق به کشمکش‌های سیاسی برخاسته از تبلیغات گسترده اجتماعی هر دو کشور مربوط بود. به ویژه در ایران، جنگ يك نقش محوری در فرایند دشوار تحکیم انقلاب ایفا کرد. شبیه همین امر در عراق نیز روی داد، اگر چه خواست بیرونی برای پایان دادن به جنگ به نظر بلافصل می‌رسید ولی صدام همچنان در پی کسب برتری سیاسی برای رژیم عراق بود.

جنگ و ایران

حاکمیت روحانیون پس از انقلاب ایران، پایگاه مخالف اجتماعی انقلاب را مورد توجه قرار داد و آن را تعادل بخشید، پایگاه اجتماعی که خود علت کشمکش‌های عمیق درون رژیم

کرد. این نهاد به عنوان وزنه تعادل ارتش و تحت عنوان نیروهای انقلابی ظهور کرد که شمار آنها بیشتر از ارتش بود. تأسیس وزارت سپاه پاسداران دال بر تدوام و ثبات این ویژگی پس از انقلاب بود. یکی دیگر از دستگاه‌های امنیتی پس از انقلاب، نهاد بسیج بود که بیشتر جوانان را در خود جذب می‌کرد. درجه‌بندی این سازمان‌ها بیشتر در میان جوانان، طبقات فقیر شهری و متوسط پایین‌تر بود که تأثیرات حمایتی امنیتی برای رژیم داشت. همتای نهاد پاسداران، جهاد سازندگی، سازمان دیگر مردمی بود تا حمایت روستاییان از رژیم را محکم‌تر سازد.

مدیریت مکتبی با حذف بنی‌صدر و تحدید نفوذ "لیبرال‌ها" سلطه بیشتری پیدا کرد. رژیم اعلام کرد که کار کردن یک وظیفه دینی است؛ امام خمینی در جمع کارگران سیمان در تهران گفت: "کار کردن همچون جهاد در راه خداست؛ خداوند پاداش این جهاد را خواهد داد، جهاد همان کاری است که شما (کارگران) در حصارهای کارخانه انجام می‌دهید."

جنگ برای رژیم فرصت بی‌نظیری فراهم آورد تا با حذف اپوزیسیون سیاسی، گسترش کنترل نهادهای انقلابی و مهار هر رفتار آشوب‌گرانه اجتماعی، قدرت خویش را تحکیم بخشد. مهم‌تر از همه اینها، جنگ اجازه داد تا خواهان یکسان‌سازی موضوعات اجتماعی در جامعه‌ای شوند که پس از انقلاب دچار شکاف‌های عمیقی شده بود.

جنگ و عراق

آسوده خیالی صدام حسین در آغاز جنگ او را برانگیخت تا شرایط ناممکنی به اولین قطعنامه آتش‌بس سازمان ملل متحد در ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰ الحاق کند. در واقع، با روندهای در حال جریان در زمان جنگ درست دو سال بعد از آغاز آن، صدام حسین تمایل بیشتری به پایان دادن جنگ پیدا کرد. تا اواخر سال ۱۹۸۲، عراق در پی سازش بر سر پایان دادن به جنگ بود. در واقع، عراق پس از آنکه تلاش‌های اولیه‌اش برای پایان دادن به جنگ با شکست مواجه شد کوشید با به راه انداختن جنگ نفتکش‌ها جنگ را به صحنه بین‌المللی بکشاند و فشار بیشتری بر ایران وارد کند.

با وجود این، به رغم موانع نظامی، فشارهای مخالفی نیز بر صدام وارد می‌شد، فشارهایی که در نهایت به عراق اجازه داد تا مادامی که درآمدهای مورد نیاز خود را به بهانه جنگ تأمین

می‌کرد، به جنگ ادامه بدهد. در واقع، این درآمدها بیشتر از دو راه تأمین می‌شد. نخست، رژیم قادر بود مقداری از درآمدهای نفت را حفظ کند. حملات ایران به پالایشگاه‌های جنوب عراق و هم‌زمان بستن خط لوله نفتی سوریه موجب رکود چشمگیر در درآمدهای نفت عراق در سال‌های اول جنگ شد. بی‌گمان، رژیم قادر بود تا حدی این کاستی‌ها را جبران کند. برای مثال، در سال ۱۹۸۵، عراق خط لوله نفتی به عربستان سعودی را باز کرد و توانست از طریق بندر عقبه اردن و از طریق زمینی نفت را صادر کند. ثانیاً، رژیم بعث درآمدهایش را از طریق پیش‌بینی‌های لازم، اعتبار و مبادله نفت به ویژه از عربستان سعودی و کویت تأمین می‌کرد.

به رغم این مشکلات، جنگ فرصت‌های بی‌نظیری برای رژیم فراهم آورد تا کنترل سیاسی خود را بر کشور گسترش دهد. جنگ به رژیم امکان داد تا با استراتژی‌های پوپولیستی کار خود را پیش ببرد و تأثیرات این فرصت نباید در بستر تلاش رژیم بعث برای آگاهی اجتماعی کم‌اهمیت تلقی شود. زمانی که جنگ به خاک عراق کشانده شد، صدام حسین از این موقعیت به عنوان مدافع ملت عرب استفاده کرد و خود را حامی ملت عرب نشان داد. درست در این زمان، مغازه‌های بمباران شده در شهر بصره آکنده از پوسته‌های تجمید از صدام حسین به عنوان "دومین فاتح بزرگ ارتش فارس" شده بود. "مرد عراقی" تبدیل به یک نماد ملی، مافوق هر طبقه اجتماعی، قومی و مذهبی جامعه شده بود. ندای جنگ اعراب و فارس توسط رژیم عراق در سراسر این کشور طنین افکنده بود. در مجموع رژیم بعث با مهارت خود توانست جنگ را به عنوان آرمان ملت عرب مطرح کند.

در عراق، جنگ بهانه‌ای برای تدوام سیاست‌های سرکوب‌گرانه رژیم بعث شد. رژیم از جنگ برای توجیه اعمال سرکوب‌گرانه علیه کارگران و گسترش ظلم علیه زنان استفاده کرد: "بغداد آکنده از پوسته‌هایی بود که مادران را تشویق به زاد و ولد می‌کرد." رژیم بعث همچنین توانست کاستی‌های کارگرانش را از طریق کارگران مهاجر مصری که شمار آنها بیش از یک میلیون بود جبران کند. جدا از تأمین یک سری نیازهای کارگران، کارگران مهاجر همچون ضمانتی بودند که آشوب‌های کارگری را حداقل مهار می‌کردند.

شاید روشن‌ترین کاربرد استفاده از "بهانه جنگ" را بتوان

یافت. بی شک این کاهش، فشار بیشتری بر هر دو کشور وارد کرد. در تابستان ۱۹۸۸، ایران با قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت موافقت کرد که از جمله بندهای آن می توان به یک آتش بس فوری، اقدامات لازم برای یک ناظر سازمان ملل متحد، آزادسازی فوری اسرای جنگی و ایجاد یک "مکان بی طرف" برای تصمیم گیری در خصوص مسئول جنگ اشاره کرد.

عراق در آخرین سال جنگ تغییر و جهش اساسی داد. در نیمه اول سال ۱۹۸۸ تهاجم های جدیدی علیه ایران آغاز کرد و مقدار قابل ملاحظه ای از خاک ایران را به تصرف درآورد. صدام حسین در سال ۱۹۸۸ مایل بود به جنگ خاتمه دهد ولی رژیم بعث تلاش می کرد تلاش های آتش بس را به هم زند. حتی با وجود موافقت ایران با چارچوب اتخاذ شده در قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل متحد، عراق به جنگ ادامه داد. اما صدام حسین در نهایت، در مواجهه با افزایش فشارهای بین المللی، بالا رفتن هزینه های جنگ، رکود درآمدهای نفت و واکنش بالقوه ایران مجبور شد قطعنامه ۵۹۸ را بپذیرد. در ۲۰ آگوست سال ۱۹۸۸، گروه ناظر نظامی جنگ ایران عراق در سازمان ملل متحد (یونیموگ) طی عملیاتی وارد مرز مشترک ۱۱۷۰ کیلومتری میان دو کشور شد.

ده سال پس از آغاز تهاجمات نخستین عراق هنوز موضوعات اساسی میان دو کشور لاینحل باقی مانده است. اگر چه جنگ تمام شده محسوب می شد ولی عراق ۱۶۰۰ کیلومتر خاک ایران را اشغال کرده بود. اختلاف لاینحل بر سر شط العرب هنوز باقی است و ایران خواهان عمل به پیمان ۱۹۷۵ الجزایر و عراق خواهان الحاق شط العرب به خاک خود است. اختلافات مهمی بر سر صد هزار اسرای جنگی هنوز وجود دارد.

بخش پنجم: نتیجه گیری

از منظر طولانی بودن، تلفات انسانی و مادی و اقدامات غیر انسانی از جمله تهاجم های شیمیایی و امواج انسانی، جنگ ایران و عراق را می توان جنگ اول جهان سومی تلقی کرد.

این جنگ عمدتاً یک امر داخلی بود و بین دو رژیم که دارای جوامع درهم گسیخته ای بودند در گرفت. به یک معنا، این جنگ حاصل نیروهای کشمکش برانگیز اجتماعی بود که با ورود تدریجی ایران و عراق به اقتصاد جهانی روی داد. این امر نشان نمی دهد که جنگ به این معنا که دخالت فردی کم اهمیت یا بی اهمیت بود، گریزناپذیر هم بود. با این حال، از طرف دیگر

در روابط میان رژیم بعث و شورش کردها مشاهده کرد. رژیم عراق به مبارزه ضد شورش علیه کردها اقدام کرد، مبارزه ای که شامل برنامه های جابه جایی و اقدامات خشونت آمیز همچون سلاح های شیمیایی را در بر می گرفت.

نابودی هر اپوزیسیون رسمی سیاسی درون عراق به این تضمین کمک کرد که اعتراض داخلی علیه جنگ کاسته خواهد شد. مهم تر از همه، خود جنگ موجب چند پارگی در میان جنبش اپوزیسیون زیرزمینی در عراق شد، به ویژه میان اتحاد میهنی کردستان، حزب دمکرات کرد و حزب کمونیست عراق. هم زمان، رژیم تمام تلاش خود را کرد تا پایگاه اجتماعی خود بورژوازی را از تأثیرات منفی جنگ دور نگه دارد و به ویژه زمانی که درآمدهای دولت با کاهش بیشتر مواجه می شد. شواهد نشان می دهد که توسعه بخش خصوصی در عراق در طی جنگ بی وقفه ادامه داشت. در نهایت، جنگ فرصت هایی را برای رژیم مهیا کرد تا سلطه سیاسی اش را در جامعه عراق گسترش دهد. بدیهی است نبود بهانه جنگ یکی از نگرانی های جدی رژیم بعث در زمان احتمال آتش بس در ۱۹۸۸ بود. درست همان طوری که یکی از مفسران درباره وضعیت عراق در آن زمان چنین نوشت: "پس از آتش بس، صدام حسین دیگر نمی تواند ادعا کند که از سرزمینش دفاع می کند یا از جنگ به عنوان توجیه و سرپوش گذاشتن برای سرکوب و ترور در عراق استفاده کند".

پایان جنگ

اگر چه جنگ برای هر دو طرف هزینه های سنگین مادی و انسانی در بر داشت، ولی برای هر دو طرف امتیازهای سیاسی نیز در برداشت. شکاف های عمیق در هر دو جامعه می توانست در قالب منافع دنبال شده در جنگ پوشش داده شود.

در ایران، فرایند تحکیم انقلاب اساساً تکمیل شد. تا سال ۱۹۸۸، رژیم با "هیچ تهدید بیرونی در برابر قدرتش" مواجه نشد. جمهوری اسلامی هنوز با چالش های زیادی مواجه است، از جمله می توان به بیکاری متناوب، شرایط تأسف انگیز زندگی شهری و اقتصاد در حال رکود اشاره کرد. افزایش دخالت امریکا در منطقه نیز خطرات وقوع جنگ را افزایش داده است. با وجود این، در سال ۱۹۸۶، قیمت هر بشکه نفت به طرز عجیبی از ۲۸ دلار امریکا به ۱۰ دلار امریکا کاهش

آنها باید منحصراً در چارچوب دستاوردها و ضررهای طبقات و گروه‌های فرودست درون این جوامع سنجیده شود.

نشان می‌دهد که جنگ بسیار حیرت برانگیزی بود. گفته معروف کلاوزویتس که "جنگ تداوم سیاست توسط ابزارهای دیگر است" باید به بعد مهم اجتماعی - سیاسی تقلیل پیدا کند و به این صورت تغییر یابد که "جنگ تداوم سیاست‌های داخلی توسط ابزارهای دیگر است." تحلیل متعارف از جنگ و کشمکش به اهمیت محوری بعد اجتماعی - سیاسی آن اشاره می‌کند.

این مقاله نشان داد که افراط‌گری‌های میان نیروهای اجتماعی در هر جامعه عمدتاً مسئول تنش‌های فزاینده میان ایران و عراق در اواخر دهه ۱۹۷۰ بود. کشمکش درونی سیاسی که ریشه در اختلافات بنیادین اجتماعی شد موجب ظهور موضوعات جدید کشمکش برانگیز میان دو دولت شد و در نهایت کشمکش‌های کهنه و گذشته را دوباره زنده کرد. این نزاع‌های شدید سیاسی برخاسته از تبلیغات گسترده اجتماعی در ایران و عراق بود که این احتمال را افزایش داد که جنگ برای رژیم‌های حاکم مزیت‌ها و امتیازات سیاسی خواهد داشت. در واقع، در سپتامبر ۱۹۸۰ عراق برای کسب برتری سیاسی از گزینه نظامی استفاده کرد و همان نزاع‌های اجتماعی و سیاسی عامل طولانی شدن جنگ شدند. تا زمانی که رژیم‌ها تمایلی برای پایان دادن به جنگ نشان نمی‌دادند، دخالت طرف سوم بی‌ثمر بود و مادامی که جنگ موجب فراهم آمدن امتیازات سیاسی قابل توجهی می‌شد، هر دو طرف تشویق به جنگ می‌شدند.

با این اصلاح عبارت کلاوزویتس می‌توانیم هزینه‌های اجتماعی جنگ ایران و عراق را ارزیابی کنیم. مشکلاتی همچون بشکه‌های نفت، تولید ناخالص ملی یا حتی شمار انسان‌های بی‌گناه کشته شده در جنگ همگی هزینه‌های سنگین اجتماعی به بار آوردند. هر دو رژیم از توانایی‌های سرکوب‌گرانه خود استفاده کردند و به طرز ماهرانه موضوعات اجتماعی را دستکاری کردند تا برشکاف‌های عمیق در جوامعشان فایق آیند. قدرت اجتماعی گروه‌ها و طبقات فرودست جامعه به نحو چشم‌گیری کاهش یافت در حالی که تبیین‌های سیاسی آنها کاملاً محو شدند. گستره‌ای که در آن این پویایی‌های اجتماعی باز تولید را در دیگر مناطق جهان سوم می‌نگریم می‌تواند وقوع جنگ‌های مشابه به ویران کننده‌ای را پیش‌بینی کند ولی جنگ‌هایی که تلفات و ویرانگری

۱- مفهوم دولت را به دشواری می‌توان تعریف کرد. دیدگاه این مقاله به دولت نه مثل یک بازیگر ذهنی در صحنه اجتماعی بلکه یک انسجام فراگیر نسبت به سیاست‌های دولت می‌باشد.

یک دیدگاه بسیار مناسب دولت را به مثابه جایگاه اصلی قدرت سیاسی و آن را به مثابه یک تشکل ساختاری تلقی می‌کند تا یک سوژه و نیز یک ابزار سلطه سیاسی و همچنین قدرت دولت را همچون "رابطه پیچیده اجتماعی تلقی می‌کند که توازن متحول نیروهای اجتماعی را در یک نقطه معین بازتاب می‌دهد". رجوع کنید به Bob Jessop، "سرمایه‌داری و دموکراسی: بهترین پویای سیاسی ممکن" در "States and societies"، (۱۹۸۳)، Held et al. (The open University)، Specially pp. ۲۷۲-۵. David، هر جایی که مفهوم "رژیم" در این مقاله به کار برده می‌شود، به افرادی اشاره می‌کند که به طور مستقیم قدرت دولت را اعمال می‌کنند.

۲- زمانی که تحلیل‌گران طبقه و غیر طبقه اهمیت سیاسی موضوعات طبقه را ارزیابی می‌کنند، اغلب وارد یک لبه‌پرتگاه سیاسی می‌شوند. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به:

The Difficult Dialog: Marxism and Nationalism.
Ronaldo Munck،

۳- صریح‌ترین تلاش برای نظریه‌پردازی در خصوص کشمکش اجتماعی در جامعه جهان سوم را شاید بتوان در اثر ادوارد آنر مشاهده کرد:
The propositions، International Interactions (۱۹۸۴).
"Protracted social conflict:

۴- برای تحلیل جالب در خصوص انقلاب ایران ببینید:
Revolution، MERIP Reports، no. ۸۷ (May ۱۹۸۰).
Ervand Abrahamian، "Structure causes of the Iranian
تیز ابراهیمان یکی از روشن‌ترین و دقیق‌ترین تفسیرها از انقلاب است: "...
شکست رژیم پهلوی در تحقق اصلاحات اجتماعی و اقتصادی به ناچار پیوند
میان ساختار اجتماعی و ساختار سیاسی را محدود کرد، نارضایتی‌های
اجتماعی را وارد سیستم سیاسی کرده شکاف میان نیروهای جدید
اجتماعی و جریان‌های حاکم را بیشتر کرد و مهم‌تر از همه، تمامی پل‌هایی
را که در گذشته نیروهای سنتی اجتماعی به‌ویژه بازاریان را با ساختار
سیاسی پیوند داده بود در هم شکست."

۵- بحث حسین بشیریه در خصوص ناتوانی دولت موقت برای پاسخ دادن
به "مسئله اجتماعی" تحلیل جالبی از تأثیر کاهنده "لیبرال‌ها" در پس از
انقلاب ارائه می‌دهد. رجوع کنید به:

in iran: ۱۹۶۲ - ۱۹۸۲، (st Martin's press، ۱۹۸۴).
The state and revolution

۶- آشکارترین بحث در خصوص اختلافات درون رژیم روحانیون را
می‌توان در زیر پیدا کرد:

Bashiriyeh، op. cit. (۷ و ۶)

تعامُل نمادهای جنگ و هویت ملی در روسیه (یافته های سفر)

دکتر بهادر امینیان*

دکتر جهانگیر کرمی**

مقدمه

همراه با گروهی از اعضای هیئت علمی دانشگاه امام حسین(ع) در شهریور سال ۱۳۸۴ از کشور روسیه بازدید کردیم. این بازدید علمی در چارچوب برنامه های دانشگاهی بود ولی آنچه که در کنار برنامه های علمی قابل توجه می نمود مباحث اجتماعی در روسیه بود که پانزده سال است از نظام سوسیالیستی خارج شده اما هنوز هم در یک دوران گذرا به سر می برد. یکی از ابعاد اجتماعی قابل توجه، حضور زنده، فعال و مؤثر یاد جنگ و حماسه و فداکاری مردم و رزمندگان آن در جنگ جهانی دوم و در مقابل ارتش آلمان نازی است. در آن زمان ارتش آلمان موفق شده بود علاوه بر اشغال بیشتر خاک اروپا و شکست دادن قدرت های اروپایی (به جز انگلستان) بخش اعظم خاک روسیه را نیز به اشغال خود درآورد و تا سی کیلومتری مسکو پیشروی نماید و نیروهای ارتش شوروی را شکست دهد و به عقب براند. اما بر اثر مقاومت مثال زدنی مردم روسیه، شکست آلمان آغاز گردید و ارتش آلمان رو به هزیمت نهاد و ارتش و مردم روسیه موفق شدند خاک کشورشان را از اشغال خارج کنند و برنده جنگ

* و نیت لم داش اهاما حسن ()

** و نیت لم داش اهاما حسن ()

جهانی دوم شوند.

پس از جنگ، تلاش گسترده و هدایت شده ای برای زنده نگاه داشتن آثار و یاد جنگ در شوروی سازمان داده شد؛ به گونه ای که پس از شصت سال امروزه آثار این پیروزی و نمادهای آن در سرتاسر روسیه و در شهرهای مختلف قابل مشاهده است و کمتر جایی است که نشانی از این پیروزی به همراه نداشته باشد. این ویژگی ها به نظر می رسد درس ها و تجارب ارزنده ای برای جامعه ایران داشته باشد که تجربه مشابهی دارد. به همین خاطر کوشش شد تا مشاهدات خود در این بخش از سفر را در قالب یک نوشته ارائه کنیم بدان امید که مفید واقع گردد.

هویت ملی و نمادهای هویتی:

هویت ملی به آن احساس همزیستی مشترک جمعی مبتنی بر ملت اطلاق می شود و یک ملت را فراتر از سایر وابستگی های جمعی نظیر خانواده، ایل و طایفه و قبیله، قوم، مذهب و منطقه نشانده و نسبت به آن وفاداری می شود. ملت شامل مجموعه ای از مردم است که در یک سری عوامل نظیر قومیت، مذهب، زبان، فرهنگ و... مشترک اند و در این میان، تجربه تاریخی مشترک

است و با وجود فراز و نشیب‌های فراوان در گرایش‌های ملی روسیه (غرب‌گرایی و اسلاوگرایی)، همچنان به عنوان بخش مهمی از این هویت مانده است. در سال ۱۹۳۹ استالین دستور داد تا مطالعاتی درباره پان اسلاویسم به عمل آید و این در حالی بود که او در سال‌های گذشته به شدت با مدعیان آن برخورد می‌کرد. در واقع، همبستگی طبقه کارگر جهان جای خود را به همبستگی خلق‌های اسلاو داد.

به هر حال، استالین با نامیدن این جنگ به عنوان "جنگ بزرگ میهنی" به نمادهای ملی اهمیت زیادی داد. از الکساندر نوسکی، داستایوسکی و پترکبیر به عنوان شخصیت‌های ملی سخن به میان آمد و همانندسازی‌های تاریخی زیادی صورت گرفت و استالین به ایوان چهارم تشبیه گشت و فیلم‌هایی در این باره ساخته شد. حتی ساختن فیلم درباره شخصیت‌های ملی و تاریخی روسیه تشویق شد و سرود ملی شوروی به نام "انترناسیونالیسم" لغو و جای آن را "سرود میهنی" گرفت. در واقع، ضرورت حیاتی حفظ سرزمین، حاکمیت و نظام سیاسی، هر کاری را از نگاه سران مسکو موجه می‌ساخت. همچنین باید به انحلال کمینترن به عنوان نهاد سیاسی، ایدئولوژیک و امنیتی برای همکاری با دیگر ملت‌ها اشاره کرد که می‌توانست به معنای پذیرش یک نقش صرفاً ملی برای روابط خارجی باشد. با حمایت کلیسا از عملیات جنگی و رهبری استالین، دعسا برای پیروزی او بر دشمن و ستایش از او با کلماتی در خور حضرت مسیح و ارائه تصویری از روس‌ها به عنوان برگزیده خداوند، در واقع، پای سمبل‌های ملی به میان آمد.

در دوره جنگ همه رشته‌های هنری در خدمت جنگ قرار گرفت. رمان‌نویسان، قهرمانی سربازان و غیرنظامیان را توصیف می‌کردند، آهنگ‌سازان ترانه‌های میهنی تصنیف می‌کردند، در شعارهای رسمی جنگ به مواردی از قبیل "مادام وطن، شرف، آزادی و استالین" برمی‌خوریم و این در حالی بود که قبلاً تنها کمونیسم و استالین مطرح بودند. درخواست حکومت از مردم توجه به ملی‌گرایی روسیه، عشق به سرزمین زادگاه و سنت‌های آن بود. برخلاف گذشته، دستاوردهای سرداران و سیاستمداران رژیم تزاری ستایش می‌شد و دیگر نام بردن از آنها جرم نبود. در واقع، ملی‌گرایی روسی نیروی محرکه‌ای قوی برای مقاومت در مقابل تجاوزگر بود. در این باره، حکومت

(غم‌ها، شادی‌ها، پیروزی‌ها و شکست‌های مشترک) عامل بسیار مهمی است. ملیت دارای دو شکل قومی و مدنی است که اولی معمولاً منشأ مشکل می‌شود و دومی منطقی‌تر و پیشرفته‌تر است؛ یعنی آن مردمی که ملت را تشکیل می‌دهند که شهروندان یک کشورند و صرف‌نظر از زبان و فرهنگ و مذهب متفاوت، می‌پذیرند که با هم زندگی کنند. معمولاً هویت هر ملتی را با کمک نمادهای مشترک و عینی و معنوی و به‌ویژه در جریان بحران‌های سخت بهتر می‌توان شناخت.

بهره‌گیری از نمادهای هویتی در شوروی:

اما پرسش از هویت ملی در مورد اتحاد جماهیر شوروی از آن جهت جالب است که ایدئولوژی کمونیسم، با نفی ملیت و هویت ملی، طبقه و وابستگی‌های طبقاتی را جای آن می‌گذاشت و همه کارگران جهانی را مخاطب خود می‌دید. لیکن جنگ جهانی دوم، استالین را مجبور کرد که به هویت ملی عنایت بیشتری بنماید. البته از روزی که انقلاب اکتبر پیروز شد و کشور اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفت، طبیعتاً با قرار گرفتن یک ایدئولوژی فراملی در چارچوب یک سرزمین، به مرور زمان و خودبه‌خود، داعیه‌های طبقاتی تحت الشعاع واقعیت مرزهای جغرافیایی و ملی قرار گرفت و با سیاست "سوسیالیسم در یک کشور" و نفی تز "انقلاب دائمی" و نیز به‌ویژه با شروع جنگ جهانی دوم و حمله ارتش آلمان به سرزمین شوروی عینیت بیشتری یافت.

حمله آلمان، نه حمله نظام سرمایه‌داری جهانی که تجاوز یک ارتش ملی بود و برای مقابله با آن نیز شعارهای ایدئولوژیک کمتر مصداق می‌یافت؛ چرا که مگر نه اینکه کشورهای اصلی سرمایه‌داری جهان (آمریکا و انگلیس) در کنار شوروی و متحد آن بودند. پس باید شعارهای دیگری سر داده می‌شد: "برای نجات میهن، سرزمین مادری، مهد مذهب ارتودوکس و شرکت در جنگ بزرگ میهنی بشتابید؛ و چنین بود که استالین کلیساها را بازگشایی نمود، به کتاب‌های دینی اجازه چاپ داد و شعارهای ملی و میهنی پخش شدند. استالین با اعاده حیثیت از کلیسای ارتودوکس، بخشی از اموال آن را عودت داد و کشیش‌ها را از تعقیب و آزار رها کرد.

در واقع، استالین برای مقابله با ارتش آلمان، از نمادهای ملی و دینی استفاده زیادی کرد. نکته جالب اینجاست که در روسیه، کلیسای ارتودوکس یک بخش مهم از هویت ملی بوده

کوشید تا کارگاه‌های فیلم‌سازی برای هر یک از ملیت‌های داخل شوروی، یک حماسه بزرگ تولید کنند. در سال‌های پس از جنگ شاهد ظهور نوعی شووینیسم روسی هستیم و نمادهای ملی همچنان مهم ماند تا اینکه خروشچف در سال‌های آخر دهه ۱۹۵۰ بار دیگر هویت ملی را تحقیر و نمادهای ملی را تخریب نمود، اما گویا کار از کار گذشته بود و تلاش‌های او نتیجه عکس می‌داد.

از مباحث مطرح شده می‌توان نتیجه گرفت که استفاده از نمادهای ملی و مفهوم هویت ملی در دوره استالین ابزار مهمی بود تا ارتش آلمان را شکست دهد^۸، اما برای میلیون‌ها کارگر، کشاورز و سربازی که در جبهه‌ها می‌جنگیدند، مسئله فرقی نمی‌کرد و آنها برای وطن خود می‌جنگیدند و نیروی ناسیونالیسم که بسیار قوی بود به آنها انگیزه می‌داد تا جان خود را فدای میهن نمایند و مانع از پیشروی دشمن شوند و حکومت مسکو نیز این را به خوبی می‌دانست که نیروی ناسیونالیسم در میان مردم روسیه بسیار قدرتمند است.

اما یک نکته دیگر این است که آیا واقعاً این جنگ تأثیری بر هویت ملی روسیه داشت یا نه؟ به نظر می‌رسد از آنجا که حکومت از این موضوع بیشتر به عنوان تاکتیک استفاده می‌کرد، حداقل در دوره پس از جنگ تا سال ۱۹۹۱، خیلی از این استفاده نشد. اما این به معنای عدم تأثیر نیست؛ چرا که به هر حال، هویت ملی روس، جدا از اینکه حکومتی به آن اذعان کند یا نه، با وجود همه مشکلات و بحران‌های آن، یک واقعیت بود و طبیعی است که جنگ اثر بیشتری بر آن داشت، اما ظهور این تأثیر حداقل در سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۹۱ کتمان می‌شد و اینکه اگر دقیق‌تر مطالعه شود شاید بتوان این آثار را کشف نمود. به هر حال امروز روسیه با یک بحران هویت ملی دست و پنجه نرم می‌کند و بیرون کشیدن ابعاد و زوایای این موضوع، به دقت و ظرافت بیشتری نیاز دارد.

بهره‌گیری از نمادهای جنگ برای تقویت هویت (در روسیه کنونی)

اگر چه پس از جنگ جهانی دوم، سردمداران سوسیالیسم کوشیدند انحرافات ایجاد شده را کنترل کرده و ناسیونالیسم را مهار کنند ولی تجربه گرانبهای جنگ و افتخارات ایجاد شده در طول مقاومت در برابر هجوم ارتش نازی تا حدی ارزشمند و مؤثر بود و نظام سوسیالیستی در اقدامی گسترده و هماهنگ

کوشید از آن بیشترین بهره را ببرد. جنگ، مقاومت، ایثار و پیروزی می‌توانست نقش تعیین‌کننده‌ای در تثبیت و گسترش ارزش‌های حاکمیت و تقویت و تثبیت هویت مردم و ارائه تصویر موفق و روشنی از نظام سوسیالیستی داشته باشد. بنابراین، تلاش‌های گسترده و سازمان‌یافته‌ای در ایجاد ساخت و تجسم مقاومت مردمی در طول دوران تهاجم به روسیه به عمل آمد و این امر به عنوان وظیفه‌ای ملی - میهنی و ایدئولوژیک پیگیری شد. حکومت سوسیالیستی برای موفقیت این تلاش‌ها از ادبیات، هنر، رسانه‌ها، آموزش و پرورش، شهرسازی و... بهره گرفت. نظام سوسیالیستی با بیان پیروزی‌ها در جنگ موفق شد، چهره مطلوبی از خود به نمایش بگذارد و ضمن نشان دادن چگونگی پیروزی بر بزرگ‌ترین ارتش زمان، توانست تحقیر جنگ جهانی اول را که با شکست روسیه و از دست دادن بخش‌هایی از خاک آن همراه بود پوشش دهد. اهمیت آثار جنگ و گستردگی و موفقیت تلاش‌ها برای معرفی و تثبیت ارزش‌های دوران جنگ تا حدی موفق و مؤثر بود؛ به طوری که امروزه پس از گذشت ۶۰ سال از پایان جنگ و ۱۵ سال از سرنگونی نظام سوسیالیستی، این نمادها در سطح جامعه حضوری ملموس داشته و ارزش‌های جنگ و مقاومت گرامی داشته می‌شوند.

امروزه در شهرهای روسیه نمادهای جنگ و اسطوره‌ها و سمبل‌های آن که در دوران سوسیالیسم ایجاد شده هنوز حضوری پر رنگ دارد و حتی برای جذب توریست و معرفی عظمت ملی از آنها بهره گرفته می‌شود و می‌توان آن را در بسیاری از شهرها مشاهده نمود. به طور مثال در مشاهدات عینی گذرا می‌توان عناوین زیر را به خوبی تمییز داد:

۱) اسطوره‌سازی قهرمانان جنگ و انتقال آن به نسل‌های

بعدهی:

در دوران جنگ دو قهرمان جوان (دختر و پسر ۱۸ تا ۲۰ ساله) به عنوان سمبل افرادی که با نثار جان خود لطمات مؤثری بر دشمن زدند و شهید شدند معرفی گردیدند و امروزه هنوز می‌توان مجسمه‌ها و تصاویر آنها را در کوی و برزن مشاهده کرد و داستان حماسه‌های آنها را در کتاب‌ها و مدارس شنید به گونه‌ای که در صحبت‌های مودی با جوانان از اقشار مختلف (و حتی جوانان مسلمان روسی) این دو جوان از طرف آنها شهید و به عنوان سمبل معرفی می‌شوند.

۲) قهرمان سازی فرماندهان

در روسیه علاوه بر موفقیت در انتقال تکریم و بزرگداشت ارزش‌های دفاع و نهادینه کردن آن، تلاش گسترده‌ای برای انتقال این دستاوردها به نسل‌های جدید به عمل آمده است. متون درسی، فیلم‌ها و برنامه‌های آموزشی و پژوهشی مدارس و دانشگاه‌ها در این چارچوب تنظیم و اجرا می‌گردد. بازدید دانش‌آموزان مدارس به صورت منظم از موزه‌ها و یادمان‌های جنگ و ارائه توضیحات و تدریس تاریخ به صورت جدید با استفاده از امکانات موجود در آن در تمامی این مکان‌ها مشهود می‌باشد و نشان دهنده برنامه‌ریزی دقیق در این باره است.

در سرتاسر روسیه فرماندهان ارشد جنگ به عنوان سربازان وطن گرامی داشته می‌شوند. البته با توجه به آنکه استالین خود فرمانده اصلی جنگ بود و از دوران استالین‌زدایی (از دهه ۱۹۶۰ به بعد تاکنون)، استالین به عنوان قهرمان معرفی نمی‌شود، عمدتاً فرماندهان رده بعدی مورد توجه و تکریم قرار می‌گیرند. مارشال گئورگی ژوکف فرمانده دفاع از شهر مسکو و رئیس بعدی ستاد مشترک ارتش روسیه نقش سمبل و قهرمان را پیدا کرده و در همه جا و از جمله در میدان سرخ و مقابل کاخ کرملین مجسمه و تصویر او دیده می‌شود.

۳) ایجاد نماد جنگ و پیروزی در هر شهر

نتیجه‌گیری و درس‌هایی برای ایران

آثار جنگ جهانی دوم و مقاومت همه جانبه مردم روس و پیروزی‌های به دست آمده در طول ۶۰ سال گذشته به خوبی گرامی داشته شده و با استفاده از روش‌های علمی و شیوه‌های هنری به مردم و نسل‌های بعدی منتقل و در سطح جامعه نهادینه شده است. موزه‌ها، میدان‌ها، پارک‌های پیروزی، مجسمه‌ها، تصاویر، فیلم‌ها و داستان‌های جنگ، مقاومت و حماسه در سرتاسر جامعه روسیه ملموس است.

امروزه در هر شهر روسیه نمادهای باشکوهی از جنگ در قالب پارک‌های پیروزی، موزه‌های عظیم جنگ، میدان‌های مقاومت و... ساخته شده و به خوبی نگهداری می‌شود. نکته قابل توجه در این سمبل‌ها اقدام فوق العاده مردم به این نمادها می‌باشد به گونه‌ای که به تدریج آن‌را در آداب و رسوم و اعتقادات خود جای داده‌اند. به طور مثال در مراسم عروسی جوانان روسی یکی از رسومی که معمولاً رعایت می‌گردد حضور عروس و داماد و میهمانان در این یادمان‌های دفاع می‌باشد. آنها ابتدا در این مکان‌ها، با ارزش‌ها و ایثارها پیمان می‌بندند و سپس برای ادامه مراسم خود به مکان‌های جشن می‌روند و این مسئله همواره در شهرهای مختلف قابل دیدن می‌باشد.

۴) هنر و رسانه‌ها

مجموعه این تلاش‌ها، امروزه نقش غیر قابل انکاری در تقویت و تثبیت هویت مردم روس دارد و تأثیر آن در سطح جامعه کاملاً قابل مشاهده است. البته واقعیت بحران هویتی ناشی از فروپاشی شوروی و حذف کمونیسم وجود دارد، اما شاید خاطره تاریخی این ملت در رهایی از خطر نابودی به وسیله ارتش هیتلر و پیروزی بر آن توانسته است تا حدودی آنها را به آینده‌ای روشن‌تر نوید دهد.

آثار هنری، نقاشی‌ها، مجسمه‌ها و تصاویر، ادبیات و فیلم‌های زیادی در چارچوب زنده نگاهداشتن و انتقال یاد حماسه‌ها و خاطرات جنگ ارائه شده و روسیه را در این عرصه باید یکی از کشورهای برجسته قلمداد کرد.

۵) موزه‌های جنگ

در یک نگاه ابتدایی به وضعیت ایران می‌توان گفت که با توجه به حماسه‌های هشت ساله دفاع مقدس و عظمت پیروزی‌ها و صحنه‌های خلق شده به همت قهرمانان و ملت ایران، تأثیر و عظمت تجربه ایران بسیار مهم بوده و حتی از برخی ابعاد بزرگ‌تر از روسیه است ولی متأسفانه تلاش‌ها و نتایج امروزه در ایران قابل مقایسه با مورد روس نمی‌باشد. توجه به تجربه روسیه می‌تواند ما را در شناخت ضعف‌ها، و توجه به کم‌کاری‌های خود یاری کند. جنگی که فرماندهان بزرگ (شهید و زنده) را ایجاد کرد، ملتی که یکپارچه تا بذل بهترین داشته‌ها پیش رفت، رزمندگانی که با تکیه بر ایمان و با دست خالی بر دشمنی که از سوی قدرت‌های جهانی حمایت

مشاهده مجموعه تلاش‌های گسترده در موزه‌های جنگ در شهرهای روسیه و موفقیت در ارائه تصویر روشن و تأثیرگذاری از دفاع و حماسه‌ها، کارکرد موزه‌های جنگ را مشخص می‌سازد. موزه جنگ مسکو یکی از بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین موزه‌های جنگ در جهان است که بازدید از آن به ساعت‌ها وقت نیاز دارد و همواره مورد توجه مردم روسیه از اقشار و سنین مختلف است.

۶) انتقال تاریخ و ارزش‌ها به نسل‌های جدید

و تسلیح می‌شد، پیروز شدند و مکتب و اسطوره‌های شهادت و ادبیات غنی حامی آن بود هنوز در حفظ ارزش‌ها، بزرگداشت و انتقال آن در مقایسه با روسیه به جایگاه مناسب خود نرسیده است.

به‌رغم وجود قهرمانان بسیاری چون شهید "حسین فهمیده" به عنوان الگوی نوجوانان، ما به همین یک مورد و آن هم در حد کلی و شعاری قناعت کرده‌ایم و هیچ‌یک از قهرمانان نامدار و فرماندهان خالق و شجاع خود را به عنوان سمبل مقاومت، رشادت و خلاقیت معرفی نکرده‌ایم و فقط در مقام شهید و بزرگداشت شهدا به آنان پرداخته‌ایم. مسائل سیاسی و بهره‌برداری‌های موقت جناحی، کوتاه نظری‌ها و نداشتن برنامه ملی مانع از ارائه اسطوره‌ها و سمبل‌های جنگ شده است و جای خالی قهرمانان بزرگ این حماسه بزرگ در اذهان، ادبیات و تصور مردم ما از جنگ دیده می‌شود. نداشتن یادمان‌های تجسم دفاع از قبیله موزه و پارک‌های مقاومت و پیروزی حتی در مناطقی که دشمن اشغال کرد، نهادینه نکردن و اجتماعی نکردن گرامیداشت مقاومت، حماسه و پیروزی و تشریفاتی کردن، شعاری برخورد کردن و سطحی شدن گرامیداشت‌ها، فرصت‌های استثنایی ما را از دست می‌دهد به گونه‌ای که نسل جوان ما نیز تصور روشنی از جنگ، فرماندهان، رزمندگان و حماسه‌های مردمی ندارد. مشاهده موفقیت‌های دیگران در ایجاد صحنه‌های تصنعی و یا حفظ یاد گذشته ما را در تجدید نظر در روش و توجه به این امور جدی می‌سازد.



- اشغال و اشغالگری از منظر نیروهای مردمی
- رویکرد فرهنگی - اجتماعی به جنگ ایران و عراق
- بحران در خوزستان

اشغال و اشغالگری از منظر نیروهای مردمی

(گزیده‌ای از واکنش‌های مردمی در برابر تجاوز نظامی عراق)

مجید نداف

از رفتار و واکنش‌های مردمی شاهد این بحث خواهد بود که چگونه در اوج تجاوز ددمشانه دشمن بعثی و در مقاطع مختلف جنگ و در زمان اجرای عملیات‌های بزرگ بسیاری از مردم ضمن حفظ روال عادی زندگی‌شان تحت تأثیر روحیه و قدرت بسیج‌کنندگی امام، کارگر و کشاورز دست از کار می‌شستند و دانش آموز و دانشجو درس و تحصیل را رها می‌کردند و سایر اقشار اجتماعی نیز به همین منوال اقدام می‌نمودند. بی‌شک رمز این نوع رابطه و احساس مشترک بین رهبری و مردم در درون یک ساز و کاری نهفته است که نطفه آن در جریان انقلاب اسلامی منعقد گردید و در قالب ارزش‌ها و معیارهای اصیل دینی تقریباً ضعیف تا بهمن ۵۷، فرصت تجلی و تبلور یافتند و در جریان جنگ تحمیلی آن ارزش‌ها و اصول و معیارها در قامتی تمام و کمال یافته بازنمایی شدند. مهم‌ترین متغیری که در ارتباط غیررسمی ولی منسجم و سامان یافته بین حضرت امام و مردم می‌تواند مد نظر قرار گیرد استعداد خدادادی (هوشمندی) و صداقت ذاتی امام

اشاوه؛ آن‌گاه که تجاوز نظامی دشمن به عمق پایتخت رسید و پالایشگاه تهران و فرودگاه مهرآباد بمباران هوایی شد امام خمینی (ره)، در واکنش اولیه خود، این حمله هولناک و بسیار رعب‌آور را به رفتار دزدی تشبیه کردند که: "آمده و سنگی انداخته و فرار کرده است."^۱ همگان به ویژه اکثر خوانندگان این فصلنامه سخن مزبور را شنیده و یا خوانده‌اند و تکرار آن فقط تأکیدی است بر این نکته که این ادبیات کلامی و عکس‌العمل همراه با طمأنینه و آرامش خاطر، در ابتدای جنگ به خصوص در میان بخش وسیعی از اقشار اجتماعی با تأسی از امام نیز دیده شده است. در واقع ضرورت مواجهه با چنین بحران دهشتناکی در گام نخست، بروز و ظهور چنین روحیه‌ای و پس از آن اعمال درایت‌های سیاسی نظامی بوده است. اکنون بحث بر سر این است که رابطه بین توده‌های مردم و امام از چه ساز و کاری (مکانیسمی) برخوردار بود که چنین قرابت و مداومتی (کمابیش) تا پایان جنگ مشاهده شده است. ارایه نمونه‌هایی

(۱) صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۹۱.

خمینی بود که موجب می‌شد ایشان در آن واحد در چند جبهه با مسائل پیچیده‌ای از جنس سیاسی، نظامی، اقتصادی و ... دست و پنجه نرم کنند و در رویی با بحران‌های پی‌درپی و عقبه‌های سختی که پیش رو داشتند موفق عبور نمایند.

مدیریت جنگ روانی به کار گرفته شده در جنگ هشت ساله نشان می‌دهد که عمدتاً با اتکا به خلوص و معنویت امام و رابطه صمیمی، شفاف و غیررسمی ایشان با مردم، این مدیریت چندوجهی شده بود. از نتایج و دستاوردهای این مدیریت می‌توان، شکل و جهت‌دهی ذهنیت و رفتار جمعی مردم را در جای جای کشور برشمرد. برخی نویسندگان و صاحب‌نظران علوم اجتماعی رمز شناخت این ساز و کار را در زیر عنوان و ویژگی فره ایزدی (رهبری کاریزماتیک) امام خمینی (ره) جستجو می‌کنند و براساس نظریه ماکس وبر از سه نوع مشروعیت و سلطه: حقوقی (رسمی)، عقلانی، کاریزمایی^۱ غفلتاً فقط ویژگی اخیر را در تحلیل شخصیت چند بعدی امام و شیوه رهبری انقلاب اسلامی و مدیریت جنگ برمی‌شمارند و دو نوع دیگر از ویژگی مشروعیت‌زای رهبری را برای ایشان قائل نیستند. در این شیوه تحلیل، چه مغرضانه و یا ناخودآگاه صورت گرفته باشد، تعابیر و تأکیدهای فراوان امام که در لایه‌های فرمایشات و مکتوباتشان مکرراً به کار برده شده و در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز اندیشه‌ها و مبانی فقهی و سیاسی ایشان انعکاس یافته مغفول واقع شده است. اینکه مثلاً در فرازهای بی‌شماری از سخنان امام، ایشان قدرت خود را ناشی از قدرت ملت می‌دانند و بر حقوق و قرارداد

اجتماعی پایبندی نشان می‌دهند، به کلی برداشت‌های یک‌سویه پاره‌ای از صاحب‌نظران را تخطئه می‌کند.

بنابراین، خاستگاه رهبری امام سوار شدن بر موج احساسات مردم و حکمرانی صرفاً براساس هیجانات دینی، معنوی و فردی خویش استوار نبود و نه تنها از سه ممیزه سلطه وبری برخوردار بودند بلکه بر وفق «و ان جاهدوا فینا لنهینهم سلینا» چون تکلیف‌گرایی را منطبق با درک از شرایط زمان و مکان و راهنمای عمل خویش می‌دیدند به سرعت به دل‌های صاف و زلال و فطرت پاک انسان‌ها پیوند می‌خوردند. از این رو چه در ابتدا، چه در حین و چه در پایان جنگ، چون رفتار سیاسی و ادبیات‌زبانی و کلامی ایشان از گوی صداقت خارج نشد پیوسته از یک درجه مطلوبیت در بین مردم برخوردار بودند. این همان معنایی است که بنابر اصطلاح یکی از صاحب‌نظران می‌توان آن را به مشروعیت کلامی نیز تعبیر کرد.^۲ زبان و کلامی که از طریق آن جغرافیای سیاسی به جغرافیای فرهنگی تبدیل می‌شود.

این مشروعیت کلامی امام راحل بود که توده‌ها را در کمترین فاصله زمانی در اقصی نقاط کشور متقاعد می‌کرد و علاوه بر این به ساختار قدرت که برحسب تجربه ابزار آن عمدتاً زور است مشروعیت می‌بخشید. در واقع کلام، زبان و رفتار سیاسی امام نوعی ساخت گفتمانی پیدا کرده بود که وظیفه‌اش محدود به ایجاد ارتباط با توده‌ها و صرفاً مردم داخل کشورمان نبود و خاصیتی فراتر از آن داشت که از جمله مشروعیت بخشی به نظام سیاسی تازه مستقر شده و بیداری

(۱) سبک‌پهر، ام‌شاهسماک بر ۲۴۰
(۲) دالو، حمد، کتاب ماه لوا تما ۴۸

اولین نمونه مربوط به چنگیز حیدری، کدخدای یکی از روستاهای مرزی قصرشیرین به نام باباهادی است. وی در مصاحبه‌ای که در تاریخ ۱۸/۵/۱۳۶۰ با راوی مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ انجام داده به نکات جالب توجهی اشاره می‌کند. با توجه به طولانی بودن مدت مصاحبه مزبور فقط فزاینده‌ای از آن درج می‌گردد که مرتبط با موضوع مورد بررسی است:

عراقی‌ها شبی که به آبادی ما ریختند، ۱۷۵۰ نفر از مهاجمین در قصرشیرین و دارخوین و باباهادی و برادر عزیز و سرجاده ریختند، همان شب در آبادی ما ۵ نفر از اینها را کشتند که جنازه‌هایشان بجا ماند، ۲ تا آرپی‌چی و ۳ تا کلاشینکف بجا ماند، یک نفر آنها را هم دستگیر کردیم، ۲۲ نفر هم زخمی دادیم، برعکس پاسگاه ژاندارمری برادر عزیز نیم‌ساعت درگیری را تحمل نکرد، ۱۰ دقیقه تحمل نکرد و تسلیم آنها شد. عده آنها بیشتر بود ولی افراد ما ۷ نفر بودند، ۷ نفر توانستند این کار را انجام بدهند و تسلیم نشدند و برعکس آنها تسلیم شدند، پاسگاه ژاندارمری را از نوار مرزی جمع کردند و به هنگ ژاندارمری آمدند، هیچ اقدامی نمی‌کردند، مرتب توسعه پیدا می‌کردند و اضافه می‌شدند، از یک طرف هم در شهر سرپل دو دستگی بود، تعدادی از افراد حاجی بودند، تعدادی به اسم قلخانی شدند، تعدادی به اسم سنی شدند، مخالفین و دمکراتی‌ها هم آمدند بحث‌هایی کردند، کسی هم نبود اینها را قبول کند. حتی من با شیخی به نام شیخ گلی سه روز بودم، ایشان الان هست، چندین کدخدا جمع شدیم آبادی به آبادی دلالت می‌کردیم، من به او گفتم، گفتم به مردم برسید زودتر به این برسید که این منطقه خراب نشود، این منطقه روز به روز دارد خراب می‌شود. آنها می‌زنند ما هم می‌زنیم و عاقبت این درگیری یک جنگ تمام عیار می‌شود. گفتم شما بهتر است به اینجا برسید، قول داد ولی عمل نکرد به شیخ باقر هم گفتم آن هم قول داد و عمل نکرد.

عراق که آمد، ذهاب روز اول ۸ تا پاسگاه ما را تسلیم کرد، پاسگاه‌های ما ۳- داشتند و اسلحه‌های سبک و چیز سنگین هم نداشتند. عراقی‌ها اول از طرف باباهادی و قصرشیرین آمدند، از باباهادی شکست خوردند، بعد از ۴۸ ساعت ۶۰ جنازه از عراقی‌ها بجا ماند. ما ۲ نفر شهید و ۳ تا زخمی دادیم. همه مردم شاهد کار بودند، سرگرد اتحادیه خودش به آنجا

و احساس رهایی بخشی در بین مسلمانان جهان بود. در غیر این صورت کدام مرکز قدرتی می‌توانست اقوام و اقشار مختلف مردم را در سراسر کشور و در بجنوبه خون و آتش و بی‌خانمانی بدون کمترین اجبار و اعمال زور بسیج کند و در امتداد طولانی‌ترین جنگ در ۲۰۰ سال اخیر، مقاومت مردمی را در برابر تجاوز و اشغال قسمتی از مرزهای کشورمان برانگیزاند.

به هر حال کنکاش و بازکاوی این ساز و کار (مکانیسم) از حوصله این سطور خارج است و در اینجا به فراخور صفحات فصلنامه قصد ورود به مباحث فلسفی و تئوریک محض نبوده و نیست بلکه با ارائه اسناد (مصاحبه و ...) و معرفی نمونه‌های رفتاری مردم در پاسخ متناسب به روش‌های اعمال رهبری حضرت امام (ره)، قصد داریم نظر پژوهشگران را به این نکته نیز جلب نماییم که این موضوع مطالعاتی، در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی، فی‌المثل علوم سیاسی، روانشناسی اجتماعی، روش تحلیل گفتمانی، مردم‌نگاری و جامعه‌شناسی جنگ و ... مفتوح است.

آمد، سروان توسلی نیا الان هست، مرتب داد می زند که کدخدا شما جنگ کردید ولی کسی نبود که به داد شما برسد دو سه تانک هم بین داخور و برادر عزیز داشت که آنجا جنگ می کرد. نه با تانک توانستند از باباهادی بیایند و نه با افرادشان توانستند، اینجا شکست خوردند. در قصر شیرین هم شکست خوردند، تانکشان سالم بجا ماند، جنازه ها زیاد بجا ماند، اسلحه ها بجا ماند ولی برعکس در منطقه ذهاب قلخانی ها جلوی ارتش عراق افتادند و از طرف ذهاب آنها را آوردند و راه تدارکاتی قصر شیرین و باباهادی را قطع کردند. ما هم نفهمیدیم از این طرف آمدیم و وسط راه گرفتند، ما همچنان مشغول جنگ خودمان بودیم، منتهی فهمیدیم که قصر شیرین دیگر به طور کلی ناوایی ندارد و چیزی هم در آن نیست، چون مرتب توپ آنجا را می کوبید. از چند روز پیش هم قصر شیرین دیگر در حال سقوط بود. ما آدم فرستادیم گفتیم به سرپل بروید شاید غذایی برای ما بیاورید، یکی با ماشین خودش رفته بود که غذا بیاورد، می بیند سه جاده را گرفته و ارتش آمده است، می گوید الهی شکر نیرو رسید، می رود می بیند که ارتش عراق است. این را که مسلح بود می گیرند و آن یکی که در ماشین شخصی بود می گویند برو. بعد نفر دوم را فرستادیم آن را هم گرفتند، خود من هم یکی از درجه دارهای عراقی را گرفتم و مسلح به سرپل آوردم، گفتم تکلیف ما چیست؟ به داد ما برسید سرپل هم در حال عقب نشینی و فرار هستند. گفتم برادر جمشیدی ما چه کار بکنیم؟ تکلیف ما چیست؟ گفت نمی دانم، من دیگر خودم را گم کردم، اصلاً نمی دانستم چه کار کنم. به هر حال ما دیگر جنگ خودمان را ادامه دادیم. از همین گروه باباهادی تا حالا ۲۷ نفر شهید دادند (تا زمان مصاحبه) و ۱۱ نفر هم گروگان بودند، واحد باباهادی مستقل بود.

سؤال: واحد باباهادی کلاً چند نفر بودید؟

جواب: جمعاً ۴۵ نفر بودیم. از این ۴۵ نفر ۱۱ نفر را به گروگان بردند و بعداً تعدادی اضافه کردیم. الان گروه خودم را می گویم، تا الان ۲۷ نفر شهید دادند که همه حقوق می گیرند و زن و بچه آنها در رفاه هستند.

سؤال: این گروه ها که بودند، یعنی مهاجمینی که با سردار جاف بودند و با عراق رابطه داشتند، غیر از سردار جاف با نیروهای داخلی و گروه های داخلی هم رابطه داشتند؟ یعنی از داخل کشور هم تقویت می شدند یا اینکه فقط از طریق عراق

بود؟

جواب: سردار جاف عامل اصلی بود که در چادرکلا پاسگاه درست کرد. یک برادرش هم هست که به او دکتر می گویند و یک برادر دیگر هم دارد. اینها شروع به فعالیت کردند، گروه بندی کردند و گروه ها را درست کردند. وقتی گروه درست کردند و شروع به خراب کاری کردند یکی، دو گروه هم پیدا شد که جزء گروه سردار جاف نبود.

سؤال: اسم این گروه ها چی بود؟

جواب: اسم آنها را دقیق نمی دانم. به من گفتند ولی یادم رفته است. گروه های دیگری هم تشکیل شدند. مثلاً همین بهرام الیاسی جزو گروه سردار جاف نیست. ما اطلاع داریم چون اهل منطقه هستیم و شادی و شیون با هم داشتیم. اینها سرشناس منطقه هستند، از طرف کردستان تا اینجا ما همه را می شناسیم و آنها هم من را می شناسند. (آدم های سرشناس همه من را می شناسند، من آنها را می شناسم.) الان تعدادی هستند که به عراق رفتند و برگشتند، بعد از ۲ ماه، بعد از ۵۰ روز، بعد از ۸ ماه الان دارند می آیند. اینها واقعاً

**روزی که ارتش عراق آمد، ذهاب
روز اول هشت تا پاسگاه ما را تسلیم
کرد، پاسگاه‌های ما ۳- داشتند و
اسلحه‌های سبک و چیز سنگین هم
نداشتند. عراقی‌ها اول از طرف
باباهادی و قصر شیرین آمدند از
باباهادی شکست خوردند، بعد از
۴۸ ساعت ۶۰ جنازه از عراقی‌ها بجا
ماند، ما دو نفر شهید و سه تا زخمی
دادیم.**

فکر کردند ایران سقوط کرد. من خودم هم فکر کردم که کشور ما سقوط کرد. اینها دیگر ناچار بودند و گیر افتادند، ما هم می‌دانستیم اگر گیر بیفتیم به ما رحم نمی‌کنند، چون ما قاتل آنها شناخته شده بودیم، یک میلیون تومان جایزه برای ما تعیین کرده بودند. الان شهادت‌های عینی است. سپاهی‌ها هستند، تا همین الان هم هست، چون سردار جاف با کدخدا محمود نظری برای من نامه نوشتند که من دست احمد مرادی دادم. نوشته بودند ۳۰۰ هزار تومان به شما می‌دهیم، دست بکش. شما کشته می‌شوی، از بین می‌روی، تو کرد هستی، از ما هستی، برادر ما هستی، این کارها را نکن. نامه‌اش را دادم چند نفر امضای آن را نگاه کردند. گفته بودند قرآن را قسم بخورد که با ما کار نکند، هر چه اسلحه بخواهد به او می‌دهیم. خودش هم نه، به افرادش دستور بدهد که خرابکاری نکنند. من گفتم نه انسان فروشم نه دین فروشم، نه خودفروشم. من این کارها را نمی‌کنم، توکل به الله می‌بندم و تا آخرین قطره خونم از حقم، از دینم، از انسانیتم دفاع می‌کنم. گفتم با شماها کاری نمی‌کنم، شما در راه کج رفتار می‌کنید، شما غیرقانونی رفتار می‌کنید، خداپسندانه رفتار نمی‌کنید. شما ۱۰ هزار تومان پول می‌گیرید و یک انسان را از بین می‌برید، این ۱۰ هزار تومان را بخواهید خرج بکنید، نمی‌گویید این پول را از کجا

آورده‌اید و در چه راهی خرج می‌کنید؟

سؤال: کلاً حمله سرتاسری عراق که شروع شد، قبل از آن ارتش عراق حرکت‌های مشکوکی در مرز داشت؟

جواب: من الان نامه‌ای خدمت شما دادم، در تاریخ ۱۳۵۷/۶/۲۵ که با سید نصرالدین و فرماندار قصر شیرین در قلخانی رفتیم، همان روز تعدادی از این پیشمرگ‌های ملامصطفی بازرانی به اسم قیاده موقت بودند. اینها در آبادی ریختند و گله آورده بودند که سه نفر از اینها را کشتند. در همان ساعت من اینها را دیدم که شروع کردند نوار مرزی را به وسیله بلدوزر و گریدر کار می‌کردند، پاسگاه را سنگربندی می‌کردند، تانک می‌آوردند آنجا پنهان می‌کردند. من اطلاعات داشتم و گزارش می‌کردم. سروان مجاهدینی داشتیم که قصر شیرین بود و مال اطلاعات بود، من چندین بار به او گفتم تدارک اینها مجهز است، دارند تدارک می‌بینند، تقویت می‌کنند، قصد حمله دارند. حتی یک نفر به اسم عبدالکریم است که الان در قلخانی است. مثل اینکه در بسیج هستند، این هم نامه محمدکریم مرادی را برای ما آورده بود، گفته بود که ایران اگر برنده شد شما از ما حمایت بکنید، اگر ما برنده شدیم ما از شما حمایت می‌کنیم. این نامه را دست سروان مجاهدینی دادیم. جناب سروان آذربون هم بود. گفتم این نامه‌ای که یکی از مهاجم‌ها برای من نوشته است، اینها حمله می‌کنند. گفت ما گزارش کردیم، کمکی می‌آید خیال تو راحت باشد. گفتم من می‌دانم که از بین می‌رویم، اگر ما از بین نرویم هر کسی که به اسم ۱۲ امامی باشد، به خدا قسم اگر زیر دریا برونند آنها را می‌آورند، زن و بچه‌های ما از بین می‌روند، زودتر به اینجا برسید، زیاد داد کردم. شاهدان عینی هم دارم، چون که من به منطقه وارد بودم، شناخته شده بودم، همه مردم را می‌شناسم. من زیاد داد کردم ولی کسی نبود که به داد من برسد. حتی ما تقاضا کردیم همین احمد مرادی خانه بنی‌صدر رفت و بنی‌صدر هم به او قول داده بود، به قصر شیرین آمد و از قصر شیرین با همین فرمانده سپاه قصر شیرین به آبادی برادر عزیز آمدند و نوار مرز را نگاه کرد، خودش هم پایگاه آنها را دید، تمام جاها را دید. تانک اینها آنجا بود، پایگاه اینها آنجا بود. همان روز که آمد، در همین جا درگیری بود، آنها از آن طرف با توپ شلیک می‌کردند؛ شب هم بود و مرتب درگیری بود، به ما نرسیدند، اگر می‌رسیدند زودتر دفع می‌کردند.

بین قصر و سرپل قطع شد ولی قصر سقوط نکرد. قصرشیرین داشت می جنگید، و از چهار طرف به آن حمله کردند. يك هفته ای طول کشید و همه جا درگیری بود ولی نیروها می جنگیدند. گروه میثم هم خیلی زیاد ماند مثل اینکه ۱۰ روز داشت از داخل قصر می جنگید و در قصر ماند. ولی در باباهادی بعد از سه روز که سرچاده گرفته شد و دیگر به ما مهمات و کمک نرسید و نتوانستیم کاری بکنیم همه در رفتیم.

سؤال: خود شما چند روز در قصر بودید؟

جواب: من در باباهادی بودم، باباهادی تا قصر فاصله دارد. باباهادی نوار مرز است و روبروی عراقی ها قرار گرفته است. يك رودخانه ای بین ما و عراق است که آب آشامیدنی ما و عراقی ها از همان رودخانه است. دو تا پایگاه روبه روی ما داشتند که اندازه برد يك کلت بود، ما نزدیک بودیم، همسایه بودیم.

سؤال: آن وقت شما از باباهادی مستقیم به سرپل آمدید یا به قصرشیرین رفتید و بعد اینجا آمدید؟

جواب: نه، دیگر قصرشیرین رفتیم، قصرشیرین هم دیگر دفاعی نبود. روز دوم هواپیمای عراقی يك بمب به پاسدارخانه زد و پاسدارخانه از بین رفت. برادر مالکیان هم در همین پاسدارخانه بود. بچه ها هم در تلاش بودند. ما هم برای ارتباطات به قصرشیرین رفتیم، دیدیم قصرشیرین از ما ناامیدتر شده است، در قصرشیرین دیگر کسی را نداریم. آنجا فقط مالکیان بود، تعدادی افراد هم بودند که آنها را گرفتند با مالکیان، دو، سه نفر بودند. از این تانک های ارتشی خودمان جا مانده بود، به این ارتشی ها دلالت کرده بود که این تانک ها را جا نگذارید، نترسید، اینها را بیاورید، يك هفته طول کشید تا برادر مالکیان به سرپل آمد.

سؤال: شما از چه منطقه ای به سرپل آمدید؟

جواب: آبادی باباهادی به رودخانه الوند نزدیک است، اکثر بچه ها از همین رودخانه الوند به طرف بازی دراز آمدند.

سؤال: شما بعد از اینکه در سرپل مستقر شدید چه کار کردید؟

جواب: ما دیگر شروع به عملیات کردیم، واحد ما دیگر شروع به عملیات کرد و فرماندهی ما با مالکیان بود. جالب ترین عملیاتی که انجام شد و سرپرست بچه ها هم محسن چریک بود که بچه تهران بود، ۱۱۵ نفر به طرف برادرهای بازی دراز رفتند، سه، چهار نفر از گروه ما برای عملیات آنها رفتند. من

سؤال: وقتی که بنی صدر آمد و رفت، چقدر بعد از آن حمله کردند؟ چند ماه طول کشید؟

جواب: دقیقاً در نظرم نیست. اینکه ۲۰ روز بود، يك ماه بود، این را نمی دانم.

سؤال: حدوداً چقدر بعد بود؟

جواب: شاید ۲ ماه می شد، ۲ ماه کمتر بود.

سؤال: یعنی وقتی بنی صدر آمد منطقه را دید، بعد از حدود دو ماه عراق حمله سرتاسری را شروع کرد؟

جواب: بله.

سؤال: این حمله سرتاسری که شروع شد، کلاً شما چند روز در قصر بودید، یعنی حمله سرتاسری که شروع شد، بعد از چند روز تخلیه کردید؟

جواب: تاریخ ۱۳۵۹/۷/۱ بود، ما از سراسر منطقه، از خان لیلی تا بومو (منطقه نهاب) اطلاعات کامل داشتیم. از اینجا تا آنجا ما با هم ارتباط بیسیم داشتیم، اطلاعات داشتیم. اولین روزی که آمد شکست خورد. روز دوم بود که ارتش عراق آمد نهاب را گرفت. وقتی نهاب را گرفت، شب دوم دیگر جاده

هم خسته بودم و نرفتم، ولی برادرم گروه پشتیبانی اینها بود. تعدادی از افراد ما رفتند که برنگشتند، شهید شدند، پسر عمه زخم را دستگیر کردند. بار دوم دیگر مردم فهمیدند چه کار بکنند، آن وقت مین گذاری کرده بودند و مین های تله ای جلوی مردم گذاشته بودند، الان دیگر خوب است. عملیاتی که ما رفتیم چشمگیر بود. دو روز پیش از اینکه سروان شیرودی خدا بیامرزش شهید بشود، ما از قلاویز عملیات داشتیم، تعداد ۲۸ نفر داشتیم و دو روز آنجا بودیم. اینها گفتند که حمله می کنند، صدام در حوزه قصر شیرین است و صد درصد حمله می کند، ما هم گفتیم به الله توکل می کنیم. یک برادر ابراهیمی هم داشتیم که فرمانده عملیاتی از سپاه پاسداران قصر شیرین بود. به من گفت کدخدا، این عملیاتی که شما امشب می روید ۹۹ درصد کشته می شوید، فردای قیامت من مدیون نشوم. چون شما تازه از عملیات برگشتید و ۱۱ روز هم در جبهه راست بودید و امروز برگشتید و داوطلبانه می خواهید اینجا بروید، این را به تو می گویم. گفتم توکل به الله، رفتیم. ولی شب پیش بچه ها خوب کار کرده بودند، ۷ دستگاه تانک عراقی با دو تا زیل و یک تانکر بنزین آمده بودند. اینها زده بودند که سه تانک آنها سالم مانده بود و آورده بودند و بقیه را هم با آرپی جی زده بودند که همان جا هستند. شب دوم اینها مرتب داشتند با خمپاره می کوبیدند، تانک با چراغ روشن حرکت می کرد و می آمد. یک دره بین ما بود که نزدیک بود، ۸ نفر ارتشی را سر جاده به فاصله ۵۰۰ متر گذاشتم و گفتم ۱۰ متری نزدیک جاده بایستید، علف ها خیلی بزرگ بودند، گفتم داخل این علف ها باشید چون معلوم نیستید، بگذارید تانک ها رد شوند بعد بزنید. اولین نفر خودم با مرادی بودم که پاسدار خوبی بود. خدا نگهدار او باشد. گفتم اولین نفر ما هستیم، تا ما تیراندازی نکردیم شما هم نکنید. هر کدام از این ۲۸ نفر را روی یک تپه گذاشتم، گفتم تعدادمان کم است، اگر اینها حمله کردند و جلو آمدند، سعی بکنید تیراندازی بی خود نکنید تا وقتی که جلوی دست بیایند، وقتی ۱۰ متری آمدند رگبار ببندید، یکی ۱۰۰ متر فاصله داشت و یکی ۲۰۰ متر داشت، افرادی هم داشتیم که ۳۰۰ متر فاصله داشتند. گفتم همه ۱۰ فشنگ رسام جلوی خشاب بگذارید به خاطر اینکه تعداد ما کم است و تعداد آنها زیاد است، سعی بکنید که تا نزدیک نشوند تیراندازی نکنید. وقتی که نزدیک شدند، همه رگبار بکنید، دیگر می دانند که سر

همه تپه ها گرفته شده است. بعد مقاومت کنید و پشت ندهید، چون ما منطقه ای نزدیک رودخانه بودیم، گفتیم شما می توانید برای دفاع بیشتر از کسانی که نابلد باشند مقاومت کنید. این آب و خاک ما است، این منطقه ماست، نزدیک آبادی خودمان است. اینها گفتند ای کاش جلوتر بیایند، آن شب نیامدند، شب دوم که اینها آمدند، همان درگیری بود که ۶۷ دستگاه تانک و خودروی آنها از بین رفت و آتش گرفت و جنازه های آنها همان جا هست. از افراد آنها زیاد کشته شد و هواپیما از بالا سرپیل را بمباران می کرد. همان روزی که شیرودی شهید شد، آن روز یک صحنه بزرگی بود. از اول تا آخر مثل سیل باران توپ از هر دو طرف می آمد. نزدیک غروب که شد دیگر آنها سقوط کردند و ما هم دیگر نتوانستیم جلو برویم. خطرناک ترین کار این بود که منطقه مین گذاری شده بود. باید دستگاه مین یاب یا یک وسیله ای باشد. ما که ترسی از آنها نداریم، چندمین بار است که عملیات می روم، بایست به جاهایی راه پیدا بکنی و در دل آنها بروی.

سؤال: اسم آن منطقه ای که در آن بودید و عملیات انجام دادید

چه بود؟

جواب: آن منطقه قلاویز بود که قلاویز و مله‌یاقو معروف است تا به زرین جو برسد. در این منطقه به مارگیران هم معروف است تا به زرین جو برسد، در این منطقه آن روز درگیری شدید بود.

سؤال: در جبهه راست که گفتید ۱۱ روز بودید؟

جواب: بعد که رفتیم، تصرف کردیم، از اولین روز جبهه راست بودیم و بعد دیگر نوبتی کردیم، بعد عراقی‌ها در آبادی هم مستقر بودند.

سؤال: ... در کدام آبادی‌ها؟

جواب: راه تدارکاتی آنها را قطع کردیم، ماشین جیب آنها را زدیم، تانک آنها را زدیم، مین‌گذاری هم کردیم.

سؤال: عراق در کدام آبادی مستقر بود؟

جواب: در ذهاب آبادی زیادی است.

سؤال: اسم‌های آنها را بگویید.

جواب: حسن کرد معروف است، قلعه علیخان سرمه معروف است، مله‌دیز معروف است. الان ما اینجا هستیم و همدیگر را در روز نگاه می‌کنیم، خیلی نزدیک هستیم، ۷، ۸ کیلومتر مانده به نوار مرزی باباهادی و تنگ‌حمام برسیم، دیگر آخر مرز را نزدیک می‌بینیم، ولی سنگر درست کردند و به محض اینکه کسی مشاهده می‌شود، با خمپاره و توپ آنجا را می‌کوبند، زیر همان دره می‌روند و خودشان را پنهان می‌کنند، در روز کم پیدا می‌شوند. خودشان را پنهان می‌کنند، سنگربندی هم کردند و جای خودشان را مجهز کردند ولی ما دیگر نمی‌توانیم برای خودمان سنگر درست کنیم، ما می‌خواهیم پیشروی بکنیم، نمی‌شود در سنگر برویم. ما حاضر نیستیم برای خودمان سنگر درست کنیم ولی اینها سنگر درست کردند. ما قصد داریم این خاک را از دست آنها بگیریم، پیشروی بکنیم.

اگر برویم در سنگر بمانیم و آنها به ما بزنند و ما به آنها بزنیم صحیح نیست. ما باید پیشروی بکنیم.

سؤال: اگر عملیات دیگری هم داشتید توضیح بدهید، یعنی هر چندتا عملیات که داشتید دقیقاً بگویید.

جواب: عملیات زیاد بوده است.

سؤال: همه را بگویید.

جواب: ما ۹ نفر رفتیم به پاسگاه عراق حمله کردیم.

سؤال: چه موقع این کار را کردید؟

جواب: احمد مرادی هم بود. ما هنوز سقوط نکرده بودیم، در همان هنگامی بود که جنگ شدید بود. ارتش عراق هنوز در خاک ایران نیامده بود، در آن پاسگاه ۱۱ نفر از آنها را کشتیم و پاسگاه را تسلیم کردیم، منتها راه نداشت، ما آرپی‌جی نداشتیم، بازوکا داشتیم، یک تیر زدیم به پاسگاه خورد، تیر دوم دیگر در پاسگاه رفتیم، عمل نکرد. تیر سوم دیدیم عمل نمی‌کند، سوزن آن هم خراب شده بود. دستگاه الکترونیکی آن کار نمی‌کرد. به سپاه پاسداران کرمانشاه آمدیم و گفتیم اگر این عمل می‌کرد، پاسگاه را به تصرف خودمان درمی‌آوردیم. بعد به ما آرپی‌جی دادند و گفتند آرپی‌جی ببرید. آن وقت ما فقط بازوکارای قدیمی داشتیم. یک مرتبه دیگر هم روی پاسگاه سقز عراق رفتیم. ما ۹ نفر بودیم که ۳ نفر شهید شدند و بقیه هستند. علی بهترین دل‌آور بود که شهید شد، روی مین رفت. احمد مرادی هم روی مین رفت و شهید شد، رضا حیدری هم شهید شد. افراد آن پاسگاه را به طور کلی نابود کردیم. اول با نارنجک تفنگی زدیم، بعد با آرپی‌جی ۷ زدیم و اینها دیگر به طور کلی نابود شدند. پاسگاه را هم به طور کلی خراب کردیم، ما عملیات زیاد رفتیم. عملیات با خانقین هم رفتیم و پل‌های خانقین را خراب کردیم. مین‌گذاری کردیم، تی‌ان‌تی بردیم، از طرف پاسگاه رفتیم آنجا دستبرد زدیم. از طرف ناحیه، سه بار رفتیم.

خود من هم یکی از درجه‌دارهای عراقی را گرفتم و مسلح به سرپل آوردم،

گفتم تکلیف ما چیست؟ به داد ما برسید سرپل هم در حال عقب‌نشینی و فرار

هستند. گفتم برادر جمشیدی ما چه کار بکنیم؟ تکلیف ما چیست؟ گفت

نمی‌دانم، من دیگر خودم را گم کردم، اصلاً نمی‌دانم چه کار کنم، به هر حال ما

دیگر جنگ خودمان را ادامه دادیم.

مرتب این کار ما بود. بعد که مرادی شهید شد، ما يك عملیات انجام دادیم که دیگر چیزی نمانده بود که ارتش عراق داخل خاک ایران بیاید. يك ماشین آنها روی مین رفت و ۲۳ نفر که در آن بودند در جلوی چشم ما (تمام مردم اهل آبادی هم نگاه می کردند) از بین رفتند. بار سوم بود که احمد مرادی شهید شد و ما گفتیم باید حق او را بگیریم. مرتب عملیات بودیم. در بازی دراز همه ۱۰ روز برای پاکسازی آنجا رفتیم عملیات کردیم. آن روز در جنگ بازی دراز هم شرکت داشتیم.

سؤال: این عملیاتی که مین گذاری در خاک عراق بوده است کلاً قبل از جنگ بود؟

جواب: تقریباً اوایل جنگ بود که می گوید.

سؤال: شهدایی که شما آنها را می شناسید، اگر کسانی هستند که به صورت الگو هستند بگوئید؟

جواب: من تا حالا مثل احمد مرادی ندیدم، نه اینکه من بگویم، بلکه تمام سپاهی ها می دانند. من آدم فعال، با تجربه و از خود گذشته مثل احمد مرادی ندیدم. شب ۳ نفر همراه خودش برای گشت قصر شیرین تا اسلام آباد، منطقه دالاهو می برد. بعد برای تبلیغاتی که می کردیم، روزنامه می آورد دو نفری در خاک مندلی می رفتیم، چوپان ها را دلالت می کردیم. می گفتیم هر چه بخواهید به شما می دهیم، فقط این روزنامه را ببرید به این جاده ها پخش کنید و در شهرها ببرید، آنها هم همکاری می کردند.

سؤال: دست کی می دادید؟

جواب: به دست چوپان های منطقه می دادیم. اینها شیعه مذهب نبودند ولی خیلی خوب همکاری می کردند. طرف آق داغ هم

داشتیم، آنجا رفتیم و با دو، سه نفر از اهل منطقه صحبت کردیم و گفتیم این عکس های امام را ببرید. جالب ترین کاری که آنجا احمد مرادی کرد، (با هم بودیم) گفت کدخدا بیا طرف خانقین و سلیمانیه برویم. آنجا يك اطلاعات تلفن بود، عکس امام را چسباند و مین ضدنفر زیر آن گذاشت. سه تا مین داشت بین دو، سه تا از این عکس ها یکی از این مین های ضدنفر را گذاشت. بعد کسانی که با همین مهاجمین ارتباط داشتند گفتند که اینها به اطلاعات خودشان اطلاع دادند و آمد عکس امام را بردارد. مین زیر پای او منفجر شده و نتوانسته بود عکس را بردارد. مین زیر پای این منفجر شده است، بعد گفته بود که نمی توانم به دو تای دیگر دست بزنم، دور آن مین کاری شده است. می گفت از دور نگاه می کرد. در دل خاک عراق رفتیم این کار را کردیم.

سؤال: از زندگی احمد مرادی آنچه که می دانی بگو که خود مرادی چطور بود، چکار می کرد؟

جواب: احمد مرادی شبانه روز فعالیت داشت. ما بین قلخانی ها رفتیم، یکی از آنها کشته شده بود و تیر به دست برادرزاده او خورده بود و زخمی بود، سید نصرالدین بود و افراد سرشناس دیگری هم بودند، بعد به بچه های یتیم از جیب خودش یکی دویست تومان پول داد. بعد به کرمانشاه رفته بود و از آنجا برای آنها خواروبار آورده بود. ما گفتیم منطقه مین گذاری است، نمی شود بروید. گفت من باید این وانت را به یتیمان برسانم. می گشت، هر جا کسانی بودند که مستضعف واقعی بودند یا فلج بودند، از منطقه، از صندوق های خیریه، از همه جا پول می گرفت. وقتی من با او

گفتم همه ۱۰ فشنگ رسام جلوی خشاب بگذارید به خاطر این که تعداد ما کم

است و تعداد آنها زیاد است، سعی بکنید که تا نزدیک نشدند تیراندازی

نکنید. وقتی که نزدیک شدند، همه رگبار بکنید، دیگر می دانند که سر همه

تپه ها گرفته شده است. بعد مقاومت کنید و پشت ندهید، چون ما منطقه ای

نزدیک رودخانه بودیم، گفتیم شما می توانید برای دفاع بیشتر از کسانی که

نابلد باشند مقاومت کنید، این آب و خاک ما است، این منطقه ماست، نزدیک

آبادی خودمان است، این ها گفتند ای کاش جلوتر بیایند.

نبودم، طوری سر می‌زد و به آنها می‌داد که کسی نفهمد. این از لحاظ کمک‌هایش بود. در خود باباهادی آمد و در باباهادی تیر به دست او خورد. دو روز قرنطینه بود، بعد از دو روز انگشت‌هایش در گچ بود که به باباهادی آمد و گفت من نمی‌توانم در قرنطینه بایستم. گفتم دست تو در گچ است، حالا در بیمارستان بمان، گفت نمی‌توانم، شب دوم بود، از طرف کامیاران گزارش کرده بودند که سپاه باباهادی به آنها کمک بکند. احمد مرادی با این توپ ۱۰۶ ۶ نفر برای عملیاتی که از طرف کامیاران بود رفته بود، زمستان بود و هوا هم سرد بود. وقتی که آمدم، دیدم به طور کلی دستش رنگ به خودش مانده و سیاه شده است. گفتم دست تو قطع می‌شود، گفت نمی‌دانی چه کاری کردیم، چه فتح‌هایی که آنجا کردیم. وقتی او می‌رفت دیگر سرپرستی سپاه به عهده من بود. بعد از طرف خسروی درگیری ایجاد شده بود. احمد مرادی بچه‌ها را جمع کرد و با هم رفتیم، ساعت ۵ صبح شدیداً درگیری بود، ما هم آن شب با عراقی‌ها خوب جنگیدیم. خصوصاً احمد مرادی که در خاک عراق نفوذ کرد. وقتی که گفت جلو برویم، نزدیک پاسگاه رفتیم و دیدیم نمی‌توانیم در برویم، دیگر راه عقب‌نشینی ما قطع شده بود، به من گفت کدخدا چه کار کنیم؟ گفتم به نظر شما چه کار بکنیم؟ گفت به عقیده من جلوتر از خانقین برویم و برگردیم. دیدیم راه نجات ما این است که پشت سر آنها برویم. ماشین کمکی آنها آمد، گفت کدخدا جلوی این راه را بگیر. این ماشین را که اینجا ایستاده بزنم. آری جی هم داشتیم. یک گلوله هم مانده بود این گلوله را به جیب زد، دیگر چیزی نداشتیم. گفت تا آنجا که فشنگ داریم با اینها بجنگیم. گفتم ستون دارد می‌آید. اگر تعداد نفراتی که آمده بودند ۱۷ نفر بودند (با هم ۱۷ نفر بودیم) و اگر قصد عقب‌نشینی نداشتیم یک دانه از اینها سالم در نمی‌رفتند. گفت پشت پاسگاه برویم، او هم آن شب زخمی شد. فردا یکی از روحانیون که نمی‌دانم اسم او چیست به سرکشی او آمد دو، سه هزار تومان، زیر سر هر زخمی گذاشت. بعد گفت تو را به خدا این پول را دست یتیم‌ها بدهید. آنها که پدرشان دو سال پیش مرده‌اند و ۶ تا یتیم دارد و کسی هم ندارد، این دوهزار تومان را به دست آنها بدهید، من حقوق نمی‌گیرم، می‌روم از مادرم، از عمویم، از خانواده خودم پول می‌آورم و به مردم می‌دهم. این را به آنها بدهید. من گفتم باشد فردا صبح. به او گفتم تو مثل آن دفعه

می‌کنی، دیدی دستت چه قدر طول کشید، چقدر ادامه دادی، الان دستت هنوز خوب نشده است، شانه‌ات ترکش خورده است، بعد هم اینجا آمدی برو تهران و معالجه کن، کاری کن، گفت توکل به الله، ان شاء الله خوب می‌شود. هنوز زخم او خوب نشده بود که رفت، قاسمی که معاون امور مالی کرمانشاه بود، یک نفر دیگر از برادران اعزامی از کرمانشاه بود، سیدحسین از سرپل‌ذهاب بود، این چهار نفر برای بازرسی پاسگاه‌های برادر عزیز و دارخور رفته بودند، بین دارخور و برادر عزیز روی مین رفتند و او شهید شد، آن سید هم شهید شد ولی قاسمی زخمی شده بود که خوب شد.

سؤال: فکر می‌کنید در این جنگ کاربرد ایمان بچه‌ها بیشتر بوده است یا آن اسلحه‌ای که داشتند؟

جواب: ما از زمان قدیم از اول ماه محرم شروع به دسته گرداندن در این آبادی و آن آبادی می‌کردیم. ما می‌گفتیم امام حسین(ع)، ای کاش ما آن روز پشت سر شما می‌آمدیم و جنگ می‌کردیم. حالا یک فرصتی برای ما دست داده است، امروز کلاً ذوق ما این است، این مایه شکر ما هست. الحمدلله امام

خمینی اولاد پیغمبر و اولاد علی(ع) سید ما است، رهبر ما است، ما همان جنگ امام حسین(ع) با یزید را می‌کنیم. اگر ما شهید بشویم مایه افتخار هست و اگر برای دفاع از خاک و آب و حریم اسلام هم بمانیم مایه افتخار است، من خودم در تنگه ترشابه بودم، عراقی‌ها با کالیبر ۷۵ روی بلندی‌ها را گرفته بودند، ما با ۳ و با قدرت الله اکبر بودیم. سه نفر از این طرف و سه نفر از آن طرف و تنها یک نفر از وسط، جلو رفتیم. آنها با کالیبر ۵۰، کالیبر ۷۵، خمپاره ۶۰، خمپاره ۱۲۰ و خمپاره ۸۲ داشتند کار می‌کردند، ما با الله اکبر هم وسایل آنها را آوردیم، هم جنازه آنها را آوردیم، هم اسلحه‌های آنها را آوردیم و الحمدلله کشته هم ندادیم. این همان عقیده الله اکبر است، خدایا تو بزرگی.

آقای رضا اژه‌نیا ن دکتر داروساز یکی دیگر از نیروهای داوطلب مردمی است که پانزده روز پس از آغاز جنگ خود را به بهداری نیروی زمینی ارتش معرفی کرده و به کرمانشاه منتقل شده است. وی فعالیت در جبهه سرپل‌ذهاب را به تلاش‌های سطحی در مرکز یک استان مرزی ترجیح می‌دهد و از سوم آبان ۱۳۵۹ تا پس از اختتام دوره اجباری احتیاط (تا زمان مصاحبه ۱۳۶۰/۶/۱۸) در جبهه عمومی سرپل‌ذهاب به ساماندهی امور درمانی و معالجات سرپایی زخمی‌ها ادامه می‌دهد. در زیر بخشی از مصاحبه با نامبرده به عنوان دومین نمونه از نحوه چگونگی واکنش‌های روحی روانی و اقدام عملی نیروهای مردمی در برابر اشغال خاک ایران درج می‌شود:

کار ما اینجا، یک مقدار مدیریت بیمارستان با همکاری آقای

دکتر کیایی که از تویسرکان هستند و آقای دکتر علمدار که از بهشهر می‌آیند، است و با هم به طور متناوب این بیمارستان را یک مقداری هماهنگ می‌کنیم. کار ما بیشتر همین هست. همین طور کمک کردن به برادرانی که در بهداری سرپل‌ذهاب هستند و نقش آنها که تخلیه مجروحین از جبهه‌ها و اقدامات مفید مقدماتی است از وظیفه ماست، و آنها هم تا حدی که امکان داشته باشد با ما همکاری می‌کنند. اکیپ‌هایی از تبریز به اینجا می‌آیند. اول از نقاط مختلف می‌آمدند، که یک نظم و ریتم خاصی نداشت، ولی از وقتی که برادران جهاد دانشگاهی تبریز، به صورت اکیپ‌های پانزده روزه می‌آیند، در منطقه ابوزر، روال بسیار خوبی از نظر اعمال جراحی پیدا شده است. اعمال جراحی که در اینجا می‌شود، دارای بالاترین کیفیت ممکنه هست و کاملاً آکادمیک و علمی است و مطابق آخرین اطلاعات روز است و شاید نقش این‌طور عمل‌ها در احیای بیماران و همچنین بالا بردن روحیه رزمندگان قابل محاسبه نباشد، چرا که وقتی می‌بینند کسی که زیر تانک رفته، در اینجا عمل می‌شود و بعد به ملاقاتش می‌آیند و یا اینکه می‌بینند کسی که خمپاره به بدنش خورده و وقتی او را زنده می‌آورند و جراحاتش ترمیم می‌شود، درخودشان یک شجاعت بی‌مانندی را احساس می‌کنند. عمل‌هایی در اینجا شده است که واقعاً انسان را به تعجب وامی‌دارد و خود جراحان را هم را به تعجب وامی‌دارد، و خودشان هم معتقد هستند که این شهامت و این سرعت و دقت در عمل، ناشی از امدادهای خدایی است. اینجا برای ما بیمارهایی را می‌آورند که درصد مرگشان در شهرها خیلی بالاست ولی اینجا در اینجا عمل می‌شوند و از اینجا سالم مرخص می‌شوند. تعدادی از آنها بعداً مراجعه می‌کنند و تعدادی از آنها بعداً نامه می‌نویسند و این یکی از بالاترین دلخوشی‌ها برای پرسنلی که در اینجا کار می‌کنند هست. وقتی یک بیمار را با فشار خیلی پایین (۵۶) و تقریباً در حال مرگ می‌آورند و رویش کار می‌کنند و به او خون می‌زنند و عملش می‌کنند و... وقتی این نامه می‌دهد، یا خودش مراجعه می‌کند، مثل این است که انسان تمام دردها و خستگی‌ها و تمام ناراحتی‌هایش در آن واحد به گلستانی از شادی تبدیل می‌شود و خود آنها هم این احساس را دارند. به عنوان یک پیام و یک رسالت احساسی که در این مورد دارم این است که: درست است که یک جوان در جبهه نمی‌جنگد و یا یک

دکتر در جبهه نمی‌جنگد، ولی این اقداماتش روحیه رزمندگان را خیلی بالاتر می‌برد و آنها را کارآمدتر و شجاع‌تر می‌کند و درست مثل این است که خود اینها در جبهه حضور دارند و کسانی که به علل و عوامل گوناگون از آمدن به جبهه‌ها و صحنه‌ها و بیمارستان‌های جبهه سر باز می‌زنند، واقعاً از روحانی‌ترین صحنه‌ها و دل‌انگیزترین خاطره‌ها و حماسه‌ها و همچنین رحمت خدا و محبت مردم محروم هستند. در اینجا واقعاً صحنه‌های عجیب و غریبی هست که انتخاب یکی یا چند نمونه از آنها، واقعاً مشکل است، درست مثل یک اقیانوسی است که آدم نمی‌داند از چه قسمتی از آن یک کاسه بردارد، آن قدر حماسه‌ها، شجاعت‌ها و خلق ارزش‌ها و زیبایی‌ها در اینجا هست که زندگی شهری را برای انسان به صورت یک زندگی عاری از حقیقت درمی‌آورد. وقتی که انسان اینجا مناظری را می‌بیند که شاید در هیچ کتابی و هیچ قاموسی گنجانیده نشده است و با چک و سفته بازی‌ها و پشت سراندازی‌های داخل شهر مقایسه می‌کند، آن موقع به صحبت و عمق آیات قرآن پی می‌برد.

یکی از برادرانی که در بیمارستان سرپل کار می‌کرد، تعریف می‌کرد که همان اوایل جنگ یکی از مجروحین را آوردند که دو پایش از ناحیه بالای زانو قطع شده بود و خونریزی بسیار شدیدی داشت و تقریباً در شرف شهادت بود که به بیمارستان

آورده شد. یک مرتبه تمام نیرویش را جمع کرد و بلند شد و نشست و با یک نگاه خاصی گفت امام! راضی شدی؟ این جمله را گفت و دو مرتبه دراز کشید و شهید شد. شاید تمام زندگی و فلسفه حیات در حین انعکاس همین جمله کوتاه گنجانیده بشود، که انسان به فکر پیش نیست، به فکر شهید شدنش نیست، به فکر مرضات الله است. برای مرضات الله کار می‌کند. فقط به فکر این هست که آیا ولی امر در این شرایط از او راضی هست یا نه؟

یک پسر کوچولویی را آوردند که، در یکی از مناطق سرپل در حال چرای گوسفندان توپ به وسط گوسفندانش خورده بود و یکی از پاهایش کاملاً از دست رفته بود و پای دیگرش به شدت آسیب دیده بود. او را در حالی که مشرف به مرگ بود آوردند و با کار زیادی که روی او کردند، از مرگ نجات پیدا کرد. آن پسر سیزده، چهارده ساله چنان روحیه‌ای به ما می‌داد و جملاتی می‌گفت که واقعاً چشم‌های همه ما را از اشک شوق و امید پر کرده بود. واقعاً آدم در اینجا چیزهایی را می‌بیند که، فکرش، زندگی‌اش و اصلاً ترکیب بدنیش عوض می‌شود و واقعاً قابل گفتن نیست. اصلاً قابل گزینش نیست که آدم کدامش را انتخاب کند. چند وقت پیش، یکی از برادرانی را آوردند، که در حال جمع کردن مین دو پایش قطع شده بود و دو چشمش نابینا شده بود ولی کاملاً بی‌هوش نبود، و چه در

**روز دوم بود که ارتش عراق آمد
ذهاب را گرفت، وقتی ذهاب را
گرفت، شب دوم دیگر جاده بین
قصر و سرپل قطع شد ولی قصر
سقوط نکرد، قصر شیرین داشت
می‌جنگید، و از چهار طرف به آن
حمله کردند. یک هفته‌ای طول
کشید و همه جا درگیری بود ولی
نیروها می‌جنگیدند.**

حین انتقال به بیمارستان و چه وقت عمل که به او خون می‌زدند و سرم وصل می‌کردند، چه قبل از عمل و چه بعد از عمل، کوچکترین شکوه و صحبتی از درد و ناراحتی نداشت. هیچ کلمه‌ای از دهانش بیرون نمی‌آمد، یکی از برادران پاسداری بود که تازه عقد کرده بود. خدا گواه است که تجسم این منظره که یک تازه داماد با دو پای قطع و دو چشم نابینا بخواهد برود سر سفره بنشیند، چقدر برای بینندگان ناگوار است، و چه قدر این روحیه و این صبر و این استقامت قابل تحسین است.

سؤال: در حال حاضر چند بیمار دارید و ظرفیت بیمارستان چقدر است؟

جواب: ظرفیت بیمارستان به اندازه مرضی است که می‌آید، چون ما وجداناً و شرعاً ناچاریم آنچه که مریض می‌آید را بپذیریم و در هر جای بیمارستان، اتاقی که جا باشد، ظرفیتش متناسب با بیمارانی است که می‌آیند و بیماران هم هیچ حساب و کتاب خاصی ندارند، یک روز کم هستند، یک روز زیاد هستند ولی فعلاً که تعدادشان کم است.

سؤال: راجع به مجروحین دشمن در هر تکی که بوده، توضیحاتی بفرمایید.

جواب: معمولاً بیماران آخر تک را اسیران عراقی تشکیل می‌دهند، که برادران آنها را در نهایت مهربانی و محبت می‌آوردند. درست مثل مجروحین خودمان آنها را سوار آمبولانس می‌کنند و به سرعت می‌آوردند. در راه به آنها سرم می‌زنند. اینجا از خون برادران پاسدار و ارتشی می‌گیرند و به آنها می‌زنند. درست مثل مریض‌های خودمان به اتاق عمل می‌ورند و معالجه می‌شوند. با هلی‌کوپتر یا آمبولانس تخلیه می‌شوند و تحویل مقامات مربوط داده می‌شوند... و واقعاً رفتار با آنها، رفتار بدی نبوده است و حتی گاهی به آنها بیشتر هم رسیدگی شده است، تا آنها فکر نکنند که در جبهه حق به آنها نمی‌رسند.

سؤال: چه خاطراتی از جنگ دارید؟

جواب: همچنان که عرض کردم، خاطرات خیلی زیادی است. آن قدر زیاد است که به انسان دلبستگی عجیبی می‌دهد و مانع از این می‌شود که انسان حتی به فکر زن و بچه خودش هم بیفتد، مانع از این می‌شود که انسان حتی به زندگی گذشته‌اش هم فکر کند. آن قدر رشادت و شجاعت در این برادرانی که می‌جنگند، دیده می‌شود، که واقعاً جای گفتن نیست. واقعاً

همان طور که قبلاً عرض کردم، خیلی مشکل است که خاطراتی را از بین آنها انتخاب کرد، و حتی مثل خورشید که نمی‌شود در آن نگاه کرد، در این مورد هم نمی‌شود واقعاً زیاد روی آن تعمق کرد، واقعاً آدم را می‌سوزاند و انسان را از زنده بودن خجل می‌کند، و انسان را از اینکه به آن درجه نرسیده است شرمند می‌کند. واقعاً انسان در خودش احساس کوچکی و قصور می‌کند. می‌گوید نکند که آنها خون ریختند و ما داریم از خون آنها استفاده و بهره‌برداری می‌کنیم و این واقعاً انسان را آزار می‌دهد. چقدر از بچه‌ها بودند که عقدشان به عروسی نرسید! چقدر از این بچه‌ها بودند که دست و پا دادند، در حال جراحی باز به عملیات ادامه دادند و موضعی را ترک نکردند تا شهید شدند. در یکی از عملیات‌ها یکی از این برادران بی‌سیم‌چی ترکش می‌خورد، ولی چون آن موقع شرایط حساس بوده است اطلاع نمی‌دهد که ترکش خورده است و شروع به مخابره کردن پیام می‌کند. همین طور پیام را مخابره

بهتر است، و آن قدر در آن سنگر مقاومت می‌کند تا دستش تیر می‌خورد، حاضر نمی‌شود در قبال اینکه دید خودش را از دست بدهد، یک مقداری سلامت خودش را حفظ کند. آن قدر در موضعی که به نفع دیگران بوده است می‌ماند تا خودش آسیب می‌بیند. از این نمونه‌ها فراوان است که هجوم آنها در آن واحد به ذهن، بیان آنها را مشکل می‌کند.

سؤال: بیشتر بیماران شما چه کسانی هستند و علت مجروح شدن آنها چیست؟

جواب: بیشتر بیماران و مجروحین، به شیوه‌ای نامردانه و ناساجوانمردانه زخمی و شهید می‌شوند. همان جنگ نامردی‌هاست. یعنی اینکه ترکش می‌خورند، یعنی اینکه با توپخانه آسیب می‌بینند، یعنی اینکه دشمن قدرت مقابله رو در رو را با برومندان و جوانان با ایمان ما ندارد. قدرت این را ندارند که در رو در روی آنان بایستند و با توپخانه‌ای که از هدایای استعمار به او است بچه‌ها را چنان می‌کوبد که بیشتر بیماران ما ناشی از اصابت ترکش هستند، به این طریق زخمی می‌شوند. در حالی که همه شاهدند، و حتی شاید بیشتر خبرنگاران هم در جریان باشند که مجروحین و کشته‌های عراقی بیشتر با ژ-۳ و نارنجک، آرپی‌جی و تیربار به درک واصل می‌شوند. و این عظمت و شجاعت بچه‌های ما و وابسته بودن عراقی‌ها را می‌رساند.

دکتر توفیقی متخصص ارتوپد از دانشگاه تبریز نیز در مصاحبه با مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ در تاریخ ۱۳۶۰/۶/۱۸ به نکات جالب توجهی اشاره کرده است که در اینجا فقط به فراخور موضوع اصلی خلاصه این گفت‌وگو درج می‌گردد:

متخصص ارتوپدی و از پرسنل بیمارستان امام خمینی شهر تبریز و اهل میانه هستم. ازدواج کرده‌ام و سه تا بچه دارم و آنها هم با من در تبریز زندگی می‌کنند. در اوایل جنگ، به ما خیر دادند که در جبهه‌های غرب کشور تعداد زیادی مجروح هستند که احتیاج مبرم به کمک‌های پزشکی دارند. این مطلب در بین استادان دانشگاه تبریز و مخصوصاً دستیاران رشته‌های جراحی خیلی مورد توجه قرار گرفت، به طوری که همگی با علاقه آماده شدند که تقسیم‌بندی بکنند و از نظر متخصص جراحی، عمومی، متخصص ارتوپدی و بیهوشی و تکنسین‌های مختلف، از قسمت‌های مختلف بیمارستان

می‌کند و از او خون می‌رود و با آخرین پیام‌ها و آخرین اطلاعات و آخرین دستورهایی که به قسمت عقب جبهه می‌داده، خیر ترکش خوردن خودش را هم می‌دهد و به لقاءالله می‌پیوندد. در حالی که می‌توانست کمک بطلبد، در حالی که می‌توانست خودش را از صحنه خارج کند و خودش را مداوا کند. ولی می‌دید که دشمن در کمین است، اگر او از صحنه بیرون برود دیگران قتل عام می‌شوند، دیگران کشته می‌شوند. او خودش را فدا کرد تا اینکه توپخانه بتواند کار کند و فعالیتش قطع نشود، تا برادران دیگر به پیشروی خودشان ادامه بدهند. از صحنه‌هایی که دیدیم و چیزهایی که شنیدیم یکی این است که یکی از برادران دیده‌بان که دیروز شهید شد، در ۱۳۶۰/۶/۱۷ در یکی از درگیری‌های موضعی که آن موضع شدیداً کوبیده می‌شد، برادران هرچه به او می‌گویند یک سنگر عقب‌تر بیا یا بیا به آن سنگر برو، می‌گوید دید من در اینجا

گروه‌بندی کردیم و گروه‌های ده تا چهارده نفری تشکیل دادیم در ابتدا این گروه‌ها به تعداد هشت دسته بودند که قرعه‌کشی کردیم، چون بعضی‌ها عقیده داشتند که سریع‌تر بیایند، برای اینکه نظم و انضباطی بین گروه‌ها به وجود بیاید، این تقسیم‌بندی و این قرعه‌کشی انجام گرفت. تصادفاً از نظر قرعه، گروهی که من سرپرست آن بودم گروه پنجم بود. برای اولین دفعه در زمستان گذشته به اتفاق دوازده نفر، شامل متخصص جراحی، بیهوشی، خود من که ارتوپد هستم، و تکنسین‌های مختلف رادیولوژی، اتاق عمل، بیهوشی و کمک‌های تزریقاتی به اتفاق هم از دفتر هلال احمر تبریز حرکت کردیم. در حدود چهارده ساعت طول کشید که با ماشین تی‌بی‌تی به شهر کرمانشاه رسیدیم. برای عده‌ای از ما، دیدن شهر کرمانشاه خیلی جالب بود. چون اولین دفعه‌ای بود که این شهر قدیمی را می‌دیدیم. ابتدا توجه ما به یک ساختمان دانشگاه جلب شد که توسط بمباران مزدوران عراقی به طور کامل خراب شده بود و این برای ما خیلی مؤثر بود. بعد به مرکز هلال احمر رفتیم و خودمان را معرفی کردیم و برای ما حکم صادر شد تا ما به پادگان ابوزر بیاییم که برای همه ما اولین دفعه بود که به این خط عازم بودیم. بعد از یک مشکل خیلی ساده و یکی دو ساعت معطلی در شهر کرمانشاه، آمدیم و به پادگان رسیدیم و در چند کیلومتری پادگان عراقی‌ها ماشین ما را به توپ بستند و اثرات این توپ هم بچه‌های ما را وحشت‌زده کرد که واقعاً تا حد زیادی ترسیدیم و حقیقت را بگویم که تک‌تک بچه‌ها وحشت کردند، چون هیچ‌یک از ما در میدان جنگ و در میدان این توپ و اینها نبودیم. یواش به همدیگر اشاره می‌کردیم که عجب خطراتی ما را تهدید می‌کند و تصمیم گرفتیم که هر روزی که مأموریت تمام شد به هر وسیله‌ای که شده از اینجا فرار کنیم. این قدر وحشت زده و ناراحت بودیم! و روز اول بدون هیچ ناراحتی در این بیمارستان سپری شد. روز دوم که ما نمی‌دانستیم گویا بچه‌های ما حمله کرده بودند، یک مقدار زیادی مجروح برای ما رسید، این مجروحان طوری آسیب دیده بودند که اگر کوچکترین غفلی در درمان و معالجه اینها می‌شد، خدا می‌داند که چه فجایعی اتفاق می‌افتاد و چند نفر از آنها بی‌خودی از بین می‌رفتند. بچه‌های ما چه از نظر بی‌هوشی و چه از نظر جراحی، آنچنان صادقانه فعالیت و کار می‌کردند

**فرمانده عملیاتی از سپاه پاسداران
قصر شیرین بود. به من گفت کدخدا،
این عملیاتی که شما امشب می‌روید
۹۹ درصد کشته می‌شوید، فردای
قیامت من مدیون نشوم. چون شما
تازه از عملیات برگشتید و ۱۱ روز هم
در جبهه راست بودید و امروز
برگشتید و داوطلبانه می‌خواهید
این جا بروید، این را به تو می‌گویم.
گفتم توکل به الله رفتیم.**

که احساس خستگی نمی‌کردند، واقعاً دیدنش و احساس کردنش برای همه ما لذت‌بخش بود. چیزی که جالب بود و می‌خواستم عرض بکنم این است که روز دوم که ما این برنامه را دیدیم، احساس کردیم که وجود ما چقدر در اینجا ضروری است و دیروز که آن تصمیم را گرفته بودیم که وقتی مأموریتمان تمام شد، از اینجا برویم و فرار کنیم، تک‌تک بچه‌های ما به هم می‌گفتیم اگر اکیپ بعدی از تبریز حرکت نکند و وارد اینجا نشود و ما این بیماران را به آنها تحویل ندهیم، تحت هیچ شرایطی این بیمارستان را خالی نخواهیم گذاشت. چون عملاً برای ما ثابت شد که چقدر وجود و فعالیت و همکاری ما، در سرنوشت این مجروحین و برادران، چه پاسدار و چه سرباز، مؤثر است و خدا را شکر که تا حالا این کارها به خوبی انجام شده است. پانزده روز اول همان‌طور سپری شد، هر کدام حاضر شدیم با خاطرات شیرین اینجا را ترک کنیم، چون اکیپ بعدی آمد و مریض‌هایی را که داشتیم تحویلشان دادیم و عده‌ای از این سربازها و پاسداران به قدری با شجاعت مطالبی را به ما می‌گفتند که با آن همه فداکاری که در خودمان می‌دیدیم به آنها افتخار می‌کردیم. مثلاً یک مجروحی را در اینجا داشتم که در کوه افتاده بود و آرنجش آسیب دیده بود. عکس‌برداری که کردیم، یک شکستگی ساده‌ای داشت که

ناراحت‌تر است، خواهش می‌کنم اول به او برسید تا خطری ایشان را تهدید نکند. دیدن این مناظر واقعاً در ما اثرات بسیار بسیار خوب گذاشت و ما واقعاً احساس می‌کردیم که چقدر از اینها کوچک‌تریم. ما نسبت به خدمتی که می‌کردیم، نسبت به عمل‌هایی که با موفقیت انجام می‌دادیم، احساس غرور و افتخار می‌کردیم، ولی وقتی اینها را با این راستی و این نیت ملاحظه می‌کردیم، خودمان را نسبت به اینها خیلی کوچک‌تر احساس می‌کردیم. در آن سفر اول وضع غذا خوردن و استراحت کردن و خوابیدن، زیاد خوب و خوشایند نبود. مخصوصاً مقدار زیادی نان می‌آوردند که ما می‌دیدیم که در بین آن همه نان یک قسمت نانی که یک نرزه باشد پیدا نمی‌کردیم. ولی با وجود این هیچ‌کدام از افراد گروه اظهار ناراحتی و نارضایتی نکردند و در کمال اخلاص و صداقت و حسن نیت به خدمات شبانه‌روزی خودشان ادامه می‌دادند. دیدن چند تا خواهر که در اینجا بودند و باز هم هستند برای ما بسیار جالب بود. چون ما خیلی از آنها را می‌دیدیم که طی ۲۴ ساعت، ۲۰ ساعت و یا گاهی حتی ۲۲ ساعت یکسره کار می‌کردند، و هیچ حساب استراحت، شیفت و ساعت کار و اینها در بین نبود. افرادی از آنها را دیدم که گاهی از شدت ضعف و از فرط خستگی ضعف کردند و به زمین افتادند و خم به ابرو نیاورده و به خدمت خودشان ادامه می‌دادند. یکی از آنها افتاده بود و پیچ‌خوردگی نوک پا داشت، ریفش آمد و گفت دوستان خواهر رسولی بستری است و از درد نوک پا رنج می‌برد. رفتم دیدم استخوان پایش شکستگی ندارد، ولی پیچ خورده است. به او گفتم چند روزی باید استراحت بکنی و او به شدت ناراحت شد و حتی گریست. گفتم خواهر! این نگرانی ندارد. شما هم خوب خواهید شد. گفت من از خوب شدن خودم ناراحت نیستم. می‌دانم خوب خواهم شد. فقط از این ناراحتم که باید دو، سه روزی از خدمت به هم‌نوعان خودم محروم باشم. واقعاً اینها مطالبی بود که ما در زندگی، اینها را کمتر دیده بودیم، در نتیجه اثرات بسیار خوشایندی بر ما گذاشت تا اینکه دو هفته ما سپری شد و ما عازم شدیم که برگردیم.

یک خاطره ای که باید در مورد این بیمارستان بگویم، وضعیت اتاق عمل هست. این اتاق عمل با فداکاری شخصی به نام پدر نصیری به وجود آمده است. ایشان با تمام وجود، شبانه‌روز، با یک عده افرادی کار می‌کند و این اتاق عمل را در شرایط

می‌توانستیم آن را با استفاده از بانداژ و آویزان کردن مچ از گردن معالجه بکنم، این کار را برایش انجام دادم. روز بعد دوباره مراجعه کرد. پرسیدم چرا آمدی؟ گفت وقتی که سینه خیز می‌روم، این آرنجم خیلی اذیتم می‌کند. من اظهار کردم که شما با این دست نمی‌توانید سینه خیز بروید؟ گفت نمی‌توانم؟ باید این کار را انجام بدهم. حالا که شما یک کاری بکنید که من بتوانم این کار را بدون درد انجام بدهم و من از روی ناچاری مجبور شدم آرنج ایشان را گچ‌گیری کنم. بعد یک مورد دیگری داشتیم که نامش یادم هست برادر شفیع بود. ایشان از ناحیه مچ پا ناراحتی داشتند و شکستگی داشت و من آن را گچ‌گیری کردم و در ضمن گچ‌گیری به توضیح دادم که ایشان باید حداقل شش هفته استراحت بکنند. ایشان لبخندی به من زد و گفت آقای دکتر! من هرگز نمی‌توانم شش هفته استراحت کنم. گفتم بابا با پای شکسته شما نمی‌توانید کار مثبتی بکنید، گفت اگر پایم را قطع هم بکنید، من باید سرکارم حاضر باشم. از روی اجبار برایش پاشنه پلاستیکی درست کردیم، تا ایشان بتوانند کاری را که دلشان می‌خواست انجام بدهند. از این‌طور خاطرات زیاد است. مثلاً وقتی تعداد زیادی مجروح آورده بودند و ما واقعاً گیج شده بودیم که به کدام برسیم و نمی‌توانستیم تشخیص بدهیم که خونریزی کدام یک بیشتر است و حال کدام بدتر است. به صورت ردیفی از هر جا که می‌شد نگاه می‌کردیم و جلو می‌رفتیم و در بین آنها مریض‌هایی بودند که به من اظهار می‌داشتند آقای دکتر! حالم زیاد بد نیست، ولی رفیق سومی خیلی خونریزی کرده، او

بسیار رضایت بخشی می‌گرداند. با وجودی که تعداد عمل‌ها بسیار زیاد است و مقدار وسایل کم است. ولی مع ذلک ایشان با پشتکار و همکاری دوستان، چنان اتاق عمل را می‌گرداند که هیچ‌وقت ما دچار وقفه نبودیم، و به خاطر یک وسیله یا یک چیز، عملی را به تعویق نینداختیم. اتاق عمل که گویا قبلاً یک آشپزخانه‌ای بوده است که گروه اول به همراهی پدر نصیری تغییراتی در آن داده و آن را به صورت یک اتاق عمل درآورده است. قسمتی از وسایل جراحی را بیمارستان امام خمینی تبریز و جهاد دانشگاهی تبریز و بقیه را کرمانشاه و بیمارستان ارتش اینجا تهیه کردند که الان در شرایط بسیار رضایت‌بخشی مورد استفاده همه قرار می‌گیرد. این بیمارستان با این کوچکی، با این نواقص، بزرگ‌ترین و سخت‌ترین عمل‌های جراحی را انجام داده و نتایج اکثر آنها هم رضایت‌بخش بوده است.

وقتی دوره پانزده روزه مأموریت ما تمام شد. ما در کمال خوشحالی و با خاطرات بسیار خوش از اینجا رفتیم و وارد تبریز شدیم و آنچه را که دیده بودیم و انجام داده بودیم و شنیده بودیم برای دوستان و برای همکاران و برای افراد خانواده گفتیم. خوشبختانه من در حدود پنجاه، شصت قطعه عکس از مجروحین تهیه کرده بودم که همه آنها جالب بود و مورد توجه همه دوستان واقع شد، به طوری که از من خواستند که نمایشگاهی در بیمارستان امام خمینی ترتیب بدهم و من عکس‌ها را در اختیار جهاد دانشگاهی قرار دادم. آنها سالن تشریح دانشگاه را تبدیل به نمایشگاه کردند، از من خواستند که یک ساعتی در مورد آنچه که دیده بودم برای همکاران صحبت کنم و من این کار را انجام دادم. در آملی تئاتر دانشگاه عده زیادی از خانم‌ها و آقایان همکار جمع شدند و من از لحظه حرکت از تبریز به کرمانشاه و مقداری از خدمات خودمان را که در بیمارستان پادگان ابوزر انجام داده بودیم، برایشان توضیح دادم. گفتم که مجروحین در چه شرایطی می‌آیند و چقدر جوان‌هایی هستند که زیر رگبار خمپاره و مسلسل و توپخانه می‌روند و مجروحان را از سنگرها، حتی روی دوش خود می‌گیرند و به بیمارستان می‌آورند و این بیماران چقدر از شدت خونریزی و ضعف زجر می‌کشند و حتی در بین راه شهید می‌شوند. این صحبت‌های من به قدری مؤثر واقع شد که چند نفر در آنجا نتوانستند خودشان را کنترل کنند و

گریستند و وقتی صحبت من تمام شد، همه اعتراض کردند که چرا این سخنرانی در سطح وسیع‌تری انجام نگرفت؟ و چرا حقیقت را به ما نمی‌گویند؟ چرا از ما کمک نمی‌گیرید؟ چرا به ما اطلاع ندادید؟ چرا ما را از اینجا نمی‌برید؟ طوری که لیستی تهیه کردند و عده زیادی از افراد، مخصوصاً کمک‌بهارها در سطح بالا و در سطح پایین، نوبت گرفتند که به نوبت، همراه اکیپ‌های جراحی از تبریز به پادگان ابوزر اعزام بشوند و در آنجا خدمت بکنند تا اینکه برای بار دوم هم نوبت به ما رسید، با کمال میل به اتفاق گروه خود، برای بار دوم به این پادگان آمدیم و در این پادگان تغییراتی را دیدیم. اتاق عمل وسیع‌تر شده بود، تجهیزات بیشتر شده بود، و امکانات بهتر شده بود که باز در بازی‌دراز درگیری شروع شد و تعداد زیادی مجروح برای ما آوردند. بچه‌ها برای بار دوم در کمال حسن نیت از خود فداکاری عجیبی نشان دادند و مریض‌ها را یکی پس از دیگری، در کمال قدرت بخوبی، معالجه کردیم و عمل کردیم؛ خون دادیم، پانسمان کردیم، و هر چه که برایشان لازم بود در کمال سرعت و موفقیت انجام دادیم تا اینکه نوبت سوم که این دفعه است به اینجا رسیدیم.

سؤال: قصد دارید بعد از جنگ چه کار کنید؟

جواب: من که در استخدام دانشگاه تبریز هستم، و در آنجا به عنوان استادیار استخدام شدم و درس می‌دهم و عمل می‌کنم. در بیمارستان امام خمینی صاحب بخشی هستم، و اگر ان‌شاءالله بعد از پیروزی و خاتمه جنگ اگر لازم باشد، خیلی وقت‌ها با بچه‌ها شوخی می‌کنیم که خدا نصیب بکند که در

من آدم فعال، با تجربه و از خود گذشته مثل احمد مرادی ندیدم. شب ۳ نفر همراه خودش برای گشت قصر شیرین تا اسلام آباد، منطقه دالاهو می برد. بعد برای تبلیغاتی که می کردیم، روزنامه می آورد دو نفری در خاک مندلی می رفتیم، چوپان ها را دلالت می کردیم. می گفتیم هر چه بخواهید به شما می دهیم، فقط این روزنامه را ببرید به این جاده ها پخش کنید و در شهرها ببرید، آن ها هم همکاری می کردند.

شروع شد، احساس مسئولیت کردم که باید در راه خدا جهاد کرد و عشق و علاقه ای که به جهاد در راه خدا داشتیم، من را به جبهه کشاند.

در اردوگاه شیشدار ایلام مشغول آموزش دادن به یک عده عشایر شدیم و اینها را که بعد از چند روز آموزش دادیم، طبق درخواست استاندار ایلام یک گروه جمع آوری کردیم و با چندین مینی بوس فرستادیم و گروه های دیگر هم بودند که عازم دهلران شدیم. صبح روز دهم مهرماه وارد دهلران شدیم و در مدرسه ای که برای سپاه پاسداران بود مستقر شدیم. همان روز یک بمب خوشه ای در سپاه منفجر شد که چهار نفر شهید شدند و برادری به اسم حسین فرهادی که از گروه ما بود و خبرنگار خبرگزاری پارس بود شهید شد. علاقه ای که به رویارویی با دشمن داشتیم باعث شد که فعالیت ما زیاد بشود که زودتر با دشمن روبه رو بشویم. آن موقع تپ خرم آباد در مهران شکست خورده بود و تاب مقاومت نیاورده بود و به طرف دهلران آمده بود که به اصطلاح از حریم دهلران محافظت کند. بعد قرار شد با فرمانده گروهان هماهنگی کنیم و در سیزدهم مهر طی یک پیشروی که داشتیم و دشمن جلو آمده و به موسیان آمده بود، ما حمله کردیم و موسیان را گرفتیم.

ارتش عراق از اول خیلی مجهز بود و ما حتی اسلحه و تجهیزات به صورت کامل نداشتیم. شاید بعضی از برادران بودند که اسلحه نداشتند و می خواستند که با نارنجک های برادران دیگر در پناه اسلحه آنها جلو بروند و بجنگند و این قابل تقدیر بود، تا اینکه از پاسگاه ژاندارمری میمه در بین راه برای آنها اسلحه تهیه شد. البته این موقعی بود که از ایلام به دهلران آمدیم. روز سیزدهم نقشه ای که عراق برای ما کشیده بود این

قصر شیرین برویم و به طور افتخاری مدتی به مجروحین جنگ خدمت بکنیم.

سؤال: ظرفیت پذیرش بیمار این بیمارستان چقدر است؟

جواب: این سؤال خیلی جالب است. ظرفیت این بیمارستان بیش از چهل نفر نمی باشد ولی من عملاً شاهد آن بودم و اینکه گفتید معجزه، این یکی از معجزات است یک بیمارستان که ظرفیت آن از نظر استاندارد از سی یا چهل نفر نمی تواند بیشتر باشد، در اینجا زمانی بوده که ما ۱۵۰ مریض را هم با کمال راحتی، چه از نظر درمان و چه از نظر جراحی و چه از نظر پرستاری و چه از نظر خوراک و استراحت تأمین داده ایم که این خودش کار خارق العاده است.

متن مصاحبه با یکی از جوانان ایرانی که در تاریخ ۱۳۶۰/۷/۴ با راوی مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ به گفتگو نشسته است نمونه دیگری از مشارکت مردمی در جنگ است. این برادر تمهیدات کافی را برای ادامه تحصیل در خارج از کشور فراهم ساخته بود و مثل افرادی که به بهانه هایی از کشور گریختند و با محمل کسب علم همزمان با تجاوز صدامیان به خاک میهن اسلامی مان، رحل اقامت در کشورهای اروپایی گزیدند و جز اخبار رسانه های امپریالیستی، از ددمنشی های ارتش عراق و مصیبت های مردم ایران خبری دریافت نکردند، او نیز می توانست با وجدانی آسوده چشم از اشغالگری عراق ببندد و عافیت طلبی پیشه کند ولی ماند و هر روز بیش از روزهای قبل خود را به خاکریز اول مقابله با دشمن نزدیک تر ساخت.

پای صحبت پرویز احمدی دانشجویی که قصد داشت در خارج از کشور به ادامه تحصیل بپردازد می نشینیم. جنگ که

بود که ما را در دام موسیان بکشد و به ما حمله کند و همین کار را هم کرد. ارتش ما کاملاً از هم پاشیده بود. ما وقتی موسیان را گرفتیم، اینها در تپه‌های اطراف کمین کرده بودند که وقتی ما داخل دام آمدیم، حمله کنند و ما را محاصره کنند و آنچه در توانایی خودشان هست با ما انجام بدهند. سر ظهر که به موسیان رسیدیم، غذا کم صرف شد و نماز خوانده شد و حرکت کردیم. ما حدود پنج، شش کیلومتر در تپه‌های موسیان پیشروی کردیم و آنها هم طبق برنامه‌ای که داشتند، دور تا دور موسیان را محاصره کردند. ارتش ما چون تاب مقاومت نداشت از صحنه گریخت و بسیجی‌ها و سپاهی‌ها که بودند، به محاصره اینها درآمدند. در موسیان دیگر جنگ نفر به نفر نبود، جنگ تن با تانک بود. در این جنگ ما ۴۶ تا شهید دادیم و چندین نفر هم از ما اسیر کردند. این باعث شد که این موضوع برای ما جلوه نامناسبی داشته باشد.

سؤال: تلفات دشمن چقدر بود؟

جواب: دشمن هم تلفات داشت، ولی تلفات او خیلی کمتر از ما بود. آن موقع آنها کاملاً مجهز بودند و ما در امور جنگ بی‌تجربه بودیم، آنها کاملاً آماده و ما دست‌خالی بودیم. با وجود این در آنجا قدرت خداوند محسوس بود و ما چندین نفری که از این جنگ سالم بیرون آمدیم، به‌صورت یک معجزه بود. وقتی که شب برگشتیم، تعداد نفراتی که از گروه ما برگشته بود پنج یا شش نفر بود. گروه برادران اصفهانی زیادتر از ما شهید داده بودند. گروه ما یک شهید و یک اسیر داده بود. شهید ما برادر پرویز نوری از دره‌شهر بود و اسیر ما یکی از بهترین افرادی بود که من در عرض یک هفته که با او آشنا بودم و می‌شناختم انگار که سال‌هاست با هم دوست هستیم برادر بهروز معتمدزاده بود که سال آخر مهندسی را در ایتالیا می‌گذراند و برای تعطیلات به تهران آمده بود که وقتی جنگ شروع می‌شود می‌گوید من اینجا بنشینم بخورم یا به ایتالیا بروم و زندگی را به خوشی بگذرانم ولی اسلام در خطر باشد؟ من این کار را نمی‌کنم. حرکت کرده بود و به جبهه آمده بود و در موسیان اسیر شد.

آن شب هم ما مثل یک لشکر شکست خورده به دهلران برگشتیم و حزن و اندوه از چهره همه مشخص بود.

بعد از این برنامه ارتش چون تاب توانایی نداشت حرکت کرد، تمام تجهیزات را جمع کرد و عقب‌نشینی کرد. از دهلران خارج

شد و به طرف زرین امان رفت. وقتی که ارتش رفت سپاه هم چون نفرات آن کم بود و مردم هم جلوتر رفته بودند، مجبور شدند که دهلران را خالی کنند. سپاه آخرین افرادی را که داشت جمع کرد و آخرین نفرات بود که از شهر خارج شد. این تخلیه شهر حدود شانزدهم یا هفدهم مهرماه ۱۳۵۹ بود. از آنجا که برگشتیم، مدتی وضع ما مشخص نبود. داخل یک گروه عملیات چریکی رفتیم که با بچه‌ها عملیات چریکی انجام می‌دادیم. در منطقه میمک قبل از اینکه دست بخورد یا جریانی پیش بیاید که میمک را بگیرند. اولین حمله چریکی را در آبان‌ماه با تعداد نفراتی حدود ۳۰ تا ۳۵ نفر انجام دادیم. ساعت یازده شب بود که به عراق حمله کردیم و بعد از سرگرد عراقی که اسیر شده بود پرسیدیم و جریان آن شب را تعریف کرد، حدود ۳۶ نفر از عراقی‌ها را کشته بودیم. و شصت نفر را هم زخمی کرده بودیم، به اضافه تلفات مادی که به آنها وارد کرده بودیم. بعد برای یک سری عملیات باز به منطقه مهران و کنجانچم و

مستقر شدیم و گفتیم دیگر شهر را در اختیار داشته باشیم. يك گروه دو، سه روز جلوتر از ما آمده بود که از بچه‌های خودمان (از سپاه ایلام) بودند، يك گروه هم ما بودیم که دیگر کنترل شهر را در آذرماه به دست گرفتیم. بعد از اینکه شهر جان گرفت و دست دزدها کوتاه شد و منطقه زیر پوشش سپاه قرار گرفت، دیگر افراد محلی سپاه دهلران وارد شدند که البته قبلاً بودند، ولی مسئولی برای آنها تعیین شد که برادر سبزی بودند که الان در سپاه ایلام هستند. وضع بچه‌ها را سر و سامان دادند و ما که در گروه‌ها بودیم عملیات انجام می‌دادیم، مین‌گذاری می‌کردیم، جاهایی را که مناسب بود می‌رفتیم ضربه می‌زدیم و برمی‌گشتیم، تا اینکه دومین حمله عراق به دهلران صورت گرفت.

صبح روز بیست و چهارم دی بچه‌هایی که آن طرف شهر اقامت داشتند آمدند خبر دادند که يك تیپ عراق دارد به طرف دهلران می‌آید.

سؤال: حمله تقریباً چه ساعتی بود؟

جواب: صبح زود شروع شده بود. ولی تا به دهلران برسد حدود دوازده ظهر شد. يك عده از برادران که خودشان را در مقابل آن برنامه نمی‌دیدند که مقاومت کنند به اطراف فرار کردند و فقط ۲۴ نفر جلوی اینها ایستادیم. به يك معجزه شبیه است که ۲۴ نفر اول شهر جلوی يك تیپ بایستند و بخواهند بجنگند. گویی که در جبهه‌های جنگ چند بار جان سالم به در برده بودیم، ولی مرگ را برای هفت، هشت بار جلوی چشم خودمان کامل دیدیم.

یکی از آن موقع‌ها، همان موقعی بود که (بیست چهارم دی) به دهلران حمله کردند. ۲۴ نفر جنگیدیم و اینها به قسمت‌هایی که عقب شهر بود آمدند و دیگر وارد شهر شدند و يك عده خودشان را به آن طرف شهر رساندند و چند نفر بیشتر نبودیم که با آرپی‌جی اینها را می‌زدیم و برمی‌گشتیم. باور نکردنی بود، وقتی که ما مانور می‌کردیم و اینها تیراندازی می‌کردند، حتی یکی هم به ما نمی‌خورد. حساب کنید دارند به طرف شهر چه با گلوله توپ و تانک، چه با خمپاره، چه با آرپی‌جی و با مسلسل تیراندازی می‌کنند، ولی هیچ‌کدام به ما نمی‌خورد. وقتی آنها وارد شهر شدند، ما مجبور شدیم داخل يك خانه بشویم و آنجا باشیم. آنجا تلفاتی به دشمن زدیم که دشمن باز فیلم‌برداری کرد و رفت حتی بچه‌ها فکر می‌کردند ما شهید

آنجاها رفتیم که البته عملیاتی انجام نشد و برگشتیم. همین طور وضع ما مشخص نبود، در ضمن عراق هم در این مدت به دهلران حمله کرده بود و از نظر تبلیغاتی استفاده کرده و فیلم‌برداری کرده بود و در سطح جهان نشان داده بود که من دهلران را گرفتم و اشغال کردم. بعد از فیلم‌برداری و اشغال چند ساعته از دهلران بیرون رفته بود، چون منطقه‌ای نبود که به درد او بخورد و نگه دارد. در همین مدتی که شهر خالی بود، عرب‌هایی که از اطراف دهلران به عراق فرار کرده بودند، شب‌ها می‌آمدند به شهر دستبرد می‌زدند و اموال مردم را می‌بردند و کسی هم نبود که جلوی آنها بایستد. يك سری برنامه‌ها برای عملیات چریکی در منطقه بود که حرکت کرده بودیم و انجام می‌دادیم که در منطقه چلات و بیات برای مین‌گذاری راه‌ها و ضربه زدن به آنها اقدام می‌کردیم و به خاطر این جریان‌ها به دهلران آمدیم. بعد از دو یا سه ماه که از جنگ گذشت، دیگر کلاً با يك گروه چریکی آمدیم در دهلران

شدیم، چون ما شب از طرف شهر به طرف اردوگاه رفتیم و صبح به شهر آمدیم چون فکر می‌کردیم شهر دست عراقی‌ها هست. بعد ما همین‌طور بودیم تا اینکه در ۱۳۶۰/۱/۶ از طرف سپاه به عنوان مسئول اینجا انتخاب شدیم که بچه‌ها را سر و سامان بدهیم و اوضاع و احوال دهلران را بگردانیم. البته این را بگویم که وقتی این تیپ در بیست و چهارم دی ماه آمد، به‌طور کلی ارتشی که روی ارتفاعات بالای سر اینها بود، به هیچ عنوان حتی با توپخانه به طرف اینها تیراندازی نکرده بود که اینها راحت آمدند و راحت هم برگشتند. این برای ما فاجعه و یک علامت سؤال بود. بعد بچه‌ها را برای همین برنامه‌ها و تشکیلات سازمان می‌دادیم، اوضاع و اموال را همین‌طور مرتب نگه داشته بودیم تا اینکه برای بار سوم عراق در ۱۳۶۰/۳/۸ حمله کرد.

صبح زود بود که برای عملیات چریکی عازم منطقه شدیم. البته وقتی بود که ما در شهر بودیم، دهلران پایگاه عملیات چریکی شده بود. یعنی ما کلاً در طول این مدتی که در دهلران بودیم و برآورد کردیم، حدود ششصد الی هفتصد نفر از افراد عراقی را در منطقه چلات و بیات دهلران کشتیم و ضربات مهلکی به آنها وارد کردیم. این بود که از این عملیات فارغ می‌شدیم، سراغ آن جبهه می‌رفتیم و آن جبهه را باز می‌کردیم و عملیات انجام می‌دادیم و برمی‌گشتیم. کار ما هم به‌صورت حفاظت از شهر بود و هم پایگاه عملیات چریکی بود. بعد هشتم خرداد اینها شب قبل حرکت کرده بودند. طبق گفته آن اسیری که از آنها گرفتیم، اینها ساعت ۶ بعد از ظهر از اماره حرکت

کرده بودند و برای گرفتن مهران آمده بودند. شب حرکت کرده بودند، صبح زود به دهلران رسیده بودند. برای کوبیدن چلات خمپاره و تشکیلات و همه را آماده کرده بودیم و شب قبل در ماشین‌ها آماده بوده تا به منطقه چلات برویم. با بچه‌ها که عزیمت کردیم، صبح ساعت ۴:۱۵ بود که رفتیم و اینها ساعت ۴:۳۰ یا ۴:۴۵ بود که وارد شهر شده بودند، ولی چون هوا تاریک بود برای ما محسوس نبود. افرادی هم که کوتاهی کردند و کاهلی کردند، چند نفر نگهبان بودند. صدای تانک‌ها که می‌آمد، فکر می‌کردند در منطقه بیات دارند جابه‌جا می‌کنند یا در منطقه عین‌خوش یا دشت‌عباس است. این بود که وقتی ما رفتیم و نزدیکی‌های چلات رسیده بودیم، یک ماشین دیگر از بچه‌ها که پشت سر ما آمد، ما را خبر کرد که به دهلران حمله کردند. ما فوری برگشتیم و روی ارتفاعات بالای دهلران خمپاره را مستقر کردیم و روی دشمن شروع به کار کردیم. وقتی که ما آمدیم، حدود یک ساعت بود که اینها وارد شهر شده بودند. بعد از اینکه خمپاره روی آنها کار کرد، تلفات اینها زیاد بود و تانک و نفربرها در آن قسمتی که شهر را محاصره کرده بودند ایستاده بودند و وقتی که خمپاره می‌خورد، روشن می‌کردند و جابه‌جا می‌کردند و زود می‌خواستند فرار کنند. وارد شهر که شده بودند، یک عده از برادران واقعاً مردانه جنگیدند و یک عده تاب مقاومت نیاورده بودند. همان‌هایی هم که واقعاً جنگیده بودند، کشته‌های زیادی از اینها بجا گذاشته بودند. البته آنها کشته‌های خودشان را بردند، ولی اثر خون‌هایی که روی زمین ریخته شده بود فراوان بود. موقع آمدن

بیمارستان شاهد بودم که تعداد زیادی شهید و زخمی می‌آوردند. طوری که دقیقاً نمی‌توانم بگویم چه تعداد بود. از وقتی که زدن شهر را شروع کردند مردم که اصول جنگ را نمی‌شناختند یا اینکه اصلاً جنگی ندیده بودند نمی‌فهمیدند چه خبر است به جای اینکه خودشان را در جایی استتار کنند از خانه بیرون می‌آمدند که تماشا کنند و ببینند چه خبر است برای همین بیشتر زخمی می‌دادند. برای همین ما تلفات زیادی دادیم. این یک واقعیت است. با این وضع مردم دیدند، نمی‌شود در شهر بمانند. اکثر آنان که سر و وضع و زندگی مرفهی داشتند، رفتند. آنهایی که جایی نداشتند ماندند و مطمئن بودند که رفتن جز آوارگی چیزی ندارد، تحمل کردند و چند روز دیگر هم صبر کردند ولی با تمام این‌ها، باز تحمل نکردند و آن‌ها معدود هم رفتند. فقط عده‌ای ماندند که می‌خواستند واقعاً بجنگند. جنگ کم‌کم به داخل شهر کشیده شد. ما عقب‌نشینی کردیم و عراق پیشروی کرد و تا پلیس راه آمد. از پلیس راه وارد کشتارگاه شدند البته آمدن آنها به این آسانی‌ها هم نبود آنها هم تلفاتی داشتند. یادم می‌آید که آنها برای اینکه زهر چشمی بگیرند با تانک از طرف کشتارگاه و راه آهن وارد شدند. در آن موقع بچه‌های شهر و برادران پاسدار و تعداد معدودی از ارتشی‌ها که احساس مسئولیت کرده بودند و مانده بودند چنان به آنها گوشمالی دادند و آنها را عقب‌راندند که خسارت زیادی به آنها وارد شد و تانک‌های زیادی از دشمن را سوزاندند که واقعاً باید این را ثبت کرد، یک جنگ نابرابری که در هیچ‌جا سابقه نداشته است. بچه‌های ما با دست‌های خالی

روی مین نرفته بودند. ما طرف‌های باغ طالقانی در سطح کمی مین‌گذاری کرده بودیم. وسیع نبود، تعداد مین‌ها کم بود ولی تعدادی مین روی آسفالت کار گذاشته بودیم و طوری استتار کرده بودیم که دشمن متوجه نشده بود و پنج تا تانک از آنها تلفات گرفتیم. بعد اینها حدود ساعت یک بعد از ظهر با حالت مفتضحانه فرار کردند و ما وارد شهر شدیم.

مدتی پس از سقوط کامل خرمشهر، راوی مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ با سه نفر از جوانان شهر که از محاصره و درگیری با اشغال‌گران سالم بیرون آمده بودند گفت‌وگویی انجام داده است که چگونگی مواجهه مردم در برابر تجاوزات ارتش عراق و نیز نحوه شکل‌گیری هسته‌های اولیه مقاومت را تشریح می‌کند. در ابتدا مصاحبه حمید مالکی از نظر می‌گذرد.

حدود عصر بود که ناگهان صداهای مهیبی در شهر شنیده شد. بلافاصله من و برادرم از خانه بیرون آمدیم و شنیدیم که عراقی‌ها با توپ و خمپاره دارند (کوی) طالقانی را می‌کوبند. یک وانتی داشتیم، سوار شدیم و به طرف کوی طالقانی رفتیم. دیدیم که خانه‌ها خراب شده بود خلاصه تا آنجا که از دست ما برمی‌آمد یک خانواده را برداشتیم که به بیمارستان ببریم. همین که داشتیم می‌رفتیم جلوی ما در خیابان یک توپ منفجر شد و نتوانستیم به بیمارستان برسیم. برگشتیم و آن خانواده را که زخم‌هایی برداشته بودند به جای اینکه به بیمارستان ببریم در خانه نگه داشتیم و خودمان به بیمارستان رفتیم در همین جریان برادر من از ناحیه گردن زخمی شد. در

**عمل‌هایی در این جا شده است که
واقعاً انسان را به تعجب وامی دارد و
خود جراحان را هم را به تعجب
وامی دارد، و خودشان هم معتقد
هستند که این شهامت و این
سرعت و دقت در عمل، ناشی از
امدادهای خدایی است. این جا برای
ما بیمارهایی را می‌آورند که در صد
مرگشان در شهرها خیلی بالاست
ولی این‌ها در این جا عمل می‌شوند
و از این جا سالم مرخص می‌شوند.**

با تانک‌های مکانیزه و مجهز مقابله کردیم و چقدر جالب و چقدر عجیب بود که آنها را شکست دادیم و آنها مجبور به فرار شدند و برگشتند. به جای اینکه پیش بیایند، برگشتند. عیب اساسی ما این بود که به خاطر نامنظم بودن خودمان، در روز جنگ می‌کردیم، ولی متأسفانه به خاطر اینکه شب‌نه سلاحی بود و نه سنگری و نه نظمی و نه شناخت دقیقی از جنگ، به شهر برمی‌گشتیم. روز آنها را عقب می‌راندیم بعد شب برمی‌گشتیم به تصور اینکه یک مقدار استراحت کنیم. چون خسته بودیم و کسی را جایگزین نداشتیم مجبور بودیم برگردیم و آنها هم شب پیشروی می‌کردند. آنها هم یک ارتش مجهز، منظم و منضبط بودند اما ایمان نداشتند. صبح آنها را پس می‌زدیم اما باز می‌دیدیم شب به جای اینکه عقب رفته باشند جلو آمده‌اند. جنگ به این صورت ادامه داشت و کم‌کم سرایت کرد تا شاهراه اصلی بچه‌ها و جایی که نیرو می‌آمد و غذا و آذوقه می‌رسید یعنی پل ارتباطی خرمشهر و آبادان. کمترین جایی که عراقی‌ها برای تصرفش دست به یک حمله وسیعی زدند، خیابان آرش و عشایر بود و در نهایت فلکه‌ای که به مسدود کردن پل منتهی می‌شد. البته هنوز داخل شهر تیراندازی‌های پراکنده بود ولی جنگ آخر، همان جنگی که منجر به بسته شدن

پل شد، داشت در آنجا شروع می‌شد. من در آنجا بودم، خودم در آن جنگ شرکت داشتم. خوب است که از اول آمدن ما به آن منطقه شروع کنم تا به بعد برسیم. شب خسته و کوفته از یک جنگ روزانه برگشته بودیم که استراحت کنیم. مقر ما آن طرف پل بود. هنوز درست و حسابی شام را نخورده بودیم که بیسیم خیر داد باید برویم چون دارند وارد آرش می‌شوند. تقریباً یک گروه ۱۵، ۱۶ نفری بودیم بدون اینکه استراحت کنیم سوار ماشین شدیم به آن طرف آرش رفتیم که دیدیم درگیری شدید است. ما هم با یک مقدار مهمات، البته مهمات که چه عرض کنم یک نارنجک تفنگی و یک نارنجک دستی بود، یک آرپی‌جی و یک مقدار فشنگ و تفنگ ژ-۳، این کل مهمات ما بود. تا اینکه جنگی را شروع کردیم و تعدادی از آنها را هم کشتیم. شاهد بودم که ما حتی خانه به خانه با هم فاصله نداشتیم و حتی در آن تاریکی می‌توانستیم آنها را ببینیم. این قدر در جنگ به همدیگر نزدیک بودیم. تقریباً تا ساعت ۳:۴۵ تا ۴، با آنها مبارزه نمودیم و آنها را خسته و متواری کردیم و عده‌ای از آنها زخمی و عده‌ای هم کشته شدند. الحمدلله از ما کسی زخمی نشد و بعد به فرمانداری کنار مجسمه، برگشتیم که هم مقداری استراحت کنیم و هم تصمیم‌گیری کنیم و دوباره گروه را منظم کنیم و ببینیم که صبح می‌خواهیم چه کار کنیم. بچه‌ها خسته بودند و شام هم حسابی نخورده بودند ما ۶ روز جنگ کردیم. حدود ساعت ۴/۵ بود که اذان گفتند. بلند شدیم نماز خواندیم و تقریباً نزدیکی‌های صبح بود، هنوز درست جا نگرفته بودیم که از ساختمانی به فاصله ۵۰۰ متر آن طرف خیابان، صدای شلیک گلوله شنیده شد. رفتیم دیدیم که تعدادی از عراقی‌ها بالای یک ساختمانی رفتند و شروع به تیراندازی کردند و برادرها بلافاصله مجهز شدند و با یک آرپی‌جی آن ساختمان را منهدم کردند و ۸ نفر را کشتند. بچه‌ها بلافاصله بعد از انهدام ساختمان به طرف ساختمان رفتند و ۸ قبضه کلاشینکف آوردند. برای همین می‌گویم که ۸ نفر از آنها را کشتیم. بعد در خود مجسمه مستقر شدیم. تقریباً مجسمه کانال‌کشی شده بود و به صورت سنگر درآمده بود. البته به آن صورت سنگر نبود، حفر شده بود و به شکل نه‌ری درست شده بود که ما در آنجا مستقر شدیم. نیروهای عراقی از طرف خیابان آرش به طرف کتابخانه شهر می‌آمدند و عده خیلی زیادی مرتباً در حال رفتن بودند. من دوربین در دستم بود و

پرسیدم جریان چطور بود؟ گفت ما گذاشتیم تا شب شد، شب عراقی‌ها حتی جرأت نکردند نزدیک سنگر ما بشوند، با استفاده از تاریکی شب از سنگر خارج شدیم و آهسته آهسته به طرف شهر حرکت کردیم. آن‌طور که برادرها تعریف می‌کردند می‌گفتند عراقی‌ها ما را دیدند ولی فکر کردند یکی از افراد خودشان هستیم حتی با دهان برایمان سوت زدند و فکر کردند افراد خودی هستیم که داریم پیشروی می‌کنیم. ما به طرف شط‌رقتیم و یک بلم پیدا کردیم، و آهسته به طرف آبادان آمدیم. از آن برادری هم که تیر خورده بود خبر نداشتیم. اتفاقاً چند شب پیش، تلویزیون عراقی‌ها را گرفته بودیم که داشت جنگ و تصرف خرمشهر را نشان می‌داد دیدیم عراقی‌ها این برادری را که رخمی شده بود اسیر گرفتند. وقتی این برادری را که فکر می‌کردیم شهید شده، دیدیم، خیلی خوشحال شدیم. مصاحبه بعدی با محمدجواد کاظم‌نیا انجام شده که خلاصه آن در زیر آمده است:

سی‌ام شهریور یا اول مهرماه بود که ما با یکی از برادرها

دیدم که آنها عراقی هستند. برادری که تیربار ژ-۳ دستش بود، بالای ساختمان فرمانداری مسلط به مجسمه و فلکه مجسمه بود، شروع به تیراندازی کرد و تیرهای او درست از بالای سنگر ما می‌رفت، طوری که ما حتی نمی‌توانستیم سرمان را بالا بیاوریم. از طرف دیگر از خیابان عشایر تانکشان جلو آمد، تقریباً مهمات ما تمام شده بود، ۲، ۳ نارنجک بیشتر نداشتیم. یک تانک به ما شلیک کرد که خدا خواست به ما نخورد و از بغل ستون مجسمه گذشت. یکی از برادرها آرپی‌جی را که تقریباً آخرین آرپی‌جی ما بود، به طرف تانک شلیک کرد فکر می‌کنم اصابت کرد چون آتش عظیمی برخاست. در آن بحبوحه تشخیص داده نمی‌شد که تانک آتش گرفته است یا چیز دیگر، تانک‌های پشت سر تانک اولی که دیدند این‌جوری است فرار کردند. آن افرادی که در فرمانداری بودند و بر ما مسلط بودند، ماندند. ما به هیچ‌صورت نمی‌توانستیم با آنها مقابله کنیم برای اینکه بر ما مسلط بودند و یک تیر که شلیک می‌کردیم یا سرمان را بالا می‌آوردیم که موقعیت آنجا را ببینیم، گوله بر سرمان اصابت می‌کرد. بعد کم‌کم گویا می‌خواستند ما را محاصره کنند. از طرف کتابخانه پیش می‌آمدند، بالای ساختمان فرمانداری بودند و از پشت فرمانداری به طرف مدرسه بازرگانی که تقریباً یک نیم‌دایره‌ای درست می‌شد، می‌خواستند ما را در آنجا محاصره کنند. تنها راهی که برای ما مانده بود عقب‌نشینی به طرف پل بود که آن هم به خاطر افرادی که بالای فرمانداری مستقر بودند امکان نداشت. یکی از بچه‌ها که خواست از سنگر بیرون بیاید همین که خواست بیاید بیرون تیر خورد و داخل سنگر افتاد. به هر حال بچه‌ها گفتند ما نمی‌توانیم به دست عراق اسیر شویم، باید عقب‌نشینی کنیم. هر طور شده یا باید شهید شویم یا عقب‌نشینی کنیم. سینه‌خیز تا جدول مجسمه رقتم خود را از پشت انداختم و عجیب اینکه تیری به من اصابت نکرد و توانستم خودم را به پشت دیواره‌ای برسانم و از تیررس دشمن محفوظ ماندم. بقیه برادرها متأسفانه نتوانستند بیایند و در همان سنگر ماندند و گویا یکی که پشت سر من می‌خواست بیاید تیر خورد و افتاد و دیگر کسی از او خبر نداشت.

سؤال: یعنی بقیه برادرها اسیر یا شهید شدند؟

جواب: نه، شب که به مقر رسیدم دیدم یکی از آن برادرهایی که با من در سنگر بود آمده است، خیلی خوشحال شدم و

علی حیدر که شهید شده، داشتیم از اهواز می‌آمدیم، ۴۰ کیلومتری اهواز که رسیده بودیم، چهار فروند میگ از روی سر ما رد شد و جاده را بمباران کرد.

گویا اینها دزفول و اهواز را بمباران کرده بودند و از روی جاده که رد شدند خیلی پایین پرواز می‌کردند و جاده را بمباران کردند. البته به آن شکل آسیبی به ما نرسید اما این قدر نزدیک بود که گرد و خاک و سنگ‌ریزه روی ما ریخت. ما به طرف شرق شهر حرکت کردیم، البته با شهر ۸ کیلومتر فاصله داشتیم، نزدیک شهر که رسیدیم، پادگان دژ کاملاً از ۵ کیلومتری شهر مشخص بود که باز دو فروند میگ دیگر رد شدند و پادگان دژ را بمباران کردند و به طرف عراق رفتند. ما داشتیم می‌رفتیم دیدیم صدای توپ می‌آید، ما آن موقع با توپ تانک و خمپاره و سلاح‌های سنگین جنگی آشنا نبودیم و فقط از چیزهایی که بچه‌های سر مرز تعریف می‌کردند یک آشنایی ذهنی داشتیم، بعد وارد شهر شدیم. اول شهر پلیس راه بود بعد کوی طالقانی، دیدم که مردم از کوی طالقانی بیرون آمدند و در بیابان‌های پشت کشتارگاه چادر زدند و همه نشستند. گفتم چه شده؟ جریان چیه؟ می‌دانستم که جنگ شروع شده ولی نمی‌دانستم شهر را هم خمپاره یا توپ زدند. گفتند عراق کوی طالقانی را به توپ بسته است وقتی رفتیم و نگاه کردیم، دیدیم خیلی از همشهری‌های ما، مرد، زن، کوچک، بزرگ و بچه شهید شده بودند. آن موقع جنگ مرحله مرزی را گذراند و داخل شهر شروع شد و طولی نکشید که خیلی سریع جنگ وارد خرمشهر شد ولی بلافاصله که بمباران شروع شد بعد از ظهر دیگر هیچ بانکی داخل شهر باز نبود البته مغازه‌ها باز بود ولی ادارات دولتی داخل شهر باز نبود. ما یک مقدار پول داشتیم که مال مرکز گسترش بود که می‌خواستیم از بانک بگیریم و کار کشاورزی راه بیندازیم و بانک هم تعطیل شد. از همان اول جنگ عراق شهر را کوبید و هر نقطه از شهر را که وسعش می‌رسید و توانش را داشت می‌زد، تا در دل مردم رعب و وحشت به وجود بیاورد و مردم از شهر بیرون بروند تا راحت بتواند شهر را بگیرد. ولی خوب کور خوانده بود از اینکه مردم را بتواند از شهر بیرون کند. مردم و برادران اعزامی شاهد بودند که مرد و زن، کوچک و بزرگ تا آخر جنگ داخل خرمشهر بودند و دلیرانه اسلحه می‌گرفتند. ما خواه‌رانی داشتیم که در جبهه به وسیله گلوله شهید شدند. با اسلحه جلو رفته بودند که

ایستاده بودند و اسلحه گرفته بودند یا بعضی از مادران ما که اسلحه در دستشان بود و دلیرانه همچون شیر می‌جنگیدند. این نمودار همبستگی مردم خرمشهر و اتحاد آنها با یکدیگر بود، خلاصه جنگ شروع شد. بچه‌ها از نظر داشتن سلاح سنگین، فقط متکی به ژ و یکی دو قبضه خمپاره بودند، آرپی‌جی هم به آن صورت نداشتند. اگر هم داشتند شاید تعدادشان از ۲، ۳ قبضه بیشتر نبود. خود ما هم امداد را تشکیل دادیم. چون در محله ما یک حیدریه و حسینی‌ه بود، بچه‌ها را در آنجا جمع کردیم و گفتیم بچه‌ها بیایید جمع شویم و امداد درست کنیم. باید در هر مرحله یک امداد باشد. امداد تشکیل دادیم، البته این امداد، هم کارهای بهداری را انجام می‌داد مثل پانسمان، سوزن زدن و بخیه کردن و هم کارهای نظامی را انجام می‌داد. تقسیم‌بندی کرده بودیم. آن حسینی‌ه که ما در آن بودیم، پایگاه ما بود. اسامی تعدادی از برادرها را که کار نظامی کرده بودند یادداشت کردیم و از طرف سپاه اسلحه گرفتیم. چند نفر را به آنجا فرستادیم و اسلحه به ما دادند، بچه‌ها را تقسیم‌بندی کردیم و داخل شهر پخش شدند، سنگر

می‌دادیم، سربازها می‌گفتند چه کنیم؟ فرماندهان ما فرار کردند، کاری نداریم. فقط ۲، ۳ افسر غیرتی مانده بودند که واقعاً مسئله اسلام و جنگ را درک کرده بودند. آنها با ما می‌آمدند و یکی می‌شدیم، همان‌جا در منطقه پست می‌دادند، منطقه و سرمرز را می‌گویم. آن موقع مرز، ۵ کیلومتری پاسگاه پلیس راه بود که ما آنجا پست می‌دادیم و بچه‌های سپاه منتظر بودند که به هر شکل ممکن از شهر دفاع کنند و واقعاً آنها ظرف ۴۵ روز که شهر سقوط کرد آن را با دندان نگر داشتند. یعنی هر لحظه امکان سقوط شهر می‌رفت. نیروهای نظامی ما خیلی کم بود. به آن صورت کمک هم به آنها نمی‌رسید. هر چقدر به مرکز اطلاع می‌دادیم بچه‌های سپاه اطلاع می‌دادند اصلاً به هیچ وجه توجهی نمی‌کردند، گویا اصلاً جنگ اتفاق نیفتاده و آنها هیچ اطلاعی نداشتند. حتی ما وقتی به آبادان رفتیم، آبادان از جنگ اطلاع نداشت و این برای مردم خارج از خرمشهر مسئله گنگی بود. مردم خرمشهر به خاطر درگیری عرب و عجم که رخ داده بود، می‌گفتند خواه‌ناخواه این مسئله ریشه دار بوده و جنگ می‌شده، طبعاً برای این مسئله آمادگی ذهنی داشتند.

ما در خرمشهر یک توپخانه داشتیم، یک خمپاره و چند قبضه ۱۰۶ بود که آنها به شکل مانور، داخل شهر تاب می‌خوردند تا خودشان را به مردم نشان بدهند و بگویند که ما هستیم ولی حقیقتاً به آن شکل کار نکردند. سه، چهار قبضه ۱۰۶ بود که می‌گفتند از توپخانه اصفهان آمده‌اند، آنها کار کردند که بعد دشمن خمپاره زد و همه آنها سوختند. یعنی توپخانه به آن شکل نبود، اصلاً به هیچ وجه نه توپخانه بود و نه خمپاره‌انداز. در حالی که مسئله اصلی جنگ همان توپخانه بود. ۹۹ درصد از بچه‌های ما به وسیله ترکش خمپاره و توپ شهید شدند و بچه‌هایی که به وسیله گلوله شهید شده باشند، خیلی کم بودند. معتقد بر این بودیم که خانواده‌ها باید از شهر بیرون بروند که دست و پاگیر نباشند حتی اگر خودشان اصرار داشتند که بمانند. البته منظور از خانواده‌ها، نیروهای جوان و فعال نبود. بلکه آنهايي بود که نمی‌توانستند کار کنند مثل پیرمردها، بچه‌های کوچک یا زن‌ها و پیرزن‌ها، برادرهایی که آنجا بودند همه شاهد آن موضوع بودند. ما نوجوانانی داخل شهر داشتیم که حداقل آب به بچه‌ها می‌دادند یا زمین را جارو می‌کردند، مقرر بچه‌ها را تمیز می‌کردند، برای کوکتل مولوتف

ساختند، مرد و زن، کوچک و بزرگ هر چه که در خانه داشتند بیرون آوردند. برادر ... گفتند کوکتل مولوتف درست کنید. زن‌ها و دخترها بیکار ننشستند. صابون‌ها را تکه‌تکه کردند، روغن، بنزین آوردند، شیشه‌ها را آماده کردند خودشان فتیله‌بندی کردند، کوکتل درست کردند. کوکتل‌ها در منطقه آماده شد. پسرها همه یک اسلحه به دست می‌گرفتند، صبح‌ها به جبهه می‌رفتند. شب‌ها می‌آمدند. یک عده دیگر می‌ماندند که پست بدهند. جنگ روال به خصوصی نداشت یعنی امروز حرکت به این شکل بود فردا تغییر می‌کرد. تغییر به این شکل نبود که یک روز ضعیف باشد و یک روز کم بلکه جنگ روز به روز شدیدتر می‌شد. ارتش به آن اندازه در این منطقه دخالت مستقیم نداشت، با اینکه ما از ارتش توقع نداشتیم که پادگان دژ کمتر از ۵ روز سقوط کند. پادگانی که خیلی‌ها روی آن حساب می‌کردند و گویی ارتش ۱۲۰ یا ۱۳۰ قبضه تفنگ ۱۰۶ میلی‌متری از خود جا گذاشت، غیر از موشک و مهمات دیگر، افسرها فرار کردند و سربازها به صورت گیج داخل شهر می‌گشتند. ما وقتی آنها را می‌گرفتیم و تحویل دژبان منطقه

صابون و بطری تهیه می‌کردند و از کوچکترین امکانات ما را بهره‌مند می‌کردند، ولی ما معتقد بر این بودیم که مردم باید از شهر بیرون بروند که دست و پاگیر نباشند، لیکن متأسفانه شایع شده بود که خرمشهری‌ها شهر را خالی کردند که باعث شد عراق شهر را بگیرد. نه برادرها! ما خودمان معتقد بودیم که خانواده‌ها باید از شهر بروند تا جلوی دست و پای ما را نگیرند. گفتم که جنگ خیلی زود وارد خرمشهر شد، از روز اول جنگ داخل شهر بود یعنی تا روز سیزدهم همین جور مدام شهر را می‌زدند. با این حال مردم در شهر بودند و فعالانه کار می‌کردند و شهدا درصد خیلی زیادی داشت، خیلی خیلی زیاد بود، برای همین من دقیقاً نمی‌دانم که چقدر است ولی بعد از اینکه ما اقدام به خروج نیروهای زائد از جبهه کردیم، آنها را به شهرستان‌ها فرستادیم، شهدای ما خیلی کمتر شد و بازده کار ما خیلی بیشتر شد.

مسئله عقب‌نشینی در خرمشهر، نباید به آن شکل تلقی شود که ما نیرو و قوا و تجهیزات و قدرت نظامی به آن اندازه داشتیم که بتوانیم مقابل آنها بایستم ولی نایستادیم، عقب‌نشینی کردیم، عدم این امکانات باعث شد که ما عقب‌نشینی را شروع کردیم. هر چند که قدرت ایمان و اخلاص و اعتقاد به ولایت فقیه و امام بود که باعث شد بچه‌ها در شهر مانده و مقاومت کنند. ما می‌دیدیم که بیست روز قبل از اینکه شهر سقوط کند چیفتن‌ها شهر را ترک کرده بودند این سمت شهر یا نزدیک‌های آبادان آمده بودند. همین اواخر تا یکی دو سه ماه پیش ۵، ۶ دستگاه چیفتن هم افتاده بود که کسی به آنها توجه نمی‌کرد و

یکی از روحانیون اعزامی به نام شریف را مشاهده کردیم که با نارنجک تفنگی و -۳ روه‌روی ارتشی‌ها ایستاده بود و می‌گفت هر کدامتان بخواهید رد بشوید با این نارنجک تفنگی می‌زنم. و با حمایت مردم ارتشی‌ها را مجبور می‌کرد که یک‌سری برمی‌گشتند و یک‌سری فرار می‌کردند.

سؤال: اگر خاطره‌ای در ذهن دارید برای ما بگویید.

جواب: یک روز قبل از اینکه شهر سقوط کند با یکی از برادرها برای دیده‌بانی به ۵ کیلومتری زیر پل رفتیم. برادرهایی که اهل خرمشهر هستند می‌دانند این قسمت کجاست، بعد ما را با یک‌سری نیرو عوض کردند. تعداد ما ۷ تا ۱۰ نفر بود وقتی ما را با آنها عوض کردند گفتیم جریان چیست؟ گفتند تعداد شما خیلی کم است. ما از صبح تا حالا حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر در اینجا بودیم حالا شما ۱۰ نفر چطوری می‌خواهید کاری کنید؟ خب مسئله، مسئله ایمان ما بود، معتقد بودیم که باید بایستیم اگر نایستیم چه کسی بایستد؟ خلاصه ما جای خود را با آنها عوض کردیم. یکی از برادران ما گفت بچه‌ها! اینجا خیلی سخت است، به طوری که ما آب‌گیر نیاوریم و آب جوش و زنگ زده رادیاتور ماشین را خوریم، گفتیم اشکال ندارد ما می‌مانیم. فاصله ما تا عراقی‌ها کمتر از ۳۰۰، ۴۰۰ متر بود، به طوری که اگر دقت می‌کردیم، لابلای درخت‌ها با چشم آنها را به خوبی مشاهده می‌کردیم. کم‌کم به غروب نزدیک می‌شدیم که گفتیم بچه‌ها امکان دارد که شب، به وسیله دوربین مادون قرمز ما را شناسایی کنند و به اینجا بیایند، با برادر کاظمی و یک نفر دیگر به پلیس راه آمدیم و گفتیم بابا! جریان ما به این

ما از زمان قدیم از اول ماه محرم شروع به دسته گرداندن در این آبادی و آن آبادی می‌کردیم. ما می‌گفتیم امام حسین (ع)، ای کاش ما آن روز پشت سر شما می‌آمدیم و جنگ می‌کردیم. حالا یک فرصتی برای ما دست داده است، امروز کلاً ذوق ما این است، این مایه شکر ما هست. الحمدلله امام خمینی اولاد پیغمبر و اولاد علی (ع) سید ما است، رهبر ما است، ما همان جنگ امام حسین (ع) با یزید را می‌کنیم. اگر ما شهید بشویم مایه افتخار هست و اگر برای دفاع از خاک و آب و حریم اسلام هم بمانیم مایه افتخار است.

یکی از برادران پاسداری که تازه عقد کرده بود، خدا گواه است که تجسم این منظره که یک تازه داماد، با دو پای قطع شده و دو چشم نابینا، بخواهد برود سر سفره بنشیند، چه قدر برای بینندگان ناگوار است.

شکل است ما به نیرو احتیاج داریم، یا نیرو به ما بدهد یا بچه‌ها دیگر نمی‌توانند بمانند چون که وضع خیلی خراب است و امکان دارد که بچه‌ها را از بین ببرند. فعلاً از برادرهایی که آنجا بود از ۵ نفر، ۲ نفر شهید شدند که یکی علی حیدری بود و یکی هاشمی، ما آمدیم به ایشان بگوییم ما نیرو نداریم گفتند نیرو می‌آید. عدم امکانات بود که ما را وادار به عقب‌نشینی کرد البته عقب‌نشینی نه، ولی این طور بود که ما نمی‌توانستیم روبه‌روی عراقی‌ها بایستیم. واقعاً ما نیرو نداشتیم. ما وقتی برگشتیم خواستیم به برادرها بگوییم که برگردیم، از آنجایی که با حالت‌های نظامی آشنایی کامل نداشتیم به برادرها علامت دادیم که روبه‌روی پل هستیم، که ما را به گلوله و خمپاره بستند طوری که اصلاً جلوی چشممان را نمی‌دیدیم که ما فقط اشهد را خواندیم و مطمئن بودیم که از بین می‌رویم. ما دست‌هایمان را بالا آوردیم یکی از برادرها گفت: بچه‌ها! مثل اینکه عراقی‌ها از آن طرف دارند تاب می‌خورند، ما عقب‌نشینی کردیم که آن برادرها متوجه ما بشوند که دیده بان بودند، ما تا شب خیلی نگران آنها بودیم ولی خوشبختانه شب اطلاع دادند که همه آنها سالم برگشتند. تقریباً برای ما یک حالت عجیبی بود زمانی که مثل باران به سر ما خمپاره می‌زدند، ما اصلاً نمی‌توانستیم کوچک‌ترین دفاعی داشته باشیم چون چیزی نداشتیم، فقط ژ-۳ داشتیم. از فاصله دور با خمپاره ۶۰ ما را می‌زدند. برادرها اطلاع دارند که در جنگ ناجورترین خمپاره، خمپاره ۶۰ است خمپاره که می‌زدند می‌دیدیم که بچه‌ها کنار ما افتادند و شهید شدند. این مسئله شهید شدن، در جنگ‌ها یک مسئله عادی بود، چون ما اگر می‌خواستیم فکر این را بکنیم از مسئله جنگ و ما ماندیم. هر

گروهی از برادران سپاه یا نیروی دیگر که با هم بیرون می‌رفتند. امکان نداشت برای برگشتن ۳، ۴ نفرشان شهید نشوند. این مسئله همیشگی بود. ما باید این را متذکر بشویم که خرمشهری‌ها غریبانه جنگیدند و مظلومانه شهید شدند. مخصوصاً برادران سپاه که سهم بزرگی در این جنگ دارند. اگر اینها و مردم خرمشهر نبودند خیلی زودتر از این‌ها، به‌طور کل خوزستان سقوط می‌کرد. خرمشهر سپر بلای تمام خوزستان شده بود به طوری که صدام گفت ما خوزستان را در طی سه روز می‌گیریم، ولی ما نشان دادیم که می‌توانیم با نیروی ایمان و با نیروی خیلی کم مقابل عراق به مدت ۴۵ روز بایستیم.

آخرین مصاحبه با آقای کاظمی انجام شده که وی نیز مشاهدات عینی‌اش را از مقاومت مردمی در شهر بیان کرده است:

کاظمی: مردم نمی‌دانستند که اصلاً جنگ چیست وقتی هواپیما می‌آمد و از خرمشهر رد می‌شد. ضد‌هوایی‌ها کار می‌کردند، همه از خانه‌ها بیرون می‌ریختند، برایشان تعجب آور بود می‌گفتند اینها چیست؟ ضد‌هوایی چیست؟ غافل از این بودند، اما بچه‌های شهر، ایمان داشتند و واقعاً معتقد بودند که عراقی‌ها دارند وارد شهر می‌شوند در جلگه داشتند می‌جنگیدند و بچه‌هایی مثل بختو و سروان اسدی در آنجا شهید شدند. همان طوری که گفتند ما نیروی کافی نداشتیم یعنی نیرو داشتیم ولی تسهیلات نداشتیم. ارتش هم که تسهیلات داشت با ما به آن صورت همکاری نمی‌کرد. خودم یادم است که با یکی از بچه‌ها به نام حسین داوودزاده سوار ماشین می‌شدیم و در تمام شهر می‌گشتیم، ۱۰۶‌های ارتش، تانک‌های ارتش را که فرار می‌کردند، حتی از روی پل برمی‌گردانیم و با ماشین برایشان مهمات می‌آوردیم و نمی‌گذاشتیم یک لحظه اینها بیکار بمانند ولی خب، از آنجا که بعضی از ارتشی‌ها به جنگ ایمان نداشتند و معتقد نبودند که باید در مقابل اینها بایستیم و جنگ ندیده بودند فرار می‌کردند. البته ما هم جنگ ندیده بودیم و کلاً جنگ شروع شده بود و عراقی‌ها یواش یواش جلگه را گرفتند، پاسگاه‌ها را گرفتند، سپاه هم که نیرو نداشت، بیش از ۱۰۰ یا ۱۵۰ نفر از بچه‌های سپاه بودند که واقعاً معتقد بودند که باید بروند و بجنگند، ما عده‌ای از بچه‌های شهر بودیم که با بچه‌های سپاه همکاری

می‌کردیم. خلاصه عراق با لشکر عظیم تانک و توپ و غیره به ما حمله کرد. به غیر از توپخانه و به قول بچه‌ها خمسه خمسه و خمپاره ۶۰ و ۸۲، فقط با نود قبضه خمپاره انداز ۱۲۰، نود نقطه شهر خرمشهر را می‌زد. بعد یواش یواش عراقی‌ها وارد شهر شدند. اولین روزی که خرمشهر را زدند، کوی طالقانی را با خمسه خمسه از راه دور زدند و بیش از ۱۵۰ نفر از مردم بیگناه و مظلوم خرمشهر را کشتند و شهید کردند. من یادم است همان روزی که از جلگه می‌آمدیم گفتند کوی طالقانی را زدند البته من فهمیدم که شهر را زدند ولی نمی‌دانستم کدام نقطه‌اش بود. هر طوری بود خودم را به بیمارستان رساندم دیدم عده‌ای زن و بچه بی‌گناه مردم در بیمارستان افتاده‌اند به طوری که دیگر تخت‌ها جا نداشت، پرستارها نمی‌رسیدند، خب برای پرستارها هم تازگی داشت. ۵ ماه یا ۲ ماه یکبار يك زخمی می‌آوردند و پانسمان می‌کردند، ندیده بودند يك دفعه ۱۵۰، ۲۰۰ نفر، تکه پاره داخل بیمارستان بیاورند. خلاصه عراقی‌ها وارد شهر شدند و شلمچه را زد کردند و به پشت انبارهای عمومی رسیدند ما هم تا آنجا که برایمان امکان داشت و تا آنجایی که ایمان داشتیم و می‌دانستیم که باید بایستیم، ایستادیم و خیلی از برادرهای ما، خیلی از بچه‌های خوب خرمشهر آنهایی که واقعاً حیف بودند و باید می‌ماندند به دست این نامردهای بعضی شهید شدند. طوری شد که عراقی‌ها تمام کوی طالقانی را گرفته بودند و نیرو نداشتیم. من یادم است در مسجد جامع خرمشهر می‌آمدم، می‌گفتم بچه‌ها! ۱۰ نفر نیرو برای کوی طالقانی می‌خواهیم، چه کسی می‌آید؟ بچه‌ها واقعاً خسته بودند. بعضی‌ها ۵ یا ۶ روز خوابیده بودند یعنی به محض اینکه يك گوشه‌ای تکیه می‌دادند، چشم‌هایشان روی هم می‌رفت و می‌افتادند، آن موقع هم ستون پنجم واقعاً در خرمشهر کار می‌کرد. شاید بتوانم بگویم که ستون پنجم از نیروهای عراق بیشتر بود یعنی بیشتر سقوط خرمشهر به خاطر ستون پنجم بود که نمی‌دانم چه کسانی بودند و باید بعد از جنگ مشخص بشود. عراقی‌ها وارد شهر شدند طوری شد که دیگر جنگ تن به تن شد، یعنی جنگ خانه به خانه کشید، ما در يك خانه بودیم و نمی‌دانستیم خانه پشتی ما چه کسی است؟ خانه جلویی ما چه کسی است؟ اسلحه‌های ما ۳- و اسلحه‌های آنها کلاش بود و يك مقدار از این می‌توانستیم تشخیص بدهیم. یادم است که در کوی

طالقانی، حالا بچه‌های خرمشهر، هر کسی صدای من را بشنوند می‌فهمند که مسجد حضرت علی(ع) کجاست جنب مسجد حضرت علی(ع) يك کوچه‌ای است که آخر آن به کشتارگاه می‌خورد، عراقی‌ها آخر آن کوچه بودند، ما اول آن کوچه بودیم. گفتیم، بچه‌ها به هر صورتی شده ما باید خودمان را به کشتارگاه برسانیم ببینیم در کشتارگاه چه خبر است؟ عراقی‌ها به صورت گاز انبری کشتارگاه را گرفته بودند ولی تمام منزل‌های کوی طالقانی را پر کرده بودند. ما از خیابان یواش یواش جلو رفتیم، عراقی‌ها ما را از روی پشت‌بام کشتارگاه می‌دیدند ولی يك تیر به طرف ما نمی‌زدند گذاشتند که ما خوب به آنها نزدیک شدیم. خمپاره ۶۰ ریختند، به طوری که ۲، ۳ نفر از بچه‌های خوب خرمشهر، بچه‌هایی که واقعاً برای خرمشهر زحمت کشیدند آنهایی که نمی‌خواستند خرمشهر از بین برود شهید شدند. خب يك جریانی در کار بود که آخر جنگ باید حل شود. باید ببینیم چطور شد که خرمشهر از دست رفت. ما نمی‌خواستیم عقب‌نشینی کنیم، چون نیرو نداشتیم مجبور شدیم. خلاصه طوری شد که عراقی‌ها تا زندان آمدند و ما يك خیابان با عراقی‌ها فاصله داشتیم. یکی

در منطقه ابودر، روال بسیار خوبی از نظر اعمال جراحی پیدا شده است، اعمال جراحی که در این جا می شود، دارای بالاترین کیفیت ممکنه هست. و کاملاً آکادمیک و علمی است و مطابق آخرین اطلاعات روز است. و شاید نقش این طور عمل ها در احیای بیماران و همچنین بالا بردن روحیه رزمندگان قابل محاسبه نباشد.

می نشستند، الان هم که عراقی ها گرفتند. پادگان دژ فرمانده ای داشت که الان من دقیقاً اسمش یادم نمی آید ولی در همان جریانات که عراق وارد منطقه شد و جنگ شروع شد، آن فرمانده اولین کسی بود که خودش را تسلیم عراقی ها کرد. بعد گردان از هم پاشید، یعنی داخل خرمشهر یک گردان بود همان گردان دژ که از هم پاشید و همه فرار کردند طوری شد که من با ۱۰، ۱۵ نفر از بچه ها با اسلحه جلوی پادگان ایستاده بودیم و نمی گذاشتیم به اصطلاح، مجاهدین خلق داخل پادگان بروند، همچنین فدایی ها و کمونیست ها هنوز در خرمشهر بودند و دنبال اسلحه و نارنجک می گشتند که جمع کنند و به شهرستان ها ببرند. الان فکر می کنید، که اینها را از کجا آورده اند؟ تمام کمونیست ها و مجاهدین اینها را از خرمشهر و آبادان به دست آوردند. خلاصه ما جلوی پادگان ایستادیم و نگذاشتیم که مردم جلوتر بروند و تا آنجا که برای ما امکان داشت سلاح های اصلی را از پادگان درآوردیم، مهمات را بار ماشین های خالی کردیم و در سپاه گذاشتیم و از آنها استفاده کردیم.

پادگان خالی شده بود. انگار یک باغی بود که نخل های آن را روی زمین ریخته بودند. یک تعداد از بچه های سرباز بودند که مثل بچه های سپاه و بعضی از بچه های شهر معتقد بودند باید بایستند و جنگ کنند. یک عده از سربازها خدمه سلاح ۱۰۶ بودند شاید دو سه نفر و شاید یکی بود که ما دیدیم او خدمه تانک بود که واقعاً معتقد بود و آخر هم با همان تانک منهدم شد و به لقاء الله پیوست. واقعاً زحمت کشید یعنی ما می دیدیم که با شهامت تمام، داخل تانک گلوله می گذاشت و روی جاده می رفت، عراقی ها را می زد و برمی گشت. یک دفعه رفت و دیگر برنگشت. همین طور که گلوله به توپخانه اش می زد، گلوله به

از بچه های ما خدا او را بیامرزد شاید بیش از ۱۰۰، ۱۵۰ نفر از این عراقی ها را کشت، آنها فکر می کردند که از شهر بیرون رفتیم، نمی دانستند که ما در سنگرها و خانه ها کمین کرده ایم، بعضی ها را می کشتیم و عین بزروی زمین می ریختیم. طوری شد که عراقی ها تا قلب شهر و مسجد جامع آمدند. ما در مسجد جامع بودیم و یک خیابان با عراقی ها فاصله داشتیم، یعنی یک خیابان ۳۰۰ متری، که عراقی ها کنار گل فروشی بودند ما در مسجد جامع بودیم. سرگرد شریفی نسب برای خرمشهر زحمت کشید ولی چیزی دستش نبود، از افسرانی بود که واقعاً دلش می خواست کار بکند ولی کسی از ارتش با او همکاری نمی کرد و همه فرار می کردند. یادم است ۱۵ نفر از این درجه دارها و سربازهای ارتشی فرار کردند، من خودم ایستاده بودم، دیدم یک خمپاره وسط آنها آمد و هر ۱۵ نفر را کشت. یعنی اینها این رشادت را نداشتند که بروند و روبه روی عراقی ها بایستند و جنگ کنند و با آنها مقابله کنند و تیر یا خمپاره بخورند و شهید شوند اما در حال فرار، وسط خیابان در یک کوچه خمپاره آمد هر ۱۵ نفر مردند. جریانات جنگ این قدر روی افکار ما اثر گذاشته که خیلی از چیزها را فراموش کردیم. یعنی اصلاً یادم نمی آید. الان هم مردم باید بفهمند که خرمشهر کاملاً سقوط کرده، در رادیو می گویند بخش شرقی، بخش غربی! این بخشی که ما هستیم یک بخش خیلی کوچک است مردمی که داخل شهرستان ها هستند نمی فهمند فکر می کنند که حتماً خرمشهر دو قسمت شده نصف آن را عراق گرفته، نصف آن هم دست ایران است. نه آقا! خرمشهر کاملاً سقوط کرده است، مردم باید در جریان باشند. مردم باید بفهمند که خرمشهر شرقی و غربی ندارد، آن طرف یک بخش کوچکی بود به نام کوچه که یک مشت مردم بدبخت کپرنشین

یک پسر کوچولویی را آوردند که، در یکی از مناطق سرپل در حال چرای
گوسفندان توپ به وسط گوسفندانش خورده بود و یکی از پاهایش کاملاً
دست رفته بود و پای دیگرش به شدت آسیب دیده بود.
او را در حالی که مشرف به مرگ بود آوردند و با کار زیادی که روی او کردند،
از مرگ نجات پیدا کرد. آن پسر سیزده، چهارده ساله چنان روحیه ای به ما
می داد، و با جملاتی که می گفت، واقعاً چشم های همه ما را از اشک شوق و
امید پر کرده بود.

از لشکر یزید به لشکر اسلام پناه ببرید، نظامیان عراق رفته
بودند از علمای خود که به آنها اعتماد دارند پرسیده بودند،
گفته بودند این جنگ را قبول نداریم و ما حاضر نیستیم علیه
جمهوری اسلامی ایران بجنگیم. اگر فرار کنیم ما را زندان
می کنند، اگر کشته شویم فردا کافر به حساب می آیم، گفته
بودند شما نباید روی سربازان ایرانی تیراندازی کنید و اگر
هم مجبور شدید نباید روی هدف تیراندازی کنید و در اولین
فرصت باید به ایران پناهنده شوید ...

از بی سیم های عراقی می شنیدیم که می گفتند، یک تانک خودی
دارد تانک های ما را می زند و در بین ما خائن وجود دارد، در
حمله روز هفتم دارخوین بود. از طریق بی سیم فرمانده گردان
عراقی می گفت در بین ما خیلی خائن هست.

یکی از راننده های تانک عراق که اسیر شده بود تعریف می کرد
که یک روز در حمله کرخه صحنه خیلی عجیبی دیدم، برای مقابله
با تانک با ژ-۳ آمده بودند. می گفت سه، چهار پاسدار
می خواستند یک دسته تانک را با تفنگ ژ-۳ اسیر بکنند، خدایا
اینها کی هستند؟ گفتیم اینها چه روحیه ای دارند و ما
نمی فهمیم، اما حالا متوجه شدیم که روحیه اینها چی هست،
ایمان دارند مثل ما نیستند در ابتدای جنگ کسی نبود جلوی
ما را بگیرد همین طور آمدیم زمین ها را گرفتیم. ما تعجب
کردیم این روحیه را دیدیم حتی روزهای اول جنگ این روحیه
را ندیده بودیم. بعد دیدیم با تفنگ می آیند توی پادگان و
می خواستند یک دسته تانک را اسیر کنند. ما فقط حواسمان به
آن سه نفر بود که ژ-۳ به دست بودند، دیدیم از پشت تانک ما
رفت روی هوا و با آرپی جی آن را زدند، زود متوجه شدم و یک

تانکش خورد و خودش و تانکش را منهدم کرد.

چهارم آبان ماه بود، یک عده از ما از زیر پل از روی میله های
پل دستمان را گرفتیم در حالی که کالیبر ۵۰ آنها پشت
فرمانداری کار می کرد و زیر پل و بالای پل را می زد. اما
خوشبختانه ما را نمی دیدند، ولی ما در تیررس بودیم آن موقع
که تیر نمی زد حرکت می کردیم، آن موقع که تیر می زدند پشت
ستون های پل پنهان می شدیم. خلاصه هر طوری بود یک عده
با بلم و یک عده هم همان طور زیر پل خودمان را به آن طرف
رساندیم، که یکی از خواهرها البته فامیلی اش یادم نمی آید
خیلی شهامت داشت، خودش آرپی جی می زد، که در آخرین
روز هم یک گلوله آرپی جی را در داخل دانشگاه خرمشهر روانه
کرد که یک گلوله به گلولی او خورد، بعد با شهامت بلند شد
ایستاد و می خواست داخل آرپی جی گلوله بگذارد و بزند که ما
او را گرفتیم و داخل ماشین انداختیم به بیمارستان بردیم.

آخرین نمونه از واکنش های مردم به تجاوزگری عراق و
پاسخ های مثبت به رهنمودهای حضرت امام سلام الله علیه به
موردی اختصاص داده می شود که نشان می دهد چگونه نفوذ
و تأثیر کلام ایشان مرزهای جغرافیای سیاسی را درنوردیده
بود و آنها را به مرزهای جغرافیای فرهنگی مبدل ساخته بود.
راوی مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ در تاریخ ۱۳۶۰/۴/۲۱
به سراغ یکی از پاسداران بومی اهل خوزستان رفته است که
به دلیل آشنایی با زبان عربی و محلی از ابتدا پیگیر کسب
اطلاعات از آن سوی مرز و دریافت اخبار نظامی از تسلیم
شدگان و اسرای عراقی بوده است. وی می گوید:

وقتی امام پیام فرستاد و گفت که ارتش عراق را ترک بکنید و

شده است. بی تردید در صورت بروز هرگونه تعدی و تجاوزی دیگر به ایران اسلامی، باز هم از این سرمایه گرانها و شگرف و فرهنگ باز تولید شده مقاومت در برابر متجاوزان و در آزادسازی سرزمین‌های اشغال شده استفاده خواهد شد و امید می‌رود به ویژه اندیشمندان نظامی بتوانند از این آموزه‌ها، اصول نظامی نوین و مناسبی را در برابر تهدیدات آینده هم در تاکتیک و هم در استراتژی طرح‌ریزی نمایند.

پی‌نوشتها

- سند مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، پیاده نوار شماره ۶۵۱
- سند مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، پیاده نوار شماره ۵۷۳
- سند مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، پیاده نوار شماره ۷۶۷
- سند مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، پیاده نوار شماره ۵۵۳۰
- سند مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، پیاده نوار شماره ۸۸۸
- سند مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، پیاده نوار شماره ۴۴۶
- سند مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، پیاده نوار شماره ۵۷۳

دریچه‌ای دارد کف تانک (دریچه نجات بود) از آن دریچه خودم را انداختم بیرون و در رتم. نمی‌دانم ایرانی‌ها از روی چه قانونی با ما می‌جنگند، در مدارک عراقی‌ها هم آمده که در جنگ‌های ویتنام و هند و چین و جنوب آسیا و اینها اصلاً این‌گونه نبوده است. نه ویتنام این‌طور جنگ دیدند و نه هیچ کشور دیگری که پیاده بیاید با تانک بجنگد. این‌طور ندیدیم با این قدرت و با این کثرت نفرات مثل سیل می‌آیند می‌ریزند روی تانک با نارنجک و با تفنگ یک گردان تانک را در عرض چند دقیقه منهدم می‌کنند.

در جمع‌بندی لازم است با عنایت به آن‌چه در مقدمه این بحث ذکر شد این نکته را نیز یادآور شویم که مصادیق واکنش‌های مردمی در برابر تجاوز نظامی عراق بیانگر وجود پدیده‌ای دیگر در جامعه ماست. پدیده‌ای غیر از مشارکت، وفاقی، انسجام و همبستگی اجتماعی، سرمایه اجتماعی پدیده‌ای که طی فرآیندی به بطنی نسل در نسل تولید و در درون ساختار کل جامعه (در چهارچوب یک ملت) انباشت می‌شود و بنا به شرایط و تحت ضوابط معین و غیررسمی در راستای منافع ملی به بهره‌برداری می‌رسد.

مقاومت مردمی‌ای که طی جنگ هشت ساله به نمایش درآمد و نمونه‌هایی از آن به منزله قطره‌ای از دریای بیکران آورده شد، درواقع تظاهر و تجلی روشن از کاربردهای سرمایه‌ای اجتماعی است گویا اینکه در فراگرد تأثیر و تأثر متقابل فقط از این سرمایه هزینه و بهره‌برداری نشده است بلکه در چرخه زندگی پس از جنگ، به شرط تبدیل کامل آن به فرهنگ و نهادینه کردن فرهنگ مقاومت در سطوح ملی، این سرمایه انباشته‌تر

کسانی که به علل و عوامل گوناگون

از آمدن به جبهه‌ها و صحنه‌ها و

بیمارستان‌های جبهه سرباز

می‌زنند، واقعاً از روحانی‌ترین

صحنه‌ها و دل‌انگیزترین خاطره‌ها و

حماسه‌ها و همچنین رحمت خدا و

محبت مردم محروم هستند.

رویکرد فرهنگی اجتماعی به جنگ ایران و عراق

صورتی نو برای شناخت چالش‌های گسترشی فرهنگ دفاع

خسرو شاه‌محمدی*

مقدمه

این مقاله تلاش می‌کند دیدی کلی درباره فرهنگ، فرهنگ دفاع و چالش‌های پیش روی تعریف و گسترش فرهنگ دفاع را با رویکردی اجمالی به جنگ ایران و عراق "طرح" کند. برای یافتنی‌تر کردن هدف مقاله، نکاتی یادآور می‌شود:

۱- اگر پرسش‌ها و دانش‌های پیامد آنها درباره یک موضوع "نوشته" نشود و یا به تعبیری از "ادبیات نوشتاری" برخوردار نگردد، کمتر می‌توان آن را خواند، پرسید، نقد کرد، پرداخت و در نتیجه به پاسخ‌های خلاقانه و کشفیات جدید درباره آن دست یافت. لذا این مقاله "بیان کلیاتی است برای طرح یک موضوع اساسی با هدف اینکه در آینده بدان بیشتر پرداخته شود".

۲- مقاله حاضر الزاماً به دنبال اثبات یا رد فرضیه یا فرضیه‌هایی مربوط به موضوع بحث خود نیست، شاید به دلیل ساختار محتوایی و نگارشش بتوان آن را تماماً یک "مساله" دانست. امید است چنین شیوه‌ای علاقه‌مندان به ویژه پژوهشگران، تصمیم‌سازان، تصمیم‌گیران راهبردی و مدیران کاربردی این حوزه را به مشغولیت مفید ذهنی وادارد.

۳- پیشینه‌ای با موضوع و هدف خاص این مقاله، یافت نشد. اگرچه توجه به پیشینه‌های علمی (با فرض موجود بودن) بسیار مهم است، لیکن مهمتر آنکه مجموعه فعالیت‌های فرهنگی با هدف فرهنگ‌سازی در کشورها، فاقد پیشینه‌ای با طراحی‌های جامع و مانع راهبردی و کاربردی است^۱ و از این قافله عقب‌نمانده است فرهنگ دفاع که حراست و امنیت مرزهای جغرافیایی سرزمینی، فرهنگ دینی و ملی در گروی آن است.

۴- بنابر آنچه گفته شد، امید است این مقاله با توجه به "کلی بودنش"، روزنه‌ای به سوی موضوعات این چنین باشد، به همین خاطر خالی از کاستی و بی‌نیاز از نقد و پیشنهاد نیست.

طرح مسئله:

بر غنی‌ترین ذخایر انرژی دنیا در خلیج فارس با از پیش‌رو برداشتن بزرگ‌ترین مانع چنین تفکری که در سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران تجلی یافته است هنوز از آرمان‌های سردمداران امریکا حذف نشده است، نمی‌توان انتظار داشت که خطر برای ایران یک توهم باشد. به دلیل وجود همین خطر هشیاری ضروری است به علاوه هشیاری، آمادگی دفاعی، خصوصاً دفاع مردمی امری اجتناب‌ناپذیر است. دفاع کشور ایران علیه عراق در جنگ تحمیلی هشت ساله، بسیار متکی به حضور و حمایت آحاد مردم آن داشته است. دقت و بررسی وضعیت روانی، فرهنگی و اجتماعی مردم در طول هشت سال جنگ و نیز عوامل و زمینه‌های پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل، ما را به نقش مردم در فراز و نشیب دفاع مردمی بیش از پیش واقف خواهد کرد.

جنگ پدیده‌ای اجتماعی است و به دلیل وجود عناصر انسانی درون خود، ویژگی‌های پیچیده‌ای نیز دارد. مجموعه دانش بشری برای شناخت و آگاهی گسترده‌تر و ژرف‌تر از چنین پدیده‌هایی، رویکردهای گوناگون و روش مناسب با اهداف پژوهشگران را پیش روی آنان قرار داده است. اگرچه رویکرد فرهنگی - اجتماعی (با تعبیر کلی اش) به کمک علوم اجتماعی و روانشناسی، شناخت بهتری از پدیده جنگ ایران و عراق به دست خواهد داد، اما پرسش مهم این است که چنین شناختی چه ضرورتی دارد؛ به ویژه آنکه سال‌هاست جنگ ایران و عراق پایان گرفته و "تاریخی" شده است.

به اشاره باید گفت با توجه به اینکه آرزوی جهانی تک‌قطبی به فرمانروایی امریکا و تحقق طرح خاورمیانه بزرگ و تسلط

* پژوهشگر جنگ ایران و عراق

بلکه در حقیقت "سازهای فکری" است که برای توصیف (و توجیه) مجموعه پیچیده‌ای از رفتارها، افکار، عواطف و مصنوعات بشری به کار می‌آید. به نظر این نویسنده، واقعیت نداشتن فرهنگ قابل بحث و بررسی است که در حوصله این مقاله نیست.^۵

۵- فرهنگ سعی در ترغیب، یک شخص برای توجه به برخی چیزهاست.^۶

۶- فرهنگ گستره همه اعتقادات، نگرش‌ها و رفتار فردی و جمعی افراد یک ملت است.^۷

۷- بنابر استنباط این نویسنده: فرهنگ مجموعه نگرش‌ها، بایدها و نبایدهای ناشی از آن است که برای ایجاد رفتار در یک فرد یا افراد یک جامعه نسبت به موضوعی خاص پیشنهاد می‌شود مانند مجموعه فرهنگ اسلامی؛ هرگاه فردی در اثر تجربه و تفکر شخصی و یا در تعامل با جامعه، چنین فرهنگی را برای رفتار خویش برگزیند، این تعریف ناظر به فرهنگ شخصی (مؤثر بر شخصیت فرد) خواهد بود. مانند فرهنگ مسلمان بودن؛ چنانچه گروهی یا همه آحاد (تک تک افراد جامعه) چنین فرهنگی را برای رفتار خود بپذیرند، آن فرهنگ جامعه است و به تعبیری جامعه به آن فرهنگ متصف می‌شود مانند جامعه اسلامی.

حال این پرسش مطرح است که آیا تاکنون تعریفی برای دفاع و فرهنگ دفاع به ویژه متکی به فرهنگ اصلی و محوری مردم داشته‌ایم؟

مفهوم محوری فرهنگ دفاع - چالش دوم

مفهوم محوری فرهنگ همیشه روشن نیست. برای مثال فرهنگ مردم ایران، فرهنگ قوم بختیاری، فرهنگ آذری‌ها، فرهنگ قوم عرب، فرهنگ در آئین‌های بومی مثل فرهنگ ازدواج، سوگواری و همچنین فرهنگ خشونت، فرهنگ فقر، فرهنگ تجمل‌گرایی، فرهنگ غرب، فرهنگ شرق، فرهنگ مسلمانی، فرهنگ ایثار و احساس مسئولیت، ناظر به کدام مفهوم فرهنگ است؟^۸ یعنی مفهوم محوری در آنان چیست؟

پس وقتی ما درباره فرهنگ سخن می‌گوییم، شایسته است از خود بپرسیم به کدام مسائل مشخص اشاره داریم؟ وقتی از فرهنگ دفاع به معنای کلی اش و فرهنگ دفاع مقدس به معنای اخص دفاع در جنگ ۸ ساله سخن می‌گوییم مفهوم محوری مورد نظر کدام است؟

شناخت فرهنگی - اجتماعی از جنگ ایران و عراق، مفهومی کلی و تعریف نشده است، مفهومی بدون عناصر و شاخص‌های معین که قابلیت بررسی، تجزیه و تحلیل داشته باشد. لذا پرسش کارکردی‌تر این است که "دفاع مردم ایران در جنگ هشت ساله با عراق چه ویژگی‌ها، عناصر، شاخص‌ها و نمادهایی داشت که شناخت از آنها می‌تواند الگویی برای فرهنگ دفاع در مقابله با هر حمله و تهاجمی فراهم کند؟" پاسخ به چنین پرسشی مستلزم توجه به ملاحظات، داده‌ها، داشته‌ها، چالش‌ها و ابزارهایی است که هم‌اکنون فاقد آن هستیم.

چالش‌ها

عنوان چالش‌ها، ناظر به مسائل و موضوعاتی است که غفلت از آن، مانع از گسترش عناصر، شاخص‌ها و نمادهای فرهنگ دفاع در اجتماع مردم ایران خواهد شد. در این مبحث چالش‌ها به دو گروه تقسیم می‌شوند:

اول: چالش‌هایی که مربوط است به تعریف، مفهوم و جنبه‌های فرهنگ.

دوم: ابزارهایی نرم‌افزاری که نبودشان موجب چالش شده و یا خواهد شد.

چالش‌های گروه اول

تعریف فرهنگ دفاع - چالش اول

اگرچه برای فرهنگ برخی ۱۵۰، برخی ۳۰۰ و برخی ۴۰۰ تعریف برشمرده‌اند. لکن در این قسمت به تعاریفی می‌پردازیم که هدف مقاله را ملموس‌تر خواهد کرد.

۱- رایج‌ترین و پذیرفته‌ترین آن تعریف تالیور است: مجموعه مدغم و منتظمی از دانش‌ها، معتقدات، هنر، اخلاقیات، قوانین، عادات، آداب و بسیاری از چیزهای دیگر که انسان به عنوان عضو جامعه از جامعه کسب می‌کند.^۲

۲- مجموعه عقاید و ارزش‌هایی که در گروه‌های اجتماعی وجود دارند و تجسم عینی همراه با مادی کردن آنها در قالب ابزار و کارهای هنری.^۳

۳- سیستمی که از بینش‌ها و ارزش‌ها به وجود آمده و به افراد یک جامعه و اعضا و طبقات و کاست‌های مختلف، نوعی معیار یکسان برای ارزش‌گذاری رفتار تا ایجاد نظم در روابط استثنایی، عرضه می‌کنند.^۴

۴- فرهنگ مفهومی است که در خارج از ذهن واقعیت ندارد،

اگر چه رویکرد فرهنگی اجتماعی (با تعبیر کلی اش) به کمک علوم اجتماعی و روانشناسی، شناخت بهتری از پدیده جنگ ایران و عراق به دست خواهد داد، اما پرسش مهم این است که چنین شناختی چه ضرورتی دارد؛ به ویژه آنکه سال‌هاست جنگ ایران و عراق پایان گرفته و "تاریخی" شده است

حوزه جغرافیای فرهنگ دفاع - چالش سوم

گفته شده، مفهوم فرهنگ در چارچوب تاریخی مشخص با رویکردی ملی‌گرایانه به عنوان نیرویی وحدت‌بخش و همگن‌ساز که در نهایت از حکومت حمایت خواهد کرد، پدید آمده است. ادعای وحدت برای فرهنگ بنیادین کشور، در مشروعیت بخشیدن و تقویت حکومت کارساز است. با گرامی داشتن آرمان‌های مشترک ملی و دید مشترک از زندگی، اختلاف درونی تضعیف می‌شوند. فرهنگ در اینجا به منزله پیوند مردم درون یک واحد سیاسی عمل می‌کند.^۹ همچنین گفته شده حوزه فرهنگی ناظر به دو منطقه در یک سرزمین است که با وجود تفاوت‌های بین خود، از نقاط مشترک و ترکیب‌های فرهنگی مشابه فراوانی برخوردارند که هرگز این تشابه بین دو منطقه از سرزمین یا دو قاره مختلف دیده نمی‌شود.^{۱۰}

در همین حال می‌دانیم که هیچ فرهنگی محصور به یک سرزمین نیست، یک فرهنگ جزیره‌ای مجزا از فرهنگ‌های دیگر نیست. روابط افراد دو جامعه، فرهنگ‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و تحولات اخیر در مبادله اطلاعات، فرهنگ‌ها را با شتاب و عمق بیشتری نسبت به گذشته تحت تأثیر قرار داده است.

همچنین می‌دانیم بسیاری از جوامع پذیرای فرهنگی هستند که هم‌اکنون در حصر هیچ مرز جغرافیایی نیستند، مانند فرهنگ دینی در جامعه مسلمانان جهان، فرهنگ درمان

انسان‌های بیمار در جامعه پزشکان بدون مرز، فرهنگ احترام به قهرمانان ورزشی فارغ از دین، ملیت، آیین و رفتار شخصی به هنجار یا ناهنجار آنان. در هر حال پاسخ به این پرسش که جغرافیای فرهنگ کجاست و چه مرزی دارد؟ می‌تواند پاسخ به این پرسش را نیز فراهم کند که از چه باید دفاع کرد؟

عناصر و ترکیب‌های فرهنگ دفاع - چالش چهارم

کوچک‌ترین موضوع و واحد قابل تعریف و تشخیص فرهنگ را "عناصر فرهنگ" و چند عنصر هماهنگ و متناسب و همراه را "ترکیب فرهنگی" و مجموع ترکیب‌های فرهنگی را که در یک منطقه دارای شکل محدود و متمایز است "حوزه فرهنگی" می‌گویند.^{۱۱}

بنابر برداشت نویسنده این مقاله از نظریه مردم‌شناسان، می‌توان مناسب حج را یک ترکیب فرهنگی تلقی کرد که از عناصری چون نیت، لباس احرام، طواف، نماز خاص، سعی صفا و مروه، قربانی در منی و غیره تشکیل شده است. ما وقتی درباره فرهنگ ایرانی یا فرهنگ دفاع سخن می‌گوییم چه عناصر یا ترکیب‌هایی را مد نظر داریم؟ وقتی می‌گوییم فرهنگ ایثار، فرهنگ شجاعت، فرهنگ تلاش و پرکاری، آیا برای آنان عناصر، شاخص‌ها و نمادهایی در نظر گرفته و تشخیص داده‌ایم که بتوانیم با بررسی آنها در "فرهنگ دفاع مقدس" جستجو کنیم و سپس از آن‌ها الگویی برای "فرهنگ دفاع مردمی" استخراج نماییم؟

تبادل فرهنگی - چالش پنجم

همان‌طور که قبلاً گفته شد هیچ فرهنگی جزیره‌ای نیست، یا به تعبیری هیچ فرهنگی در مقابل فرهنگ دیگران آب‌بندی نشده است. همه فرهنگ‌ها در رابطه با یکدیگر تأثیرگذار و تأثیرپذیرند. بررسی‌ها نشان داده است، میزان بالایی از واردات خارجی درون هر فرهنگ وجود دارد که به مرور زمان ممکن است جزئی از خود فرهنگ شوند.^{۱۲} اگرچه این تبادل هم در جنبه‌های مثبت فرهنگ کارکرد دارد و هم در جنبه منفی ولی روزه قابل نفوذی است برای انتقال فرهنگ‌هایی که می‌تواند فرهنگ دفاع را دستخوش چالش‌های جدیدتری کند. به همین دلیل امکان تبادل فرهنگی، دشمنان برای تهاجم به هر کشوری، فرهنگ آن کشور را بهترین بستر برای اجرای اهداف خود می‌دانند و پیش از هر اقدام نظامی در مرزهای جغرافیایی، به مرزهای فرهنگی آن

برگزیده‌اند، مقاومت می‌کنند. این امکان پذیرفتن يك فرهنگ که به تعبیر روانشناسان اجتماعی عمدتاً از طریق "حوزه پذیرش" فرد به آحاد جامعه وارد می‌شود و نیز مقاومت در برابر پذیرش يك فرهنگ، شامل هر فرهنگی از جمله فرهنگ دفاع نیز می‌شود. در این صورت می‌پرسیم حوزه پذیرش فرهنگ دفاع در مردم ایران کجاست و حوزه مقاومت آن در برابر چنین فرهنگی چیست؟ بررسی داده‌ها و داشته‌های جنگ ایران و عراق که به صورت اکتشافی باید به دست آید ما را قادر به شناخت چنین حوزه‌هایی خواهد کرد.

جهانی شدن ناشی از تبادل فرهنگی - چالش هشتم

جهانی شدن را اگرچه می‌توان بدبینانه، نوعی تهاجم فرهنگی تلقی کرد، اما از منظر تبادل فرهنگی نیز که بررسی شود، پیامدهایی خواهد داشت که دولت‌ها را با چالش‌های جدی در دفاع از "ملت" و "هویت ملی" مواجه خواهد کرد.

جهانی شدن در صدد بنای طرح تازه‌ای از امنیت است که مهم‌ترین تحول پیامد آن بی‌اعتبارسازی الگوی "دولت کشوری" و تأسیس جامعه‌ای به هم پیوسته (society United) به بزرگی جهان می‌باشد و از آن به جامعه جهانی (Global society) و از اعضای آن به شهروندان جهانی (Global Citizenship) یاد می‌شود.

درك پیامدهای امنیتی از این جامعه جهانی مهم است، بر این اساس جهانی شدن چارچوب "ملی" را که ثبات و استقرار بسیاری از نظام‌ها مبتنی بر آن است، به مبارزه می‌طلبد و همین امر می‌تواند نویدبخش موج توفنده‌ای از ناامنی برای این گروه از واحدهای سیاسی باشد.^{۱۵}

دقت و بررسی وضعیت روانی،

فرهنگی و اجتماعی مردم در طول

هشت سال جنگ و نیز عوامل

پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای

امنیت سازمان ملل، ما را به نقش

مردم در فراز و نشیب دفاع مردمی

بیش از پیش واقف خواهد کرد

یورش می‌کنند.^{۱۲}

سیال بودن فرهنگ - چالش ششم

فرهنگ ماهیتی سیال دارد، ثابت و لا یتغیر نیست، دائماً در جریان است، فرهنگ‌ها برای باقی ماندن نیازمند تغییر دائمی‌اند، اگرچه فرآیند آنها محسوس نباشد. تحقیقات نشان داده است که مردم وقتی فرهنگی (سننی) برایشان مبهم به نظر برسد آن را پاک‌سازی می‌کنند یعنی دوباره تفسیر می‌کنند تا برای شرایطی که در آن هستند قابل درک و استفاده شود. می‌توان سنت خواستگاری و تعیین مهریه را از جمله شواهد این ویژگی فرهنگ بدانیم.^{۱۴} پرسش این است که فرهنگ جهاد و دفاع، فرهنگ ایثار و فرهنگ‌های دیگری که در مجموعه کلی فرهنگ "دفاع مقدس" تجلی پیدا کرد چه تعداد، به چه میزان و به چه شکل و صورتی اکنون باقی مانده است؟ و برای اینکه بتوان آنها را به فرهنگی پایدار اما با مصادیق روزآمد تبدیل نمود چه باید کرد؟

انتخابی بودن فرهنگ - چالش هفتم

اگر چه هر فرهنگی می‌تواند برخلاف خواسته افراد جامعه کم‌کم، به تدریج و در گستره زمان در مردم نفوذ کند، اما وجه انتخابی آن به قدری مؤثر است که می‌توان پذیرفتن بسیاری از فرهنگ‌ها به وسیله مردم را در جامعه مشاهده کرد. بسیاری از مردم در پذیرش برخی فرهنگ‌ها مقاومت می‌کنند، آن‌چنان که می‌بینیم بسیاری از جوانان فرهنگ و سنن گذشته را نمی‌پذیرند و نیز بسیاری از افراد مسن‌تر جامعه در برابر برخی فرهنگ و آدابی که گروهی از جوانان برای خود

۲- ایجاد احساس تعلق گروهی و خودآگاهی جمعی دادن
هویت فرهنگی خاص به اعضا؛

۴- حفظ و تداوم بقای تاریخی جامعه؛

۵- ایجاد و حفظ همبستگی و انسجام اجتماعی.^{۱۶}

باید توجه داشت ناامنی شغلی و جانی، محرومیت از برخی
منافع اقتصادی و اجتماعی ملی، احساس مظلومیت در
مشکلات حقوقی و قضایی و مسائلی از این دست که احساس
تعلق فرد به جامعه، فرهنگ و مرز جغرافیای سرزمین را کاهش
می‌دهد می‌تواند احساس مسئولیت فرد را تحت تأثیر قرار دهد
و از وی در برابر تهاجم و حمله، یک "ناظر بی‌طرف" بسازد. در
این صورت فرد نه تنها خود فاقد فرهنگ دفاع است بلکه
می‌تواند به عنوان عنصری ناراضی در کاهش انگیزه فردی
دفاع و در نتیجه جمعی فرهنگ دفاع مؤثر باشد.

فرهنگ دفاع به منزله یک خرده فرهنگ - چالش دهم

خرده فرهنگ به این معنا که فرهنگ خاص مورد انتخاب
افراد خاص به تشکیل گروه‌های خاص منجر می‌شود،
چالش مهمی برای فرهنگ دفاع خواهد بود. انحصاری کردن
فرهنگ دفاع در یک گروه خاص با عناوینی چون مدافعان،
مبلغان دفاع مقدس، پرهیز دادن دیگر افراد جامعه برای ورود
به مباحث مربوط به آن، بی‌توجه (به تعبیری بی‌غیرت) دانستن
برخی از افراد نسبت به غرور ملی و دینی، کم‌انگاشتن
انگیزه‌های دیگر آحاد مردم می‌تواند فرهنگ دفاع را به یک
خرده فرهنگ و منحصر در برخی افراد و نهادهای خاص کند،
چنین اتفاق ناگواری قطعاً در کاهش انگیزه افراد برای دفاع

به نظر نویسنده این مقاله، از جمله فرهنگ‌های خاص که
به دنبال مجموعه فرهنگ جهانی شدن می‌تواند برای هر
کشوری چالش آفرین باشد، احساس جهان‌وطنی است؛ بدین
معنا که افراد یا هر یک از افراد ملت بر این باور باشند که
می‌توانند در هر گوشه از جهان حتی کشوری که می‌تواند
متخاصم باشد وطن اختیار کنند، در آنجا مشغول به کار و
تحصیل شوند، همسر برگزینند و نسل‌های آینده خود را تولید
و تربیت کنند. در این حالت می‌توان توقع داشت در صورت
بروز درگیری سیاسی نظامی با هر کشوری، آستانه انگیزه و
تحریک برای دفاع بالا رود و فرد هیچ نقش دفاعی برای خود
قائل نشود. در چنین وضعیتی صرفاً آرائه فرهنگی با عنوان
فرهنگ دفاع بدون توجه به سایر فرهنگ‌های خاص پیوسته به
آن آیا می‌تواند مورد پذیرش جامعه باشد؟ آیا تمهیدی برای
شناخت فرهنگ خاصی پیوسته به فرهنگ دفاع وجود دارد؟
باید آگاه بود که پیشگیری از ورود فرهنگ جهانی شدن، امری
نشدنی است، پس باید تدبیری اندیشید که این تبادل از حد اکثر
سود و کمترین زیان برای فرهنگ و هویت ملی و دینی برخوردار
باشد.

بی‌توجهی به برخی کارکردهای فرهنگ - چالش نهم

نظام فرهنگی، کارکردهایی دارد که شامل تأمین نیازهای
درونی و بیرونی انسان است تا زندگی را امنیت و تداوم بخشد.
خلاصه کارکردهای نظام فرهنگی عبارت است از:

۱- تأمین نیاز فیزیولوژیک؛

۲- ایجاد ارتباط جمعی؛

اجتماعات، پیشه‌ها و سازمان‌های داوطلبانه را حمایت و تشویق می‌کند. بیشتر فعالیت‌های انسان‌ها اگر چه بیرون از قلمرو عملکرد حکومت است ولی هنجارها و نهادهای حکومتی آنها را تنظیم می‌کند.

حکومت خوب به معنای وضع قوانین و ایجاد فضاهایی است که در آن خواسته‌ها و منافع گوناگون (و غالباً دارای هدف‌های متضاد) بیان شود و مذاکره و تحقق خواسته‌ها امکان‌پذیر باشد.^{۱۷}

با توجه به این بیان و بیان‌های دیگری درباره وظایف حکومت‌ها می‌توان دریافت که تلاش هر چه بیشتر حکومت‌ها به منظور انجام این وظایف برای تأمین منافع افراد موجب ایجاد همکوشی (Synergy) و توافق و رضایت متقابل بین حکومت و ملت می‌شود و در صورت عملی نشدن چنین وظایفی، می‌توان چشم‌انتظار شکاف میان حکومت و ملت بود و تحقیقاً چنین اتفاقی می‌تواند تأثیری منفی بر فرهنگ دفاع مردمی داشته باشد.

چالش‌های گروه دوم

اولین چالش: نبود راهبرد در گسترش فرهنگ دفاع تا هنگامی که فاقد برنامه‌ای راهبردی برای تعریف، هدف، موضوع، زمان و حوزه گسترش برای فرهنگ دفاع هستیم، قادر نخواهیم بود کلیه نهادهای فرهنگی مرتبط را ساماندهی و برای آنان تعیین وظایف کرد. در چنین شرایطی عموماً چون اهداف نهادها "خود تعریف" هستند نمی‌توان توقع داشت که

از "ملت و ملیت" که بیشترین آن متصف به ویژگی‌های جمهوری اسلامی است بسیار مؤثر و امری بسیار زیان‌آور و مردم‌گریز است و این نتیجه‌ای جز مهجور شدن فرهنگ دفاع و احیاناً کسانی که خود را تنها مدافعان آن می‌دانند در پی ندارد.

بررسی "دفاع مقدس" با رویکرد فرهنگی و اجتماعی ما را متقاعد می‌سازد که بسیاری از شرکت‌کنندگان در آن جهاد دفاعی، بیشترین تحولات فکری، دینی و معنوی خود را در آن عرصه به دست آوردند تا آنجا که رهبر فقید انقلاب اسلامی آن عرصه را دانشگاه خواندند. بررسی عکس‌ها و فیلم‌های دوران دفاع به ویژه سال‌های اولین، حکایت از تفاوت تیپ‌های (شکل) ظاهری افراد با تیپ‌های ظاهری سال‌های واپسین است. این از ویژگی‌های خاص فرهنگ دفاع مقدس است که متأثر از فرهنگ اسلامی می‌توانست ارزش‌ها، هنجارها، اخلاقیات و معنویات افراد را تحت تأثیر خود قرار دهد. علاوه بر آن غرور ملی از جمله انگیزه‌های بسیاری از آحاد مردم در حمایت‌های مالی از دفاع هشت ساله بوده است.

در هر صورت این چالش و زیان بزرگی است که فرهنگ دفاع و هر فرهنگی که نماد فرهنگ دفاع است (مانند فرهنگ بسیجی) با منحصر کردن آن در گروه‌هایی خاص، به خرده فرهنگ تبدیل شود.

شکاف حکومت ملت و فرهنگ دفاع - چالش یازدهم

وظیفه دولت فراهم آوردن محیطی توان‌بخش است که ایجاد شکل‌های چندگانه فعالیت‌های انسان، افراد، خانواده‌ها،

فرهنگ مجموعه نگرش‌ها، بایدها و نبایدهای ناشی از آن است که برای ایجاد رفتار در یک فرد یا افراد یک جامعه نسبت به موضوعی خاص پیشنهاد می‌شود مانند مجموعه فرهنگ اسلامی؛ هرگاه فردی در اثر تجربه و تفکر شخصی و یا در تعامل با جامعه، چنین فرهنگی را برای رفتار خویش برگزیند، این تعریف ناظر به فرهنگ شخصی (مؤثر بر شخصیت فرد) خواهد بود، مانند فرهنگ مسلمان بودن؛ چنانچه گروهی یا همه آحاد (تک تک افراد جامعه) چنین فرهنگی را برای رفتار خود بپذیرند، آن فرهنگ جامعه است و به تعبیری جامعه به آن فرهنگ متصف می‌شود مانند جامعه اسلامی.

مفهوم محوری فرهنگ همیشه روشن نیست.

وقتی ما درباره فرهنگ سخن می‌گوییم، شایسته است از خود پرسیم به کدام مسائل مشخص اشاره داریم؟ وقتی از فرهنگ دفاع به معنای کلی‌اش و فرهنگ دفاع مقدس به معنای اخص دفاع در جنگ ۸ ساله سخن می‌گوییم مفهوم محوری مورد نظر کدام است؟

بخش عمده تقسیم می‌شوند:

۱- اخبار و اطلاعات مندرج در روزنامه‌ها و نشریات یا منعکس شده از صدا و سیما. این منابع اطلاعات مربوط به مباحث گوناگون سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در دوره جنگ ایران و عراق را در خود جای داده‌اند. این منابع اگرچه بسیار ارزش مطالعه و بررسی را دارند اما به دو دلیل کار پژوهشی خصوصاً در حوزه فرهنگی و اجتماعی با مشکلات فراوان مواجه خواهد بود:

الف) نبود اطلاعات اساسی‌تر و محرمانه‌تر در آنها که غالباً با اتکا به این نوع اطلاعات می‌توان وضعیت، خصوصیات و ویژگی‌های یک پدیده را واقع‌بینانه‌تر شناسایی و بررسی کرد. ب) هیچ‌گونه دسته‌بندی موضوعی یا کلید واژه‌ای درباره اطلاعات آنان انجام نشده است، لذا دستیابی به آنها به سادگی انجام نخواهد شد.

۲- آثاری که گرایش موضوعی آنان مباحث سیاسی نظامی است و بیشتر از سوی نهادها و سازمان‌های وابسته به دولت (سازمان‌های رسمی) منتشر شده‌اند مانند تولیدات مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه و ارتش جمهوری اسلامی؛ اهداف تعریف شده این‌گونه مکتوبات و آثار بر تهیه، تنظیم و تحلیل جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی جنگ ایران و عراق، استوار نیست.

۳- آثاری که بیشتر به خاطرات، قصه، ادبیات و هنر و نیز برخی ویژگی‌های رایج در جبهه اختصاص دارند. این دسته آثار علاوه بر ناشران خصوصی اندک، عمدتاً به وسیله نهادهای رسمی چون دفتر ادبیات مقاومت حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی و سازمان‌های وابسته به سپاه پاسداران انتشار یافته است.

اگر چه این آثار، مکمل بسیار خوبی برای آثار دسته اول

نتایج فعالیت‌ها در یک کل یکپارچه و واحد تجلی پیدا کند، به علاوه آنکه با توجه به ویژگی فرهنگ‌ها، گاه نبود هدف و برنامه مشترک، اجزای فرهنگ‌ها یا نتایج آنها را در تقابل و تعارض هم قرار می‌دهد.

وجود طرح و برنامه‌های راهبردی در تعیین، اهداف و تقسیم کار میان نهادها برای دستیابی به آن اهداف بسیار مؤثر و کارساز است.

چالش دوم: نبود پژوهش‌های اجتماعی در جنگ ایران و عراق
برای دستیابی به طرح و برنامه‌ای راهبردی با هدف گسترش یک فرهنگ خاص، پژوهش‌های اجتماعی در چند زمینه از اهمیت خاص برخوردار می‌شوند. یکی از زمینه‌ها، بررسی موقعیت مشابهی است که در آن فرهنگ خاص هدف، تجلی پیدا کرده و موجب رفتار در فرد یا افراد شده است؛ بدین خاطر پژوهش با ویژگی‌های فرهنگی - اجتماعی و روانی با توجه به برخی چالش‌های گروه اول که پیش از این شمرده شد، درباره جنگ ایران و عراق می‌تواند در تدوین یک راهبرد فرهنگی در این خصوص اثربخش باشد؛ آیا چنین پژوهش‌هایی انجام شده است و آیا نتایج آن در جایی منتشر شده است؟

چالش سوم: نبود تاریخ نگاره‌ای با ویژگی‌های فرهنگی - اجتماعی

آیا تاریخی با ویژگی‌های فرهنگی اجتماعی درباره جنگ ایران و عراق نگاشته شده است که بتوان آن را "خواند"، کنکاش کرد و به "شناخت" برای آینده دست یافت؟ در صورت وجود این‌گونه تاریخ نگاشته‌ای (که چنین نیست) آیا می‌توان از آن الگویی راهبردی و کاربردی برای تعریف فرهنگ دفاع و گسترش آن در جامعه استخراج کرد؟

متونی که درباره جنگ ایران و عراق نوشته شده‌اند، به سه

جنگ ایران و عراق اظهار داشت در انتخاب کتاب برتر، نتوانسته‌اند کتابی را در رشته "زندگی‌نامه سرداران شهید" برگزینند چرا که آنان ویژگی‌ها و مؤلفه‌های زندگی‌نامه نویسی را رعایت نکرده و به علاوه (که اکنون مورد تاکید است) در الگوهی از ویژگی‌های شخصیت و رفتار شهیدان ناتوان بوده‌اند.^{۱۸}

چالش چهارم: قدسی دانستن جنگ ایران و عراق

با توجه به تعریف دفاع در اصطلاح فقهی، می‌توان جهاد و جهاد دفاعی را مقدس دانست نه از جنس قدسی دانستن باری تعالی بلکه از این منظر که او می‌پسندد، اما در هر صورت این ناظر بر بخش "دفاع کردن" در هر جنگی می‌باشد، لذا نباید تمامی رخدادها و پیامدهای ناشی از پدیده‌ای چون جنگ ایران را قدسی دانست. این بدان معناست که جنگ ایران و عراق به خودی خود دارای تقدس نیست، بلکه دفاع و ارزش‌های تجلی یافته در آن می‌توانند ارزش قدسی بیابند. باور اینکه جنگ ایران و عراق پدیده‌ای است اجتماعی، اولین گام در تدوین دادگرایانه تاریخ‌نگاره‌های فرهنگی و اجتماعی (با مؤلفه‌هایی که پیش از این برشمردیم) و نیز پژوهش و کاوش‌های دقیق و درستکارانه اجتماعی خواهد بود. چنین باوری ما را در ثبت آنچه الگویی واقعی و درست برای موقعیت‌های مشابه در آینده ارائه می‌دهد، یاری خواهد کرد. حقیقت این است که حضور مردم در دفاع به صورت‌های مختلفی همچون اعزام به جبهه، کمک‌های مالی و پشتیبانی، مشارکت تبلیغی و فرهنگی، حمایت‌های سیاسی و جلوه‌هایی از این دست، دارای فراز و نشیب بوده است، قطعاً توجه و بررسی فراز و نشیب‌های حضور مردم در دفاع همان قدر برای "درس‌آموزی و تجربه" مفید است که توجه به فرازهای حضور آنان.

مقدس دانستن جنگ ایران و عراق، بازداشتن دلسوزان و دادگرایان پژوهشگر از به دست آوردن الگویی برای "فرهنگ دفاع" است، فرهنگی که فراز و نشیب، شکست و پیروزی، جزء جدانشدنی از آن هستند.

چنین چالشی در سخن يك کارشناس سیاسی جنگ ایران و عراق به خوبی خلاصه شده است: "کاربرد واژه دفاع به جای جنگ و اتصاف آن به صفت مقدس، بیانگر آن است که هنگام صحبت درباره این جنگ، حق نداریم از حد حماسه و پیروزی

در داشتن داده‌های اولیه هستند اما به دو دلیل نمی‌توان آن را تاریخ‌نگاره‌هایی با ویژگی‌های "فرهنگ" برای الگوهی تلقی کرد:

الف) به‌طور مشخص و آشکار با هدف ثبت عناصر، ترکیبات و شاخص‌های فرهنگی و اجتماعی نگاشته نشده‌اند، لذا در پژوهش‌ها می‌باید از این دسته آثار، مؤلفه‌هایی استخراج کرد.

ب) از نظر محدوده اقلیمی و نیز انسانی، بیشتر محدود به جبهه‌ها و رزمندگان حاضر در آن می‌باشند و به ندرت می‌توان در آنها آثاری یافت که حضور و فرهنگ مردمان را در پشت جبهه و شهرها و روستاها تصویر کرده باشند. شاید بتوان مصاحبه با خانواده شهیدان را استثنایی در این آثار دانست که البته فاقد آن مؤلفه‌ها هستند.

در هر حال استخراج مؤلفه‌های فرهنگی دفاع مردم ایران در طول ۸ سال مقاومت از چنین آثار سه‌گانه‌ای مستلزم پژوهش‌های اجتماعی با روش اکتشافی و تاریخی است.

در این حال جای آثار شفاهی یا مؤلفه‌های فرهنگی و اجتماعی که از طریق مصاحبه‌ها تهیه می‌شود نیز خالی است. به اعتقاد نویسنده این مقاله، اگر تاریخ‌نگاری رخدادها و پدیده‌های اجتماعی (در مبحث جنگ ایران و عراق) در همه وجوه خود (سیاسی، نظامی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی) فاقد ویژگی‌هایی باشد که نتوان از آن "درس تجربه" گرفت و بهره کارکردی برد و صرفاً تاریخ برای تاریخ نگاشته شده باشد، مکتوبی است که در پس همان تاریخ "نادیدنی" خواهد شد.

برای نمونه اشاره می‌شود که یکی از کارشناسان فرهنگی

دفاع مردم ایران در جنگ هشت ساله با عراق چه ویژگی‌ها، عناصر، شاخص‌ها و نمادهایی داشت که شناخت از آنها می‌تواند الگویی برای فرهنگ دفاع در مقابله با هر حمله و تهاجمی فراهم کند؟

پایین تر بیابیم.^{۱۹}

چالش پنجم و پایانی: پایان نمادهای دفاع مقدس

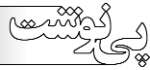
برای انتقال فرهنگ دفاع به نسل‌های آینده چه باید کرد، هنگامی که رزمندگان دیروز و شاهدان امروز، بالاخره روزی حتی پدربزرگ هم نخواهند بود و از مرز دنیا به عالم آخرت گذشته‌اند؟

برای روزی که نتوان جسم مبارک شهیدی را از زیر خاک‌های آوردگاه‌های بزرگ بیرون آورد و مفتخر به تشییع آن شد، چه باید کرد؟

مردمی که در دفاع مقدس شرکت نکردند اما تجربه‌ی زندگی در جنگ ایران و عراق را داشته‌اند حتی به عنوان توصیف‌کنندگان زنده آن رخداد باقی نمی‌مانند، برای آن روز چه باید کرد؟

می‌توان گفت نمادهای دفاع مقدس پایان یافتنی نیستند، اما فرهنگی را که چنین نمادهایی زاینده آن هستند چگونه باید ماندگار و پایسته کرد؟

بدان امید که تصمیم‌گیران، تصمیمی جدی درباره شناخت فرهنگ دفاع و عناصر، ترکیب، شاخص‌ها و نمادهای آن گرفته، به ابزارهایی دست یابند که در ساری و جاری کردن چنین فرهنگی در آحاد مردم این نسل و نسل‌های دیگر کارساز و مفید باشد.



۱- نگاه کنید به کتابچه "فرهنگ عمومی، دیدگاه‌ها و تأملات"، مجموعه گفتگو با ده تن از کارشناسان فرهنگی کشور که به وسیله اداره کل پژوهش‌های سیما در سال ۱۳۸۱ منتشر شده است.

۲- نادر افشار نادری، مقاله مقدمه‌ای بر فرهنگ و شخصیت، به نقل از کتاب *The Origins of caltar* نوشته تالیور، از کتاب گزیده مقالات مجله فرهنگ و زندگی، نشر سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۶.

۳- پیتر می‌یر، جامعه‌شناس جنگ و ارتش، ترجمه علیزاده ازغندی و محمداصداق مهدوی، انتشارات قومس، ۱۳۷۱، چاپ دوم، ص ۱۸ و ۱۹.

۴- همان.

۵- بوروفسکی (استاد مردم‌شناسی امریکایی)، مقاله امکانات فرهنگی، کتاب گزارش جهانی فرهنگ در سال ۱۹۹۸، انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۳۷۹، ص ۹۳ و ۹۴.

۶- همان به نقل از گرتس Greets در ۱۹۹۵.

۷- اسماعیل منصوری لاریجانی، سیری در اندیشه دفاعی امام خمینی، بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۷۷، ص ۹۶.

۸- مطالب اقتباس و تطبیقی است با استفاده از مقاله امکانات فرهنگی نوشته رابرت بروفسکی، صفحه ۹۳.

۹- مأخذ ۵، ص ۹۷.

۱۰- محمود روح‌الامینی، زمینه فرهنگ‌شناسی، انتشارات عطار، ۱۳۶۵، تهران، ص ۲۷.

۱۱- همان، ص ۲۵.

۱۲- مأخذ ۵ ص ۹۷.

۱۳- مأخذ ۷.

۱۴- اقتباس از مأخذ ۵.

۱۵- اصغر افتخاری، ناامنی جهانی: بررسی چهره دوم جهانی شدن، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، ص ۱۵ و ۱۶.

۱۶- نظام فرهنگی، کارکردها و دگرگونی‌ها، محمدحسین پناهی، فصل‌نامه پژوهش ویژه تهاجم فرهنگی، مرکز پژوهش‌های بنیادی وزارت ارشاد اسلامی، سال اول، جلد ۲ و ۳، زمستان ۱۳۷۵، ص ۹۹ تا ۱۰۱.

۱۷- شهرها، فرهنگ و جهانی شدن، نوشته الیزابت ژلین، گزارش جهانی فرهنگ ۱۹۹۸، انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۳۷۹، ص ۱۸۹ و ۱۹۰.

۱۸- گفت‌وگوی دوستانه با فروغی جهرمی از کارشناسان فرهنگی و ادبیات جنگ ایران و عراق.

۱۹- هادی نخعی، گفت‌وگو با راویان جنگ، فصلنامه نگین (تاریخ و تاریخ‌نگاری جنگ) شماره ۱۳ تابستان ۱۳۸۴، ص ۲۷.

بحران در خوزستان

اشاره : در راستای معرفی کتاب‌های تالیف شده درباره‌ی جنگ تحمیلی، به معرفی دومین جلد از مجموعه‌ی روزشمار جنگ ایران و عراق، تحت عنوان "بحران در خوزستان" می‌پردازیم.

نویسنده این روزشمار آقای حسین یکتا از جمله محققین حوزه مطالعاتی جنگ ایران و عراق هستند که تاکنون سه جلد از روزشمارهای جنگ ایران و عراق را تدوین نموده‌اند در این کتاب که رخدادهای جنگ ایران و عراق از هفدهم اردیبهشت ماه لغایت بیست و پنجم تیر سال ۱۳۵۸ را شامل می‌شود "بحران در خوزستان" مورد بررسی قرار گرفته است. به منظور آشنایی بیشتر خوانندگان فصل‌نامه مقدمه کتاب مذکور به چاپ می‌رسد.

مقدمه

در مقدمه اولین جلد از کتاب پیدایش نظام جدید (نخستین کتاب روزشمار جنگ)، سوابق و تاریخچه مختصر، اهداف، پرسش اصلی، چارچوب نظری روش تحقیق، منابع، ساختار و نحوه سازماندهی مطالب و ویژگی‌های منحصر به فرد طرح تحقیقاتی عظیم روزشمار جنگ هشت ساله ایران و عراق و بسیاری مطالب ضروری دیگر درباره این طرح توضیح داده شده است و مطالعه آن، موكداً به خواننده این کتاب توصیه می‌شود. از جمله در آن مقدمه آمده است که مطابق طرح کلی روزشمار، جنگ تحمیلی به شش مقطع عمده و هر مقطع به مقاطع جزئی‌تر و در مجموع به بیست مقطع مستقل تقسیم شده است. هر يك از این مقاطع بیست گانه، ذیل عنوان يك "جنگ‌نامه" قرار داده شده است و هر جنگ‌نامه نیز با توجه به

حجم و سنخ مطالب، در يك یا چند جلد تدوین می‌گردد.

اولین مقطع از مقاطع شش گانه مزبور، مقطع زمینه‌سازی است که روزشمار حوادث را از وقوع درگیری مسلحانه در ارتش شاه در ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ تا آخرین درگیری‌های مرزی غالباً جزئی ایران و عراق در واپسین روزهای شهریور ۱۳۵۹، در بر می‌گیرد.

این مقطع خود به سه دوره مجزا (۲۱ بهمن ۱۳۵۷ تا مهر ۱۳۵۸، آبان تا اسفند ۱۳۵۸ و فروردین تا شهریور ۱۳۵۹) تقسیم شده است: دوره اول در قالب جنگ‌نامه اول با عنوان "پیدایش نظام جدید"، دوره دوم در قالب جنگ‌نامه دوم با عنوان "تعرض تاریخی علیه شیطان بزرگ" و دوره سوم در قالب جنگ‌نامه سوم با عنوان "عراق بر طبل جنگ می‌کوبد".

" پیدایش نظام جدید" یا جنگ‌نامه اول، خود شامل سه جلد

**کتاب "بحران خوزستان" حاوی
وقایع دوره‌ای است که از اواسط
اردیبهشت تا اواخر تیر ۱۳۵۸ را در
برمی‌گیرد. مهم‌ترین واقعه این
دوره اوج‌گیری و فرونشاندن
درگیری‌های خوزستان است که به
عنوان موضوع اصلی، نام کتاب را به
خود اختصاص داده و در کنار آن،
حوادث متعدد و با اهمیت دیگر نیز
ذکر شده است.**

با عناوین "بحران‌های داخلی و تولد نیروهای مسلح انقلاب"، "بحران خوزستان" و "بحران کردستان و آذربایجان غربی" است که هرکدام روزشمار یک دوره فرعی از جنگ‌نامه اول است. در جلد اول، "تولد نیروهای مسلح انقلاب" موضوع محوری است که در کنار آن، چگونگی پیدایش، شکل‌گیری و بروز اولیه درگیری‌های قدرت‌طلبانه گروه‌هایی که هویت نظام جدید را نمی‌پسندیدند اما به دلیل مشروعیت فوق‌العاده آن، در ظاهر به پذیرش آن تن داده بودند و همچنین بحران‌های داخلی خاص ماه‌های اول پیروزی انقلاب، دیگر محورهای عمده مطالب است که قبلاً (اسفند ۱۳۷۵) منتشر گردیده است. در جلد سوم تحت عنوان "بحران در مناطق کردنشین"، اوج‌گیری و تعیین تکلیف نسبی درگیری‌های قومی این مناطق در کنار دیگر حوادث، عمده‌ترین موضوع کتاب است که درباره آن در جای خود توضیحات لازم داده خواهد شد. در اینجا صرفاً به معرفی جلد دوم از جنگ‌نامه اول، یعنی کتاب حاضر می‌پردازیم

کتاب "بحران خوزستان" حاوی وقایع دوره‌ای است که از اواسط اردیبهشت تا اواخر تیر ۱۳۵۸ را در برمی‌گیرد. مهم‌ترین واقعه این دوره اوج‌گیری و فرونشاندن درگیری‌های خوزستان است که به عنوان موضوع اصلی، نام کتاب را به

خود اختصاص داده و در کنار آن، حوادث متعدد و با اهمیت دیگر نیز ذکر شده است. درگیری‌های خوزستان و ماجراهای مربوط به جریان‌های موسوم به خلق عرب در این استان به ویژه در خرمشهر قبل از دوره مذکور در این کتاب شروع شده بود و بعد از این دوره نیز به صورتی دیگر تا شروع جنگ تحمیلی ادامه یافت اما دیگر، درگیری‌های سیاسی ناشی از مخالفت گروه‌های مخالف نظام با خود را نداشت بلکه فقط اقدامات مسلحانه پراکنده‌ای بود که از بیرون مرزها سرچشمه می‌گرفت و فاقد هرگونه مشروعیت و حمایت مردمی اعراب ایرانی منطقه بود و به کلی و آشکارا خصلت جنایت‌کارانه ضدملی و ضداسلامی می‌یافت.

در کنار حوادث خوزستان که محور اصلی مطالب کتاب حاضر است مهم‌ترین موضوعات قابل توجه که در طول دوره یادشده به تناوب طرح و بحث شده است، عبارت‌اند از: اخبار و تحلیل‌های مربوط به درگیری‌ها و تحولات دیگر مناطق کشور؛ تحركات گروه‌ها و جریان‌های سیاسی در جهت ایجاد و توسعه بحران علیه نظام جدید؛ مسائل مربوط به ارتش، سپاه و مقولات امنیتی و انتظامی؛ نقش امام، شورای انقلاب، دولت موقت و ... در مسائل سیاسی داخلی و مطالب مربوط به سیاست خارجی و مناسبات بین‌الملل نظام جدید به ویژه مسائل مربوط به امریکا و عراق. در یک مرور اجمالی، مهم‌ترین موضوعات مزبور که می‌تواند از عوامل بحران‌های نظام جدید یا از موضوعات مرتبط با آن تلقی گردد، به ترتیب مورد اشاره قرار می‌گیرد:

خرمشهر، محور و مرکز درگیری‌ها و حوادثی بود که به دست جریان‌های موسوم به خلق عرب به وقوع می‌پیوست.

از سخنرانی تحریک‌آمیز شیخ علی‌کانون فرهنگی نظامی انقلابیون مسلمان خرمشهر که به کوشش شهید جهان‌آرا و یارانش تأسیس شده بود عناصر خلق عرب با حمله به ساختمان کانون، آن را به آتش کشیدند و چندتن از اعضای کانون را که در آنجا بودند از جمله محمد جهان‌آرا، به گروگان گرفتند.

این ماجرا خود سرسلسله اتفاقاتی شد که به طور روزافزون تقابل دو جریان قومی و مذهبی - انقلابی در خرمشهر در پی آورد. در اعتراض به اقدام گروه‌های موسوم به خلق عرب، شماری از جوانان انقلابی خرمشهر در فرمانداری شهر تحصن کردند. این حوادث سبب شد که استاندار خوزستان (مدنی) پس از شرکت در جلسه تأمین شهر، همه کانون‌ها و کمیته‌های خرمشهر را منحل اعلام کند. در همین روز، هنگام مذاکره مدنی با شیخ، شهربانی خرمشهر مورد حمله مسلحانه قرار گرفت و افراد آن خلع سلاح شدند.

در این حال، سپاه نه چندان پرسروصدا، اما با استحکام، در حال توسعه تشکیلات خود بود. در همین روز آقای لاهوتی در سفر به اهواز اعلام کرد که سپاه خوزستان تشکیل خواهد شد. ظهور و حضور یک نیروی مسلح انقلابی سراسری به نام "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی" می‌توانست نیروهای انقلابی مذهبی شهر را که در قالب تشکلهای پراکنده شهری نظیر همه شهرها شعاع عمل محدودی داشتند، به طرزی تصاعدی تقویت کند و به صورت یک نیروی بازدارنده و در صورت لزوم عمل‌کننده و فعال علیه تهدیدات جریان‌هایی که امکان اقدامات مسلحانه خود را پنهان نمی‌کردند، نقش تعیین‌کننده داشته باشد.

اندکی بعد، مسئله خلع سلاح عمومی و تخلیه ساختمان‌های دولتی مطرح و مصرا نه پیگیری شد. این اقدام، اختلافات را دامن زد و نهایتاً به انفجارها و درگیری‌های خونین در

۱- بحران‌های قومی

اولین دسته از این موضوعات و عوامل، درگیری‌های منطقه‌ای و قومی مطروحه در دوره مربوط به کتاب حاضر است که خود چند موضوع جداگانه را به این ترتیب در بر می‌گیرد:

خوزستان

خرمشهر، محور و مرکز درگیری‌ها و حوادثی بود که به دست جریان‌های موسوم به خلق عرب به وقوع می‌پیوست. آن گونه که در کتاب مفصلاً آمده است، از ابتدای این دوره، مرتباً گزارش‌هایی از خرمشهر به فرمانده سپاه در تهران ارسال می‌شد که از بروز قریب الوقوع بحرانی جدی حکایت می‌کرد. گزارش‌هایی مبنی بر اینکه "سازمان سیاسی خلق عرب، بدون موضع رسمی، عملاً نغمه جدایی خوزستان سرداده و در همه جا، کلمات "عربستان" و "محمرة" را جایگزین خوزستان و خرمشهر کرده‌اند؛ اطرافیان آیت‌الله شبیرخاقانی از مرز عراق سلاح قاچاق می‌آورند و قصد ناآرام کردن منطقه را دارند؛ اوضاع در خرمشهر، آتش زیر خاکستر است و بروز اقدام مسلحانه گروه‌های موسوم به خلق عرب قطعی به نظر می‌رسد."

آیت‌الله شیخ محمدطاهر شبیرخاقانی به محور اتکاء نیروهای معترض به نظام جدید از موضع قومیت عربی تبدیل شده بود و گروه‌های موسوم به خلق عرب از او به عنوان مرکز تغذیه قدرت استفاده می‌کردند. وی در کنار برخی مواضع منصفانه و اسلامی، به نحو مؤثری در چارچوب خواسته‌ها و مواضع آنان به اعلام نظر می‌پرداخت. در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۸، پس

خرمشهر انجامید. جریان موسوم به خلق عرب از همان آغاز مخالفت خود را با خلع سلاح و تخلیه ساختمان‌ها اعلام کرد و با حمایت شیخ به تحصن و راهپیمایی دست زد تا نقاط قوتی را برای پیشبرد نظریات خود و باقی ماندن به صورت تشکل سیاسی نظامی بیابد. متقابلاً نیروهای وفادار به انقلاب نیز از طرح‌های مختلف استفاده می‌کردند. چندین بار مهلت تحویل سلاح‌ها و تخلیه ساختمان‌ها تمدید شد. طرفداران انقلاب همچون جریان مقابل نیاز به فرصت داشتند، به عبارت دیگر، تمدید مهلت خود به خود آمادگی طرفین را برای درگیری هرچه جدی‌تر میسر می‌ساخت. سرانجام قدرت‌نمایی متقابل دو جریان از قبیل خلع سلاح چند تن از عناصر خلق عرب به دست تکاوران نیروی دریایی در بازار و از سوی دیگر، حمله خلق عرب به گمرک و به شهادت رساندن دو پاسدار فضایی ملت‌هت ایجاد کرد که به رغم مهلت خواهی نمایندگان شیخ در جلسه شورای تأمین شهر برای تعویق خلع سلاح تا پنجشنبه ۱۳۵۸/۳/۱۰، روز چهارشنبه نهم خرداد ماه آن حادثه انفجار آمیز روی داد. تولد گروه‌هایی نظیر چهارشنبه‌سیاه که علناً و رسماً به بمب‌گذاری و ارباب مسلحانه اقدام می‌کردند و وابستگی‌شان به عراق آشکار بود، از نتایج برخوردهای این روز است. بعد از حادثه نهم خرداد و پس از یک دوره فترت و رکود نسبی ناشی از جورعرب و وحشت حاصل از آن و پس از آنکه ۱۵ خرداد پایان وضع فوق‌العاده در شهر اعلام گردید، بار دیگر تحریکات ضدانقلاب با راهپیمایی‌ها و تحصن‌ها شروع شد که این بار توأم بود با خشونت‌هایی چون انفجار در خط‌آهن خرمشهر اهواز و تیراندازی‌های شبانه. رفت‌وآمد هیئت‌ها و مذاکرات نمایندگان طرفین، نشانه‌ای از قوت و قدرت و مغلوب نشدن تلقی می‌شد، از این رو، ادامه خط مشی ایجاد رعب و وحشت با دست‌زدن به تحریکات پراکنده مسلحانه

و حضور خشونت بار درشهر و دامن زدن به درگیری‌ها و دشمنی‌هایی که تلاش می‌شد برخورد عرب و غیرعرب نشان داده شود، مجدداً اوضاع را به سمت یک درگیری دیگر پیش می‌برد. در این میان در پایان خردادماه، اظهارات تند آیت‌الله خلخالی علیه شیخ که در یک هفته‌نامهٔ نه چندان معروف درج شده بود، بهانهٔ مناسبی شد برای تشدید حضور سیاسی و اجتماعی گروه‌های خلق عرب و از این پس آنها به شعارها و درخواست‌های قبلی خود مبنی بر برکناری استاندار (مدنی) و خروج پاسداران غیربومی و امثال آن، محکومیت آقای خلخالی را نیز افزودند. متقابلاً طرفداران نظام در تظاهرات و راهپیمایی‌های خود بر حمایت از این دو تن تأکید می‌کردند. چند روز بعد، چندین انبار و اماکن دولتی مورد حمله مسلحانه بعضاً چند باره قرار گرفت و به آتش کشیده شد. این تحریکات خشونت بار بیشتر در خرمشهر و تا حدودی در آبادان و بعضاً در دیگر شهرهای خوزستان مشاهده می‌شد. در ۱۳ و ۱۴ تیرماه دو بار به فرودگاه اهواز حمله شد که انهدام هواپیمای حامل سرلشکر فرید رئیس ستاد ارتش، هدف یکی از حملات بود. انفجار لوله‌های نفت، حملات پراکنده به پاسگاه‌های مرزی، پرتاب نارنجک و کوکتل به اماکن و منازل و ورود انواع سلاح از مرز عراق به تعداد بسیار فراوان که به وفور بین عشایر تقسیم می‌گردید، از جمله اقدامات مزبور بود.

در ادامه این فعالیت‌ها، ضدانقلاب با کمین در نخلستان‌های کوت شیخ در ۱۳۵۸/۴/۲۲ انوشیروان رضایی سرپرست پاسداران اعزامی از خرم‌آباد را به شهادت رساند؛ این جنایت وضعیت را دگرگون کرد و جورعرب و وحشت ناشی از اقدامات تشکیلاتی و حساب شده جریان‌های موسوم به خلق عرب را شکست. تشییع و مجالس ترحیم این شهید، امکانی برای طرح مناسب مسائل و خروج از انفعال نیروهای انقلاب به وجود

آیت‌الله شیخ محمد طاهر شبیر خاقانی به محور اتکاء نیروهای معترض به

نظام جدید از موضع قومیت عربی تبدیل شده بود و گروه‌های موسوم به خلق

عرب از او به عنوان مرکز تغذیه قدرت استفاده می‌کردند.

وی در کنار برخی مواضع منصفانه و اسلامی، به نحو مؤثری در چارچوب

خواسته‌ها و مواضع آنان به اعلام نظر می‌پرداخت.

اظهارات تند آیت الله خلخالی علیه شیخ که در یک هفته نامه نه چندان معروف درج شده بود، بهانه مناسبی شد برای تشدید حضور سیاسی و اجتماعی گروه‌های خلق عرب و از این پس آنها به شعارها و درخواست‌های قبلی خود مبنی بر برکناری استاندار (مدنی) و خروج پاسداران غیربومی و امثال آن، محکومیت آقای خلخالی را نیز افزودند.

آورد. در مراسم سومین روز شهادت وی، انفجار نارنجک پرتاب شده در مسجد جامع خرمشهر منجر به شهادت ۷ تن و مجروح شدن ۶۰ تن گردید. این حادثه زمینه‌ساز اقدامات قاطع نیروهای انقلاب و مسئولان دولتی گردید.

حرکت از مسجد به سوی منزل شیخ، شلیک گلوله از منزل شیخ به سوی جمعیت و پاسداران، مقابله شدید پاسداران، محاصره و تصرف و بازرسی خانه شیخ، اقدام گسترده در سطح شهر برای شناسایی و دستگیری عاملان اصلی حوادث، آماده‌باش پاسداران در سراسر استان، جست‌وجوی خانه به خانه برای دستگیری عناصر مشخص ضدانقلاب محارب و کشف سلاح و مواد منفجره، محاکمه سه تن از عاملان انفجار مسجد جامع و اعدام آنان در همان شب به حکم دادستانی انقلاب اسلامی خوزستان و سرانجام انتقال شیخ از خرمشهر به اهواز و از آنجا به قم، سلسله حوادثی است که پی‌درپی صورت گرفت. با حذف شیخ از معادلات منطقه و افشای ماهیت جنایت‌کارانه و وابسته سردمداران و عاملان اصلی گروه‌های موسوم به خلق عرب، رد مشروعیت و حذف فیزیکی آنان از عرصه سیاسی خرمشهر و دیگر شهرهای خوزستان به سرعت عملی گردید.

اقداماتی چون حمله با آر.پی.جی از داخل خاک عراق به پاسگاه مؤمنی، آخرین تلاش‌های بی‌حاصل برای بقای جریان موسوم به خلق عرب بود. از این پس درگیری‌های عناصر وابسته به عراق، صرفاً به شکل انفجارات و رفتار جنایت‌کارانه ادامه یافت؛ اقداماتی که کمترین مشروعیتی در پی نیاورد و به برانگیختن حمایت مردمی و زاینده‌گی و توسعه حرکت سابق که خودمختاری و عربستان‌سازی محور آن بود، قادر نگردید. حوادث روز ۲۴ تیر ۱۳۵۸ خرمشهر، بحران خوزستان را وارد تحولی جدی کرد و از تبعات حوادث این روز بود که مشخص گردید انقلاب اسلامی توانا تر از آن است که بگذارد عراق با چنین روش‌هایی به منافع نامشروع و مطامع خام خودش دست یابد و حاکمان این کشور برای عربستان‌سازی باید چاره‌ای دیگر ببیندیشند و سرمایه‌گذاری بسیار کلان‌تری کنند.

کتاب حاضر، تا این روز (۲۴ تیر) که روزی تعیین کننده در بحران خوزستان بود حاوی روزشمار جامع است و از ۲۵ تیر تا پایان این ماه، فقط شامل روزشمار حوادث خوزستان است تا تبعات اولیه حوادث ۲۴ تیر ۱۳۵۸ در همین کتاب روشن شود و به جلد بعدی موکول نگردد.

کردستان و آذربایجان غربی

در جلد قبلی این کتاب، حادثه نقده است که با میتینگ مسلحانه حزب دمکرات کردستان شروع شد و در کتاب حاضر تبعات این حادثه یعنی تحصن و اعتراض و تهدید به مهاجرت و نیز موضع‌گیری‌های گروه‌ها و جناح‌های مختلف ذکر شده است.

سنندج و عزالدین حسینی در مهاباد.

مفتی‌زاده به نظام گرایشی وفادارانه نشان می‌داد و نیز می‌کوشید با زبان و انگیزه‌های اسلامی، هدف‌های سیاسی محلی را دنبال کند. نیروهای هوادار او نیز غالباً نیروهای اسلامی و مذهبی کردستان بودند، اما بر سر پاره‌ای مسائل از قبیل شأن و جایگاه نگرشی شیعی در انقلاب و نظام و نیز نوعی خودمختاری محلی، با نظام درگیری لفظی داشتند، هر چند از جانب نظام حمایت می‌شدند. اما عزالدین حسینی نه تنها اهداف گروه‌های غیرمذهبی را دنبال می‌کرد بلکه زبان و ادبیات و نظریه‌های آنان را نیز به کار می‌برد. هواداران او نیز جریان‌ها و گروه‌های الحادی و محارب مخالف اسلامیت نظام بودند. برادر وی شیخ جلال (امام جمعه بانه) نیز چنین وضعی داشت. اینان سخنگویان گروه‌های چپ غیرمذهبی و ناسیونالیست‌های غیرمذهبی‌کرد بودند و حتی از آنان کوشش ظاهری برای نمایش انگیزه‌های دینی نیز مشاهده نمی‌شد. همین دو دیدگاه و خط مشی باعث اختلاف مفتی‌زاده و عزالدین حسینی و طرفدارانشان شده بود. پاره‌ای از روحانیان کردستان می‌کوشیدند این دو را آشتی بدهند که تا آخر دوره مندرج در کتاب حاضر، توفیقی در این راه به دست نمی‌آورد.

حزب دمکرات در مهاباد و کومه‌له (در پوشش جمعیت دفاع از آزادی) و سازمان چریک‌های فدایی خلق بیشتر در سنندج به ابراز وجود می‌پرداختند ولی استحکام و فراگیری حزب دمکرات بیشتر بود و نیز کوشش شخص قاسملو برای اینکه

هر دو طرف ماجرا، به خصوص کردها، معترض بودند و جلسات مکرر مسئولان محلی و شخصیت‌های مذهبی و سیاسی کرد و ترک برای حل تبعات قضیه از جمله آوارگی برخی اهالی نرده، تشکیل می‌شد. در آخرین جلسه در بیست و سوم تیرماه، حقوق استاندار آذربایجان غربی، نمایندگان کردها و ترک‌های نرده و برخی معتمدان ترک و کرد این شهر و نمایندگان کردهای مهاباد شرکت داشتند که به این توافق‌ها دست یافتند: یک هیئت حل اختلاف در نرده با نظر دو روحانی ترک و کرد یعنی آقایان حاج ابراهیم محرر و ملاصالح رحیمی تشکیل شود؛ آوارگان نرده ساکن در مهاباد به شهر خود (نرده) بازگردند؛ خسارات وارده به مردم جبران شود و استانداری بودجه کافی را برای بازسازی اماکن مخروبه تأمین کند.

علاوه بر نرده، ناآرامی و اوضاع غیرعادی که بعضاً به تشنج و درگیری مسلحانه نیز می‌انجامید، خصلت عمومی مناطق و نواحی کردنشین بود. بعضاً ناامنی شبانه در جاده‌ها مشاهده می‌شد. درگیری‌ها و تصفیه حساب‌های قومی و محلی از جمله بر سر مسائل ارضی که ضدانقلابیون بازمانده از رژیم سلطنتی یا گروه‌های سیاسی محارب کرد به آن توسعه و جهت می‌دادند، به نحوی پراکنده وجود داشت. در این مدت به تدریج در کنار گروه‌های سازمان یافته‌ای چون حزب دمکرات و کومه‌له و شاخه کردستان سازمان چریک‌های فدایی خلق، دو قطب قدرت بومی نیز ظاهر شدند که نماینده دو تیپ متفاوت از روحانیان کردستان بودند: مفتی‌زاده در

در عین حفظ هویت محلی خویش، در دولت و نظام نیز پایگاه و جایگاهی داشته باشد، آشکار بود.

دولت موقت و شورای انقلاب و به طور کلی ارکان حاکمیت جدید برنامه مشخصی برای مهار و جهت‌دهی انقلاب در مناطق کردنشین نداشتند. سپاه نیز در پی توسعه تشکیلات و فراهم آوردن اولین امکانات ضروری حیات و بقای خویش بود و در موقعیتی قرار نداشت که بتواند به عنوان یک قطب تصمیم‌گیرنده و تأثیرگذار در کردستان ایفای نقش کند. در اواخر این دوره (بیستم تیرماه)، سپاه مریوان با عناصر مذهبی محلی تأسیس شد و این زنگ خطری برای جریان‌های محارب محلی بود، از این رو به قصد نابودی این نهاد قبل از پاگیری و جاگیری آن، سه روز بعد طی یک حمله بی‌رحمانه و بسیار خشن، از ۲۵ پاسدار محلی این مرکز نوپا، ۱۷ تن را به شهادت رساندند که بازگو کردن جزئیات و تبعات حادثه به جلد بعد موکول شده است.

گنبد و ترکمن صحرا

هرچند درگیری‌های اصلی ترکمن صحرا مربوط به کتاب‌های قبل و بعد از کتاب حاضر است، اما به هر حال سومین کانون بحران منطقه‌ای در این دوره، گنبد و منطقه ترکمن صحرا بود. به طور کلی درگیری‌ها و حوادث گنبد نسبت به خوزستان و کردستان فرعی و ناچیز بود، اما نسبت به گنجایش و پتانسیل نیروهای انسانی منطقه، می‌بایست جدی و با اهمیت تلقی می‌شد.

با حذف شیخ از معادلات منطقه و

افشای ماهیت جنایت کارانه و

وابسته سردمداران و عاملان اصلی

گروه‌های موسوم به خلق عرب، رد

مشروعیت و حذف فیزیکی آنان از

عرصه سیاسی خرمشهر و دیگر

شهرهای خوزستان به سرعت

عملی گردید.

در کتاب حاضر، ادامه حضور کانون فرهنگی سیاسی خلق ترکمن و نیز ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا که عملاً پوشش‌های محلی سازمان چریک‌های فدایی خلق بود در قالب فعالیت‌های نه‌چندان تشنج‌آفرین اما مستمر، به صورت دخالت در وضع اراضی، اعلام موضع در مورد جریان‌ها و شخصیت‌های ملی و محلی، حفظ مرکزیتی برای ترویج و رشد گرایش‌های قومی و انتشار تفکرات و عقاید مورد نظر سازمان مزبور در منطقه ترکمن نشین بوده است.

متقابلاً وزارت کشور و دادستان انقلاب و دیگر نهادهای مسئول بعضاً با دخالت‌ها و صدور اعلامیه‌هایی درباره مسائل مورد اختلاف، تلاش‌هایی برای حل مشکلات منطقه می‌کردند. نقطه قوت جریان‌های موسوم به خلق ترکمن، تأکید بر حل مسائل ارضی به نفع دهقانان و به ضرر بقایای رژیم گذشته بود که جذبه خاصی برای اهالی داشت و ماهرانه در تبلیغات و رفتار سیاسی عناصر و هواداران محلی سازمان چریک‌های فدایی خلق اعلام و ابراز می‌شد؛ امری که به جز برخی نیروهای انقلابی مذهبی و درگیر در حوادث، چندان مورد توجه مسئولان دولتی قرار نمی‌گرفت و لاقدر در سطح تبلیغات با آن منفعلانه برخورد می‌شد.

سیستان و بلوچستان

در اولین گزارش مندرج در این کتاب، درباره سیستان و بلوچستان اشاره شده است که یک گروه ۱۲۰ نفری از پاسداران سپاه و کمیته از تهران عازم این منطقه شدند و در پایگاه هوایی کنارک مستقر گردیدند تا به بررسی و حل مسائلی

دولت موقت و شورای انقلاب و به طور کلی ارکان حاکمیت جدید بر نامه مشخصی برای مهار و جهت دهی انقلاب در مناطق کردنشین نداشتند.

۲- سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی

دومین دسته از عواملی که در دوره مربوط به کتاب حاضر، می‌تواند عوامل بحران خوانده شود، موضع و موقعیت تعدادی از سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی است که هر یک به نحوی در این مصداق قرار می‌گیرند. در جلد اول این کتاب علاوه بر گروه‌های قومی و منطقه‌ای نظیر حزب دمکرات و کومه له، گروه‌هایی چون سازمان مجاهدین خلق، سازمان چریک‌های فدایی خلق، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، حزب توده و جبهه دمکراتیک ملی ایران که در متن روز شمار از آنان یاد شده و حوادث مربوط به آنان ذکر شده است، طی ضمائی معرفی شده‌اند و نیز در مقدمه کتاب گزارش کوتاهی از وضع آنان در طول دوره مطروحه در آن کتاب، آمده است. خواننده کتاب حاضر، قطعاً از مطالعه آن مطالب بی‌نیاز نیست زیرا آنچه در اینجا ذکر می‌شود، تنها مرور وضعیت آنان در دوره مربوط به کتاب حاضر است. هر چند خواننده کتاب با مواضع و عملکرد گروه‌های متعددی در طول این دوره مواجه می‌شود، اما عمده‌ترین گروه‌هایی که وضعیت آنان در این مرور قابل ذکر است، عبارتند از: سازمان مجاهدین خلق، سازمان چریک‌های فدایی خلق، حزب توده و سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر.

درباره وضع کلی دو سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق می‌توان نکات مشابهی را ملاحظه کرد: هر دو سازمان می‌کوشیدند از سویی نقش یک تشکل سیاسی را که به مبارزه مسالمت‌آمیز مشغول است، داشته باشند و به خصوص متوقع بودند که از امکانات دولتی و عمومی در این راه هر طور که بخواهند استفاده کنند و از سویی دیگر به تداوم نقش گذشته خود به عنوان یک گروه مسلح مخفی خودمختار خارج از چارچوب نظام تأکید داشتند. آنان در کنار فعالیت آشکار و علنی خود، راه اندازی و توسعه یک سازمان مسلح

چون آشوب‌های محلی، آدم‌ربایی، باج‌گیری، درگیری‌های مسلحانه، قاچاق سلاح و مواد مخدر و اختلافات مذهبی استان بپردازند. اعزام اینان به درخواست‌های مردم منطقه بود که عمدتاً متوقع جلوگیری از قاچاق سلاح و مواد مخدر بودند. عناصر و جریان‌های درگیر، خصلت صرفاً شرورانه و جنایت‌کارانه غیرسیاسی داشتند، اما بعضاً در سطح تبلیغات مورد استفاده برخی گرایش‌ها قرار می‌گرفتند، گرایش‌هایی که موجودیتشان از حد اعلام موجودیت و پخش اسامی فراتر نمی‌رفت؛ فی‌المثل یک هفته پس از اعزام نیروهای مزبور، تظاهراتی علیه کمیته‌ها ترتیب داده شد که گردانندگان آن از عنوان "هواداران سازمان دمکراتیک مردم بلوچستان" استفاده می‌کردند.

جنبه‌ای دیگر از درگیری‌های محدود و پراکنده این استان، ناشی از دامن زدن عامدانه به مسئله شیعه و سنی و جایگاه آن در نظام جدید بود؛ فی‌المثل در ۱۳/۳/۱۳۵۸ گروهی تحت عنوان "حزب اتحاد المسلمین" در زاهدان به راهپیمایی و صدور قطعنامه پرداختند و خواستار افزایش اختیارات استاندار و نیز گنجاندن "فقط اسلام" به عنوان مذهب رسمی در قانون اساسی شدند؛ در ۱۴/۴/۱۳۵۸ نیز یک راهپیمایی پنج هزار نفری در ایرانشهر در اعتراض به اصل ۱۳ پیش‌نویس قانون اساسی (مذهب رسمی شیعی) ترتیب یافت که در آن از خودمختاری سیستان و بلوچستان و خروج پاسداران اعزامی و سپردن امنیت محلی به افراد بومی نیز اعلام حمایت گردید.

"نیروهای مترقی" نازک‌تر از گل نمی‌گفت.

مهم‌ترین مشکل سازمان مجاهدین در این دوره، مسئله سعادت بود. وی که به جرم جاسوسی برای شوروی و در حین ارتکاب عمل تبادل اطلاعات دستگیر شده بود، یکی دیگر از نقاط آسیب‌پذیر سازمان را آشکار می‌کند. سازمان که برای توجیه اقدام وی دلیلی محکمه‌پذیر و مردم‌پسند نداشت مرتباً به نفی مشروعیت ارگان‌های قضایی و امنیتی درگیر در این قضیه می‌پرداخت و قدم به قدم در راهی که خود هنوز مایل به ورود به آن نبود (یعنی تقابل آشکار با نظام) و آن را زود می‌دانست، پیش می‌رفت. بسیج عمومی اعضا و طرفداران سازمان برای اینکه مسئله سعادت را به نفع خود حل کنند، به رغم وسعت کار و برنامه‌ریزی سنجیده سازمان، بی نتیجه ماند و نظام جدید به همت ارگان‌های نوپای خویش، بی تجربه اما استوار، در راه برقراری حاکمیت تام و تمام خود پیش می‌رفت و تسلیم تبلیغات نیرومند و تحرکات شدید نخبگان مخالف که در این مورد هم به طرفداری از سازمان برخاسته بودند، نمی‌شد.

در مورد سازمان چریک‌ها، به جز صدور اعلامیه و تحرکات محدود موضعی و اعلام مواضع تکراری در قبال ارتش و قانون اساسی و ...، مسئله مهم، حداقل مشروعیت لازم برای بقا بود که با دخالت سازمان در قضایای سنندج و گنبد، سخت آسیب دیده بود. در تاریخ دوم تیرماه حادثه به ظاهر کوچک دیگری ضربه بزرگ دیگری بر سازمان وارد کرد. در این تاریخ یکی از کمیته‌های تهران اعلام کرد که در مجیدیه یک انبار بزرگ

غیرعلنی را نیز دنبال می‌کردند. این دو سازمان برای خود این شأن را قائل بودند که از ضوابط و قوانین و نیز نهادهای رسمی نظام جدید به هر میزان که خود صلاح بدانند و بخواهند، تبعیت کنند. هر دو از موضعی تهاجمی و طلبکارانه با مشکلات فی‌مابین خود و نظام برخورد می‌کردند و حوادث و مسائل را در قالب منافع صرفاً تشکیلاتی خاص خود می‌دیدند و عنوان می‌کردند و عموماً آن را متناسب برای تحریک و برآشفتن هواداران و جداسدن آنها از نظام جدید، توضیح می‌دادند.

در این میان تفاوت‌هایی بین این دو سازمان وجود داشت. مهم‌ترین تفاوت این بود که سازمان مجاهدین خلق در پوشش مذهبی ادامه سیر می‌داد و نظیر سازمان چریک‌های فدایی خلق برای توده‌های مذهبی و عموم مشتاقان انقلاب و نظام جدید "غریبه" و خارج از مذهب و دین پذیرفته شده اکثریت عظیم برپاکنندگان انقلاب نبود. سازمان چریک‌های فدایی خلق این شانس مجاهدین خلق را نداشت که با بعضی به زبان و ادبیات اسلامی و با بعضی به زبان و ادبیات مارکسیستی حرف بزنند و با هر کدام در جهت توسعه تشکیلات خویش و نیرومندی آن، تا حد لزوم مشابهت و تطابق برقرار نماید.

یک تفاوت دیگر شتابزدگی سازمان چریک‌های فدایی خلق برای به دست گرفتن اسلحه در اوضاع مساعد بود که در سنندج و گنبد چنین کرد و به مشروعیت محدود قبلی خویش نیز آسیب جدی زد، امری که سازمان مجاهدین ماهرانه از آلوده شدن به آن پرهیز می‌کرد در عین اینکه هیچ‌گاه به

سلاح و مهمات متعلق به سازمان چریک‌های فدایی خلق کشف شده است که سلاح‌ها ضبط و سه تن نیز دستگیر شده‌اند. این، از جنبه نمادین و سمبولیک برای سازمان بسیار آزردهنده بود. سخنگوی سازمان در یک کنفرانس مطبوعاتی، میزان سلاح‌های اعلام شده را اغراق آمیز و تحریک کننده خواند و با تأکید بر حق سازمان برای داشتن سلاح، استرداد سلاح‌ها و آزادی افراد دستگیر شده را درخواست کرد. اما آشکارا مشخص بود این گونه برخوردها با سازمانی که با دعای انقلابی و سوابق مبارزاتی در عرصه سیاسی آن روز فعالیت داشت، در افکار عمومی و در نزد نیروهای فعال سیاسی و انقلابی که عموماً مذهبی بودند، یک امر و هنجار پذیرفته شده و حتی ضروری است. فی الواقع سازمان چریک‌ها با بحران عمیق مشروعیت مواجه بود و می‌بایست برای ماندن با حداقل اعتبار مانده از گذشته، در ساختار و اهداف و اساس حرکت خویش تغییرات جدی و وسیعی به وجود می‌آورد، امری که خود به خود از جنبه‌ای دیگر نفی کننده هویت مطلوب این سازمان به شمار می‌رفت و البته ظرفیت و حدود ذهنی و بینشی سران سازمان نیز در حد ایجاد چنین تغییراتی نبود.

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر دیگر سازمان مطرح در این دوره است. البته شهرت سازمان پیکار بیشتر ناشی از گذشته این سازمان است و الا در اوضاع ماه‌های پس از انقلاب از جمله دوره مربوط به کتاب حاضر، در معاملات سیاسی نقشی نزدیک به صفر داشت. یک سازمان کوچک اما پر سروصدا که در نشریاتش تمامی جریان‌ها و گروه‌های مذهبی و غیرمذهبی را درهم می‌پیچید اما هیچ‌گاه به برگزاری

یک راهپیمایی حتی ۲۰۰ نفره در تهران، قادر نگردید. گذشته این سازمان به مثابه یک ارثیه نفرت‌آور و مطرود کننده حامل آن، به سازمان پیکار شهرتی منفی داده بود که هیچ‌گاه گریبان عناصر آن را رها نکرد. در دوره مربوط به کتاب حاضر (۱۳۵۸/۴/۱۲) وقتی تقی شهرام از اولین پایه‌گذاران این سازمان، دستگیر شد، کمیته مرکزی انقلاب اسلامی اعلام کرد: «تقی شهرام یکی از عاملین انحراف ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق و از عوامل قتل ناجوان مردانه مجید شریف‌واقفی و صمدیه لباف و ۷ تن دیگر از اعضای سازمان مذکور، در امیرآباد جنوبی توسط فردی که قبلاً با وی همکاری داشته، شناسایی شد و با همکاری افراد کمیته دستگیر و به زندان قصر منتقل گردید.» این امر، در میان کلیه نیروهای سیاسی - انقلابی - مذهبی و غیرمذهبی هیچ اعتراضی را برنمیگذاخت، تنها سران سازمان مجاهدین خلق هشدار دادند که مبادا "ارتجاع" از این ماجرا سوءاستفاده کند. البته سران جدید سازمان (رجوی و خیابانی) از قبل هم هیچ‌گاه علیه سران پیکار و عاملان انشعاب مارکسیستی (رسمی) در سازمان مجاهدین موضع‌گیری نکرده بودند و تنها در یک سری مباحثات علمی (!) آنان را اپورتونیست چپ نما خوانده بودند آن هم با صدبار تأکید که اختلافات درون نیروهای مترقی نباید باعث سوءاستفاده ارتجاع شود.

گروه قابل ذکر دیگر، حزب توده است. این گروه برخلاف سه سازمان سابق الذکر، با نظام جدید از در دوستی درآمد و می‌کوشید حلقه وصل بین سازمان‌های مارکسیستی و غیرمذهبی با نظام جدید باشد. از موضع نیروهای داخل نظام،

در کتاب حاضر، ادامه حضور کانون فرهنگی سیاسی خلق ترکمن و نیز ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا که عملاً پوشش‌های محلی سازمان چریک‌های فدایی خلق بود در قالب فعالیت‌های نه چندان تشنج‌آفرین اما مستمر، به صورت دخالت در وضع اراضی، اعلام موضع در مورد جریان‌ها و شخصیت‌های ملی و محلی، حفظ مرکزیتی برای ترویج و رشد گرایش‌های قومی و انتشار تفکرات و عقاید مورد نظر سازمان مزبور در منطقه ترکمن نشین بوده است.

به گله‌گذاری می‌پرداخت که چرا در مورد اقدامات و سوابق انقلابی حزب توده در رسانه‌های انقلاب سکوت حاکم است و پیشنهاد تشکیل "جبهه متحد خلق علیه امپریالیسم" می‌داد که باید از همه جریان‌های صادق و انقلابی چون حزب جمهوری اسلامی تا فداییان و مجاهدین خلق تشکیل شود. بارها ضرورت "اتحاد همه نیروهای علاقه‌مند به پیروزی انقلاب ضدامپریالیستی و دمکراتیک خلق ایران" را یادآور می‌شد و در مورد تحریکات مضر و مشروعیت خراب‌کن گروه‌های چپ نما در سراسر کشور، هشدار می‌داد. تلاش حزب توده در جهت ایجاد وجهه مثبت برای شوروی در ایران، آشکار بود و عنوان می‌کرد که تغییرات سیاسی در ایران، فرصت‌های شایان توجهی برای بسط مناسبات شوروی و ایران به دست داده است.

افزون بر آنچه ذکر شد، این حزب نیز دچار میراث‌های منفی تاریخی بود. سابقه حزب توده را همه نیروهای مذهبی و غیرمذهبی (اعم از ملی‌گرا یا کمونیست) همواره بر سر این حزب می‌کوبیدند، نوع برخورد با دولت مصدق، خالی کردن میدان مبارزه، تسلیم شدن‌ها و فرارها و نیز وابسته بودن تمام عیار و آشکار این حزب به حزب مادر یعنی دولت شوروی، این گروه را در خلأ نداشتن مشروعیت لازم برای ادامه کار سرگردان ساخته بود، اما کادری‌های باتجربه این حزب سرسختانه می‌کوشیدند که هرچند با کندی اما مداوم خود را تطهیر سازند و اثبات کنند که در نظام جدید، جزء نیروهای وفادار به نظام و امام خمینی هستند. اتفاقاً همین امر از عوامل

مهم فحاشی دائمی گروه‌های ریز و درشت مارکسیستی علیه این حزب بود که حتی در عناوین کتب و مقالات خود، آن را با واژه‌هایی چون "لجن متعفن" خطاب می‌کردند.

در طول این دوره اتفاق قابل ذکر درباره این حزب، انتشار نام گروهی از مأموران و همکاران ساواک، در مطبوعات بود که نام هوشنگ اسدی (عضو شورای سردبیری کیهان در ماه‌های اول پیروزی انقلاب) از اعضای سرشناس حزب توده نیز جزء این گروه بود. در واکنش به آن، دبیرخانه کمیته مرکزی حزب توده در ارگان این حزب "برای رفع شبهه از این رفیق" اعلام کرد که هوشنگ اسدی عضو حزب توده ایران است و به دستور حزب و برای اجرای مأموریت محوله، از طریق شبکه مخفی حزب توده ایران به درون ساواک رخنه کرده بود و در این ارتباط موفق به انجام دادن خدمات موثری شده است. این ماجرا سبب شد مخالفان حزب توده به خصوص مائوئیست‌ها به دلیل دیگری برای کوبیدن آن دست یابند و با نیشخند از حزب بخواهند که یک بار اسامی کلیه توده‌ای‌های مامور به ساواک را اعلام کند، تا اگر باز هم اسامی جدید از ساواکی‌های توده‌ای بیرون آمد، ادعای نفوذ نکند!

دادگاه‌های انقلاب

در اوایل دوره مربوط به کتاب حاضر (۱۳۵۸/۲/۱۸)، در دادگاه‌های انقلاب حکم اعدام ۲۷ تن از عمال رژیم گذشته از جمله "حبیب‌الله القانیان" سرمایه‌دار معروف صادر شد. واکنش اسرائیل و محافل وابسته به آن در این باره بسیار تند و خشم‌آلود بود. "بگین" نخست‌وزیر اسرائیل، در پارلمان این

کشور به مناسبت تیرباران القانیان سخن گفت و با ابراز تاسف از نقض حقوق بشر، از جهانیان دعوت کرد که کاری کنند تا اعدام افراد در ایران متوقف شود. موشه دایان وزیر خارجه اسرائیل نیز پس از یک ساعت مذاکره با وزیر خارجه فرانسه در این باره، به خبرنگاران گفت: "اعدام القانیان سابقه خطرناکی را به وجود می آورد." خبرگزاری فرانسه از بروکسل گزارش داد: "اعدام القانیان سرمایه دار ایرانی و یکی از مشهورترین اعضای جامعه یهود موجب اضطراب و تأثر دولت بلژیک گردید. آقای هانری سیمونه وزیر خارجه بلژیک به سفیر بلژیک در ایران دستور داد که در این باره از دولت ایران توضیح بخواهد. نگرانی دولت بلژیک بیشتر از دلایلی است که دادگاه های ایرانی برای اعدام او آورده اند، یعنی رواج فساد و رابطه با اسرائیل و صهیونیسم." تعدادی از رهبران گروه های یهودی اروپا و آمریکا نیز از اینکه القانیان به دلیل رابطه وی با اسرائیل و صهیونیسم اعدام شده است، اظهار نگرانی کردند.

در کنار فشارهای خارجی، در داخل نیز برخی انتقادات به نحوه عملکرد دادگاه های انقلاب و شکل محاکمات ابراز می شد. افرادی چون آیت الله شریعتمداری و آیت الله طباطبایی قمی از موضع اشکالات شرعی، به نحوه قضاوت ها انتقاداتی وارد می کردند. چند روز بعد از اعدام القانیان، آیت الله خلخالی به عنوان رئیس دادگاه های انقلاب در یک کنفرانس مطبوعاتی مفصلاً به پاسخ گویی اشکالات پرداخت، سپس افزود که دادگاه های انقلاب دست امپریالیسم و

صهیونیسم را قطع کرده اند و جراید خارجی را متهم کرد که با انقلاب ایران سر عناد دارند. وی به دادگاه نورنبرگ اشاره کرد که افرادی در آن محاکمه و اعدام شدند که هیچ گاه خود تفنگ دست نگرفته بودند. او فهرستی از اسامی سران رژیم گذشته را در اختیار مطبوعات قرار داد و اعلام کرد که اینان محکوم به اعدام شده اند و چنانچه در هر جای عالم کسی ترورشان کرد، حکم دادگاه را اجرا کرده است و دولت ها نباید متعرض وی شوند. در این فهرست از جمله اسامی زیر به چشم می خورد: محمدرضا پهلوی، فرح پهلوی، اشرف پهلوی، فریده دیبا (مادر فرح)، اردشیر زاهدی، غلامرضا از هاری، پالیزبان، اوپسی، شعبان جعفری (مشهور به شعبان بی مخ).

با اوج گیری مباحثات مربوط به عملکرد دادگاه ها و به خصوص در حالی که دولت موقت نیز نارضایتی خود را از دادگاه ها به وضوح و مکرر اعلام می کرد و نیز با توجه به اینکه زمان بیشتری از روزهای داغ و بحرانی پیروزی انقلاب می گذشت، نیاز به تبیین شیوه محاکمات محسوس تر می گردید، از این رو افرادی چون آیت الله آذری قمی دادستان انقلاب تهران (۱۳۵۸/۲/۲۶) و آیت الله شیخ علی تهرانی × رئیس دادگاه های انقلاب مشهد (۱۳۵۸/۳/۲۱) به تشریح رویه قضایی و موازین و ملاک های صدور احکام و نیز چگونگی اطلاق و شمول عناوینی چون مفسد فی الارض، محاربه با خدا و رسول و دیگر مسائل مربوط پرداختند.

وقتی دکتر ابراهیم یزدی وزیر خارجه دولت موقت، در پاسخ به اقدامات و صدور قطع نامه سنای آمریکا علیه ایران (در جای

درباره وضع کلی دو سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق می‌توان نکات مشابهی را ملاحظه کرد: هر دو سازمان می‌کوشیدند از سویی نقش یک تشکل سیاسی را که به مبارزه مسالمت‌آمیز مشغول است، داشته باشند و به خصوص متوقع بودند که از امکانات دولتی و عمومی در این راه هر طور که بخواهند استفاده کنند و از سوی دیگر به تداوم نقش گذشته خود به عنوان یک گروه مسلح مخفی خودمختار خارج از چارچوب نظام تأکید داشتند.

ایران و آمریکا و بهانه‌ای برای اعمال دشمنی و فشار آمریکا بر ایران گردید که لازم است در مبحث روابط ایران و آمریکا به آن توجه شود. در اینجا فقط یادآوری می‌شود که حفظ پایگاه‌هایی که آمریکا برای آینده به آن امید بسته بود، با شیوه‌ای که در دادگاه‌های انقلاب اتخاذ گردید، به صورت امری محال درآمد و قلع و قمع عناصری که آمریکا می‌توانست در صورت لزوم و در زمان مقتضی به آنان امیدوار باشد، به کلی محاسبات این کشور را به هم ریخت. در این هنگام حربه حقوق بشر به صورت اهرم فشاری علیه انقلاب اسلامی به کار گرفته شد، حربه‌ای که حتی امثال بگین و موشه دایان در حملات خود علیه انقلاب اسلامی، از آن استفاده می‌کردند.

با وجود همه آنچه ذکر شد، دادگاه‌های انقلاب با روندی که از ابتدای پیروزی انقلاب تا چند ماه بعد ادامه یافت، به طور طبیعی نمی‌توانست ادامه پیدا کند و نظیر سایر نهادها و بخش‌های نظام جدید، قوه قضائیه نیز لاجرم و به تدریج همپای ثبات نسبی نظام جدید، می‌بایست در ساختار یک "نظام" قرار می‌گرفت و این طبعاً با آنچه در "وضعیت انقلابی" مشروع و مقبول می‌بود، خود به خود وضعی متفاوت را ایجاد می‌کرد. البته با سپری شدن این دوره، عوارض آن منتفی نمی‌گردید و در اینجا آمریکا بیشتر از همه متضرر شده بود.

۳- دو کانون نگرانی در روابط خارجی نظام جدید: آمریکا و عراق

در این دوره، در روابط خارجی نظام جدید بحران یا اختلال و درگیری عمده‌ای مشاهده نمی‌شد. وضع جدید کشور در زمینه سیاست و روابط خارجی با فرم‌ها و هنجارهای تقریباً قابل پیش‌بینی و طبیعی بروز انقلاب اسلامی همراه بود. به جز

خود بحث خواهد شد)، در اصل صلاحیت و مسئولیت آقای خلخالی در دادگاه‌های انقلاب ابراز تردید کرد، وی (آقای خلخالی) در واکنش، به تکذیب شایعات موجود درباره برکناری خود از ریاست دادگاه‌های انقلاب پرداخت و بر ادامه خط مشی ملت و امام خمینی بر ضرورت اعدام شاه و جنایت‌کاران رژیم گذشته تأکید کرد، اما یکی دو روز بعد استعفای وی به صورت قطعی اعلام گردید. خبرگزاری رویتر در این باره گزارش داد که همسر آقای خلخالی در مصاحبه با این خبرگزاری گفته است که آقای خلخالی در پی جنجالی که بر سر صدور حکم اعدام شاه برپا شد، استعفا کرده است.

در اواخر این دوره (۱۳۵۸/۴/۱۸)، در پیام امام خمینی به مناسبت نیمه شعبان، مطالبی آمده بود که در افواه عمومی و مطبوعات، فرمان عفو عمومی تلقی و عنوان گردید. در این پیام آمده بود: "کلیه متهمینی که در رژیم سابق مرتکب تقصیراتی شده‌اند، بخشوده می‌شوند، به استثنای اشخاصی که مبادرت به قتل مردم نموده یا دستور آن را صادر کرده‌اند، یا زندانیان انقلابی ما را شکنجه داده‌اند." یادآوری می‌شود که بحث عفو عمومی و افراد واجد شرایط آن از مدتی پیش از پیام امام، در گفت و گوهای افرادی چون مبشری وزیر دادگستری (۱۳۵۸/۲/۲۳)، ابوالفتح بنی‌صدر دادستان کل کشور (۱۳۵۸/۲/۲۴) و دیگران طرح و بحث می‌شد، حتی دفتر امام نیز از قول امام (۱۳۵۸/۲/۲۳) اعلام کرد که به جز در مورد کشتار و شکنجه منجر به مرگ، هیچ دادگاهی حق اعدام ندارد و متخلفان قصاص خواهند شد.

عملکرد دادگاه‌های انقلاب به خصوص پس از صدور حکم اعدام غیابی برای شاه و دیگران، به صورت نمودی از اختلافات

در کنار فشارهای خارجی، در داخل نیز برخی انتقادات به نحوه عملکرد دادگاه‌های انقلاب و شکل محاکات ابراز می‌شد. افرادی چون آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله طباطبایی قمی از موضع اشکالات شرعی، به نحوه قضاوت‌ها انتقاداتی وارد می‌کردند.

امریکا و عراق که وضع خاصی داشتند و لازم است جداگانه راجع به آن بحث و بررسی شود در سایر موارد اوضاع تقریباً عادی بود.

در اوایل این دوره (۱۳۵۸/۲/۲۴) در جلسه هیئت دولت، پیوستن ایران به جنبش عدم تعهد و شرکت نماینده ایران در اجلاس سران این جنبش در هاوانا، بررسی می‌شود و همزمان سفیر ایران در شوروی بر غیر متعهد بودن ایران جدید و عدم واگذاری پایگاه نظامی و جاسوسی علیه شوروی، تأکید می‌کند. در هفته بعد (۱۳۵۸/۳/۱۹) اعلام شد که عضویت ایران و پاکستان به عنوان اعضای رسمی جنبش عدم تعهد، در کنفرانس وزیران خارجی این جنبش در سری لانکا بررسی و تصویب گردیده است. قبل از این، انقلاب اسلامی باعث از هم گسیخته شدن پیمان نظامی سنتو گردیده و عملاً شرط مقدم پیوستن ایران به جنبش عدم تعهد فراهم شده بود. برخی محافل سیاسی و خبری (فی‌المثل بی.بی.سی در ۱۳۵۸/۳/۵) با اشاره به قراردادهای وسیع و متعدد نظامی ایران و امریکا، تردیدهایی را در زمینه خارج شدن عملی ایران از مدار نظامی امریکا و پیوستن به اردوی عدم تعهد، ابراز می‌کردند که نهایتاً بی‌مورد بودن آن روشن شد.

تیرگی روابط ایران با "مصر کمپ دیویدی شده" با توجه به تسلیم لایحه حق پناهندگی سیاسی شاه به پارلمان این کشور توسط انور سادات (۱۳۵۸/۴/۲۱) و از سوی دیگر، مصاحبه مطبوعاتی معمر قذافی پس از کنفرانس طرابلس در حمایت از

انقلاب ایران در واقع جایگاه جدید ایران را در معادلات منطقه‌ای و در جناح بندی‌های خاورمیانه نشان می‌داد. اعلام پشتیبانی کنگره فوق‌العاده رهبران انقلاب لیبی و فلسطین از ایران علیه صهیونیست‌ها و امپریالیست‌ها، نمود دیگری از اینجایگاه جدید منطقه‌ای بود. هرچند، شکل‌گیری و اعلام یک سیاست خارجی منسجم و در شأن انقلاب، دور از واقعیت‌های موجود و دور از دسترس حاکمیت جدید به نظر می‌رسید اما پتانسیل موجود در انقلاب، صرف‌نظر از نگرش‌های خاص حاکم بر مردان دولت موقت و به‌طور کلی صرف‌نظر از مواضع نخبگان جدید، خود به خود ایران را در مسیری قرار می‌داد که طبع و خصلت انقلاب اسلامی را در یک حداقل ضروری، بتواند پاسخ‌گو باشد. به این دلیل بود که حتی از عناصر معتدل و حتی از محافظه‌کاران نیز، در این دوره، غالباً مواضع انقلابی و رادیکال مشاهده می‌شد.

در مورد امریکا به عنوان یکی از دو کانون ناهنجاری‌ها و مشکلات سیاست خارجی نظام جدید، لازم است توجه شود که در دوره مربوط به کتاب حاضر، بحران و درگیری چندان دور از انتظاری وجود نداشته است، هر چند نطفه‌های بحران‌ها و درگیری‌های بزرگ آتی، در همین ایام، هرچند با ظاهری نه چندان نگران‌کننده، در حال شکل‌گیری بود. در اول این دوره (۱۳۵۸/۲/۱۷) سفر وارن کریستوفر معاون وزارت خارجه امریکا به ترکیه جهت تمديد و تقویت قرارداد دو جانبه استقرار پایگاه‌های امریکایی در خاک این همسایه ایران، اولین نشانه‌های جهت‌گیری امریکا در تحرك منطقه‌ای خود بعد از

با اوج‌گیری مباحثات مربوط به عملکرد دادگاه‌ها و به خصوص در حالی که دولت موقت نیز ناراضایتی خود را از دادگاه‌ها به وضوح و مکرر اعلام می‌کرد و نیز با توجه به اینکه زمان بیشتری از روزهای داغ و بحرانی پیروزی انقلاب می‌گذشت، نیاز به تبیین شیوه محاکمات محسوس تر می‌گردید.

سوی دیگر) و در گزارش دیگر که سفارت برای آژانس بین المللی ارتباطات ایالات متحده در واشنگتن ارسال کرده بود به وجود جو شدید ضد امریکایی در ایران اشاره شده بود و اینکه "این امر مانع تحقق اهداف کنونی امریکاست که می‌کوشد در زمینه‌هایی که دولت موقت به خدمات و محصولات امریکا احتیاج دارد، روابط را باز نگاه دارد." در این گزارش سپس تأکید شده بود: "وجه اخیر بین المللی ایران بر پیچیدگی این اوضاع افزوده است. پیشنهادها این است که از طرق مختلف از جمله بخش فارسی رادیو امریکا، ایالات متحده بکوشد تصویری مورد پسندتر و مناسب‌تر در ایران از خودش ترسیم کند."

در این حال و برخلاف توصیه‌های مزبور، جرج بوش کاندیدای جمهوری خواهان برای ریاست جمهوری دوره بعدی، دولت وقت دمکرات‌ها را در خصوص بحران ایران شدیداً سرزنش و محکوم کرد و افزود: "می‌بایست شاه را به هر وسیله‌ای از پریشانی و درماندگی نجات می‌دادیم. يك خط مشی سفت و سخت بایستی پایه سیاست خارجی امریکا را تشکیل می‌داد." از سوی دیگر، وزیر خارجه امریکا (سایروس ونس) در مقابل کنگره این کشور (۱۳۵۸/۲/۲۲) اوضاع ایران را بسیار شکننده توصیف کرد و گفت: "نخست وزیر کنونی مرد بسیار لایقی است که در جهتی سازنده حرکت

دست دادن پایگاه بزرگ و مطمئن ایران بود. طرح تاسیس يك نیروی صدو ده هزار نفری (واکنش سریع) جهت حفظ منافع امریکا در سراسر جهان به ویژه در خلیج فارس، نشانه دیگری از نوع نگرش سیاستمداران خارجی این کشور به جایگاه جدید ایران بود.

دو گزارش همزمان سفارت امریکا در تهران (۱۳۵۸/۲/۱۹)، بیانگر چگونگی روابط امریکا و ایران در شروع این دوره بود: يك گزارش، تلگراف سفارت امریکا در تهران به وزارت خارجه و دیگر سفارتخانه‌های این کشور در جهان بود که در آن تأکید شده بود: "در ایران سیاست خارجی، عملاً به طور کامل در اختیار خمینی است." در ادامه، رئیس نظره‌های امام در این باره چنین بازگو شده است: "کوشش فراوان برای اتحاد اسلامی؛ دشمنی عمیق با اسرائیل؛ بدگمانی و بدبینی به امریکا و شوروی." ویلیام سولیوان سفیر امریکا در ایران، سپس افزوده بود: "در حال حاضر من هیچ راه حل سریع و موثری که سیاست افراطی نوین ایران را معتدل کند، نمی‌بینم. در فرصت‌هایی که به دست می‌آید ما می‌کوشیم ذهن خمینی و طرفدارانش را از راه افراد نزدیک به او تعدیل کنیم، موضع ما در قبال دولت خوب است و می‌خواهیم به درخواست او درباره اطلاعات سیاسی و مشاوره در ارتش پاسخ بدهیم و نقش مثبت داشته باشیم. اگر این دولت دوام پیدا کند، موقعیت بهتری به وجود خواهد آمد."

در اولین گزارش سولیوان، به دوگانگی قدرت (دولت موقت مهندس بازرگان از سویی و نهادهای انقلابی و امام خمینی از

می‌کند. "ونس افزود: "وی در شرایط سختی به سر می‌برد." در حالی که دولت آمریکا در پی برقراری ارتباط خاصی با شخصیت‌های مختلفی از جمله آیت‌الله شریعتمداری و امیرانتظام، سخن‌گوی دولت موقت، بود تا بتواند تز ایجاد دولت میانه‌رو در ایران را جلو ببرد (و این کوشش تا اواخر دوره ادامه یافت)، سنای این کشور در قطع‌نامه‌ای حاوی محکومیت اعدام‌ها در ایران و انتقاد از صدور حکم قتل شاه که در باهاما زندگی می‌کرد همچنین این تهدید که اگر اعدام‌ها ادامه یابد، ممکن است در روابط دوستانه ایران و آمریکا لطمه وارد شود، گامی در جهت وخیم‌تر کردن اوضاع در روابط فی‌مابین با ایران برداشت. این اقدام با واکنش سخت ایران روبه‌رو شد و درست برعکس تلاش‌های ادعایی امریکاییان در هموار کردن راه دوستی، کینه و احساس ضد امریکایی را تشدید کرد و توسعه بسیار بیشتری بخشید. قطعنامه ۱۷ می (۱۳۵۸/۲/۲۷) با ابراز انزجار تقریباً گروه‌ها و اشخاص فعال سیاسی در داخل ایران و نیز با موج ابراز نفرت توده‌های مردم مواجه شد و راهپیمایی‌های همه گروه‌های مختلف به طور وسیع در سراسر کشور پی‌درپی برگزار می‌گردید؛ از جمله وزارت خارجه دولت موقت اطلاعیه‌ای انتشار داد و

درخواست تعویق اعزام والتر کاتلر سفیر جدید را که بجای سولیوان تعیین شده بود، مطرح کرد. این درخواست بعداً به درخواست تعویض کاتلر تبدیل شد، درخواستی که دولت آمریکا آن را رد کرد (۱۳۵۸/۳/۱۴) و به این ترتیب بعد از سولیوان، هیچ‌گاه سفیر جدیدی از آمریکا به ایران اعزام نگردید و رابطه دیپلماتیک ایران و آمریکا بعد از انقلاب اسلامی، هیچ‌گاه در حد سفیر برقرار نشد تا بعد از قضایای لانه که به قطع کامل این رابطه انجامید.

گزارش‌های بعدی سفارت آمریکا از بدتر شدن اوضاع بعد از صدور قطعنامه سنای این کشور حکایت می‌کرد و صراحتاً از "بسیار غم‌انگیز بودن دورنمای وضع آمریکا در ماه‌های آتی در ایران، گزارش می‌دهد. در این گزارش‌ها، هر چه بیشتر حساب دولت موقت از امام خمینی جدا می‌شد و از اینکه ملاقات‌های اعضای سفارت با اعضای دولت موقت بتواند در زمان حضور و دخالت امام خمینی به جایی برسد، ناامیدی بیشتری ابراز می‌شد.

نوع رابطه اعضای دولت موقت با سفارت آمریکا خود موضوع پیچیده‌ای است که جایگاه بررسی آن در حوصله این مقدمه نمی‌گنجد. يك جنبه از چند جنبه در هم تنیده مسائل مربوط به دولت موقت، نوع رابطه اعضای آن با اعضای سفارت آمریکا بود. این پیچیدگی، در زمان و اوضاع خاص و بسیار دشوار ماه‌های نخست پس از پیروزی انقلاب که نه تجربه حکومت و نه قدرت لازم برای آن وجود داشت، بیشتر می‌شد اما در اینجا قطعاً می‌توان به این مطلب اشاره کرد که دو قطبی

کانون دیگر ایجاد و توسعه ناروشنی و اختلال در سیاست خارجی ایران، عراق بود که آشکارا در سه جنبه مختلف به ستیزه‌گری می‌پرداخت. جنبه اول در قضایای خوزستان و تحرکات موسوم به خلق عرب بود؛ جنبه دیگر تحرکات ایذایی و غیرمسئولانه در نقاط مرزی بود که نوعی تشنج اعلام نشده را در خطوط مرزی دو کشور به وجود آورد؛ جنبه سوم نوع برخورد با گرایش‌های اسلامی در شهروندان عراقی بود که به کلی در این باره سیاست سرکوب و تخطئه را در پیش گرفته بود و کوچک‌ترین حقوقی برای مردم عراق در این جهت قائل نمی‌شد.

عراق در دشمنی با ایران ضمن پیمودن سریع این راه، بعضاً کمی هم خویشتن‌داری به خرج می‌داد و در کنار جنگ تبلیغاتی و دعاوی مختلفی از جمله درباره "سه جزیره" و امثال آن، گاهی از دوستی‌ها دم می‌زد و قبل از آمادگی کامل، از اینکه طرف ایرانی یکسره به دشمنی بیندیشد و هشیار گردد، پرهیز می‌کرد. شاید تا آن زمان حاکمیت عراق، درباره میزان دشمنی با ایران و زمان و نحوه بروز آن، یکپارچگی کاملی نداشت.

در این دوره دو حرکت متناوب در سیاست خارجی عراق

عملکرد دادگاه‌های انقلاب به خصوص پس از صدور حکم اعدام غیابی برای شاه و دیگران، به صورت نمودی از اختلافات ایران و امریکا و بهانه‌ای برای اعمال دشمنی و فشار امریکا بر ایران گردید.

بودن قدرت حاکم پس از پیروزی انقلاب و ترجیح قطب دولت موقت بر قطب امام و تعدادی از شخصیت‌ها و نهادهای رسمی، امری بود که صراحتاً و مکرراً امریکاییان تکرار می‌کردند. آیا سران دولت موقت با موفقیت در پی بازی دادن امریکا بودند؟ اثبات این فرضیه بسیار بسیار مشکل است و نیز ادعای آن هم وجود ندارد. بنابراین یک فرضیه احتمال قوی پیدا می‌کند و آن اینکه امریکاییان دولت موقت را نه دولت برگزیده خویش، لاقلاً مجرای مناسبی برای عبور از بحران و تسلیم قدرت سیاسی ایران به دولت مطلوب امریکا می‌شمردند. نوع برخورد با انتشار مطالبی در برخی مطبوعات ایرانی و امریکایی درباره تابعیت امریکایی دکتر یزدی، در اوایل این دوره (۱۳۵۸/۲/۲۰) و دستورالعمل وزارت خارجه امریکا برای چگونگی مسکوت گذاردن این موضوع در اواخر دوره (۱۳۵۸/۴/۲۹) نشان از این داشت که امریکا مایل نبود عناصر دولت موقت، شهرت امریکایی بودن داشته باشند اما نه اینکه عکس این مطلب را نیز کاملاً در دستور کار داشته باشد و برای امحاء آن برنامه‌ریزی کند.

به هر صورت در اواخر این دوره، گسترش نیروی دریایی امریکا در اقیانوس هند و خلیج فارس مشهود بود تا حدی که سفارت این کشور در تهران از وزارت خارجه دولت خود خواست که جواب‌هایی برای سؤال‌های دولت موقت درباره هدف امریکا از این اقدامات تعیین کند. اما بعضی از نشریات امریکایی ناتوانی این کشور را از مداخله نظامی در خلیج فارس به دلیل مخاطرات عدیده از جمله دخالت شوروی، رد کردند.

(بجز مورد ایران) مشهود بود: یکی طرح مسئله وحدت سوریه و عراق که البکر دنبال می‌کرد و ظاهراً در اواخر خرداد ۱۳۵۸ به نتایج بسیار امیدوار کننده‌ای نیز رسیده بود. اما اندک زمانی بعد، البکر از قدرت برکنار شد و صدام حسین به صورت قدرت مطلقه و تنها قدرت حکومت عراق در آمد و مجدداً کینه توزی با سوریه که در پی آشتی ایران و عراق نیز بود از محورهای اصلی سیاست خارجی عراق قرار داده می‌شود. حرکت دوم، نزدیکی تدریجی عراق به کشورهای غربی و نیز متحدان منطقه‌ای غرب (ارتجاع منطقه) بود. این حرکت برخلاف حرکت نزدیکی به سوریه، تداوم و تعمیق یافت و زمینه‌های تقویت هرچه بیشتر سیاسی و نظامی عراق در دوره آمادگی علیه ایران را فراهم آورد. قرارداد ۱/۵ میلیارد دلاری خرید تسلیحات نظامی از فرانسه و گزارش صوت الجماهیر از ملاقات‌های سعدون حمادی وزیر خارجه عراق با وزیران خارجه کشورهای "برادر عرب" در شروع این دوره (۱۳۵۸/۲/۱۹)، نمونه‌ای از این رفتار سیاسی عراق بود. برعکس عراق، انقلاب اسلامی در وضعیتی نبود که بتواند یک انسجام همه‌جانبه در بخش‌های داخلی و خارجی کشور به وجود بیاورد و برای جنگ یا صلح برنامه‌ای داشته باشد. در ایران تنها یک نیروی آمره قاهره وجود داشت که موقتاً تمامی مشکلات را مهار می‌کرد و مانع از هم‌گسیختگی نظام جدید می‌شد و مهلت ایجاد می‌کرد تا در یک سیر تدریجی و طبیعی، ساختار و نهادهای نظام جدید شکل بگیرند. این نیروی آمره قاهره، همان مشروعیت وافر و عظیم انقلاب اسلامی بود که به خصوص در شخص امام متبلور می‌شد و

تمامی ضعف‌ها و کمبودها را جبران می‌کرد، از جمله فقدان وضعف نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی که لازمه بقای یک نظام مستقر در یک موقعیت ژئوپلیتیکی حساس است.

۴- ارتش و سپاه

با شروع دوره مربوط به کتاب حاضر، سپاه نیز اولین روزهای حیات رسمی خود به صورت یک نیروی متمرکز و دائمی و قانونی را شروع کرد. در جلد اول، چگونگی شکل‌گیری چند سپاه موازی و سپس تمرکز آنها و در نهایت رسمیت و قانونی شدن و تثبیت جایگاه تشکیلاتی زیر نظر شورای انقلاب و با فرماندهی امام خمینی را مرور کردیم. در این دوره سپاه طبیعتاً پیام گسترش و توسعه اولیه خود را می‌گذراند. در تمام طول این دوره شاهد "اعلام موجودیت" تدریجی و پی‌درپی سپاه‌های شهرستان‌ها و استان‌های کشور بودیم که هرکدام با یک بیانیه سیاسی عقیدتی به "اعلام موجودیت" و نیز به "اعلام مواضع" می‌پرداختند. کوشش برای جذب امکانات لازم از قبیل ساختمان و ملزومات و نیز آغاز رسمی "عضوگیری" علنی (۱۳۵۸/۲/۱۸) و شناسایی و تعیین فرماندهان و مسئولان و اعضای شوراها و فرماندهی سپاه‌های تشکیل شده، از جمله فعالیت‌های کادرهای اولیه سپاه در این دوره است. از جمله موارد تعیین‌کننده برای شکل‌گیری مناسب سپاه از همان آغاز، تعیین تکلیف افراد و گروه‌های کوچک مسلحی بود که در جریان انقلاب به ترتیبی در یکی از اندام‌های سپاه قرار گرفته بودند. در حالی که واجد شرایط صفات و خصائص مطلوب سپاه نبودند. اینان که در خود احساس حقی نیز می‌کردند، حاضر به پذیرش ضوابط تشکیلات متمرکز سپاه نمی‌شدند و

در اولین گزارش سولیوان، به دوگانگی قدرت (دولت موقت مهندس بازرگان

از سویی و نهادهای انقلابی و امام خمینی از سوی دیگر) و

در گزارش دیگر که سفارت برای آژانس بین‌المللی ارتباطات ایالات متحده

در واشنگتن ارسال کرده بود به وجود جو شدید ضدامریکایی در

ایران اشاره شده بود و اینکه "این امر مانع تحقق اهداف کنونی

امریکا است که می‌کوشد در زمینه‌هایی که دولت موقت به خدمات و

محصولات امریکا احتیاج دارد، روابط را باز نگاه دارد.

در عین حال ترك گفتن سپاه را نیز نمی‌پذیرفتند. پرداختن مناسب و اخلاقی و به دور از تبعات منفی این مسئله، از جمله اشتغالات ذهنی و رفتاری در اولین ماه‌های تأسیس و تشکیل سپاه بود. بعضی تحصن‌ها و اعتصابات پاسداران در اواخر این دوره، حاکی از وجود نارضایتی‌هایی از ساختار و کادر رهبری و ضوابط اعلام شده سپاه متمرکز جدید التأسیس بود که افرادی چون جواد منصورى نخستین فرمانده سپاه و ابوشریف نخستین فرمانده عملیات سپاه، به توضیح ضرورت ضابطه‌مندی و اجتناب ناپذیر بودن برخی تصفیه‌ها در راستای شکل‌گیری يك نیروی مسلح انقلابی معتقد و آگاه می‌پرداختند. این گونه بروزها به دلیل ظرافت و دقت به کار گرفته شده در این باره و نیز فضای انقلابی مؤمنانه ماه‌های اول پیروزی انقلاب، اهمیتی نیافت و ضابطه‌ها و صافی‌های عضوگیری و نحوه تصفیه داخلی به سرعت به يك روال ارزش‌مدارانه و هنجار پذیرفته شده تشکیلاتی تبدیل گردید. همین تدابیر و روش‌های انقلابی و مکتبی، عامل اصلی جذب کادرهای ممتازی شد که بعدها چه در سپاه و چه در خارج آن، بخش عمده‌ای از مشکلات مربوط به کادرها و نخبگان نظام جدید التأسیس اسلامی را حل کردند.

از جمله مسائل مهم رو در روی سپاه در آن زمان، ضرورت شرکت در برخی درگیری‌های مسلحانه در مناطق بحرانی، قبل از سامان یافتن و منظم شدن و تثبیت هویت سازمان خود، بود. در قضایای خرمشهر، به خصوص در روزهای حاد دهه اول خرداد، اعزام ۴۰۰ پاسدار از تهران و ۱۳۰ تن دیگر از دزفول

(۱۳۵۸/۳/۹) نمونه‌ای از چگونگی حضور سپاه در این گونه برخوردهاست که در عمل حضوری بسیار تعیین کننده بود و همین اهمیت حضور سپاه بود که قتل عام بی‌رحمانه اغلب اعضای بومی سپاه تازه تأسیس مریوان (۱۳۵۸/۴/۲۳) را در پی داشت.

مطلب شایان ذکر دیگر، نقش سپاه در مسائل سیاسی اجتماعی و امنیتی داخلی بود که محدوده وسیعی برای اجرای مأموریت‌های متنوع و عموماً داوطلبانه را شامل می‌شد و این نه تنها به نظر غیرعادی و مشکل‌ساز نمی‌آمد، بلکه امری مستحسن و ضروری به شمار می‌رفت. سپاه در تهران، مسئولیت امنیت و انتظامات راهپیمایی‌های اعلام شده علیه امریکا را بر عهده می‌گرفت (۱۳۵۸/۳/۴)؛ در شیراز برای حمایت از خلق مستضعف و مبارزه با گران‌فروشان و مقابله با مزاحمان در معابر عمومی و توزیع کنندگان مواد مخدر، اعلامیه می‌داد و اقدام می‌کرد (۱۳۵۸/۳/۲۹)؛ در تهران، سخن‌گوی سپاه در مصاحبه تلویزیونی به بررسی اسناد به دست آمده درباره جاسوسی سعادت‌ی و توضیح علل دست‌گیری حماد شیبانی پرداخت (۱۳۵۸/۴/۲) و در شهسوار پس از "اعلام موجودیت"، آغاز خلع سلاح عمومی را اعلام کرد (۱۳۵۸/۴/۱۷) و ...

در اوایل این دوره، (۱۳۵۸/۲/۲۲)، مسئول روابط عمومی و سخن‌گوی سپاه، ضمن مباحث مختلف، حیطة وظایف و مأموریت‌های سپاه را چنین بیان می‌کرد: «وظایف سپاه، نگهداری و حفاظت از نهضتی است که به پا خاسته است ...

فعالیت ما فعلاً به داخل کشور محدود می‌شود ولی امیدواریم بتوانیم در آینده آن را گسترش دهیم و کمکی برای مسلمانان جهان باشیم. بعدها در قانون اساسی بر وظیفه اسلامی و فرا ملی سپاه تصریح گردید و نیز از ذکر ایران در آخر عبارت "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی" با عنایت به همین جنبه، خودداری شد.

در مورد ارتش که در این دوره با فشارهای گروه‌های متفاوت برای انحلال یا نفوذ در آن مواجه بود، دوره مربوط به کتاب حاضر، مقطعی از دوره "گذار" به شمار می‌رود. گذر از ارتش امریکایی شاه به ارتشی اسلامی و ملی، طبقاً طی چند هفته و چند ماه امکان پذیر نبود، به عبارت دیگر، ارتش در ادامه دوره مربوط به جلد اول، همچنان در پی نوعی احراز هویت جدید، در ایام سپری کردن تلاطمات و دگرگونی‌های طبیعی ماه‌های اول انقلاب به سر می‌برد.

یکی از مهم‌ترین نگرانی‌های ارتش در ماه‌های اول انقلاب، شعار و درخواست مصرانه انحلال ارتش بود که گروه‌های سیاسی مدعی نظام که بعدها علناً نقش محارب یافتند آن را مطرح می‌کردند. در ادامه بر اثر مقاومت امام خمینی و نیروهای انقلابی و مذهبی، این گروه‌ها از انحلال ارتش ناامید شدند و از آن پس، مسئله نفوذ در ارتش به صورت یکی از مهم‌ترین اهداف آنها درآمد. اگر در دوره مربوط به جلد اول کتاب حاضر، فشارهای انحلال ارتش عمده است، در این کتاب مباحث مربوط به نفوذ، اصلی‌تر می‌باشد، از این رو از همان

اوایل این دوره (۱۳۵۸/۲/۱۹) خطر نفوذ گروه‌ها و جریان‌های سیاسی در نیروهای نظامی و تلاش مسئولان برای جلوگیری از این امر، فی‌المثل بخش‌نامه وزیر دفاع در ممنوعیت شرکت پرسنل نظامی در احزاب را شاهد بودیم. سخن‌گوی دولت نیز تأکید کرد که در هیچ جای دنیا چنین سابقه‌ای نداریم. حدود دو هفته بعد (۱۳۵۸/۳/۳) مجدداً وزارت دفاع اعلامیه‌ای مبنی بر ممنوعیت اکید شرکت و عضویت پرسنل نظامی در احزاب و گروه‌های سیاسی صادر کرد. فردای همان روز (۱۳۵۸/۳/۴) در مراسم اجتماع سازمان مجاهدین خلق در پارک خزانه، پیام گروهی با عنوان "پرسنل انقلابی نیروی هوایی جمهوری اسلامی اعم از افسران، همافران، درجه‌داران و سربازان" قرائت شد که در آن، انحلال ضد اطلاعات ارتش و درخواست‌های دیگری مطرح شده بود. چند روز بعد (۱۳۵۸/۳/۷)، مقاله‌ای هشدارآمیز درباره مسئله نفوذ فکری و سیاسی گروه‌ها در ارتش و ضرورت ممنوعیت شرکت نظامی آن در احزاب، در کیهان درج شد و فردای آن روز (۱۳۵۸/۳/۸) نیز اعلامیه‌ای با عنوان "اعلامیه نیروی هوایی جمهوری اسلامی" در همین روزنامه چاپ شد که در آن به گروه‌هایی چون سازمان چریک‌های فدایی خلق که می‌کوشیدند در نیروهای مسلح نفوذ کنند، شدیداً حمله و اعلام شده بود: "ایدئولوژی ما اسلام، رهبر ما خمینی و دستور العمل زندگی ما قرآن است." درج این گونه مطالب در روزنامه‌ای که پس از تصفیه شماری از اعضایش (مذکور در

کانون دیگر ایجاد و توسعه ناروشنی و اختلال در سیاست خارجی ایران، عراق بود که آشکارا در سه جنبه مختلف به ستیزه‌گری می‌پرداخت. جنبه اول در قضایای خوزستان و تحریکات موسوم به خلق عرب بود؛ جنبه دیگر تحریکات ایدایی و غیرمسئولانه در نقاط مرزی بود که نوعی تشنج اعلام نشده را در خطوط مرزی دو کشور به وجود آورد؛ جنبه سوم نوع برخورد با گرایش‌های اسلامی در شهروندان عراقی بود که به کلی در این باره سیاست سرکوب و تخطئه را در پیش گرفته بود و کوچک‌ترین حقوقی برای مردم عراق در این جهت قائل نمی‌شد.

گزارش‌های بعدی سفارت امریکا از بدتر شدن اوضاع بعد از صدور قطعنامه سنای این کشور حکایت می‌کرد و صراحتاً از "بسیار غم‌انگیز بودن دورنمای وضع امریکا در ماه‌های آتی" در ایران، گزارش می‌دهد.

در این گزارش‌ها، هر چه بیشتر حساب دولت موقت از امام خمینی جدا می‌شد و از اینکه ملاقات‌های اعضای سفارت با اعضای دولت موقت بتواند در زمان حضور و دخالت امام خمینی به جایی برسد، ناامیدی بیشتری ابراز می‌شد.

تجدید نظر در وضعیت مالی و معنوی درجه‌داران و الغای اصل وحدت فرماندهی و جایگزینی شورا (۱۳۵۸/۳/۱۳).

اطلاعیه دادستانی ارتش و اعلام ممنوعیت شرکت پرسنل ارتش در هرگونه میتینگ یا راهپیمایی داخلی یا خارج پادگان‌ها (۱۳۵۸/۳/۱۴).

اظهارات رئیس ستاد (تیمسار فرید) درباره بلامانع بودن شرکت نظامیان در تظاهرات و میتینگ و عضویت آنان در احزاب، خارج از ساعات کار و با لباس شخصی (۱۳۵۸/۳/۱۷).

اظهارات فرمانده دژبان مرکز (تیمسار امیررحیمی) درباره وجود ممنوعیت شرکت نظامیان در احزاب و اینکه با لباس نظامی یا بدون لباس تفاوتی در این ممنوعیت ایجاد نمی‌کند (۱۳۵۸/۳/۲۴).

ابلاغ بخشنامه وزارت دفاع درباره ممنوعیت مصاحبه پرسنل نظامی با رسانه‌ها و بیان گفته‌هایی در تناقض با خطمشی اعلام شده ارتش (۱۳۵۸/۳/۳۱).

صدور قطعنامه هفت ماده‌ای همافران در حضور امام خمینی که در آن به خطر نفوذ خرنده منافقان در جبهه حق برای به بیراهه بردن آن اشاره شده و نیز به ادامه حضور برخی مستشاران امریکایی در مواضع پیشینشان اعتراض شده بود. لزوم وجود شوراها در ارتش، ضرورت ادامه پاکسازی عناصر رژیم سابق و ادامه حضور آنان در ضداطلاعات ارتش و اجازه استفاده از امکانات راکد مانده ارتش در جهت ارائه

جلد اول کتاب) مشرب عمومی نیروهای وفادار به انقلاب و نظام جدید را یافته بود، علامت این بود که در محافل وفادار به نظام جدید، درباره مسئله نفوذ گروه‌ها در ارتش، نگرانی‌های جدی وجود داشت.

مسئله دیگری که در این مرحله قابل ذکر است تسری برخی رفتارهای سیاسی اқشار و اصناف مردم غیرنظامی دوره مزبور در نزد نظامی‌ان است. در این دوره شاهد تجمعات، تظاهرات، صدور قطعنامه و حتی تحصنها و اعتصابات متعدد نظامی‌ان هستیم. این امر که فی نفسه علامت ناخوشایندی نبود و اتفاقاً علامت تأثیر عمیق انقلاب در بسیاری از نظامی‌ان نظیر مردم غیرنظامی بود، در عمل و در نتیجه نهایی و در اوضاع زمانی موجود، می‌توانست علاوه بر آسیب‌پذیر کردن ارتش در مسئله نفوذ، اساس حرکت جدید ارتش را در نوسازی و تجدید روحیه و به طور کلی سپری کردن دوره انتقالی، با اشکال جدی مواجه کند و عملاً به از هم پاشیدگی و انحلال ارتش بینجامد.

درباره این گونه تحركات نظامی‌ان در دوره مزبور، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

انتشار قطعنامه ۱۹ ماده‌ای با امضایی تحت عنوان "گروهی از درجه‌داران ارتش، نیروی هوایی، تیپ هوابرد و پشتیبانی منطقه شیراز" و طرح درخواست‌هایی چون: لغو دسته‌بندی‌های شغلی نظامیان، پاکسازی کامل ارتش، انحلال ضد اطلاعات ارتش، لغو استعمار فرد و گماشتگی،

خدمات ملی، دیگر نکات قطعنامه بود (۱۳۵۸/۴/۱).

اطلاعیه دفتر امام خمینی خطاب به نیروهای مسلح مبنی بر ضرورت تشکیل انجمن‌های اسلامی در نیروهای مسلح برای جلوگیری از نفوذ عناصر چپ و راست (۱۳۵۸/۴/۱۱). اعلامیه گروهی از همافران نیروی هوایی و تعیین ضرب‌الاجل سه روزه برای برآورده شدن خواست‌های چهارگانه و تهدید به اینکه اگر برآورده نشود، در کلیه پادگان‌های نیروی هوایی در سراسر کشور دست به اعتصاب خواهند زد. عمده‌ترین خواست‌های این همافران، تأیید و تقویت شورای مرکزی ستاد نیرو، منصوب از طرف شورای انقلاب برای پاک‌سازی محیط نیروی هوایی، بود که بتواند از درهای بسته ضداطلاعات نیز عبور کند و امکان بررسی پرونده‌های افراد را داشته باشد. به جز این امر، روشن شدن وضع شغلی همافران، ضرورت کنترل بخش‌نامه‌های تحریک‌آمیز نیرو در شورای مزبور و جلوگیری از اخراج بی‌دلیل پرسنل نیروی هوایی، دیگر خواسته‌های اعلام شده در این اعلامیه بود. (۱۳۵۸/۴/۱۳).

تحصن همافران پایگاه‌های تبریز، بابل، نوشهر و شیراز و اعلام خواسته‌هایی همانند خواسته‌های پیشین؛ پیام مهندس بازرگان، نخست‌وزیر، به همافران متحصن و دعوت آنان به پاسداری از انقلاب و نظم و قانون (۱۳۵۸/۴/۱۶). درگیری لفظی همافران و سایر پرسنل نیروی هوایی؛ واکنش‌های مخالفت‌آمیز افسران و درجه‌داران نیروی هوایی در محکومیت اقدام همافران (تحصن و افشاکاری علیه افسران و درجه‌داران) و پاسخ همافران (۱۶ و ۱۳۵۸/۴/۲۰).

اعلام تحصن مشروط همافران پایگاه هوایی ششم شکاری

نوشهر؛ اعتراض به تحریکات مغرضانه گروهی برای رودر رو قراردادن درجه‌داران و افسران با همافران (۱۳۵۸/۴/۲۱). اعلام پشتیبانی همافران نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران (هوانیروز) از تحصن همافران نیروی هوایی و انتشار بیانیه هفت ماده‌ای مشتمل بر ایجاد شوراها، دگرگونی نهادهای ارتش و دیگر خواست‌های مشابه خواسته‌های سابق‌الذکر و همزمان با آن انتشار بیانیه افسران و درجه‌داران و کارمندان پایگاه یکم ترابری نیروی هوایی در محکومیت نفاق افکنی و حمایت از برقراری شوراها، فرماندهی و پاک‌سازی در نیروی هوایی (۱۳۵۸/۴/۲۳).

ادامه تحصن همافران پایگاه دوم تبریز و در همان زمان، انتشار اطلاعیه درجه‌داران و افسران این پایگاه در اطاعت از رهبری و دولت موقت و نیز صدور اعلامیه درجه‌داران پایگاه هوایی بندرعباس درباره تأکید بر تصویب هرچه سریع‌تر طرح توحیدی درجه‌داران و اعتراض به ضدانقلاب خواندن همافران (۱۳۵۸/۴/۲۴).

ملاحظه می‌شود که تا آخرین روز این دوره، همچنان این بغرنج به صورت یک مسئله حل نشده وجود داشته است. مسئله دیگر، نکته‌ای است که در امر پاک‌سازی ارتش روی آن حساسیت نشان داده شد. در کنار این حقیقت که نیروهای مذهبی انقلابی از جمله کادرها و نیروهای سپاه، از حامیان جدی ارتش در قبال حملات گروه‌ها بودند و برای حفظ آن و تبدیل شدن آن به ارتش جمهوری اسلامی تلاش می‌کردند، این واقعیت نیز وجود داشت که پاک‌سازی ارتش هرچند مطلوب نیروهای انقلابی ارتش نیز بود و از همکاری آنان نیز بهره‌برداری می‌شد، اما به نحو غالب، دست‌گیری‌ها و

عراق در دشمنی با ایران ضمن پیمودن سریع این راه، بعضاً کمی هم خویشتن داری به خرج می‌داد و در کنار جنگ تبلیغاتی و دعاوی مختلفی از جمله درباره "سه جزیره" و امثال آن، گاهی از دوستی‌ها دم می‌زد و قبل از آمادگی کامل، از اینکه طرف ایرانی یکسره به دشمنی بیندیشد و هشیار گردد، پرهیز می‌کرد. شاید تا آن زمان حاکمیت عراق، درباره میزان دشمنی با ایران و زمان و نحوه بروز آن، یکپارچگی کاملی نداشت.

برخوردهای مربوط را طبیعتاً نیروهای مسلح انقلابی یعنی کمیته و سپاه انجام می‌دادند و ظاهر این امر چندان مطلوب عموم نظامی ان ارتشی نبود، به این لحاظ، پس از سپری شدن چند ماه از پیروزی انقلاب و شناسایی نیروهای مؤمن و ذیصلاح ارتشی و سپری شدن ایام حاد انقلاب، در این دوره اقداماتی جهت تغییراتی در چگونگی اجرای این امور انجام شد؛ از جمله می‌توان به صدور بخشنامه دادستان ارتش در خصوص چگونگی تعقیب و بازداشت نظامی ان که تنها با حضور نماینده دادستان ارتش و به دست مأموران دژبان مرکز می‌تواند انجام شود، اشاره کرد (۱۳۵۸/۲/۲۴). صدور بخشنامه دادستان کل انقلاب در خصوص ممنوعیت دستگیری افسران، درجه‌داران و کارمندان نیروهای مسلح به دست پاسداران انقلاب و کمیته‌ها و لزوم صدور احکام بازداشت از دادستانی ارتش و دژبان کل، نمونه دیگری از این اقدامات است. طبیعتاً سرعت و میزان تحقق موارد مطروحه و به طور کلی طبیعی شدن کلیه امور امنیتی و قضایی ارتش، به چگونگی سیر تحولات بعدی در روند انقلاب و حوادث آن بستگی داشت، اما کوشش‌هایی از قبیل آنچه ذکر شد، در هر صورت علامت جلورفتن روند نوسازی ارتش و سیر آن در دوره انتقال تلقی می‌گردید.

در پایان، به عنوان ترسیمی از وضع ارتش در این دوره و ذکر نظر کارشناسان در این باره، بخش‌هایی از گزارش سرلشکر ناصر فرید رئیس وقت ستاد کل ارتش جمهوری اسلامی ایران به مطبوعات در اوایل این دوره

(۱۳۵۸/۲/۲۲)، اشاره می‌شود. وی در سخنان مفصل خویش به این موارد اشاره کرد:

در انقلاب اسلامی، ارتش تسلیم اراده ملت شد، نه اینکه متلاشی گردید. در جریان حمله به پادگان‌ها و مراکز نظامی، به استثنای سلاح‌های سبک، به سلاح‌های سنگین هیچ‌گونه صدمه‌ای وارد نیامده است.

برای تقویت روحیه آسیب دیده ارتش، خدمت امام رسیدم و موقعیت را تشریح کردم. امام خمینی فرمانی در پنج مورد صادر کردند که مهم‌ترین آن عفو گناهان صغیره ارتشیان بود. نکات دیگر آن، عدم مداخله غیرنظامیان در ارتش و اطاعت از مافوق در رده‌های ارتشی بود. به دادرسی ارتش مأموریت داده شد که در اسرع وقت گناهان صغیره و کبیره را درجه‌بندی کنند تا فرمان عفو عمومی امام پیاده شود.

ضرورت ایجاب می‌کند روحیه مأموران شهربانی و ژاندارمری را به آنها بازگردانیم و به آنها اطمینان لازم را بدهیم تا بتوانند سرکارهایشان بازگردند و وظایفشان را انجام دهند، در این صورت ارتش می‌تواند به وظایف خود بپردازد. اکنون ما ناچاریم به خاطر حفظ نظم و آرامش، در شهرها مستقر باشیم و نیروهایمان که بایستی در سربازخانه‌ها به فراگیری فنون مختلف بپردازند یا در مرزهای کشور مستقر باشند، در شهرها پراکنده‌اند.

ظرف یک ماه گذشته، ارتش را ساخته‌ایم و اکنون می‌توانیم بگوییم ارتش داریم.

ارتش از لحاظ سلاح‌های جنگی غنی است و برای سال‌های

در این دوره دو حرکت متناوب در سیاست خارجی عراق (بجز مورد ایران)

مشهود بود: یکی طرح مسئله وحدت سوریه و عراق که

البکر دنبال می کرد و ظاهراً در اواخر خرداد ۱۳۵۸ به

نتایج بسیار امیدوار کننده‌ای نیز رسیده بود.

اما اندک زمانی بعد، البکر از قدرت برکنار شد و صدام حسین به

صورت قدرت مطلقه و تنها قدرت حکومت عراق در آمد و

مجدداً کینه توزی با سوریه که در پی آشتی ایران و عراق نیز بود از محورهای

اصلی سیاست خارجی عراق قرار داده می شود.

مجموعه‌های هر روز از لحاظ ترتیب و نظم و تقدم درج، بر اساس يك نظم منطقی قرار داده شده‌اند، به این ترتیب که نخست بحران مناطق (هريك از مناطق که روزهای بحرانی تری را می‌گذرانند، دارای اولویت تقدم درج است)، سپس درگیری‌ها و اعلام مواضع و رفتار سیاسی گروه‌ها و جریان‌های سیاسی داخلی، در مرحله بعد مسائل نیروهای مسلح، پس از آن، مطالب مربوط به نخبان و نهادها و رده‌های قدرت سیاسی دولتی و در آخر، مسائل و روابط خارجی نظام جدید درج شده است. مسائل خارجی معمولاً با امریکا شروع و به عراق ختم شده، اما برخی مطالب عراق که مستقیماً با مسائل بحران خوزستان یا کردستان مرتبط است، به مناسبت در قسمت اول مورد استفاده قرار گرفته است.

کتاب از نظر منابع، وضعیتی مشابه مجلد پیشین دارد و در پایان مطالب هر روز، منابع استفاده شده در همان روز، فهرست گردیده است. هر مجموعه خبری، مستند به يك یا چند منبع است و در این مرکز بعضاً فقط تنظیم شکلی و خلاصه شده است و چنانچه مرکز تحلیل و توضیحی به آن افزوده باشد، در ساختار هر مجموعه خبری مشخص و معلوم است و از متن منبع و سند ارجاعی، قابل تفکیک و تشخیص است. البته میزان اعتبار هر مطلب بستگی به منبع مربوطه دارد که محقق محترم باید خود برای هر کدام درجه وثوقی خاص در نظر بگیرد. هر چند مرکز کوشیده است مطالب را طوری ارائه کند که شأن و مرتبه وثوق هر مطلب از نحوه تنظیم آن آشکار

آینده به خرید وسایل جنگی نیازی نداریم.

در ارتش شورایی از متخصصان ارتشی تشکیل می‌شود که در این شورا از همه گروه‌های مردم دعوت می‌شود نظرات خود را بگویند. تمام مسائل ارتش در این شورا طرح می‌شود و بعد از تصمیم‌گیری لازم، رئیس ستاد کل ارتش دستور اجرای آن را می‌دهد.

طرح خلع سلاح را آماده کرده ایم و به دولت پیشنهاد خواهیم کرد.

در مرزهای کشور مشکلی نداریم، چرا که به عنوان يك کشور غیرمتعهد، با همسایگان مناسبات خوبی داریم، فقط نگرانی ما از ورود اسلحه است، آن هم اگر طرح خلع سلاح به تصویب دولت و امام برسد، حل خواهد شد.

از نظر ساختار تحقیق، این کتاب نظیر مجلد قبلی است، به این ترتیب که بخش اصلی کتاب، متن روزشمار است، سپس خلاصه اهم مطالب متن، تحت عنوان "گزارش روزشمار" ارائه می‌شود تا محققان بتوانند بر اساس زمان، به نحوی سریع‌تر از متن، موضوعات مورد نظر خویش را پیگیری کنند و در صورت نیاز، به متن مراجعه نمایند. فهرست راهنما نیز به ترتیب الفبایی به دسته‌بندی اسامی اشخاص، اماکن، سازمان‌ها و ... پرداخته است تا کمکی دیگر به سهولت استفاده از متن باشد. متن روزشمار مرکب از روزهاست و هر روز شامل چندین مجموعه خبری و بعضاً تحلیلی است که هر يك با يك شماره (مسلسل) مشخص گردیده است که

باشد، اما از القای پیش داوری پرهیز دارد و حجم مطالب نیز بسیار وسیع و متنوع است، از این رو به ناچار عمده زحمت تشخیص وثوق به عهده خواننده محقق گذاشته می‌شود؛ مرکز نیز با افزودن برخی تحلیل‌ها و ضمائم، خواننده را در این جهت کمک می‌کند.

مراحل طراحی، تحقیق، تدوین، ویرایش و آماده شدن نهایی این مجلد برای انتشار، حدود ۲ سال طول کشیده است. مجلد قبلی در سال ۱۳۷۵ منتشر شد و بعدی نیز مراحل تدوین را می‌گذراند. این سه مجلد روی هم، جنگ‌نامه اول را شکل می‌دهند که روزشمار زمینه‌های شروع جنگ تحمیلی در هفت ماهه اول انقلاب، از آستانه پیروزی انقلاب اسلامی تا قبل از تصرف لانه جاسوسی را شامل می‌شود.

مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، لازم می‌داند از کلیه دست اندرکاران این کتاب که در مراحل مختلف و در جنبه‌های گوناگون برای تهیه مناسب آن کوشیده‌اند، تشکر کند، مخصوصاً از همکاران خود در مدیریت بهره‌دهی مرکز و نیز از سردار سرتیپ پاسدار غلامعلی رشید که مطالعه کارشناسانه و تذکرات مفید و سازنده ایشان تأثیر بسیاری در بهبود و تغییر شکل و محتوای کتاب داشته است، سپاسگزاری می‌شود.

● تحلیلی بر روند تحولات جنگ

شهید باقری



تحلیلی بر روند تحولات جنگ

اشاره: شهید باقری فرمانده قرارگاه نصر در عملیات رمضان و در جمع برادران تیپ ۱۱ امام رضا (ع)، طی یک سخنرانی، روند

جنگ را تحلیل کرده است که به دلیل اهمیت آن برای درج آن اقدام شد.

بسم الله الرحمن الرحيم، خدا را شکر می‌کنیم که حداقل، توفیق نصیب ما شد که خدمت برادران برسیم و چند دقیقه‌ای را با برادران صحبت کنیم و نظریات شما را بشنویم. مسئله دوم اینکه عملیات تأمن الائمه (ع) حاصل ۱۶، ۱۷ ماه کار دقیق بود که سپاه در جبهه‌های پدافندی عمل کرد و توانسته بود نفراتی را پرورش بدهد و آماده کند که این افراد، زنده‌هایی شده بودند برای اینکه سپاه بتواند برای خودش برنامه‌ریزی کند. اگر چه ما در کنار مسئولین ارتش و در کنار کسانی که در ارتش رویشان حساب می‌کردند، برای زمینه‌های طراحی و غیره استفاده می‌کردیم. در عملیات طریق القدس که در منطقه بستان بود، این زمینه گسترش بیش‌تری پیدا کرد. یعنی استعدادهایی که در عرض ۱۶، ۱۷ ماه در جبهه‌ها به صورت ذره ذره رشد کرده بود به زمینه‌ای رسیده بود و غنچه‌ای شده بود که می‌توانست گل بدهد. این گل‌ها در عملیات طریق القدس بعد از عملیات تأمن الائمه (ع) برای سپاه این قضیه را روشن کرد که می‌شود با اتکالی به نیروی مردم، عملیات گسترده داشته باشیم و عملیات گسترده به گونه‌ای نیست که فقط زمینه ارتش کلاسیک لازم داشته باشد. ما در عملیات تأمن الائمه (ع) ترس خیلی زیادی داشتیم، یعنی عکس‌هایی که در آن زمان گرفته بودند، حتی روی ۱۰ تانکی که در یک منطقه می‌ماند و یک نیرویی به آن مأمور نمی‌شد، ما با لشکر ۷۷ (خراسان) مسئله داشتیم و بحث مان این بود که این نیرو چه می‌شود؟ اگر این ۱۰ تانک فرار کنند، تکلیف چیست؟ در حالی که امروزه در طراحی‌های عملیات، این‌طوری بحث نمی‌شود، بلکه منطقه‌ای بحث می‌شود. اگر دشمن یک گردان هم کم و زیاد کند، ما به آن صورت تغییری در مانورمان؛ نمی‌دهیم. ولی آن روز، گسترده‌ترین عملیاتی که داشتیم عملیات "الله اکبر" بود و بعد از عملیات الله اکبر در عملیات تأمن الائمه (ع)، سپاه آخرین حد توانش را به‌کار برد. حتی آن زمان که هنوز سرهنگ صیاد شیرازی (فرمانده نیروی زمینی) نبود، قبل از اینکه بحث عملیات بشود، ما خیلی دست بالا

نداشتیم. این جالب است که ما مین را چه طوری فهمیدیم که عراق در آن جلو مین گذاشته است. یک شب با برادر رحیم صفوی که مسئول عملیات دارخوین بود، قرار گذاشتیم آنجا عملیات کنیم. نیروها هم آماده شدند و بچه‌ها آمدند که شب حرکت کنند، از قضا یک گاوی جلوتر از بچه‌ها راه افتاده بود، که روی مین رفت و برادرها فهمیدند که عراق آنجا را مین گذاشته است. از یک چنین تجربیاتی که این‌طور سرچشمه گرفته بود و این یک کانالی که ۳/۵ ماه بچه‌ها فقط شب‌ها می‌کنند و روزها نمی‌شد کند، شب‌ها می‌کنند و خاکش را ۲۰۰ متر عقب آورده و خالی می‌کردند. بعد شعبه شعبه درست کرده بودند و محل مهمات، محل بهداری و محل‌های دیگر درست کردند، که اصلاً زمینه اصلی آن عملیات شد. بعد دیدیم که خدا خواست آن طوری شود. اتفاقاً عملیات موقعی انجام شد که ۴۸ ساعت قبل از آن بنی صدر عزل شده بود که بچه‌ها اسم عملیات را "فرمانده کل قوا" گذاشتند. یک چنین زمینه‌هایی را در دارخوین یا در شوش و در سوسنگرد داشتیم. حالا قصدم این نیست که تاریخ جنگ را بگویم ولی می‌خواهم بگویم که یک چنین زمینه‌هایی شروع کننده یک تجربه‌ای بود که این تجربه به سادگی به دست نیامده بود. این تجربه با صرف زمان خیلی زیاد و تحمل حداقل "خفت"، مسئله جنگ به دست آمده بود. خود خفت مسئله جنگ کم مسئله‌ای نیست، یعنی امروز ما نمی‌توانیم قد علم کنیم در مورد این قضیه‌ای که صدام به مملکت ما حمله کرده است و ما با این همه شعار ۳۶ میلیون جمعیت و ۲۰ میلیون (بسیجی) و این شعارها که می‌دهیم، نتوانسته‌ایم الان تکلیف صدام را مشخص کنیم، چرا که یک زمینه‌هایی و رفتاری‌هایی در همین مسئله نیرو داریم. حالا باقی مسائل به جای خود بماند، ولی یک زمینه عمده مشکل ما، الان مسئله نیرو است. به هر حال این جمع یک جمعی است که آدم خیلی مطالب را شاید بتواند بگوید، شما یک جمع سپاهی هستید. مشکلی که ما داریم، جدی می‌گویم یا یک بچه مسلمان باید به روی خودش نیاورد که صدام این طوری امام را به استهزا بگیرد. آن دفعه برای برادران سخنرانی صدام را خواندم این فرد بی‌حیایی را به حد انتهای خود رسانده است. یک حرف‌هایی در تلویزیون‌ها می‌زند، صریحاً هم به امام می‌گوید، باید واقعاً ندید بگیریم و بگویم گوش ما این حرف‌ها را نمی‌شنود، با اینکه این، یک خفتی است، این یک

می‌گفتیم و می‌گفتیم که ریسک کرده و هزار شهید را قبول کنیم و به صورت حزب‌اللهی داخل عراقی‌ها بریزیم. بالاخره از این طرف، کارون را پاک کنیم، چرا که هم و غم بیش‌تر ما، امر امام بود که "حصر آبادان باید شکسته بشود." این قضیه‌ای که امام فرموده بودند حصر آبادان باید شکسته بشود، خیلی به بچه‌ها روحیه داده بود و اصلاً درون بچه‌ها را دگرگون کرده بود، به طوری که قبلش، عملیات "فرمانده کل قوا" که در دارخوین انجام شد و کل استعدادی که سپاه داشت تقریباً ۳۲۰ نفر بود، با احتیاط‌هایی که رسید، بچه‌ها حدود ۲۴۰ نفر اسیر گرفتند، ۳۰، ۴۰ تانک زدند، یکی دو فرمانده گردان عراقی آنجا کشته شد و تقریباً قسمت عمده تیپ مکانیزه لشکر زرهی عراق در آن حمله داغون شد. که بعد من خودم با یک سرهنگ اسیر از رکن ۳ لشکر عراق صحبت می‌کردم که تو فکر می‌کردی که نیروهای ما چقدر بودند که حمله کردند؟ می‌گفت حداقل ۲۵۰۰ نفر. حمله جایی بود که عراقی‌ها اسم خط خودشان را "خط بارلم" گذاشته بودند. یعنی مثل آن خط اسرائیلی‌ها و می‌گفتند ما هر جا را احتمال حمله می‌دادیم، غیر از اینکه شما در خطی که ۱۲۰۰ متر عرض دارد، بیایید و عمل کنید.

زمینه عمل این طوری بود که بچه‌ها این قدر شناسایی کرده بودند، یک کانال کنده بودند ۱۳۰۰ تا ۱۴۰۰ متر و تمام خاک این کانال را در عقب خالی کرده بودند. حدود ۳/۵ تا ۴ ماه طول کشید تا این کانال کنده شد. من خودم تعدادی از عکس‌هایش را که آن زمان گرفتم و دارم. آن زمان تیمسار ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی (ارتش) بود و معاونی به نام خزایی داشت که الان در ستاد مشترک است. ما او را بردیم و این کانال را به او نشان دادیم، مات و میهوت شده بود، چون ارتش تا آن اواخر خبر نداشت. خیلی به هول و ولا افتاده بود که چرا عمل نمی‌کنید و چرا فلان نمی‌کنید؟ گفتم به هر حال آن کسانی که کانال می‌کنند، خودشان هم عمل می‌کنند. این قدر بچه‌ها شناسایی کرده بودند که بعد که بچه‌ها اسیر گرفته بودند، یکی از بچه‌ها گفته بود که این نگهبان مثلاً ساعت ۸ تا ۱۰ عراقی‌ها بود! یعنی این قدر قیافه‌ها را می‌شناختند و با این که کنار آب بود و پشه امان نمی‌داد جداً پشه اذیت می‌کرد، یعنی بچه‌ها را ذله کرده بود ولی با این حال، با همه زمینه‌هایی که آن زمان (بود)، از میدان مین ما زیاد اطلاعی

ذلتی است. حالا ما به روی خودمان هم نیاوریم این خفت و این ذلت بود که این تجربیات را برای بچه‌ها به بار آورد، یعنی بچه‌ها را ملزم می‌کرد به اینکه بمانند و یاد بگیرند و کار کنند. یاد می‌آید مرحوم شهید بهشتی قبل از همین عملیات "فرمانده کل قوا" به دارخوین آمده بود، همه بچه‌ها ایراد می‌گرفتند و با اینکه می‌گفتند برادر رحیم (صفوی) را که فرمانده ما است قبول داریم ولی با این حال مشکلات عمده‌ای از قضیه حمله داشتند. آن زمان تصور بچه‌ها از حمله با اینکه یک چیزی دیگری بود ولی هول و ولای حمله خیلی بیش از این بود، حالا ببینید چه قدر هول و ولای حمله داریم، آن موقع خیلی بیشتر بود؛ به خصوص قضیه "حصر آبادان" که امام دستور داده بودند و آبادان در محاصره واقعی بود و هیچ راه زمینی به آبادان نداشتیم. شاید بعضی از شما در آن زمان بودند، بچه‌های خراسان هم بودند. تعدادی از بچه‌های خراسان هم تونل آن طرف را کنده بودند، که تا زیر زمین، تا ۱۰۰ متری عراقی‌ها تونل کردند. دشت خوزستان صاف بود، این قدر بچه‌های کمیته‌های تهران لاستیک انداخته بودند حدود ۲۰۰، ۳۰۰ لاستیک در یک محوطه محدود انداخته بودند که لای لاستیک‌ها برای شناسایی بروند، حالا چه استتار را رعایت می‌کردند چه نمی‌کردند؛ منظورم این است که آن خفت جنگ و این احساس بن‌بست کردن، خود زمینه‌ای در ابتدای جنگ بود. مشکل دیگر موضوع "بنی‌صدر" بود، یعنی به‌طور جدی جریان بنی‌صدر مسئله بود. حالا دندان روی جگر گذاشتند و هیچی نگفتند. بعد از جریان عملیات "الله اکبر" بنی‌صدر یک تلگراف به امام زد، فتح و پیروزی و کذا، و امام هم به او جواب داد. سپاه راجع به قضیه اطلاع داد، سپاه هم در شوش، هم در الله اکبر و هم در غرب سوسنگرد عملیات کرده بود، که سه جبهه بود و هر سه با هم عملیات شده بود که مجموعاً بیش از ۸۰۰ اسیر گرفتیم. سپاه اطلاعیه داده بود، من خودم می‌دانستم که با بنی‌صدر دعوایمان می‌شود. اطلاعیه را صبح یا ظهر ضبط کرده بودیم و شب با بنی‌صدر جلسه داشتیم. بنی‌صدر بعد از جلسه مطرح کرد که چرا سپاه اطلاعیه داده که بعد از چند ماه رکود، پیروزی حاصل شده است؟ گفتیم حالا می‌رویم ببینیم که چه بوده و این در حالی بود که آن ملعون در رادیو بیانیه داده بود و از برادر رحیم اسم برده بود. یعنی در مجامع عمومی از فرماندهان ارتش و برادر رحیم به‌عنوان

فرمانده سپاه در عملیات اسم برده بود، آن وقت، این برخورد خصوصی او بود که کسی نمی‌داند. ما این نوار را پیاده کردیم و دیدیم که اصلاً لفظ اینکه سپاه بگوید که "بعد از سه ماه رکود، پیروزی حاصل شده"، چنین چیزی در اطلاعیه نیست. بعد که تحقیق کردیم دیدیم که این را خبرگزاری پارس، به‌عنوان خبر نقل کرده و ربطی هم اصلاً به اطلاعیه نداشت. اطلاعیه هم در همه روزنامه‌ها چاپ شد و من خودم سه بار به این ملعون گفتم که سپاه چیزی در اطلاعیه‌اش نگفته است. او گفت که من با همین گوش‌هایم شنیدم و قبول نمی‌کرد، در نهایت ما با حالت دعوا بیرون آمدیم. چنین فشارها در حالی بود که در بیرون برخورد این‌طوری نبود و نمی‌شد جیک بزنییم. نماینده امام در سپاه واقعاً دست ما را گرفته بود ببرد با بنی‌صدر آشتی بدهد که دعوا نکنید، چون برادر (داوود) کریمی آن زمان با بنی‌صدر خیلی درگیر شده بود. ولی این زمانی بود که بعد از عملیات سوسنگرد و شوش و دوباره غرب سوسنگرد، یعنی این سه عملیات، تازه بنی‌صدر روی سپاه به‌عنوان یک عامل ستاد شهید چمران را هم در حساب می‌آورد و سپاه را هم می‌آورد. یعنی سپاه را چیزی در حد مثلاً ستاد شهید چمران که یک تشکیلاتی بود که تازه به وجود آمده بود می‌انگاشت. که این نه اصلاً زمینه‌قانونی داشت و نه زمینه عمیقی داشت در اینکه بتواند از جهت‌های مختلف پشتوانه داشته باشد. منظورم به این مشکلات است که آن زمان بود. با فشاری که سر مسئله جنگ بود، مثلاً دل‌مان خوش بود به اینکه یک گردان عراقی نابود شد. بعد حساب می‌کردیم می‌دیدیم که عراقی که ۱۵ لشکر دارد و هر لشکرش ۱۰ تا ۱۲ گردان دارد و پیاده و زرهی و مکانیزه او ۱۷۰ گردان می‌شود، ۳ گردانش را از بین بردیم! عراقی که با نیروی احتیاط، در سری بعد به‌جای ۳ گردان ۱۰ گردان، جایگزین می‌کرد. اصلاً زمینه این نبود. ولی آن فشارها باعث به‌وجود آمدن و تثبیت یک سری نیروهایی شد که ما بعد از عملیات طریق‌القدس وقتی می‌خواستیم عملیات فتح‌المبین را شروع کنیم، با این قضیه مواجه شدیم که سپاه با تیپ‌های موجود خود عملیات طریق‌القدس را به‌عنوان اولین عملیات به‌صورت تیپ عمل کرد. بعد از عملیات طریق‌القدس، عملیات دزفول خیلی گسترده بود که سپاه از استعداد چهار تیپ، خودش را به ۱۴ تیپ رساند و ما در فاصله یک ماه ۱۰ تیپ درست کردیم، در حالی که این وسط مسئله‌ای به‌عنوان

در عملیات فتح المبین، سپاه ۱۴ تیپ درست کرد، به اضافه واحدهایی که در حد مثلاً کمتر از تیپ بودند. از عملیات دزفول به بعد کادرهایی که تربیت کرده بودیم و آن نفراتی که به عنوان مسئولین تیپ و گردان و کسانی که می توانستند نیرو را آماده عملیات کنند، ما این نیروهایمان دیگر تحلیل می رفت. در هر عملیاتی شهید می دادیم بدون اینکه زمینه ساختن نفر وارد برای این کار داشته باشیم، چون دیگر بچه هایی که از قدیم آمده بودند، همان ها بودند، بقیه، کسانی بودند که جدید بودند و زمینه دیگر هم آن طوری نبود که عراق به جنگ نا آشنا باشد. ما امکان اینکه بچه ها را به شناسایی بفرستیم، روی آنها کار بشود، خودشان روی خودشان کار کنند، نداشتیم با نیروها حداکثر شب، ۳ شب، ۴ شب، ۵ شب می شد شناسایی بروند، بعد اگر می رفتی شناسایی لومی رفت. عراق این قدر خاکریز زده بود و مین کاشته بود، خندق کنده بود و امثال این قضایا را ایجاد کرده بود که دیگر زمینه ساخته شدن نهر به آن قوت قبلی نبود. بعد هم بین عملیات فاصله نبود. می گویم ۱۶ ماه طول کشید تا توانستیم چنین کادرهایی را درست کنیم، یعنی خودشان پرورش یافتند، نه اینکه کسی پرورش بدهد. عملیات فتح المبین باز به خوبی انجام شد. عملیات بیت المقدس و قضیه آزاد شدن اهواز از برد توپخانه و قضیه خرمشهر شاید بشود گفت که مهم ترین ضربه ای بود که ما در زمینه کادر در همه عملیات ها تحمل کردیم و بعد از عملیات بیت المقدس دیدیم که اثرات سیاسی و غیرسیاسی، چه در داخل مملکت و چه در خارج مملکت داشت که مسئله نفت و اختیاراتش را به دست جمهوری اسلامی داد، مسئله تثبیت رژیم مطرح شد، مسئله قرارداد بازرگانی خارجی مطرح شد و بهتر کار کردن مجلس و غیره مطرح بود. اینها همه به یمن خون شهدا بود، یعنی تا قبل از عملیات فتح المبین، هنوز عراق می گفت که عملیات آبادان، یک اشتباه نظامی بود که ما کردیم و عملیات بستان هم یک ده کوره بود و جایی نبود که ایرانیها بگیرند. ولی سیر این پنج عملیاتی که در فاصله کمتر از ۸ یا ۹ ماه با استعدادی که اول با پنج هزار نفر بود و بعد به ۶۰ هزار نفر رسید، ۶۰ هزار نفر در قاموس یک ارتش کلاسیک، اگر شما بخواهید حساب کنید و نیروی عمل کننده هر لشکر را پنج هزار نفر حساب کنید، درحالی که پنج هزار نفر عمل کننده داشته باشد، یک لشکر می شود. وارد کردن یک لشکر در طول سه عملیاتی که خودش

چرازه هم وجود داشت. مسئله چرازه، حداقل یک ماه عملیات ما را عقب انداخت. ما در چرازه به اندازه عملیات طریق القدس شهید دادیم، بیش از هزار نفر در چرازه شهید دادیم، در حالی که نگاه می کردیم چیزی نبود که به چشم بیاید. عراق یک سری جیش الشعبی آورده بود، صبح یک تیپ را به خط می زد و بعد از ظهر یک تیپ دیگر را به خط می زد. در این رملها اگر رفته باشید یا آن را ببینید، اصلاً از پایین می خواستی بالا بروی در ۲۰۰ متر جا، چند دقیقه طول می کشید. یک قدم می گذاشتی، در هر قدمی که سانت بود ۱۵ سانت را پایین برمی گشتی. رمل بود، رملی که یک نره روی هم قرار نمی گرفت و فشار شدیدی که روی بچه ها بود، جنازه خودی سر راه بچه ها افتاده بود و بچه ها حال اینکه این جنازه را به اندازه ۱۵۰ متر عقب بیاورند و در ماشین قرار دهند نداشتند و اگر می خواستیم به عقب برویم عراقی ها ما را روی جاده، زیر تیر مستقیم کلاشینکف داشتند. با اینکه ما زیاد نمی رفتیم و بیشتر بچه هایی که در خط درگیر بودند، این شرایط را داشتند موقعی که می رفتیم، من خودم این طوری رانندگی می کردم سرم را پایین می گرفتم و فقط دستم روی فرمان بود. یک چنین فشارهایی را بچه ها تحمل می کردند و مقر می ساختند. ما در چرازه ۲۰ گردان مصرف کردیم. در حالی که ارتش بیش از ۴ گردان نداشت. تقریباً یک دوم نیرویی را که ما برای عملیات دزفول آماده کرده بودیم در چرازه مصرف کردیم. در حالی که در سطح مملکت، هیچ هم به حساب نمی آمد و مدام هم جنازه بود که به سراسر کشور می رفت و برای مملکت هم علامت سؤال بود که بدون عملیات، این جنازه ها چه مفهومی دارد؟! و جواب اینها باز به عهده سپاه بود. یک تیپ ارتش را ما از همین لشکر گرفتیم که با آن عملیات کنیم، یعنی دو تیپ از سپاه و یک تیپ ارتش باشد ساعت ۱ شب ما وارد عملیات شدیم و ۱ ظهر فردا فرمانده تیپ آمد و گفت از تیپ من چیزی نمانده اگر آن را عقب نکشید، دیگر تپیی نمی ماند، که آن را عقب کشیدند، برایش برنامه مشهد گذاشتند برای اینکه ۱ ساعت کار کرده بود! در حالی که ما گردان خودمان را ۴ روز در خط نگه می داریم برای اینکه گردان و تیپ سازماندهی نشده است، یعنی دیگر از قاموس تیپ این حرف ها در آمده بود. یک چنین فشاری را در چرازه متحمل شدیم، برای اینکه عراق می دانست ما در دزفول داریم آماده عملیات می شویم.

در حدود پنج، شش لشکر بود، مسئله ساده ای نبود. تکیه من روی این نکته است که جنگ همین طوری به اینجا نرسیده، یعنی این طوری نیست که حالا ما حس کنیم که به یاری خدا و به لطف خدا بود، بلکه لطف خدا زمینه داشته و مسئله معنویت بوده، دعای مردم بود، دعای امام بود، حال بچه ها بود و حالی که بچه ها در عملیات فتح المبین داشتند. ولی در این عملیات های اخیر نبود. حالی که در عملیات بیت المقدس بود، باز در این حال نبود. قضیه خرمشهر خیلی مسائل را در سطح مملکت و در سطح غیرمملکت حل کرد. حتی بعد از عملیات فتح المبین، سوریه و لیبی کشورهای بودند که عنوان می کردند شما اگر راست می گوید چرا خرمشهر را نمی گیرید؟! با اینکه اینها کسانی بودند که از نزدیک با خیلی از مسائل انقلاب آشنا بودند. حداقل خودشان کشورهای بودند که دستشان در کار نظامی و این حرف ها بود. این طوری نبود که اینها حس کنند مثلاً به سادگی می شود چنین عملیاتی را انجام داد. این وسط پیش بینی می شد آمریکا کارهایی بکند، دیدیم قضیه اسرائیل پیش آمد و ما قضیه اسرائیل را نمی توانستیم به راحتی بگذریم... عراق مگر الان چه می گوید؟ عراق نیروهایش را عقب کشیده و می گوید من پیروزمندانه به داخل رفتم. همین حرف را عرفات می زند و با دست خودشان آمدند، حداقل یک چیزهایی آنجا ایستاده بودند، حالا با عرق ملی گرایی ایستاده بودند، با عرق اسلامی ایستاده بودند، عرق اسلامی به آن صورت نبود. ولی بیروت را خالی کردند و آن وضع را به وجود آوردند. در یک کشوری که ۶۰ درصد آن شیعه و مسلمان است، یک رئیس جمهور از مسیحی ها بگذارند و دست همه را در حنا قرار بدهند که هیچی نشده برای سوریه شاخ و شانه بکشند. خیلی ساده الان روی نقشه پیش بینی کردیم که اگر فردا عراق سقوط کند، اسرائیل تا کجای اردن پیش می آید. اینها چیزهایی است که مثل روز روشن است. همان روزهای اولی که اطلاعات در زمینه تهاجم اسرائیل خیلی ناقص بود تشخیص داده می شد که این کار برای چیست. آیا به علت همان چهار کاتیوشایی است که فلسطینی ها دارند می زنند، که این نیست. چرا اسرائیل صحرای سینا را خالی کرد؟ اسرائیل یک جایی نمی خوابد که زیرش آب برود. سادات رفت یک وابسته تر به جایش آمد. ... امام پریروز صحبت می کردند، می فرمودند: "این خارجی ها برای ۳۰ سال دیگر و

برای ۵۰ سال دیگر برنامه ریزی می کنند." ما برای ۳ سال دیگر داریم برنامه ریزی می کنیم، ما برای چند وقت برنامه ریزی می کنیم؟ ما هدف خودمان را به عنوان هر نفرمان نشستیم برنامه خود را تا چند سال دیگر چک کردیم؟ تا چند سال دیگر برای خودمان برنامه چیدیم؟ آیا فقط برنامه ماهانه و ۳ ماه و ۶ ماه داریم برای خودمان می چینیم؟ یا باری به هر جهت داریم پیش می رویم؟ می گویم الان خیلی ساده یک سری ارتفاعات حدود ۸۰ کیلومتری شرق رود اردن است که از سطح زمین حدود ۸۰۰ متر ارتفاع دارد بعد می آید پشت سر آن در فاصله ۳۰، ۴۰ کیلومتر به یک دشتی می رسد، که ارتفاع به ۱۵۰، ۳۰۰، ۴۰۰ متر می رسد، یعنی یک ارتفاعی است که اسرائیل راحت می تواند روی این ارتفاعات خودش را نگاه دارد. خیلی طبیعی است که اسرائیل به محض اینکه قضیه عراق به یک حالتی تبدیل شود، بیاید این ارتفاعات را بگیرد. قضیه مصر را هم که حل کرد. یعنی آمده سه حفاظت در اطراف خودش درست کرده به عنوان اردن، به عنوان مصر و دو مسئله داشت، مسئله لبنان و مسئله سوریه. اگر نقشه را نگاه کنید سوریه و لبنان در قسمت شمالی اسرائیل واقع می شوند و این در قسمت جنوبی، به علت نفوذی که لبنان در سوریه داشت اگر می خواست روزی در اسرائیل عملیات کند، دو جناح برای عملیات داشت، ولی الان دیدیم علاوه بر اینکه اسرائیل خیلی ساده یک جناح را از دست سوریه گرفته، خودش هم جناح سوریه را به دست آورده است. یعنی اگر قبلاً دمشق زیر برد توپخانه اسرائیل نبود، امروز پایتخت سوریه به عنوان مرکز حکومت حافظ اسد در برد ۲۷ تا ۳۰ کیلومتری اسرائیل است و توپ های ۱۷۵ اسرائیلی الان روانه دمشق هستند. حساب کنید که یک روزی توپخانه ها به حدود کرج تهران برسد که مثلاً تهران زیر برد توپخانه برود. الان که تهران زیر برد هواپیماهای عراقی است برای ما مسئله است...، آیا اینها برای اسلام مسئله هست یا نیست؟ هر روز نفت ما دستخوش تهدید موشک هایی است که عراق دارد با برد ۲۵۰ کیلومتر می زند. اصلاً ما در این فکر رفتیم که امریکایی ها و شوروی ها هیچ بعید نیست که الان سلاح هایشان را امتحان کنند، یعنی نه تنها موشک های برد ۳۰۰ کیلومتر را، بلکه موشک های برد ۲۰۰۰ کیلومتر را به عراق بدهند و بعد هم فردا تهران و غیره را بزنند. در نماز جمعه هفته گذشته دیوار صوتی تهران را شکستند. دیگر چیزی از این سیستم های ضد هوایی

است. این هم نمونه‌های مختصری است که امروز تعدادی از فرمانده گردان‌ها را در تهران گذاشتیم، مسئول حفاظت آقای خامنه‌ای، یک فرمانده گردان است، فرمانده گردانی که در تیپ حضرت رسول (ص) به خوبی عمل می‌کرد، مسئول حفاظت مجلس، فرمانده گردان است، مسئول حفاظت هیئت دولت و نخست وزیر، امثال این بچه‌ها هستند... با وضع مملکت هم که آشنا هستید؛ که دیگر ببینید صدای امام را در آورده‌اند! که به نمایندگان مجلس می‌خواهند به مکه بروند، شورای عالی قضایی هم می‌خواهد به مکه برود، دولت هم به مکه برود، سپاه هم به مکه برود، این هم برود مکه، آن هم می‌خواهد برود، مملکت را تعطیل کنیم و به مکه برویم!!! چرا باید روحیه این جویری در ما به وجود بیاید؟! بعد برمی‌گردیم به اینکه روابطمان با همدیگر چیست؟ بلکه ما یک سری روابطی با همدیگر داریم که این روابط به دلیل ناپختگی، برخوردهایی را در یک سری موارد به وجود می‌آورد. آیا این برخوردها زمینه چه تصمیم‌گیری‌هایی می‌تواند باشد؟ آیا این برخوردها می‌تواند زمینه باشد برای اینکه ما در آن تصمیم کلی خود، اینها را تأثیر بدهیم؟ گیرم بنده به عنوان مسئول لشکر نصر یک برخوردی با یکی از برادرانی که در تیپ امام رضا (ع) بود کردم، اشتباه هم برخورد کردم آیا باید بگوییم که مغرضانه بوده و من غرض داشتم؟ که این را اگر دلیلی نداشته باشی، تهمت است. من هم نسبت به شما به همین ترتیب. مالک اشتر فرمانده ارتش علی بن ابیطالب (ع) است به او اهانت می‌کنند، آشغال پرتاب می‌کنند، این قدر قیافه‌اش ناشناس بود که آن سبزی فروش وقتی آشغال پرت می‌کند، اصلاً فکر نمی‌کند که شاید این فرمانده ارتش علی بن ابیطالب (ع) باشد. مالک روی برمی‌گرداند، بعد که به او می‌گویند این مالک است، او به لرزه می‌افتد و بدو دنبال او راه می‌افتد که گیرش بیاورد و عذرخواهی کند. بعد می‌بیند مالک داخل مسجد شده نماز می‌خواند. ما همه این مسائل را مدام در کنار هم داریم، یعنی اگر ما در داخل خودمان به این مسائل توجه نکردیم، چوبش را می‌خوریم، یعنی در مورد مسائل نفسانی خودمان، مسائلی است که امتزاج با همدیگر دارد. یک بچه مسلمان، یک بچه مؤمن، یک حزب‌اللهی هیچ‌وقت نمی‌تواند قسمت‌های مختلف زندگی خود را از هم جدا کند. حالا نظرم از مجموعه این صحبت‌ها این است که ما امروز آمدیم یک لشکری با نام نصر

ما نمانده است. همین موشک‌هایی که مثلاً رویش خیلی تکیه می‌شود، بیشترش الان خاموش است. موقع عملیات ۲، ۳ روز از آن استفاده می‌کنند، آنها هم تازه می‌گویند یک فیوزش سوخته و... انواع و اقسام این قضایا را اگر بخواهم برایتان بشمارم تازه من که از هیچ‌جا خبر ندارم اینها را می‌گویم الی ماشاءالله فراوان است. عملیات رمضان مزید بر علت شد، یعنی عملیات رمضان با حساسیتی که داشت و مسئله‌ای که عراق در آن به وجود آورده بود که کشور خودش است و موافقی که ایجاد کرده بود که این موانع، بیش از آنی بود که در داخل کشور خودمان ایجاد کرده بود. وسطش هم فاصله افتاد و ما از عراق در عملیات عقب افتادیم، به دلیل همان قضایای اسرائیل و عقب‌نشینی‌هایی که عراق می‌کرد و انواع و اقسام این قضایا بود. دیدیم که آن مسائل پیش آمد، حالا صلاح در آن و خیر در آن بوده، ولی الان عمده تیپ‌های ما از آن کادر بالایی که داشتند، تعداد زیادی از مسئولینشان شهید می‌شوند. این وضع جنگ ما است. می‌آییم وضع سپاهی‌های داخل کشور را ببینیم چه طوری است. مسئله سبزوار و مسائلی که در شهرها است. عوامل ضد انقلاب رفتند خانه آقای اشرفی اصفهانی، امام جمعه باختران (کرمانشاه) را ترور کنند. بعد برادر شمخانی که قائم مقام سپاه بود، روز جمعه رفته و دیده که خود ایشان آمده در خانه را باز کرده است. یک امام جمعه‌ای که هم‌ردیف آقای صدوقی بوده. گفته که حاج آقا پس حفاظت چی شد؟ بچه‌ها کجا هستند؟ گفتند امروز جمعه است و حفاظت تعطیل کرده است!! آقای صدوقی یک نامه‌ای قبل از شهادتش به سپاه نوشته که این حفاظتی که شما گذاشته‌اید این حفاظت نیست. این پاسدارهایی که برای حفاظت گذاشتید اینها درست و حسابی تیراندازی هم بلد نیستند تا چه رسد به مسائل دیگر! و امروز به عنوان یک تاریخ مانده است. شورای فرماندهی سپاه یزد را گرفتند به زندان انداختند.، چه وقت ما می‌توانیم آقای صدوقی دیگری درست کنیم؟! این قدر ایشان مقید بود که اگر پاسدارهای محافظش به او می‌گفتند یک ساعت اینجا بنشینید و جایی نروید، می‌نشست و نمی‌رفت، یعنی هر چه محافظانش می‌گفتند عمل می‌کرد، یعنی ایشان این قدر به قضایا مقید بودند. حالا بگوییم مسئول منطقه یک چیزی گفته، قائم مقام او یک چیزی گفته، فرمانده تیپ، فرمانده لشکر، مسئول گردان یک چیزی گفته

برای منطقه ۴ درست کردیم و دو تیپ به نام جوادالائم (ع) و امام رضا (ع) درست کردیم، آیا کمتر از این بکنیم؟ یعنی استان خراسان با آن همه جمعیت، با آن همه نیرو، کمتر از این دو تیپ باید داشته باشد؟ یعنی ارتش بیست میلیونی، چند میلیونش به خراسان می‌رسد؟ یک میلیونش می‌رسد یا نمی‌رسد؟ بگوییم یک میلیون، یک میلیون، دو تیپ باید داشته باشد؟! این دو تیپ را باید چه کسی درست کند؟ آیا با ۳ ماه، آیا با ۴ ماه، آیا با ۵ ماه می‌شود تیپ درست کرد؟! ما بسیجی را بیاوریم تیپ درست کند؟ چه کسی را بیاوریم؟ ... ما دست به دامان چه کسی باید بشویم که در منطقه تیپ درست کنیم. برادران ۳ ماه می‌آیند و بعد از ۳ ماه می‌روند، باز دوباره ۳ ماه دیگر برادران جدید می‌آیند که اصلاً مفهومی از جنگ در ذهنشان نیست. ما چه قدر کار کنیم که اصلاً به این برادر تجارب را انتقال بدهیم؟ یک ماه، یک ماه و نیم طول می‌کشد که تازه این برادر سپاهی با خمپاره و توپ آشنا بشود بعد هم دیگر ۱۰، ۱۵ روزش مرخصی و بعد هم سه ماهش تمام شده است و می‌خواهد برود. یک ذره فکر کنید، من قبول دارم، ممکن است برخوردهایی در تیپ صورت گرفته است، ممکن است منطقه، سه ماه به شما نگفت و نگفته از سه ماه پیش تر است. ولی امروز که داریم لشکر را وابسته به منطقه می‌کنیم هم و غم خود را روی این مسئله گذاشتیم که این تیپ‌ها را قوت بدهیم و آنها مسئله لشکر را تقویت کنند. این دو تیپ حداکثر می‌توانند ۱۰ کیلومتر را بپوشانند. فردا جلوی افغانستان و جلوی شوروی را با آن همه مرز چگونه می‌خواهید بگیرید؟! مسئولیت شرعی آن از عهده من و شما ساقط است؟ من این را صریحاً می‌گویم اگر فردا شوروی حمله کند به دره‌گز و شما در دره‌گز بخواهید جنگ تن به تن خرمشهر را بکنید روز قیامت مسئول هستید و باید جواب بدهید. مسلمان و مؤمن نباید دو بار از یک سوراخ گزیده شود. ما مسئولیم مسئله خرمشهر فقط یک بار به وجود بیاید، بعد دیگر باید سازماندهی را یاد بگیریم. ارتش اسرائیل ۴۸ ساعته می‌تواند ۲۴۰ هزار نفر بسیج کند، که اینها گردانشان معلوم است، تیپ‌شان معلوم است، لشکرشان معلوم است، همه چیزشان معلوم است. در حالی که اسرائیل سه میلیون جمعیت دارد، که این سه میلیون عمده اش فلسطینی است. یعنی همان نفر صهیونیست یهودی که در کارخانه کار می‌کند، یک کد نظامی دارد. همین حوزه‌هایی که درست کردند

و امروز می‌بینیم که اسرائیل دارد در دنیا ریشه می‌دواند، ریگان و غیره و ذلك، حافظ اسد می‌گفت کارتر آمده بود با ما مذاکره کند، سر یک مسئله‌ای با هم توافق کردیم، کارتر گفت تو فعلاً اعلام نکن تا من به امریکا بروم و با کسانی که در این قضایا مؤثرند تماس بگیرم و اینها را راضی کنم و بعد اعلام کنیم. این یک نمونه کوچک است که ما توانستیم از حافظ اسد بفهمیم. ما نمی‌دانیم روابط سری بین آنها چیست؟ ما مدرک نداریم، چهار مدرک از لانه جاسوسی درآمده، می‌بینیم اسرائیل مکالمه جمال عبدالناصر با ملک حسین را در جنگ ۶۷ ضبط کرده است. وای به حالمان که تلفنی که با آقای خامنه‌ای در این مملکت صحبت می‌کند، فردا ببینیم که توسط اسرائیل ضبط شده باشد. هیچ بعید نیست. مملکت را امام زمان (عج) نگه‌داشته است، مملکت را خدا نگه داشته است. البته الان مملکت ثباتش به اندازه‌ای است که هیچ کشوری دیگر نمی‌تواند به ما ضربه بزند. یعنی اینها یک زمینه‌ی‌های کوچکی است که آدم به عنوان اثر می‌بیند، در عین حال الان حتی به مخیله امریکا هم خطور نمی‌کند که تهاجم نظامی مستقیم بکند. می‌داند که تهاجم نظامی مستقیم به صرف او تمام نمی‌شود، اسرائیل هم به همین ترتیب. اصلاً زمینه‌ای که اسرائیل به لبنان می‌آید حمله کند، اینهاست که موانعی که قبل از ایران سر راهش است و بعدها می‌تواند مسئله برایش مسئله درست بکند اینها را برطرف کند که بعد با یک دشمن طرف باشد. ما می‌بینیم که یک اسلام است و یک دنیا دشمن! کجا دشمن آمده و همه چیزهایش را به کار گرفته؟ هنوز دشمن همه چیزهایش را به کار نگرفته است. می‌بینیم که خدا یک کسی را مثل امام، قسمت‌مان کرده، دو جلسه است که ایشان می‌گویند مسئله جنگ واجب است. در حالی که می‌بینیم بی‌توجهی هنوز در سطح مملکت پیش می‌رود. هنوز مردم به سرعت مطالب را از صحبت امام نمی‌گیرند و هنوز سپاه نفس قضیه را نمی‌گیرد. می‌رود درگیر یک سری مسائل شهری می‌شود و درگیر یک سری مسائلی می‌شود که وظیفه او نیست و بعد موقعی که می‌نشینیم با یک پاسدار صحبت می‌کنیم، می‌بینیم می‌خواهد نهضت‌های آزادی‌بخش داشته باشد، روابط عمومی داشته باشد، دفتر سیاسی داشته باشد، انتشارات داشته باشد، با ضد انقلاب مبارزه کند و در جریان‌ات سیاسی تأثیر داشته باشد. می‌خواهد همه‌کاره باشد، ولی چقدر دارد مایه می‌گذارد؟ پس

برادر! يك علت اینکه عملیات عقب افتاده ناتوانی تیپ‌هاست. تیپ چطوری توان پیدا می‌کند؟ شما باید بمانی در داخل این تیپ که تجربه کسب بکنی. فرمانده گردان که تا حالا جنگ نکرده، آخر من این را چطوری فرمانده دیگران بگذارم؟ مسئول دسته آمده هنوز آموزش سپاهی ندیده است! چه خاکی به سرمان کنیم؟ دردمان را به چه کسی بگوییم؟ برویم به امام بگوییم؟ برویم به مجلس بگوییم؟! به چه کسی بگوییم؟! چه کسی باید حل کند؟ قبول، يك سری مسائلی بوده که در منطقه برخورد کرده بوده، در اینجا برخورد بوده، کار خوب به شما ندادند، ما کاری غیر از جنگیدن که اینجا نداریم، نمی‌توانیم هم الکی به شما بگوییم که اینجا مقداری آجر است، صبح بریزید آنجا و عصری اینجا بگذارید! در عین اینکه جنگ است و همه مملکت هم نسبت به این جنگ مؤثر و سهیم هستند و ما کمترین کسانی هستیم که در جنگ تأثیر داریم. این را صریحاً بگویم، باور کنید کمترین کسانی که در مسئله جنگ سهیم هستند، انتهایی هستند که دارند در جنگ می‌جنگند. فشار سیاسی روی مسئولین مملکت است. فشار مالی روی مردم است، همه جا کوپنی است، در حالی که کدام چیز شما کوپنی بود؟ کجا کمبود غذا داشتید؟ کجا کمبود مهمات داشتیم؟! کجا کمبود مواد داشتیم؟! عراق حداقل تا به حال ۳۰ میلیارد دلار از کشورهای عربی قرض گرفته است، ۳۰ میلیارد هم خودش در اول جنگ داشت، این میلیارد، کفگیرش به ته دیگ خورده است. ذخیره‌ی ارزی این مملکت در آغاز جنگ ۱۳ میلیارد دلار بود با ۳، ۴ میلیارد دلاری که در قضیه جاسوسی گرفتند. جمعیت ما دو برابر جمعیت عراق است. مملکت چنین فشاری را دارد تحمل می‌کند. مسئله گاز، شما خودتان دیگر این مسائل خانوادگی را وارد هستید. اصلاً اینجا ما آن چیزها یادمان می‌رود. چه کسی باید به مسئله جنگ برسد؟ چه باید بکنیم؟ شما که رفتید به تیپ امام رضا (ع) تا ۲ ماه دیگر هم وارد عمل نمی‌شوید. گروه بعدی سپاه هم که می‌آید، می‌آید می‌بیند اصلاً تپیی در کار نیست. دست به دامن مسئول تدارکات شدید، قبول کرده و مانده است. مانده و می‌گوید من يك نفر هستم، می‌گوید اگر من تنها باشم نمی‌توانم کاری بکنم، تو باید به من نفر بدهی. من می‌خواهم نفر بدهم؟ حالا چه کسی را باید بدهم؟ می‌دانید وضع خط چه طوری است؟ چه کسی مسئول است؟ اگر منطقه با شما هم يك برخوردی کرده،

کو؟ ما که عهده‌دار مملکت نیستیم. مملکت برای خودش سکان‌دار دارد، امام‌زمان (عج) را دارد، امام خمینی را دارد، مجلس را دارد، دولت را دارد، شورای عالی قضایی را دارد، شورای نگهبان را دارد، ما هم به‌عنوان يك بازوی اجرایی نظامی در کنار ارتش مطرح هستیم. دیگر در قبال وظیفه‌ای که مجلس امروز برای ما مشخص کرده، باید برنامه‌ریزی دراز مدت بکنیم. برادران! این را باید در ذهنمان از بین ببریم که سپاه يك ارگانی است که ما می‌توانیم به صورت ثابت در يك شهر به وجود بیاوریم و بعد هم آنجا باشیم و يك سری اقداماتی بکنیم، این باید از ذهنمان بیرون برود. سپاه این طوری نخواهد بود. يك سپاهی ضمن اینکه می‌گوییم ما به مسائل خانوادگی هم توجه داریم، یعنی این طوری نیست که ما مسائل خانوادگی را ندیده بگیریم. ما الان در لشکر خودمان هر کسی که زن ندارد، خود من دارم برای بچه‌ها ردیف می‌کنم تا ازدواج کنند، یعنی این طوری نیست خیلی بی‌توجه باشیم و فقط بگوییم مسئله، جنگ است. خود من در زمان جنگ در همین خوزستان ازدواج کردم. حالا این مسئله، خانوادگی است و گفتن آن زمینه ندارد ولی می‌خواهم بگویم ما همه این مسائل را در کنار هم باید ببینیم. امروز اگر من و شما به مسئله جنگ نپردازیم، چه کسی می‌خواهد بیاید بپردازد و چه کسی از شما آگاه‌تر است؟ چه کسی از شما بیش‌تر رویش سرمایه‌گذاری شده است؟ چه کسی در این مسئله از شما مطمئن‌تر است؟ شما از کانال سپاه گذشتید، مسائل مقدماتی در موردتان گذشته و امروز صریحاً من عنوان می‌کنم به‌عنوان يك فردی که در این جمع مسئولیت دارم که ما به‌وجود تک تک شما احتیاج داریم و آن امری که امام می‌فرمایند که واجب کفایی است تا زمانی که مسئولان سپاه و ارتش بگویند کفایت می‌کند، من به‌عنوان يك مسئول در این جلسه می‌گویم که با تک تک شما ما کار داریم و به‌وجود تک تک شما احتیاج داریم و دست تک تک شما را هم می‌بوسیم. چرا که این، مسئله ما نیست، مسئله، مسئله جنگ است. مسئله، مسئله ابروی اسلام است، من را روز قیامت وسط می‌کشند و می‌گویند آقا! ۱۰ هزار نفر زیر دست توشه‌دید شدند، بیا جواب بده! من که به‌تنهایی چه کسی باشم که بخواهم جواب بدهم؟! من می‌گویم برادران دیگری هم در تیپ امام رضا (ع) و در تیپ جوادالائمه (ع) و تیپ کذا و سپاه کذا بودند. من که تنها نبودم به من هم گفتند این جا بایست و گفتم چشم.

برخورد درستی نبوده که حالا من نمی‌دانم بوده یا نبوده اگر اینجا مسئله داشتید، اگر تیپ برخورد درستی با شما نکرده، اگر لشکر برخورد درستی با شما نکرده، حالا اگر بحث عذرخواهی است، من عذرخواهی می‌کنم. اگر بحث این است که اینها مشکلات جنگ است. این مشکلات جنگ را همه باید بپذیریم. ببینید روحیه بسیجی‌ها چیست؟ بسیجی داریم ۱۰ بار آمده و اصلاً عین خیالش نیست که حالا ما ۲ ماه یا ۵ ماه یا ۷ ماه یا ۱۰ ماه آمدم، هیچی، اصلاً باید به مملکت و مجلس بگوییم که آقا! این که شما فکر کردید سپاه می‌تواند عملیات نظامی انجام بدهد، این تا ۲۰ ماه اول جنگ بود و بعد از آن دیگر چنین چیزی نیست! آنها هم فکر خودشان را بکنند اگر می‌خواهند بروند صلح کنند، اگر می‌خواهند بروند سازش کنند، اگر می‌خواهند هر کاری بکنند، بروند انجام بدهند. ولی اگر مسئولین مملکتی می‌گویند که اسلام اگر دست ما را نیسته بود بغدادی باقی نمی‌ماند، بغداد با چه کسی باقی نمی‌ماند، روی هوا؟!، تیپ جواد الائمه (ع) که این طوری است، تیپ امام رضا (ع) که این طوری است، تیپ بیت المقدس از منطقه هم این طوری است، تیپ کذا هم این طوری است، علی مانده و حوضش! دیگر چه کسی مانده است؟! در حالی که عراق مدام از عملیات ما تجربه کسب کرده است. در شلمچه خودتان دیدید وضع چه طور است؟ چرا نتوانستید در شلمچه عمل کنید؟ یکی این بود که گردان دیر حرکت کرد، یکی هم این بود که عراق جنگ را بهتر از شما بلد بود و ما به عنوان یک بچه مسلمان، بی‌عرضه‌تر از عراقی‌ها بودیم! او آماده‌تر از ما بود. تمام عملیات‌های ما را عراق اطلاع پیدا می‌کند، اعم از کارهای اطلاعاتی که می‌کند، کارهای دیگری که می‌کند. ما به یک بسیجی نتوانستیم یاد بدهیم که اگر اسیر شدی چه بگویی. وظیفه چه کسی است؟ چه کسی باید بگوید؟ رییس جمهور مملکت باید بگوید؟! برادر من، وظیفه من و شماست، من و شما باید امروز مشعل این جامعه باشیم. من و شما باید مشعل این تیپ باشیم، من و شما باید مشعل راه آن چهار برادر بسیجی باشیم. بسیجی می‌آید سه ماه می‌ایستد، من هم می‌آیم سه ماه می‌ایستم، چه فرقی بین بسیجی و سپاهی است؟! کادر تیپ، سر هر سه ماهی عوض می‌شود. آیا می‌شود کار کرد؟ شما راهنمایی کنید. راهنمایی کنید چه طوری بکنیم. من اصلاً نمی‌دانستم تا حالا مأموریت سه ماه بود. آخر جنگ

که سه ماه نیست. وقتی این برادرمان گفت که این برادران می‌خواهند بروند، اصلاً داشتم شاخ درمی‌آوردم، جداً داشتم شاخ درمی‌آوردم. شما به تیپ امام حسین (ع) بروید از این مسئولین و بچه‌های تیپ امام حسین (ع) بپرسید، از تک تک بسیجی‌های آنها بپرسید، چند ماه است در جنگ هستید؟ بسیجی‌هایشان ما را از قدیم می‌شناسند. اصلاً آدم می‌رود می‌بیند به یقین می‌توانم بگویم که فقط ۳۰ درصد این تیپ امام حسین (ع)، عوض می‌شود ۷۰ درصد آنها بچه‌های ثابت هستند. اصلاً عشقی که در جبهه است، معنویتی که در جبهه هست، اسلامی که در جبهه هست مگر ما چی می‌خواهیم. بله خانواده هم داریم که به آن هم باید برسیم ولی در قالب خودش، در قالب مسئله جنگ. بله، مسئله رسیدگی به خانواده در زمان جنگ با غیر جنگ فرق می‌کند، ما راهی به نظرمان نمی‌رسد. در عین حال نمی‌گویم این مسائل بوده یا نبوده. من این حرف را به عنوان یک کلیت خدمت برادرها عرض می‌کنم و فقط به عنوان یک تذکر، نه به عنوان یک مسئله‌ای که وجود داشته است و جداً از برادران خواهش این است که اصلاً قضیه سه ماه و اینها را فراموش کنیم. حالا اگر چه قرار است به منطقه بروید، حالا اگر مسئله‌ها و احداث است، مسئله خانواده‌تان است و این طور چیزهاست آن را حل کنید. آن یک بحثی است و چند روز بروید و حل کنید ولی این را بدانید که تیپ امام رضا (ع) و تیپ جواد الائمه (ع) لشکر نصر، روز قیامت از تک تک این برادران سؤال خواهد شد یک تشکیلاتی مربوط به منطقه‌ی؟ بود و ما امید و توقعمان هم این است که ان شاء الله با نظمی که داریم در لشکر به وجود می‌آوریم، با کنترل‌های که داریم روی تیپ‌ها انجام می‌دهیم و اولین جلسه‌اش هم صبح جمعه پس فردا گذاشتیم و تمام بچه‌هایی که مربوط به منطقه و در لشکر و در تیپ کار می‌کنند، جمعشان کنیم ببینیم مسائل و مشکلاتشان چیست؟ چه چیزهایی مطرح است؟ این زمینه‌ی‌ها را از بین ببریم. امید ما به این است که یک تشکیلات ثابتی را به عنوان مسئله جنگ به وجود بیاوریم و این تشکیلات را باید گسترده کنیم. مجلس وظیفه سپاه را دو مورد مشخص کرده است ۱- مبارزه با ضد انقلاب داخلی ۲- کمک به ارتش در زمان جنگ. غیر از این دو مورد هم نیست، یعنی حفاظت (از مسئولین) هم مسئولیت جانبی او است. یعنی یک تشکیلاتی اداری و ثابت باشد که بچه‌ها اسمش را "پاسدارمری" گذاشته

آخر من چطوری جواب بدهم؟! من کمترین اثر را در این لشکر دارم، چون این کاری که صورت می‌گیرد، شما می‌کنید، اگر شما بگذارید و بروید، من با چه کسی کار کنم؟! این است که قصد ما این است که مسائل را ریشه‌یابی کنیم و پس فردا همه پاسداران منطقه و اعضای را که ثابت در تیپ‌ها کار می‌کنند قرار شده جمع کنیم، این مسائل و مسائل گسترده‌تری را برایشان مطرح کنیم. هر ده روز یک بار هم حداقل این جلسه را برقرار کنیم که برادرها در چگونگی روند مسئله جنگ و مسئله کشور قرار بگیرند. یک مقدار هم این مسائل به دلیل این است که اطلاعات، کم به برادران می‌رسد. برادرها بدانند وضع مملکتشان چیه؟ اسلام چه چیزی از آنها می‌خواهد؟ بسیجی‌ها می‌گویند شما به ما بگویید اسلام فقط چه می‌خواهد؟ به خدا به اینها می‌گوییم برای اسلام، ۲۰، ۲۰ کیلومتر بدو برو، ۲۰ کیلومتر بدو می‌رود. یک بسیجی می‌گفت که من این را می‌دانم که اسلام به من می‌گوید "اهدنا الصراط المستقیم" من اینجا را مستقیم می‌گیرم و به کربلا می‌روم. این قدر هم مخلص است، پشت پیراهنش نوشته بود "ورود ترکش، توپ و خمپاره ممنوع!" ببینید با زندگی این طوری برخورد می‌کند! بچه خلی نیست که این را برادر بنویسد که ورود ترکش و خمپاره ممنوع! این طوری برخورد می‌کند و می‌گوید خرمشهر دیدی ما آمدیم، کربلا ما می‌آییم. این فرهنگ آن بسیجی است. این مانده که فقط تو یادش بدهی که چطوری بجنگد، به او بگویی چه کار بکن. تا حالا شده یک بسیجی بیاید از یک فرمانده گردان بپرسد این جایی که ما داریم می‌رویم، چرا داریم می‌رویم؟ ما این مشکلات را نداریم، خدا همه چیز در اختیارمان گذاشته است. ما به عنوان یک سپاهی امروز مسئولیم. روز قیامت سرپل صراط جلوی ما را می‌گیرند و می‌گویند "وقفوهم انهم لمسئولون"، این‌ها را نگه‌دار، اینها مسئول بودند. اینها همین طوری نبودند، اینها آدم‌های فهمیده‌ای بودند. به اینها مطلب رسیده بود و این مطلب را ما برای همه برادران منطقه ۴ خواهیم گفت. حتی اگر چاره نشود، راه می‌افتیم به شهرهای خراسان می‌رویم و سپاه به سپاه صحبت می‌کنیم و اتمام حجت می‌کنیم. بعد از اتمام حجت با برادران، عمل کردند، کردند، نکردند، فیه المراد، ربطی به ما ندارد. حالا به عنوان مباحث ریشه‌ای که هست، به طور کلی یک ربیعی که وقت هست برادرها مطرح کنند ان شاء الله سعی ما

بودند؟ ما مثل ژاندارمری نداریم که ثابت و یک تشکیلات اداری باشد و این صحبت‌ها را نداریم. سپاه دارد به این جهت می‌رود. یعنی اگر امروز یک فرد سپاهی از این جا برگشت او را کردستان می‌فرستند، از کردستان برگشت به پاس (نگهبانی) می‌فرستند، از پاس برگشت می‌فرستند جای دیگر. حالا "این گوی و این میدان". هر کسی مرد این میدان است، یا علی! هر کس آینده دیگری برای زندگی خودش ترسیم کرده او خودش می‌داند و خدای خودش و این صحبت را ما برای تمام برادران می‌کنیم. یعنی ما گفتیم هر برادری، ولو یک نفر می‌خواهد برای پایان مأموریت برود بیاید با ما صحبت کند، ببینیم چرا می‌خواهد برود؟ و الان هم برادران جمع بندی شده، اگر در این رابطه مسئله مهمی و چیزی هست عنوان کنند که ما حداقل به طور کلی در جریان قرار بگیریم، در جزئیات نمی‌خواهیم داخل بشویم. ما می‌خواهیم مسائل را دقیقاً ریشه‌یابی کنیم و نمی‌خواهیم سطحی با قضایا برخورد بشود و مشکلات برادران را ندید بگیریم. این طوری هم نیست، می‌خواهیم با قضایا ریشه‌ای برخورد کنیم. توقع هم نداریم که الان برادران داغ بشوند و بگویند همه ما می‌مانیم، نه، من انگیزه اینکه شما را تهییج کنم نداشتم، الان هم ندارم، چون آن چیزی که لازم است انگیزه داخلی و درازمدت است؛ آن چیزی است که شما برای خود برنامه‌ریزی بکنی. با اینکه زمان خیلی محدود است، قصدم گفتن یک سری مطالبی است که شما در جریان‌ات امور اگر تا حالا قرار نگرفتید قرار بگیرید و ما بتوانیم مطالب را ریشه‌یابی کنیم. ریشه‌ای با قضیه برخورد کنیم و قضیه را حل کنیم و بعد هم با منطقه برخورد قطعی داشته باشیم و منطقه را هم در قبال کارهایی که اینجا می‌کنیم، منظم کنیم. یعنی به منطقه هم بگوییم موقعی که شما هر کسی را می‌خواهید به اینجا بفرستید دو، سه ماه بماند و بعد هم رها کند و برود، ما این را قبول نداریم و حداقل این است که ما نمی‌توانیم این طوری بجنگیم. نمی‌شود مسئولیت خون این همه بچه مسلمان را به عهده گرفت، خون بچه‌هایی که جنازه‌شان هنوز در شلمچه مانده است و اینها روی گرده ما سنگینی می‌کند، اما باز این قدر قلبمان سخت شده که ماندیم. حساب کنید مگر یک نفر چقدر می‌تواند تحمل کند؟ آدم چند شهید را جواب بدهد؟ حداقل در این لشکر ما، تا حالا ۱۰ هزار نفر شهید شدند، روز قیامت از من نمی‌پرسند؟

بر این است که با کادر درازمدت و برنامه‌ریزی درازمدت که در تیپ و لشکر داریم کارآیی این تیپ‌ها را بالا ببریم و ان‌شاءالله با ثابت بودن بچه‌ها و کسب کردن تجربه توسط شما، نیروها علاقه‌مندانه بگویند ما می‌خواهیم به تیپ امام رضا (ع) برویم، ما می‌خواهیم به تیپ جوادالائمه برویم، چرا؟ چون می‌بینند جو یک جو علاقه‌مند است. جو یک جو سربازان امام زمان (عج) است. جو یک جو محبین آل محمد (ص) است. (حضار: اللهم صل علی محمد و آل محمد) تا جایی هم که زبانمان بکشد و وجودمان بکشد دنبال این قضیه خواهیم بود و امیدواریم ان‌شاءالله برادران بنشینند و راجع به این قضیه فکر کنند و حتی مطالبشان را بنویسند که در سه، چهار سال آینده چه می‌خواهند بکنند. برداشتشان از این سپاه آینده چیست؟ ما در پرسنلی و در این طرف و در آن طرف، مرتب عضو گرفتیم، این عضوها را چه کار می‌خواهیم بکنیم؟ مدام می‌خواهیم تشکیلات روابط عمومی زیاد کنیم؟ درست است که کتابخانه درست کردن هم مبارزه با امپریالیست است، ولی این‌جا که ما درگیری مستقیم داریم کوتا آن قضیه؟ این است که توقع ما از برادران این است که مسئله ۳ ماه و ۴ ماه و ۵ ماه را کم کم کنار بگذارند و مسائلی که در ارتباط با منطقه دارید، با فرماندهی منطقه صحبت کردیم، منطقه هیچ صحبتی ندارد که برادران بیایند و دائمی این‌جا بمانند و ما با منطقه هم شرط کردیم که از این به بعد نمی‌توانیم تجربه جنگ را و خون این برادران را که شهید می‌شوند بگذاریم به دوش یک عده از برادرانی که فقط می‌آیند و یک ذره کار یاد می‌گیرند و می‌روند. این است که به مسائل تیپ هم رسیدگی می‌کنیم. در حدی که در توان‌مان است و حداقل این است که اگر الان می‌بینید که اداره تیپ اشکال دارد، به همین دلیل است، به همین دلیل است که نفری را که بماند، وارد باشد، مدیریت داشته باشد، استعداد داشته باشد، در این تیپ نداشتیم. در تیپ‌های درگیر داریم ولی الان ما از تیپ امام حسین (ع) بیاوریم و فرمانده تیپ شما بگذاریم؟ می‌توانید با او کار کنید؟ این به شما بر نمی‌خورد؟ که بگویند منطقه ۴ این قدر نفر ثابت ندارد که فرمانده تیپ درست کند، این به شما بر نمی‌خورد؟ اگر بر نمی‌خورد ما برویم بیاوریم؟ اگر می‌بینید که یک سری مسائل و ایراد دارد، برای اینکه برادرانی که مدیریت و استعداد داشته باشند و دائم مانده باشند در این تیپ، نداریم و این برادرانی

که شهید می‌شوند که: "و منهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر" من ینتظر آن کیست؟ من ینتظر در این تیپ‌ها نداریم، تکلیف ما چیست؟ می‌گویم آن انگیزه‌ها و آن برخوردهایی که بوده آنها جای خود دارد، آنها را ما باید عذرخواهی کنیم، یا باید ریشه‌یابی کنیم؟ باید بررسی کنیم و بعد برطرف کنیم. وظیفه خودمان هم می‌دانیم. در قبال این کار هم مسئول هستیم. اما آنها جداست و این مسؤلیت ما هم جداست. یعنی اگر شما دارید از سپاه به خانه‌تان می‌روی یک کسی با تو تصادف کرد، دیگر خانه‌تان و تشکیلاتتان و هم کارت‌تان را رها می‌کنی و تا ابد می‌ایستی سر تصادف؟! یا دنبال این هستی که زود سر این تصادف را هم بیاوری و دنبال کارت بروی. این برخوردهایی که ما با هم داریم تصادف‌هایی است که ما در خیابان می‌کنیم، مدام در تصادف توجه‌مان به این است که زود قال قضیه را بکنیم و برویم ولو که شده یک مقدار خسارت را خودمان تحمل می‌کنیم، رها می‌کنیم و می‌رویم. تازه آنجا مسئله دنیوی است و اینجا مسئله اخروی است. اینجا نیز مالک اشترش پا می‌شود و می‌رود آن طوری می‌کند تا چه برسد به برادرانی که خودشان حس می‌کنند وجودشان این‌جا لازم نیست. من فکر می‌کنم در جهت کلی آن چیزهایی که لازم است خدمت برادران بگوییم، یک مقداری گفتیم، حالا در آن جلسه جمعه هم برادران حتماً باشند و در آن شرکت کنند. آنجا هم یک سری مسائل را مطرح می‌کنیم و برادران بنشینند بین خودشان و خدای خودشان تصمیم بگیرند، به زور هیچ کسی را نمی‌شود نگه داشت و زمینه کار ما هم نیست که کسی را به زور نگه داریم مگر اینکه در منطقه تعهد بگیریم و تشکیلات قبلی را فراهم کنیم، بعد برادرانی که می‌آیند از این‌جا بگوییم آقا! دائم باید بیایید. یعنی در مورد برادرانی که اینجا هستند اتمام حجت می‌کنیم حالا اگر مسئله‌ای است برادران در جهت کلی عنوان کنند و بفرمایند.

یکی از حضار: شما گفتید. [نامفهوم]

برادر حسن باقری: باید کسب کنیم و بعد استفاده کنیم.

یکی از حضار: [نامفهوم] از نظر روحیه و نیروی جسمی؟

برادر حسن باقری: حالا نیروی جسمی یک بحث است که از توانمان خارج است، من الان گفتم که با زور نمی‌شود کسی را نگه داشت، اگر کسی روحیه جنگ فی سبیل الله ندارد، نه.

یکی از حضار: اگر اجازه بدهید من که در سازماندهی بودم

فی سبیل الله کسل بشویم وای به حالمان!

یکی از حضار: [نامفهوم]

برادر حسن باقری: احسنت! ما هم همین را می‌گوییم. اتفاقاً زمینه صحبتمان همین است. ما هم می‌گوییم چرا تیپ نمی‌تواند این کار را بکند، برای اینکه نفر وارد کم دارد، ما تا حالا سه مسئول طرح و برنامه در تیپ امام‌رضا(ع) عوض کردیم. یکی از آنها رفت، یکی از آنها آمده، نمی‌دانم چه مریضی گرفته، چشم‌هایش نابینا شد. بعد هم گفتند که یک مقدار اختلال حواس پیدا کرده و رفته است. آخر طرح و برنامه یک تیپ چیزی است که ما به سادگی از آن بگذریم؟! او باید این برنامه را تنظیم کند، می‌بینیم ثابت است. ما هم همین را می‌گوییم، ما هم می‌گوییم برادران به‌همین دلیلی که شما می‌گویید و می‌گوییم به‌دلیل نقصی که در تیپ وجود دارد و ضربه به بسیج می‌زند و این بسیج می‌رود اثر نامطلوبی در منطقه ایجاد می‌کند، یعنی آمده ۵۰ روز در مقر کاترپیلار مانده آنجا به اورسیدگی نشده، ما خبر داریم گروه نماز صبح بچه‌ها نصف شده است! چه کسی مسئولش است؟ من؟!

یکی از حضار: اصلاً روحیه‌اش را از دست داده است.

برادر حسن باقری: احسنت! روحیه‌اش را از دست داده است. بعد هم به شهر خودش برمی‌گردد و می‌گویند جبهه چه خبر بود؟ می‌گوید بابا یک مشت بخور و بخواب است. ساختمان بود، جنگ نبود. خب چرا؟ برای اینکه گردان یک کادر ثابت مشخصی ندارد. بیایید شما به تیپ‌های دیگر بروید، ببینید اصلاً فرمانده گردان عوض می‌شود؟! فرمانده گردان تا حالا در ۵ عملیات شرکت کرده و می‌داند چطوری به نیرو روحیه بدهد، ما هم همین را می‌گوییم. ما می‌گوییم برادران ما در تیپ باید ثابت باشند برای اینکه بدانند چطوری به خودشان روحیه بدهند و چطوری به نیرویشان روحیه بدهند، آن وقت ما هم می‌توانیم کنترل کنیم. ما هم می‌توانیم ۱۰ روز به ۱۰ روز کنترل کنیم، بگوییم آقا! فلان گردان را در خط بردی یا نبردی؟ الان به تیپ می‌گوییم چه کاری کردی؟ گردان را به خط بردی؟ می‌گوید گردان سه نفر پاسدار دارد. من به یک گردانی که سه نفر پاسدار دارد چه بگویم؟ یک ذره بیش‌تر هم فشار بیاورم، آن سه نفر هم می‌گویند روحیه نداریم. غیر از این است که فکر می‌کنیم؟ اتفاقاً خود شما هم زمینه‌های مطلب را خوب گرفتید، یعنی خود شما هم انگیزه‌های ایراد را خوب گرفتید،

و با یکایک این برادران برخورد داشتم. [قطع صحبت ایشان] **برادر حسن باقری:** نه هر کسی نظر خودش را بگوید، شما نمی‌خواهد بگویید.

یکی از حضار: نه اجازه بدهید! این مسئله کلی است.

برادر حسن باقری: می‌دانم، نمی‌خواهم از طرف جمع صحبت بشود، هر کسی نظر خودش را بگوید. نمی‌خواهم کسی وکیل دیگران بشود. ببینید مسئله این است که الان جنگ یک چیزی نیست که ما بگوییم سه ماه تجربه کسب می‌کنیم، دو ماه برمی‌گردیم و بعد سه ماه برمی‌گردیم، نه در این دو ماه، روش جنگ عوض می‌شود. هر عملیات ما یک روش جنگ مخصوص به خودش دارد.

یکی از حضار: [نامفهوم]

برادر حسن باقری: من عرض کردم خدمت شما که این صحبت را برای تمام برادران خواهیم کرد و اگر کفاف نکند به خراسان می‌رویم، شهر به شهر این اتهام حجت را می‌کنیم و نگفتیم هم فقط برای شما مطرح می‌کنیم، گفتیم ولو یک نفر الان بخواد پایان مأموریت بگیرد با او اتهام حجت می‌کنیم و جمعه صبح برای همه پاسداران منطقه جلسه گذاشتیم، حتی اگر لازم بشود یک روزی می‌گوییم آقا همه پاسداران را در منطقه ۴ یک جا جمع کنید، می‌رویم برای آنها صحبت می‌کنیم. این نه مخصوص یک نفر است نه روی صحبتمان با شخص مخصوصی است و یک صحبت کلی است مربوط به همه سپاه است، نه اینکه مربوط به سپاه منطقه ۴ باشد، مربوط به کل سپاه است و مربوط به راهی است که سپاه در پیش دارد. حالا اگر کسی روحیه ندارد، ولی بحث ما در این است که چرا روحیه نداریم؟ این را می‌توانیم بحث کنیم.

یکی از حضار: [نامفهوم]

برادر حسن باقری: جنگ یک سیر است. اگر که ما معتقدیم که این نفری که سه ماه به جبهه می‌آید در طول این سه ماه روحیه‌اش را از دست می‌دهد. [قطع صحبت ایشان] **یکی از حضار:** نه، روحیه فرق می‌کند، کسل می‌شود.

برادر حسن باقری: همین کسل بودن، ضعف ماست، انگیزه این کسل بودن به این است که ما آن استحکامی که در تیپ‌ها باید به‌وجود بیاوریم و آن علاقه‌ای را که بین همدیگر باید به‌وجود بیاوریم، را به‌وجود نیاوریم، لذا است که بچه‌ها اینجا کسل می‌شوند، و الا در مفهوم واقعی اگر قرار است در جنگ

اما ما دردمان سر چاره اش است، چاره آن به غیر از خود شما انجام نمی شود. حتی من بالاتر از این می خواهم بگویم، من می خواهم بگویم ما باید پاسدارانمان را بیاوریم در جبهه بسازیم و برویم سپاه های مملکت مان را درست کنیم. این قدر می خواهم مطلب را قوی بگیرید و این نمی شود مگر اینکه اینجا ثابت بمانیم، یعنی چه؟ حالا اگر یک تشکیلاتی است که پاسدار با روحیه می آید و بی روحیه می رود، این ضعف اینجاست، یعنی ضعف ماست. ولی این را بدون نفر می شود کرد؟ و ما هم هیچ به برادران نه قول می دهیم که این مسئله دو روزه برطرف بشود، نه هم می گوئیم که اصلاً برطرف نمی شود، نه، هم و غم تلاشمان را به یاری خدا با توجهات امام زمان (عج) می گذاریم روی این قضیه که این نکات را در تیپ برطرف کنیم، جوئی را در لشکر و در تیپ به وجود بیاوریم که اصلاً در منطقه بیچد که هر کس می خواهد ساخته بشود به جبهه بیاید. ولی اگر امروز ما به جبهه آمدیم و بی روحیه برگشتیم، چه قدر ضربه به مسئله جنگ که اصلی ترین مسئله انقلاب است وارد کردیم، این مسئله اش در مورد نفر است. اگر پاسدار رسمی سپاه نیاید و دایم نایستد ما به چه کسی بگوئیم دایم بایستید؟ ما الان طرحی داریم می دهیم که بسیجی ها را یک سال در جبهه نگه داریم. می بینیم نمی شود، بسیجی که می آید ۵ روز عملیات را انجام می دهد می رود. خب یاد نمی گیرد آرپی جی زنش دو گلوله آرپی جی زده که ۸ هزار تومان شده است، ۱۰۰ فشنگ شلیک کرده است، الان ما حساب می کردیم می بینیم که هر پاسداری که این جا آمده و برایش کار شده، به خدا هر کدام از شما کمتر از ۵۰۰ هزار تومان برایتان خرج شده است؟ حالا کاری به این پول و قیمت و این حرف ها نداریم، ولی اینها برای ما مسئله است.

یکی از حضار: مسئله رسیدگی به خانواده است که باید به آن برسند.

برادر حسن باقری: بله، ما به آن هم توجه داریم. یا باید بگوئید مسئله اصلی تان را جنگ نگذاشتید که یک بحث دیگری است و هر کس می داند و خدای خودش. ما یک وقت خدای نکرده قصد گوشه زدن هم به احدی از برادران نداریم. یک وقت این است که یک برادری اعتقادش این است که به مسئله خانوادگی باید صد درصد برسد، اگر اعتقادش این است، باید برود. یک قسمتی از سپاه بروید، البته به احتمال قوی باید مسیرش را

عوض کند، حالا این را سر بسته بگویم، مسیر آینده سپاه این نیست که کسی یک جا ثابت بماند و اگر آن خواهی که زن یک سپاهی می شود به امید اینکه ۳۰ سال با این سپاهی زندگی کند او هم به اشتباه رفته است. اگر که ما [اسم] خودمان را سرباز امام زمان (عج) گذاشتیم، اگر ما معتقدیم به عنوان بازوی انقلاب اسلامی هستیم، البته می گوئیم قصدمان هم تیره کردن آینده زندگی برادران نیست ولی شما هر کدامتان که رفتید ازدواج کنید مگر روز اول شرط شهادت با همسرتان نکردید؟ اگر نکردید که اصلاً زندگی یک پاسدار، لحظه به لحظه اش مرگ و ترور است و شهادت است. اگر این انگیزه ها نیست که باید برویم یک خورده فکر کنیم و بعد آن وقت بنشینیم تصمیم بگیریم ببینیم آینده ما چیست؟ من این را جداً به برادران سفارش می کنم که بنویسند روی یک تکه کاغذ من کیستم؟ با یک علامت سؤال بزرگ و یک ساعت، یک ساعت و نیم بنشینند بنویسند که بابا من چه کسی هستم؟ چه کاره بودم؟ انگیزه ای که من به سپاه آمدم چه بود؟ آینده ای که من برای خودم ترسیم می کنم چیست؟ تصمیم گیری هایی که می کنم بر چه استراتژی استوار است؟ ما استراتژی کلی مان که در لشکر می خواهیم پیاده کنیم، خدمت برادران گفتیم، هیچ چیزی را هم پوشیده نمی کنیم، برادران هم بنشینند برای خودشان فکر کنند بگویند ما در آینده چه می خواهیم بکنیم؟ براساس این که چه می خواهیم بکنیم و چه استعدادی داریم مسیر خودشان را ان شاء الله صحیح انتخاب کنند. این است که مسئله خانوادگی را توجه داریم، اما اگر فکر می کنید که رسیدن به خانواده شما مانند رسیدگی به خانواده یک کارمند وزارت راه است، نه، قطعاً این طوری نخواهد بود. شما اگر بتوانید به زندگی خانوادگی تان برسید حداکثری که می توانید برسید ۲۵ درصد زندگیتان است. مگر شما در مشهد هستید چقدرش را در خانواده هستید؟ حالا در خانواده هم که هستید چقدرش را هم خوب هستید چقدرش را با خانواده هستید؟ بعد هم هر چقدر به این قضایای دنیوی اهمیت بدهید، اهمیت آن بالا می رود و هر چه کم اهمیت دهید پایین می آید. این قدر این خواهران و این زن های جامعه ما تحول پیدا کرده اند که حدی ندارد حالا شاید یک وقت خدا یک زنی را گیر آدم بیندازد بخواید آدم را امتحان کند این یک بحث دیگری است. ولی اگر زندگی مان را روی مسیر انتخاب کردیم، به خدا این قدر این

می‌خواهی بمانی ما این‌طوری می‌توانیم بجنگیم و این‌طوری خدا به ما قسمت کرده است. غیر از این هر برادری خودش می‌داند.

یکی از حضار: مسئله این است که اگر الان برادران در سپاه ساخته نشوند و همین‌طور باشند، فردا برادری می‌خواهد شش ماه یا یک سال و یا آن تعهدی که داده تا آخرین قطره خونش بجنگد.

برادر حسن باقری: احسنت!

یکی از حضار: ولی آمد بعد از ۶ ماه یا ۴ ماه یا ۵ ماه، یک چیزی بشود و جو منطقه یا جو سیاسی مملکت ایجاد کند که برود در منطقه استراحت کند و بعد برگردد، این نباید این‌طوری را که بخوابد...

برادر حسن باقری: این را خلاصه‌تر، زمینه‌های کلی را بگویید که موقع نماز نزدیک است.

یکی از حضار: چشم، باشد، این خیلی مسئله است.

برادر حسن باقری: می‌دانم من معذرت می‌خواهم فقط به دلیل نزدیک شدن به نماز می‌گویم.

زن‌های ما تحول پیدا کرده‌اند که ما در قبال این زن‌ها احساس کوچکی می‌کنیم. مادری که ۱۹ سال این بچه را بزرگ کرده، آمده بچه خودش را کفن کرده بعد رویش را به خدا کرده گفته: خدایا! من این بچه‌ای را که ۱۹ سال پیش قنداقش می‌کردم تو شاهد باش امروز دارم کفن می‌کنم. مگر آن مادر بچه را دوست ندارد؟! او خانواده ندارد؟ یا باید ذلت خانواده‌هایی را که در خرمشهر به ناموسشان تجاوز شد و زن‌ها و پیرزن‌ها و پیرمردهایی را که در خرمشهر اسیر و شهید شدند، بپذیریم یا باید بپذیریم که خانواده ما در رنج و عذاب باشند. پس "فضل‌الله المجاهدین علی القاعدین" مال کیست؟ پس وظیفه پاسدار اسلام چیست؟ یک مقداری باید قوی‌تر روی قضیه فکر کنیم، ضمن اینکه به مسئله خانوادگی اهمیت می‌دهیم و این‌طور نیست که اهمیت ندهیم، یعنی هیچ‌جا نیست که یک وقت ببینیم که یک برادری گرفتاری خانوادگی دارد و رسیدگی نکنیم اما نه، اگر برادری است که توقعش این است که دو ماه در جبهه باشد و دو ماه در خانه باشد، نه. حداقل در قسمت جنگی نمی‌تواند وارد بشود، در یک قسمت دیگر سپاه باید باشد. آن را خود سپاه باید تعیین کند. اما آن برادری که می‌خواهد وارد قضیه جنگ بشود و می‌خواهد اسمش جزء "مجاهدین" در راه خدا نوشته بشود بله او باید از خانواده بزند، باید از تفریح بزند، باید از روحیه‌اش بزند، تازه شما طبیعتاً جبهه را ببینید روحیه کجاست؟ ببینید عشق کجاست؟ ببینید اصلاً می‌شود جبهه را ترک کرد؟ به خدا قسم ۲۴ ساعت آدم می‌رود تهران، دلش می‌گیرد. در تهران می‌گویند آی مواظب باش ترورت نکنند. آی لباس شخصی بپوش. آی مواظب همسایه باش. آی مواظب این باش. بعد هم می‌روید می‌بینی در رادیو و تلویزیون توده‌ای‌ها هستند، آی وزارت راه آن‌طوری است، یک طوری برای آدم می‌گوید، آدم می‌گوید که همین الان انقلاب دارد سقوط می‌کند. ما هر وقت تهران می‌رویم ۲۴ ساعت، ۴۸ ساعت، ول کرده فرار می‌کنیم و می‌آییم. عشق اینجاست، زندگی اینجاست، روحیه اینجاست، امام زمان (عج) اینجاست، اسلام اینجاست، خدا اینجاست، ما کجا می‌خواهیم برویم غیر از این‌جا؟ در عین حال برادران باید فکر بکنند. ما هیچ‌کس را نه به زور نگه می‌داریم نه مایل به این قضیه هستیم، ولی این اختیار را داریم که با آن برادری که می‌خواهیم کار کنیم با او تعهد کنیم و بگوییم برادر! اگر



- بازتاب رسانه گفتمان جنگ
- بحثی پیرامون رابطه دو پدیده: جنگ و شکاف نسلها
- رابطه بین انسجام اجتماعی و جنگ (مروری گذرا بر نقش امام خمینی در وحدت دینی)
- آمار شهدای جنگ

بازتاب رسانه‌ای گفتمان جنگ

(به مناسبت گرامیداشت هفدهمین سالگرد هفته دفاع مقدس)

مومن زاده

اشاره؛ سی و یکم شهریور ماه هر سال به عنوان سالروز آغاز هفته دفاع مقدس در کشور گرامی داشته می‌شود. در این هفته، به ابعاد مختلف جنگ ایران و عراق در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی توجه می‌شود. نویسندگان، مورخان و کارشناسان، فرصت را مغتنم شمرده، از طریق رسانه‌های نوشتاری، دیداری و شنیداری تلاش می‌کنند تا علاوه بر فراهم کردن زمینه‌های بسط و گسترش موضوعات جنگ در سطح جامعه، مسائل، مشکلات و چالش‌های حوزه‌های تخصصی خود را مطرح و پیگیری نمایند. همچنین، فرماندهان نظامی و مسئولان سیاسی کشور با سخنرانی در مجامع و محافل و مصاحبه با رسانه‌ها به بازگویی ناگفته‌های جنگ می‌پردازند. برآیند مشترک تلاش‌های فوق در نهایت به شفاف‌سازی واقعیت‌های جنگ و نیز خلق گفتمان جنگ منجر می‌شود.

رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی در جوامع کنونی مهم‌ترین ابزار انتقال پیام هستند لذا به مبحث مخاطب‌شناسی به عنوان اصلی‌ترین مؤلفه تأثیرگذار در میزان ارزش‌گذاری پیام‌ها توجه می‌کنند. بر اساس تئوری برجسته‌سازی، رسانه‌ها در انتقال پیام‌ها نوعی اولویت‌سازی یا برجسته‌سازی ایجاد می‌کنند. این تئوری می‌گوید: اگر چه رسانه‌ها نمی‌توانند تعیین کنند که مخاطبان چگونه ببینند، اما می‌توانند تعیین کنند که درباره چه ببینند؛ به همین دلیل است که بررسی بازتاب رسانه‌ای یک موضوع یا یک تحول از اهمیت خاصی برخوردار می‌شود.

نکته مهم دیگر اینکه تأمل در بازتاب‌های رسانه‌ای گفتمان جنگ به ویژه در مقاطع گرامی‌داشت هفته دفاع مقدس از این جهت قابل توجه و پیگیری است که مجموعه پرسش‌ها، ابهامات و نگرانی‌های مطرح شده در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی در این مقطع آشکار می‌شود. همچنین در اوضاع کنونی این انتظار ایجاد شده است که موضوعات و پرسش‌های اساسی جنگ نیز با پاسخ‌های جدیدی مواجه شوند.

۱- رویکرد فرهنگی

رسانه‌ها با تکیه بر منابع رسمی و غیررسمی در حوزه فرهنگی جنگ، رویکرد انتقادی داشتند. رسانه‌های داخلی با طرح دیدگاه‌های انتقادی تلاش کردند تا به نوعی نگرانی‌های این حوزه را که دارای ریشه‌های متفاوتی نیز می‌باشد، منعکس سازند.

اکثر دیدگاه‌های مطرح شده، خواستار تغییر وضعیت موجود می‌باشند. دیدگاه‌های رسمی به این باور رسیده‌اند که طی هفده سال گذشته، جنگ و ابعاد فرهنگی آن مورد غفلت قرار گرفته است. سردار افشار معاون فرهنگی ستاد کل نیروهای مسلح طی سخنانی که خبرگزاری فارس مورخ ۱۳۸۴/۷/۶ آن را منعکس کرد، سیاست‌های گذشته را صراحتاً مورد انتقاد قرار داد. ایشان تأکید کرد: «از زمان خاتمه جنگ تاکنون اجازه طرح فرهنگ جبهه و ایثار در سطح جامعه داده نشده است.»

بنابراین به نظر می‌رسد دیدگاه رسمی کشور هنوز هم نسبت به مسائل ارزشی و فرهنگی جنگ حساسیت دارد. طرح این حساسیت‌ها و نگرانی‌ها اگر چه به موضوعی تکراری تبدیل شده است، لیکن با توجه به اینکه از سوی مراجع رسمی کشور مطرح می‌شوند، رسانه‌ها اقدام به برجسته‌سازی آنها می‌نمایند. سردار افشار در مصاحبه دیگری با خبرگزاری کار مورخ ۱۳۸۴/۷/۲ می‌گوید: «بعضی‌ها سیاه‌نمایی می‌کنند، عده‌ای از افراد هستند که در حوزه رسانه و کتاب و در پوشش داستان و حتی خاطره در مورد جنگ به سیاه‌نمایی پرداخته‌اند. نباید معنویات و واقعیات جنگ را زیر سؤال برد. به طور کلی اینها ذهنیت جامعه نیست، بلکه نوعی ذهنیت‌پردازی برای جوانان است.»

در مقابل، دیدگاه‌های غیررسمی مطرح شده در این باره، حکایت از وجود نگرانی‌های دیگری در میان نخبگان و نویسندگان این عرصه دارد. نگاهی به اهم موضوعات و مسائل این دیدگاه‌ها مبین این موضوع خواهد بود:

پیچیدن هاله‌ای از تقدس به دور حقایق جنگ موجب می‌شود تا هیچ‌گونه نقدی را برنتابد؛

نگاه صرف آرمانی - ارزشی به جنگ موجب پیدایش رویکرد احساسی به جنگ شده است و این در حالی است که نسل کنونی و آیندگان جنگ را استدلالی می‌پذیرند؛

در سال جاری و به مناسبت گرامی‌داشت بیست و پنجمین سالگرد آغاز جنگ تحمیلی، رسانه‌های داخلی و خارجی تحت تأثیر اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور و مسائل امنیتی منطقه، هفته دفاع مقدس را به شکل ویژه‌ای نسبت به سال‌های گذشته منعکس کردند. در واقع توجه به مسائل جنگ از دو جنبه "شکل" و "محتوا" نسبت به گذشته متفاوت بود. این تغییر و تحولات به شکل مستقیم و غیر مستقیم می‌تواند تأثیر بسزایی در رویکردهای اساسی جنگ داشته باشد.

در این گزارش تلاش خواهد شد تا بازتاب‌های رسانه‌ای (داخلی و خارجی) جنگ که به مناسبت هفدهمین سالگرد هفته دفاع مقدس مطرح گردیده است با چارچوب مناسبی از آخرین تغییرات و دیدگاه‌های مطرح شده ارائه شود. به خصوص اینکه بسیاری از کارشناسان و مسئولان نظامی (دیدگاه رسمی) بر این باورند که اوضاع کنونی کشور فرصت مناسبی ایجاد کرده تا به شکل راهبردی به مسئله جنگ پرداخت. در عین حال، دیدگاه غیر رسمی دیگری معتقد است که از نظر زمانی هنوز نمی‌توان موضوع جنگ و مسائل مربوط به آن را نقد و بررسی کرد.

الف - بازتاب جنگ در رسانه‌های داخلی

رسانه‌های داخلی با بهره‌گیری از اوضاع سیاسی و اجتماعی داخل کشور و با پشتوانه نظری و تئوری برخی اندیشمندان توانستند در این دوره کارنامه موفقی نسبت به دوره‌های قبل در بازتاب جنگ از خود نشان دهند. برخی سایت‌های اینترنتی مانند ایسنا، خبرگزاری فارس و بازتاب با رویکردی تحلیلی - تاریخی به مقوله جنگ پرداختند؛ در عین حال برخی دیگر مانند ایلنا، حیات و خبرگزاری مهر در حوزه فرهنگ و ادبیات جنگ گزارش‌هایی تهیه کردند. روزنامه‌های داخلی هم در این خصوص به دو دسته قابل تقسیم هستند. برخی با انتشار ویژه‌نامه‌های تخصصی و با بهره‌گیری از نظرات کارشناسان و محققان، به ابعاد وسیعی از جنگ را توجه کردند. ویژه‌نامه روزنامه‌های شرق و همشهری در این دسته قرار می‌گیرند. اما برخی روزنامه‌ها در حالی که بخش‌های زیادی از صفحات خود را در این هفته به موضوع جنگ اختصاص دادند، لیکن فعالیت خود را کماکان در سطوح بیان خاطرات جنگ، شعر و داستان و مصاحبه با فرماندهان غیر تصمیم‌گیر نگه داشتند.

پراکندگی و جزیره‌ای عمل کردن مراکز و نهادهای مسئول، از آسیب‌پذیری‌های این حوزه است:

عدم حمایت مناسب و جدی از نویسندگان و فعالان این عرصه؛ به عنوان مثال، داوود امیریان نویسنده ادبیات و هنر جنگ در گفت‌وگو با خبرگزاری فارس مورخ ۱۳۸۴/۶/۱۶ اظهار کرد: "در جریان تألیف و تنظیم آثار ادبی و هنری مرتبط با دفاع مقدس هر سال جشنواره‌ای برگزار می‌شود و به برترین‌ها جوایزی اهداء می‌گردد، اما در همین جریان گاهی داوری‌ها به بیراهه می‌رود و آثار خوبی که شایسته تقدیر و دریافت جایزه هستند، نادیده گرفته می‌شوند."

نبود ارتباط واقعی میان ادبیات و هنر؛

عدم ورود نویسندگان بزرگ به این عرصه.

انتقادات فوق در حالی مطرح می‌شوند که بر اساس گزارش منتشره از سوی خبرگزاری مهر مورخ ۱۳۸۴/۷/۱، در حال حاضر بیش از بیست ناشر تخصصی در کشور در حوزه دفاع مقدس مشغول به کار هستند. این تعداد ناشر مشتمل بر مؤسسات دولتی و خصوصی می‌باشند که در هر سال بیش از یک عنوان کتاب در این حوزه منتشر کرده و در سه سال متوالی به انتشار کتاب در این حوزه پرداخته‌اند.

۲- جنگ و اوضاع سیاسی اجتماعی کشور

تأثیرپذیری موضوع جنگ از اوضاع حاکم بر فضای سیاسی و اجتماعی کشور در این دوره از چند جهت قابل توجه است.

جایجایی قدرت در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی کشور از جمله انتخابات سال ۱۳۸۲ مجلس شورای اسلامی و نیز انتخابات ریاست جمهوری در تیرماه ۱۳۸۴، موجب شد تا دیدگاه‌های جدیدی درباره نحوه مدیریت کشور و لزوم جایگزین شدن نسل‌های اول انقلاب با نسل‌های بعدی ارائه شود. دیدگاه مذکور به شدت در ارتباط با موضوع جنگ قرار گرفت. فراموش کردن تجربه‌های جنگ به واسطه کنار گذاشتن نسل مربوط به آن، از جمله موضوعاتی است که در قالب دیدگاه فوق به آن پرداخته شد. بر این اساس، بسیاری از رنج‌ها و نابسامانی‌های موجود در سطح جامعه معلول کم‌توجهی و بی‌اعتنایی به "نسل جنگ" قلمداد می‌شود. سایت بازتاب در تاریخ ۱۳۸۴/۶/۲۰ نوشت: "شکی نیست که بخش اعظم وضعیت نابسامان جامعه ما، مستقیم و غیرمستقیم محصول سوء مدیریت هاست و این سوء مدیریت‌ها نیز از جانب کسانی

است که بر مسندهای ریاست و وکالت و وزارت تکیه زده‌اند، بی‌آنکه شایستگی خود را قبلاً به اثبات رسانده باشند."

از سوی دیگر، کشور در حوزه خارجی با موضوعات امنیتی مختلفی مواجه است. یکی از مهم‌ترین آنها، پرونده هسته‌ای است که در این خصوص، تشدید تهدیدهای غرب علیه منافع و امنیت ملی به شکل بی‌سابقه‌ای افزایش یافته است. چگونگی مقابله با این تهدید، مسئله‌ای است که در داخل کشور موجب پیدایش دیدگاه‌های مختلفی شد.

از جمله این دیدگاه‌ها که به نوعی گفتمان رسانه‌ای هفته دفاع مقدس را تحت تأثیر قرار داد، مقایسه شرایط فعلی کشور با زمان آغاز جنگ تحمیلی است که به طور مشخص بعضی فرماندهان نظامی ارائه کردند. بر اساس این دیدگاه، شرایط کنونی بهترین فرصت را برای استفاده از تجربه جنگ تحمیلی به منظور مقابله با تهدیدها به خصوص در قضیه پرونده هسته‌ای فرا روی کشور قرار داده است. علی شمخانی از فرماندهان عالی‌رتبه نظامی کشور در مصاحبه با خبرگزاری ایسنا (۱۳۸۴/۷/۵) گفت: "تنها با قدرت می‌توانستیم جلوی جنگ را بگیریم، کما اینکه امروز هم همین‌طور است. اگر نتوانیم در مقابل تهدید، بازدارندگی داشته باشیم و در مقابل تجاوز قدرت پاسخگویی نداشته باشیم، قطعاً مورد تجاوز قرار می‌گیریم. بدون قدرت مذاکره ممکن نیست و..."

محسن رضایی فرمانده سابق سپاه پاسداران نیز معتقد است: "اینکه عده‌ای می‌خواهند ایران را از حق هسته‌ای خود باز دارند، شباهت زیادی به جنگ هشت ساله دارد." ایشان در ادامه به منظور تبیین بیشتر این موضوع می‌گوید: "وقتی پس از سال اول جنگ، دیپلماسی را رها کردیم، در مدت کمتر از یک سال به مرز رسیدیم، بنابراین مسئله ما تنها با تولید قدرت حل می‌شود." (خبرگزاری فارس، ۱۳۸۴/۷/۶)

سرلشکر غلامعلی رشید جانشین ستاد کل نیروهای مسلح هم در مصاحبه با ایسنا (۱۳۸۴/۷/۴) که به مناسبت گرامی داشت هفته دفاع مقدس انجام گرفت چنین بیان می‌کند: "تجاوز، حاصل خوی و خصلت صدام به اضافه فقدان قدرت بازدارندگی ایران بود. امروز هم آمریکا همان خوی و خصلت را دارد و ما باید با قدرت، آمریکا را به بازدارندگی برسانیم و می‌توانیم این کار را انجام دهیم."

نکته دیگر اینکه، پس از گذشت هفده سال از پایان جنگ

ایجاد مسیرهای انحرافی در روند بررسی‌های تاریخی و تحقیقی آینده خواهد شد.

یادآوری می‌شود، بررسی اسناد و مدارک موجود درباره جنگ ایران و عراق نشان دهنده آن است که حداقل سه پرسش اساسی در مورد ماهیت جنگ بیش از همه خودنمایی می‌کند. این سه پرسش موجب خلق نگرانی مهم دیگری نیز شده‌اند و آن اینکه پس از جنگ باید با آن چگونه برخورد کرد؟ سه پرسش عبارتند از:

- ۱- آیا وقوع جنگ اجتناب‌ناپذیر بود؟
- ۲- علت ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر چیست؟
- ۳- چرا جنگ این‌گونه (پذیرش قطعنامه ۵۹۸) پایان یافت؟ رسانه‌ها و مطبوعات داخلی کشور در این دوره به شکل ویژه‌ای و متفاوت با سال‌های گذشته به موضوعات و پرسش‌های اساسی فوق پرداخته‌اند. روزنامه‌هایی مانند همشهری و شرق با انعکاس دیدگاه‌های متفاوت تا حدودی در صدد طرح این پرسش‌ها و پاسخ به آنها برآمده‌اند. همچنین خبرگزاری‌های ایسنا، فارس و بازتاب تلاش کردند تا مخاطبان خود را با طرح مسائل اساسی و عمیق‌تر جنگ آشنا کنند.

تحول فوق‌بدین معنی است که شاید بتوان ادعا کرد، گفتمان رسانه‌ای در آینده قابلیت ورود به مسائل اساسی جنگ را پیدا خواهد کرد.

اگرچه در این نوشتار قصد نقد و بررسی دیدگاه‌های مطرح شده حول سه پرسش اساسی فوق را نداریم، لیکن اشاره‌ای کوتاه به آنها موجب خواهد شد تا اهمیت بازتاب رسانه‌ای گفتمان جنگ بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد.

به عنوان مثال، درباره پرسش اول یعنی اجتناب‌ناپذیری جنگ، رسانه‌ها به نقل از کارشناسان، مسئولان و منتقدان توضیحات و پاسخ‌های متفاوتی ارائه کردند. این پاسخ‌ها که به نظر می‌رسد هر کدام نماینده رویکردی خاص باشند، در قالب سه دسته قابل تقسیم‌بندی هستند. رویکرد نخست، معتقد است که دلایل اصلی جنگ را باید در ماهیت اصلی انقلاب اسلامی ایران جست‌وجو کرد. از این منظر، جنگ اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. چرا که جنگ را باید واکنش طبیعی کشورهای منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای به انقلاب اسلامی دانست. اما رویکرد دوم، علت حمله به ایران را در تحولات داخلی کشور

تحمیلی هنوز این سؤال مطرح است که آیا زمان بیان واقعیت‌های جنگ فرا رسیده است؟ هر گونه پاسخ به این پرسش در شرایط فعلی و آینده می‌تواند به‌طور جدی در تعریف ماهیت جنگ ایران و عراق مؤثر باشد. با وجود این و با توجه به برخی اظهار نظرهای مطرح شده، به نظر می‌رسد هنوز زمان بیان آنها فرا نرسیده است. این امر بدین معنی است که پاسخ به این پرسش به شدت از اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور تأثیر می‌پذیرد. سایت اینترنتی بازتاب در تاریخ ۱۳۸۴/۷/۳ به نقل از محسن رضایی نوشت: "بسیاری از مسائل ناگفته جنگ وجود دارد که برای بیان آنها باید صبر کرد تا شرایط تغییر کند. ممکن است با گفتن این مسائل، سوء برداشت‌هایی به وجود آید که در وضعیت فعلی کشور اثرات نامطلوبی داشته باشد." البته دیدگاه انتقادی دیگری در این باره به دلایل دیگری معتقد است. حمیدرضا جلالی‌پور در این خصوص می‌گوید: "فکر می‌کنم تا سی چهار سال دیگر نمی‌شود درباره جنگ به طور شفاف بحث کرد. دلیلش هم خیلی روشن است. به این دلیل که بچه‌های جنگ زنده‌اند و اینها نظرات و احساسات گوناگون دارند. لذا واکنش نشان می‌دهند و نمی‌شود آزادانه بحث کرد. عده‌ای هم میراث جنگ را در انحصار خود درآورده‌اند و از آن تفسیر رسمی هم می‌دهند و چنان برخورد می‌کنند که کسی جرأت نمی‌کند نظری متفاوت بدهد. لذا می‌شود گفت که هنوز امکان یک بررسی روشمند در مورد همه ابعاد جنگ مشکل است." (گفت‌وگو با ویژه‌نامه جنگ روزنامه شرق، مهر ماه ۱۳۸۴)

۳- رسانه‌ها و ماهیت جنگ

مسائل و موضوعات جنگ تحمیلی در قالب پرسش‌های مختلفی مطرح می‌شوند که پاسخ به آنها در تبیین ماهیت و چیستی جنگ ایران و عراق از اهمیت زیادی برخوردارند. این پرسش‌ها معمولاً در هفته دفاع مقدس مطرح می‌شوند، اگر چه به هیچ عنوان نباید انتظار داشت که در این مقطع زمانی پاسخ‌های دقیق و واقعی خود را دریافت کنند.

با وجود این، مرور اظهارات و مواضع مطرح شده در سطح رسانه‌ها در هفدهمین سالگرد هفته دفاع مقدس مبین آن است که این پرسش‌ها به راحتی می‌توانند از سوی رسانه‌ها و مطبوعات مورد چالش قرار گیرند که عدم توجه به آنها موجب

جست‌وجو می‌کند و می‌گوید اگر چه این حمله قابل پیش‌بینی بود، لیکن قابل پیشگیری هم بود. ابراهیم بزدی در گفت‌وگو با ویژه‌نامه روزنامه شرق که به مناسبت هفته جنگ منتشر شد، اعلام می‌کند که حادثه گروگان‌گیری سفارت آمریکا عامل اصلی حمله به ایران بود. در عین حال، در کنار دورویکرد فوق، نگاه دیگری شکل گرفته است که پاسخ به پرسش‌های این چنینی را با تکیه بر منابع و اسناد معتبر و تعمق در آنها با بهره‌گیری از متدولوژی‌های علمی و تاریخی دنبال می‌کند.

اما پرسش دوم که به نظر می‌رسد بیش از همه تحت تأثیر بازتاب‌های رسانه‌ای قرار گرفته، پرسش درباره "ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر" است. بهزاد نبوی که در ستاد جنگ دولت مهندس موسوی دارای مسئولیت بوده، در پاسخ به این سؤال که چرا جنگ پس از فتح خرمشهر پایان نیافت؟ به نشریه داخلی حزب مشارکت می‌گوید: "جنگ تا مرحله فتح خرمشهر جنبه دفاعی داشت. امام در این مقطع اعتقاد داشتند که جنگ باید پایان یابد، اما در اثر برخی مخالفت‌ها و تصور پیروزی‌های بزرگ‌تر و در زمانی کوتاه، جنگ ادامه یافت. تفاوت قواعد جنگ در حالت دفاعی و تهاجمی درک نشد. متوجه نشدیم بین آزادی خرمشهر و فتح بصره تفاوت زیاد است." (روزنامه شرق، ۱۳۸۴/۷/۵)

اظهارات محسن رضایی به عنوان فرمانده سپاه در دوران جنگ تحمیلی نیز قابل توجه است. وی می‌گوید: «ما وقتی در جنوب به مرز رسیدیم، پیشنهاد آتش‌بس دادند. آتش‌بس یعنی شما در همان نقطه‌ای که هستید بمانید و از راه‌های غیر جنگ مسئله‌تان را حل کنید. امام این را نمی‌گفتند. حرف ایشان آتش‌بس نبود و نمی‌گفت نجنکید، می‌گفتند شما چرا می‌خواهید داخل خاک عراق شوید؟ همین جا بمانید و بجنکید، چه مانعی دارد؟ ایشان به جنگ اعتقاد داشتند، اما جنگی که سر مرز باشد. دلیلشان هم این بود که اگر شما وارد خاک عراق شوید، ممکن است بگویند شما تجاوز کردید.» (ویژه‌نامه جنگ روزنامه شرق، مهرماه ۱۳۸۴)

علاوه بر دو موضع فوق، دیدگاه سومی هم علی‌شمخانی مطرح کرد: "این سؤالی جهت‌دار و به منظور ابهام در مورد کل مراحل جنگ طراحی شده است که فاقد محتوا است. ما چاره‌ای جز ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر نداشتیم، از طرف دیگر هیچ‌کس در آن مقطع این سؤال را مطرح نکرد. بیانیته نهضت

آزادی در این مورد هم بعد از عملیات رمضان که در آن موفق نشدیم صادر شد. اگر بعد از فتح خرمشهر صلح می‌کردیم، تمام قدرت اصلی‌مان که ناشی از قدرت بسیج‌کنندگی مردم بود از دست می‌دادیم. کسانی هم که می‌گویند امام مخالف ادامه جنگ بود، امام را زیر سؤال می‌برند، چرا که امام فرمانده کل قوا بود. مهم‌ترین موضوع حیات سیاسی ایران موجودیت انقلاب در آن مقطع جنگ بود." (خبرگزاری ایسنا، ۱۳۸۴/۷/۵)

بنابراین مشاهده می‌شود که هر گونه اظهارنظری در سطح رسانه‌ها و مطبوعات، به راحتی می‌تواند مهم‌ترین پرسش اساسی جنگ را تحت تأثیر قرار دهد.

به هر حال، جنگ پس از فتح خرمشهر به مدت ۶ سال ادامه یافت. اما پایان آن هم به گونه‌ای موجب شده تا درباره علت چگونگی آن پرسش سوم و اساسی جنگ مطرح شود. به عبارتی، "چه شد که قطعنامه ۵۹۸ تصویب و مورد پذیرش ایران واقع شد؟"

مرور بازتاب رسانه‌ای مواضع و دیدگاه‌های مطرح شده در این خصوص هم مبین آن است که اختلاف نظری جدی وجود دارد. اما این بار نه میان دیدگاه رسمی کشور با دیدگاه غیررسمی، بلکه میان سیاستمداران و نظامیان کشور که در زمان جنگ عهده‌دار مسئولیت بوده‌اند. آنجا که به وجود دو سطح استراتژی یعنی "استراتژی سیاسی" و "استراتژی نظامی" اشاره می‌شود. در این چارچوب مطرح می‌شود که اگر چه پایان جنگ با توجه به مجموع شرایط و اوضاع داخلی و خارجی اجتناب‌ناپذیر می‌نمود، لیکن می‌توانست با نتایج بهتری پایان یابد ...

ب- بازتاب جنگ در رسانه‌های خارجی

رسانه‌های خارجی عمدتاً هفته جنگ را در ارتباط با مجموعه اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و نیز تحولات سیاست خارجی و امنیتی کشور بازتاب دادند.

عمده نگاه رسانه‌های خارجی به موضوع جنگ و هفته دفاع مقدس در توجه دادن مخاطبان به تغییر و تحولات قدرت در داخل کشور و در نتیجه ارائه تحلیل‌هایی از جمله "بازگشت به دوران جنگ"، "توسعه میلیتاریسم و نظامی‌گری" و ... متمرکز بود. این رسانه‌ها با مقایسه اوضاع سیاسی اجتماعی کشور با دوران جنگ، دوباره قدرت گرفتن نیروهای انقلابی در کشور

اقتصاد ایران در جنگ هشت ساله با عراق؛

نگاهی به سینمای جنگ ایران؛

نگاهی به آثار ادبیات داستانی جنگ؛

نگاهی گذرا به موسیقی جنگ؛

هشت سال جنگ ایران و عراق: کتاب و نشر؛

بیان خاطرات جنگ از سوی مردم.

عناوین مزبور نشان دهنده آن است که پایگاه اینترنتی بی.بی.سی تلاش کرده است همه ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی امنیتی جنگ را مورد توجه قرار دهد و در عین حال، پرسش‌های اساسی جنگ نیز به نوعی پاسخ داده شوند.

بی.بی.سی در اولین و مفصل‌ترین گزارش خود به قلم مهرداد واعظی نژاد مسئله اجتناب‌ناپذیری جنگ را در بررسی پیشینه‌های تاریخی روابط دو کشور جست‌وجو می‌کند و بدین ترتیب دعوای ارضی و مرزی میان ایران و عراق را مهم‌ترین عامل در بروز جنگ معرفی می‌کند. در این گزارش، تحولات جنگ به چهار مرحله تقسیم‌بندی شده است: مرحله اول، پیشروی عراق؛ مرحله دوم، پیشروی ایران؛ مرحله سوم، جنگ فرسایشی و مرحله چهارم، حمله‌های آخرین و آتش‌بس. نویسنده پاسخ خود به یکی از سوالات مهم درباره جنگ یعنی علت ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر را این‌گونه بیان می‌کند: "با قرار گرفتن ایران در موقعیت برتر، سران حکومت جمهوری اسلامی در این اندیشه بودند که با پیشروی در خاک عراق و ثبت پیروزی‌های بیش‌تر موقعیت خود را در پای میز مذاکره مستحکم‌تر کنند. یکی از بارزترین دلایل ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر همین اندیشه بود." یا درباره دلایل پذیرش قطعنامه ۵۹۸ می‌نویسد: "وقایع سال ۶۶ تا ۶۷ به گونه‌ای بود که ادامه جنگ را تقریباً ناممکن می‌کرد. به جز موج حملات عراق و تحلیل قوای ایران، حضور گسترده آمریکا در خلیج فارس و نگرانی از درگیری احتمالی با آمریکا نیز بر تصمیم مقامات ایرانی در پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت و اعلام آتش‌بس موثر بود."

اما همان‌طور که از عناوین مقالات و گزارش‌های بعدی استنباط می‌شود، این پایگاه اینترنتی به پیامدهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فرهنگی جنگ و تأثیر آن بر رویکردهای جامعه توجه کرده است.

را به عنوان شاهدهی بر ادعاهای خود دانستند. رادیو فرانسه مورخ ۱۳۸۴/۷/۲ گفت: "تمایل نیروهای داخلی و قشر حاکم این است که شرایط را نظامی و جنگی کنند، چون برای تداوم حکومت خود پشتوانه داخلی چندانی ندارند."

همچنین در حوزه سیاست خارجی با توجه به مجموع اوضاع کنونی کشور، رسانه‌های خارجی در بازتاب دادن اظهارات مسئولان کشور رویکرد جدیدی را دنبال کردند. به عنوان مثال، اکثر این رسانه‌ها به آن بخش از اظهارات دکتر احمدی‌نژاد رئیس‌جمهوری اسلامی ایران که در مراسم رژه نیروهای مسلح کشور بیان شد توجه کردند که در پاسخ به تهدیداتی خارجی بود. خبرگزاری رویترز مورخ ۱۳۸۴/۷/۳۱ به نقل از رئیس‌جمهوری اعلام کرد: "آنانی که بخواهند از کرامت و بزرگواری ملت ایران سوء استفاده کنند و آزموده را دوباره بیازمایند، بدانند که آتش قهر ملت ایران بسیار سوزاننده و ویران‌کننده است." رادیو فرانسه هم در تحلیل این اظهارات گفت: "مجموعه‌ای از واقعیت‌ها را اگر کنار هم بگذاریم، می‌رسیم به اینکه در شرایط امروز حاکمان ایران شرایط تشنج‌زایی را دنبال می‌کنند."

علاوه بر موارد فوق، شاید عمده‌ترین تلاشی که از سوی رسانه‌های خارجی انجام گرفت، گزارش مفصلی است که سایت بی.بی.سی فارسی بر روی پایگاه اینترنتی خود قرار داد. این سایت در گزارش خود که به مناسبت بیست‌وپنجمین سالگرد آغاز جنگ ایران و عراق منتشر کرد، با استفاده از دیدگاه برخی از صاحب‌نظران داخل کشور ابعاد مختلف جنگ را به بحث گذاشت. بررسی دقیق دیدگاه‌ها و نظریات مطرح شده در این گزارش از حوصله این نوشتار خارج است، با وجود این به نظر می‌رسد این پایگاه اینترنتی برای اولین بار موضوع جنگ را در چنین قالبی ارائه کرد. عمده‌ترین عناوین مقالات و گزارش‌های ارائه شده عبارتند از:

نگاهی به هشت سال جنگ ایران و عراق؛

توان و تاکتیک‌های نظامی ایران و عراق در جنگ هشت ساله؛
تأثیر جنگ ایران و عراق بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی؛

تأثیرات منطقه‌ای جنگ ایران و عراق؛

دانش‌آموزان ایرانی و سال‌های جنگ هشت ساله؛

رزمندگان از جنگ بریده و بسیجی‌های جبهه ندیده؛

چ- نتیجه‌گیری

موضوعات حاشیه‌ای که عمدتاً در گفتمان رسانه‌ای جنگ بازتاب می‌یابد، چیست؟

در هفدهمین سالگرد هفته دفاع مقدس، به موضوعات و ابعاد متنوع و جدیدی از جنگ توجه شد و رسانه‌ها آن را منعکس کردند؛ به طوری که می‌توان ادعا کرد گفتمان تازه‌ای درباره جنگ در سطح مطبوعات و رسانه‌ها خلق شد. یکی از نکات قابل توجه در این دوره، توجه به همه ابعاد سیاسی، فرهنگی و نظامی آن بود. برای نخستین بار روزنامه‌ها و خبرگزاری‌های داخلی تلاش کردند تا با بازگو کردن بخشی از واقعیت‌های جنگ از زبان مسئولان سیاسی و نظامی، از مسائل حاشیه‌ای دوری کنند. اگر چه همین مسئولان اذعان داشتند که هنوز زمان بیان همه واقعیت‌های جنگ فرا نرسیده است.

از طرف دیگر به نظر می‌رسد، رسانه‌های داخلی و خارجی برای نخستین بار به موضوع جنگ با رویکرد تحلیلی تاریخی توجه کردند. همچنین در این مقطع دیدگاه‌های مختلف توانستند به مدد رسانه‌ها بار دیگر در مقابل یکدیگر صف‌آرایی نمایند.

رسانه‌ها و مراکز تحقیقاتی برای پرداختن به مسئله جنگ، روش‌های جدیدی به کار بستند. دسته‌بندی دیدگاه‌های مختلف و متضاد، ارائه دوره‌بندی جدید از تحولات جنگ، پرداختن به جنگ با رویکردهای جدید از جمله جامعه‌شناسی، تئوری‌های روابط بین‌الملل و... و مقایسه تطبیقی آن، در قالب انتشار ویژه‌نامه‌های جنگ، روش کار تازه‌ای بود که در این دوره مشاهده گردید.

در عین حال، بازتاب رسانه‌ای گفتمان جنگ، هفده سال پس از پایان آن، نشان‌دهنده این نکته است که در اوضاع سیاسی و اجتماعی داخل کشور و نیز مسائل خارجی هنوز می‌توانند در مقاطع زمانی مختلف بر رویکردهای اساسی جنگ تأثیرگذار باشند.

با وجود این، این سؤال مطرح است که آیا طرح مسائل و موضوعات جنگ در سطح رسانه‌ها می‌تواند در تبیین واقعیت‌های جنگ موثر باشد؟ یا بالعکس، موجب خلق ابهامات و شائبه‌های جدیدی خواهد شد؟ در همین زمینه، پرسش دیگری به ذهن متبادر می‌شود و آن اینکه به راستی راهکار در امان‌نگه داشتن ماهیت جنگ که پرداختن به آن به عنوان بخش لاینقطع تاریخ کشورمان بسیار حائز اهمیت است از

تقدیر گفتگو

پهچئى پېروامون واپځله ۵۰ و پځ پځ ۵۰

جنگ و شکاف نسلا

گروه پژوهش فصلنامه

نسبتاً کوتاهی رخ دهد و قابل لمس و مشاهده عینی باشد. اگرچه مطالعه تغییرات اجتماعی دوران جنگ هشت ساله، کوچکترین واحد جامعه‌شناختی (پایگاه اجتماعی و موقعیت افراد در يك مقطع خاص) تا كل و اساس ساختار اجتماعی را شامل می‌شود و در این مطالعه کارگزاران تغییر اجتماعی یعنی افرادی که اثر تاریخی مهمی در ایجاد یا جلوگیری از تغییر برجای گذاشته‌اند و نیز شرایط تغییر مرکب از متغیرهای اجتماعی‌ای که زمینه‌های مساعد یا نامساعد برای تغییر ایجاد کرده‌اند و همچنین عوامل جامعه‌شناختی‌ای که هر يك تغییر اجتماعی خاصی به وجود می‌آورند قابل توصیف هستند، اما بنابراین تعریف، به سختی می‌توان گستره تغییرات سریع و وسیع ناشی از پدیده جنگ را در این چارچوب مطالعاتی قرار داد، به ویژه آنکه به دلیل پیوستگی بین دو پدیده اجتماعی مهم (انقلاب اسلامی و جنگ) الزاماً به نظر می‌رسد می‌بایست ضمن رعایت قواعد علمی و مفهوم‌سازی روشن، چارچوب مطالعاتی دیگری را جایگزین کرد تا به مدد شناخت پدیده‌های تغییر اجتماعی طی جنگ هشت ساله و کنترل متغیرهای جامعه‌شناختی آن، این پدیده را توصیف و به کمک کشف ارتباط بین اجزای آن، آن را تبیین کرد.

فی‌المثل این موضوع که جنگ هشت ساله در مسیر و روند تغییرات نسلی چه تأثیری برجای نهاده است، روش‌شناسی خاصی را می‌طلبد. از يك سو موضوع شکاف نسلی و یا فاصله

مطالعه و تحقیق درباره جنگ هشت ساله با نگرش‌های مختلف امکان‌پذیر است. از منظر جامعه‌شناسی، دفاع مقدس اولاً يك پدیده‌ای است مثل سایر پدیده‌ها با مشخصه عینی، قانون‌مند، باثبات و عمومیت یافته (ویژگی چهارگانه پدیده‌ها) ثانیاً پدیده‌ای اجتماعی است شامل افراد و گروه‌های اجتماعی که به صورت کاملاً غیر تصادفی و مبتنی بر اراده جمعی (غیرشخصی) نقش‌هایی را به عهده می‌گیرند و بر مبنای اهداف مشترکی گردهم جمع شده، فعالیت می‌کنند. جامعه‌شناس و مطالعه جامعه‌شناختی بدون پیشداوری و پیش‌فرض‌های قبلی، صرفاً از طریق شناخت این روابط متقابل بین افراد و گروه‌های اجتماعی، به چرایی و چگونگی اشغال پایگاه‌های اجتماعی توسط آنها می‌پردازد. روش و نگاه کارکردگرایانه به پدیده جنگ عراق علیه ایران ایجاب می‌نماید که برای تحلیل آن چگونگی ایجاد همبستگی جدید ناشی از تهدید خارجی و برچیده شدن نظم قبلی و میزان و نحوه از هم‌پاشی اجزا و یا سست شدن بندهای بین‌نهادهای اجتماعی درون ساختار اجتماعی تحت بررسی قرار گیرد و تغییرات اجتماعی صورت گرفته قبل از جنگ، حین و بعد از آن به مهمیز سؤال و تحقیق درآید.

از سویی شایان ذکر است، جامعه‌شناسی تغییرات اجتماعی مطالعه تغییراتی است در پایگاه‌ها و سپس ساختار اجتماعی که در زندگی تعداد زیادی از افراد جامعه برای مدت

نسل‌ها از مهم‌ترین مباحثی است که مورد دغدغه جامعه علمی کشور می‌باشد و از سوی دیگر محل تأمل است که آیا عوامل و شرایط تأثیرگذار بر تغییرات نسلی همان متغیرهای جامعه‌شناختی تغییرات اجتماعی هستند؟ و نیز طرح این سؤالات که اصلاً شکاف نسلها تا چه اندازه واقعی و عینی است و آیا مطرح شدن این موضوع صرفاً به دلیل بزرگ‌نمایی برخی از افراد و گروه‌هاست؟

در این زمینه "ماهنامه شماره ۴۳" نامه "گفت‌وگویی را با یکی از محققین و پژوهشگران انجام داده است که در آن منظور از شکاف نسلی و خاستگاه تحلیلی آن و تمایز آن با تفاوت، اختلاف، تعارض و انقطاع نسلی و رابطه آن با تجربه و تعلق نسلی و خلط مبحث‌هایی که پیرامون آن در جامعه علمی و فرهنگی کشور صورت گرفته بازگویی شده است. "شکاف نسل‌ها، ملاحظات نظری و روشی"، عنوانی است که در آن با تکیه بر بنیان نظری "مان‌هایم" این موضوع به چالش کشیده شده است. آقای دکتر رجب‌زاده وی را اولین کسی برمی‌شمارد که ذیل تجربه نسلی در کنار تفاوت‌های طبقاتی و قشری و ... در باب تفاوت نسلی نظریه‌پردازی کرده است: "هر نسلی تجربه متفاوتی از نسل قبلیش خواهد داشت. یعنی کسانی که مثلاً در یک دوره جنگ زندگی کرده‌اند، گرچه متعلق به طبقات مختلف هستند و تجربه‌های مختلف و آگاهی‌های متفاوتی دارند، گویی موضع‌گیری‌های مشابهی دارند که به تجربه مشترک بین آنها در یک نسل برمی‌گردد. البته نمی‌توان گفت جوان قشر بالا و جوان قشر پایین چون از یک نسل‌اند درک‌های کاملاً یکسانی دارند؛ یعنی هم تعلق طبقاتی و هم تعلق نسلی، هر دو با هم فضای آگاهی و معرفتی فرد را شکل

وقتی ما می‌گوییم آگاهی، منظورمان

مطلق حوزه‌ی ذهنی آدم‌هاست و

شناخت‌ها و باورها و ارزش‌ها را

شامل می‌شود. حتی سبک هنری

مورد علاقه و سلیقه‌ها یا نوع

دینداری هم جزو این است.

می‌دهند."

رجب‌زاده این "تفاوت" را مفهوم عامی می‌داند که هر مقدار از فاصله بین کلماتی مشابه آنچه فوقاً ذکر شد را می‌پوشاند ولی برای تعریف آن گاهی از کلمه "شکاف"، گاهی هم از "تضاد" و گاهی "تعارض" نسل‌ها استفاده می‌شود. وی ضمن تأکید بر تفاوت نسلی، در ادامه به یک نوع فاصله دیگری از جنس متفاوت اشاره می‌کند که بنابر نظریه اینگلهارت یک تبیین مکرر است نه جانشین زیرا این تبیین به توجیه علت گسترش ارزش‌ها در یک جامعه بحث می‌کند. اما برای این پوشش که چرا هر نسل معین آماده پذیرش ارزش‌های خاصی به منزله اولویت‌های ارزشی خود است، در حالی که نسل‌ها آنها را رد می‌کنند، جوابی ندارد. فاصله بین هست و باید، (هستن و بایستن)، جهان‌بینی و ایدئولوژی، بحثی است که همواره در مورد رابطه و تأثیرات متقابل آنها و یا عدم ارتباط و زایندهگی بین آنها، در میان روشنفکران و صاحب‌نظران، چالش وجود داشته است. البته در این چالش حوزه جامعه‌شناختی به جای تحلیل فلسفی عمدتاً به رابطه فرد و جامعه توجه می‌کند که چگونه فرد در فرایند انطباق‌گرایی (Comformative) و هم‌نوائی (Comformity)، در برابر جامعه‌ای مثلاً با هژمونی سرمایه‌داری و یا با فرهنگ غالب شهرنشینی و یا متأثر از روند صنعتی شدن و مدرنیزاسیون رفتار می‌کند. آیا چون ماشین خودکاری در حیطه عمومی مسلوب‌الاختیار ظاهر می‌گردد و از خود بیگانه می‌شود و یا به تعبیر رجب‌زاده این استحاله فرد در درون جامعه وابسته به هستی اجتماعی و مطلق حوزه ذهنی او است.

وی در این باره و در پاسخ به این سؤال که تفاوت تجربه مشترک زندگی هم‌نسلان در کدام بخش از حیات انسان‌ها منعکس می‌شود به پیش‌فرض تئوری "مان‌هایم" و سپس "کارل مارکس" اشاره می‌کند که "آگاهی متأثر از شیوه هستی و زندگی انسان‌هاست و این آگاهی افراد نیست که هستی‌شان را تعیین می‌کند بلکه این هستی افراد است که آگاهی ایشان را تعیین می‌کند".

وقتی ما می‌گوییم آگاهی، منظورمان مطلق حوزه ذهنی آدم‌هاست و شناخت‌ها و باورها و ارزش‌ها را شامل می‌شود. حتی سبک هنری مورد علاقه و سلیقه‌ها یا نوع دینداری هم جزو این است. این همان چیزی است که به آن جهان‌بینی هم

(۱) باتو ب محدودیت حیات امام، خواندا لا مد پ ر این موو راب مال کتاب ارزشمند دوت م ماما : ای پ هارت، ر الد، تحو ر در ام
پشرة تة، ترجمه مرید تر، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۲

دکتر رجب‌زاده در ضمن بحث نکات و راهنمایی‌های پژوهشی‌ای را ذکر می‌کند که قبلاً اینگلهارت عمدتاً با اتکا به اسناد سازمان ملل مربوط به قبل و بعد از جنگ جهانی دوم در مقیاسی وسیع از کشورهای درگیر و مرتبط با جنگ، با روشی علمی و تا حدودی با استفاده از متغیرهای جامعه‌شناختی انجام داده بود:

"اگر شما از کلماتی چون تفاوت یا شکاف نسلی استفاده می‌کنید، باید بتوانید نشان دهید که در کجاها در وضع اجتماعی دو نسل تفاوت ایجاد شده که تجربه متفاوتی را برای آنها در پی داشته است. بعد، این تفاوت تجربه، چه تفاوتی در آگاهی را در پی داشته است؟ ممکن است که این تفاوت در حد سبک لباس پوشیدن و راه رفتن و آرایش باشد؛ یا ما شاهد تغییر ارزش‌های بنیادین جامعه باشیم. این دو خیلی با هم فرق دارند و اگر به این توجه نشود که چه مقدار تغییر در کجای فضا و محیط به وجود آمده است، به خطا خواهیم رفت. به صرف بیان تفاوت نسلی، ما چیز زیادی را نگفته‌ایم و یک امر بدیهی را بازگو کرده‌ایم که همه می‌دانند. آنچه مهم است این است که نقاط تفاوت و میزان آن را نشان دهیم و بگوییم که آیا این تفاوت به حدی هست که نسل جدید، نوع زندگی جدیدی را بنیان نهد یا خیر؟

بسیاری از کسانی که در باب تفاوت نسلی صحبت می‌کنند، یک قشر خاص از نسل جوان را مد نظر دارند و این را به کل نسل تعمیم می‌دهند که این صحیح نیست. نکته دیگری را که باید رعایت کرد، این است که در جامعه‌ای مثل جامعه‌ی ما که شکاف‌های متعددی وجود دارد، چون تفاوت نسلی نیز خود یک شکاف اجتماعی است، ممکن است ما این شکاف را با دیگر شکاف‌های اجتماعی یکی بگیریم. مثلاً شکاف سنت و تجدد شکافی است که در حال حاضر در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی وجود دارد که صرفاً وجه فکری هم ندارد و وجه ساختاری آن هم بسیار مهم است. این را نباید با شکاف نسلی اشتباه کرد؛ شکاف نسلی چیزی دیگر و غیر از دیگر شکاف‌های ساختاری و طبقاتی و غیره است که هر یک جداگانه وجود و تأثیر دارند. خصوصاً در بیان مصادیق، باید دقت کرد که مصادیق شکاف‌های دیگر با مصادیق شکاف‌های نسلی اشتباه گرفته نشود. آخرین خطای ممکن که ذکر می‌کنم، اشتباه گرفتن تفاوت نسلی با ویژگی‌های دوره جوانی است.

می‌گویند. آن‌گاه اگر بپذیریم که آگاهی مبتنی بر وضع هستی است، برای هر نسلی اگر هستی اجتماعی وی متفاوت از گذشته باشد، آگاهی او هم متفاوت خواهد بود. لذا هرچه دو نسل، هستی متفاوت و زندگی غیرمشابهی داشته باشند، تجربه‌های مختلفی هم خواهند داشت. از همین جا به این نتیجه می‌رسیم که دو نسل، تنها در بخش‌هایی متفاوت خواهند بود که هستی اجتماعی‌شان متفاوت بوده است؛ یعنی ممکن است این تفاوت در سطح سلیقه‌ها و سبک زندگی باشد یا در ارزش‌ها و یا در باورها متجلی شود. به این معنا، "شکاف نسل‌ها تابعی از تغییرات اجتماعی است" و هرچه این تغییرات سریع‌تر رخ داده باشد، نسلی که در این وضع تغییر یافته قرار گرفته و در این فضا تنفس کرده است، آگاهی و درک متفاوت‌تری از جهان خواهد داشت. همچنین، باید دید که تغییر در کجا اتفاق افتاده و از طریق چه مکانیزمی بر آگاهی تأثیر می‌گذارد. مثلاً یکی در زمان جنگ یا عسرت اقتصادی زندگی می‌کرده و دیگری در دوره وفور زندگی کرده است. اینها هستی‌های اجتماعی متفاوت، درک‌های مختلف و تجربه‌ها متفاوتی از محیط دارند. در مجموع، به میزانی که "وضع هستی" دو نسل با هم فرق کند، دو نسل از هم فاصله خواهند داشت و درجه تفاوت نسلی، تابعی است از تغییرات اجتماعی در وضع زندگی اجتماعی افراد.

وی در پاسخ به این سؤال که مشخصاً چه چیزی در منظومه آگاهی‌های نسل جدید تغییر کرده که او متفاوت با نسل قبل می‌شود، می‌گوید:

"باز هم وضع هستی عوض شده است. وقتی که مثلاً نیازهای روزمره فرد عوض شد و آنچه می‌خواست فراهم شد، طبیعتاً او در وضع جدید قرار می‌گیرد و به همین خاطر مطالبات جدیدی هم دارد. این بحث سلسله مراتب نیازها در روان‌شناسی است، اما اینجا هم خیلی کاربرد دارد که هر نیازی را که شما برای انسان رفع کنید، آدم به سراغ نیازهای بعدی‌اش خواهد رفت. بحث اینگلهارت هم همین است که نسل قدیم نیازهای درجه یک رفع نشده داشت که برایش حل آنها مهم بود. اما بعد از اینکه نیازهای اولیه رفع شد، برای نسل بعد نیازهای بعدی اهمیت پیدا کرد یعنی مثلاً برای جوانی که دیگر دغدغه آب و نان ندارد، مسئله تحقق خود، اهمیت پیدا می‌کند."

تجربه طبقات بالا و پایین یا مذهبی‌ها و غیر مذهبی‌های جامعه ما از جنگ، قطعاً یکی نیست اما همه با درجات و با شباهت‌هایی، از جنگ تأثیر پذیرفته‌اند.

می‌شود و اینکه با توجه به وضعیت‌های عینی، در چه محدوده‌ها و از طریق چه مکانیسم‌هایی تحولات در نسل جدید پدید می‌آید.

در پاسخ به ابهامات روش مذکور، آقای رجب‌زاده به نکته علمی و درخور توجه دانشجویان علوم اجتماعی اشاره می‌کند: "اگر محقق داده‌های مربوط به یک دوره طولانی بیست ساله انقلاب و جنگ را نداشته باشد چگونه می‌تواند تفاوت‌های دو نسل را پیش و پس از آنکه هر دو نسل از دوره‌ی جوانی خارج شده‌اند نشان بدهد. شما حتی اگر به لحاظ آماری هم، اختلافی را مثلاً بین ۳۰ ساله‌ها و ۵۰ ساله‌ها نشان دهید نمی‌توانید تفاوت نسلی را ثابت کنید، مگر اینکه بتوانید به لحاظ تئوریک، تفاوت در وضع هستی دو دوره را ثابت کنید. ولی عکس آن ممکن است و اگر بتوان وضع زیست اجتماعی متفاوتی را برای دو نسل ثابت کرد، منطقاً می‌توان تفاوت در آگاهی‌شان را نتیجه گرفت. در اینجا است که باید موارد را لیست کنیم و بروید هر یک را آزمون کنید تا بفهمید که در کدام موارد تفاوت وجود دارد. اما برای اینکه مخاطره‌ای پیش نیاید، در بین بزرگسالان خیلی راحت‌تر می‌توانیم تفاوت را اثبات کنیم؛ چون اینها دوره جوانی را گذرانده‌اند و به اصطلاح یکی از عوامل مداخله‌گر کاهش یافته است. برای نمونه، بین نسل ۴۵ و ۳۵ ساله (که جوانان دوران انقلاب هستند) و نسل ۷۰ و ۵۰ ساله که دو نسل شاخص مدیران مملکت هستند، به سادگی می‌توان تفاوت نسلی را آزمون و سنجید که دیدگاه اینها در چه وجوهی با هم تفاوت دارند. فقط در مورد بعضی وقایع و حوادث که کل زندگی اجتماعی را متأثر می‌کنند، این چنین است. در این موارد خیلی راحت‌تر می‌توان از تفاوت نسلی سخن به میان آورد. مثلاً کسانی که جنگ را تجربه کرده‌اند، با کسانی که این تجربه را ندارند، به صورت قطعی می‌توان گفت که نگاه

به لحاظ روان‌شناسانه، دوره جوانی ویژگی‌هایی دارد که البته گذرا هم هست. در این دوره گذار، ممکن است رفتارها و خواسته‌هایی در جوانان مشاهده شود که نباید با خصوصیات نسلی آنها اشتباه گرفته شود. اینها در طول زمان از بین خواهند رفت، ولی تفاوت‌های نسلی پایدار است."

در ادامه مصاحبه، آقای دکتر رجب‌زاده در برابر سؤالی قرار می‌گیرد که به نظر نگارنده این سطور همان نقطه ابهام روشی در مطالعه موضوع شکاف نسلی است. اینکه جامعه ما در بیست سال گذشته، در حال تغییر بوده و انقلاب خود یک تغییر بزرگ بوده است و جنگ و سپس دوره سازندگی و توسعه نیز تغییرات وسیعی را به وجود آورده‌اند. بنابراین تغییرات آیا پیشاپیش می‌توان گفت که با تفاوت نسلی مواجه هستیم؟ آیا روش تحقیق در این زمینه را می‌بایست در چارچوب مطالعات جامعه‌شناسی تغییرات اجتماعی جست‌وجو کرد یا روش‌های دیگری مثل روش تحلیل گفتامی؟

"نورمن فرکلاف" از مؤسسان روش اخیر است که در اثر خود تحت عنوان "تحلیل انتقادی گفتام" برنامه هشت ماده‌ای زیر را جهت تمایز این رویکرد با سایر رویکردها، ارائه داده است:

- ۱- تحلیل انتقادی گفتام باید به مسائل اجتماعی بپردازد.
- ۲- گفتام، جامعه و فرهنگ را می‌سازد.
- ۳- روابط قدرت حالت گفتامی دارد.
- ۴- گفتام تأثیرات ایدئولوژیک برجای می‌گذارد.
- ۵- گفتام امری تاریخی است.
- ۶- متن و جامعه به هم مربوط‌اند.
- ۷- تحلیل گفتام حالت تفسیری و تبیینی دارد.
- ۸- گفتام نوعی کنش اجتماعی محسوب می‌شود.

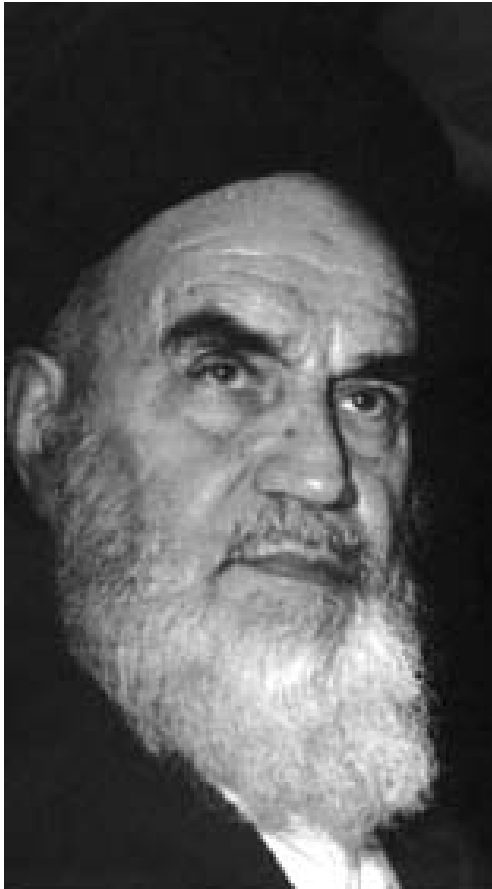
پس گفتام جز یک رشته معانی و ارزش‌های ساخته شده اجتماعی نیست، با ایدئولوژی عجین است و به ویژه این رویکرد میان زبان و زندگی اجتماعی شکافی قائل نیست. همان‌طور که رجب‌زاده خود در انتهای مصاحبه تأکید می‌کند، چون در عالم علم داده‌های تجربی توانایی زیادی برای رد تئوری‌ها ندارند و دیگر کسی از تئوری صحبت نمی‌کند، معمولاً از پارادایم یا برنامه پژوهشی صحبت می‌کنند و فی‌المثل درباره شکاف نسل‌ها به جای پرداختن به نحوه پوشیدن لباس و مانند آن به چگونگی تغییر جهان نسل‌ها توجه

است تا او را به رسمیت بشناسند. شما ببینید در اول انقلاب، جوانان بیست و یکی دو ساله‌ای بودند که اگر وزیر نبودند، بخشدار و فرماندار که بودند. نهادهایی مثل جهاد سازندگی هم تماماً از جوانان تشکیل شده بود. به این ترتیب، همه افراد آن نسل، هویت یافته بودند، ولی برای جوانان این زمان، چه زمینه‌ای برای هویت‌یابی فراهم کرده‌ایم؟ یک مورد احتمالی دیگر را هم برای تفاوت نسلی می‌توانم بگویم؛ اینکه بین افرادی که جوانی‌شان را قبل از انقلاب طی کردند با آنان که جوانی‌شان را بعد از انقلاب طی کردند که خود شامل دوره‌های مختلف جنگ و سازندگی و بعد از آن می‌شود (تفاوت وجود دارد). نسل قبل افرادی هستند که اگر نگوئیم فضای ضد دینی، لاقلم فضایی غیر دینی و حکومتی غیر دینی را تجربه کردند ولی نسل بعد از انقلاب، کاملاً برعکس، حکومتی اسلامی و جامعه‌ای دینی را تجربه کردند، که این، تفاوت‌های بسیاری را در پی دارد. به نظر من یکی از وجوهی که در رفتار نسل جوان باید دید، این است که نسل‌های بعد از انقلاب گرایش بیشتری از نسل قبل به تلقی‌ها و نگاه‌های عرفانی به دین دارند. برای نسل قبل، البته در بین دینداران، مهم بوده است که همین صورت‌های امر دینی را مستقر کند، ولی برای این نسل گرایش‌های عرفانی و معنوی بیشتر شده است. یعنی همان‌طور که برای افراد تازه مسلمان مناسب است، برای نسل قبل نیز که در فضایی غیردینی رشد کرده بود، آن مسائل مهم بود. برای نسل جدید که در فضای اهمیت مناسب بزرگ شده است، این مسئله، به اصطلاح جامعه‌شناسان برای ذهن او عادی شده و به دنبال بخش‌های کمیاب‌تر و جدید دینداری است. برخلاف تصور برخی، این نه تنها به معنای زوال دینداری نیست، بلکه آن را باید به معنای تعمیق دینداری در نسل جدید دانست.

متفاوتی به جهان و خودشان دارند. همچنین است دوره‌های سختی و رفاه اقتصاد و مانند آن. اما این هم به طور کلی است و باز وقتی که در ذهنیت‌های افراد مختلف یک نسل انعکاس پیدا می‌کند، به تبع شرایط افراد متفاوت می‌شود. مثلاً تجربه طبقات بالا و پایین یا مذهبی‌ها و غیرمذهبی‌های جامعه ما از جنگ، قطعاً یکی نیست اما همه با درجات و با شباهت‌هایی، از جنگ تأثیر پذیرفته‌اند. اما تفاوتشان در کجاست؟ آیا تفاوت در اینجاست که اینها عکس‌العمل منفی نسبت به جنگ دارند؟ ممکن است که در طول زمان اینها به نحوی جامعه‌پذیری شوند که خیلی هم هوادار جنگ باشند، یعنی همان تجربه‌ها را به نحوی برایش تجدید کنیم و او را به صورت ذهنی مشارکت دهیم، اگرچه تجربه عینی ندارد.

در پی تأکید مصاحبه‌گر مبنی بر اینکه بعد از جنگ در قالب‌هایی مانند بسیج سعی شد که شور جنگ به نحوی ولو با اردوها و مراسم خاطره‌گویی در نسل بعد تجربه جنگ باز تولید شود، رجب‌زاده می‌گوید:

"ممکن است این تأثیر یک شکاف غیر نسلی باشد و حتی بیشتر از جوان‌ها، بزرگسالان باشند که نسبت به جنگ موضع‌گیری می‌کنند و عکس‌العمل نشان می‌دهند. یک گروه نخبگان هستند که در باب جنگ و تأثیرات آن موضع‌گیری منفی دارند که البته این دید را ممکن است نسلی که از جنگ تجربه‌ای ندارد، راحت‌تر بپذیرد. این مسئله که برای جوانان امروز خیلی بیشتر از قبل هم مطرح است، ابعاد بسیاری دارد که عمدتاً هم به نارسایی ما در پاسخ‌گویی به آن برمی‌گردد. مثلاً جوانان در مسائل دینی تشکیک می‌کنند و اصلاً این خصلت دوره جوانی است. حال اگر شما نتوانستید پاسخشان را بدهید دیگر مشکل از شماست و نمی‌توان از آن، تفاوت نسلی را نتیجه گرفت. پیش از این، در نظام سنتی، جوان وقتی به سن ازدواج می‌رسید، شاغل می‌شد و ازدواج می‌کرد، و به یک بزرگسال تبدیل می‌شد؛ اما الان جوان در پانزده سالگی به بلوغ جسمی و روانی می‌رسد، در حالی که لاقلم باید تا ده سال بعد برای ازدواج یا استقلال مالی و شغلی صبر کند. وقتی در جوان گرایش به استقلال وجود دارد، اما زمینه‌های بروز و تحقق آن وجود ندارد، ما با مشکل جوانان روبه‌رو می‌شویم. برای جوان امروز این فضا فراهم نشده است که خود را به دیگران نشان دهد و بگوید که به اصطلاح برای خودش کسی



رابطه بین انسجام

اجتماعی و جنگ

(مروری گذرا بر نقش امام خمینی در

وحدت ایرانیان*)

محسن جلالی فراهانی

به عنوان مدخل بحث به جمله‌ای که چندی پیش یکی از اساتید جامعه‌شناسی گفته بود اشاره می‌کنیم: "آنقدر میزان انسجام اجتماعی در ایران رو به کاهش است که شاید کار به جایی برسد که فقط یک جنگ برون مرزی بتواند وحدت از دست رفته جامعه را به آن بازگرداند."

اینکه اساساً این تحلیل از شرایط موجود درست است یا خیر و یا اینکه مگر (برای نیل به انسجام) راه حل‌های مسالمت‌آمیز دیگری وجود ندارد، خود بحث دیگری است لیکن نکته موجود در این کلام این است که رابطه بین جنگ یا یک دشمن بیرونی با انسجام اجتماعی رابطه‌ای است مستقیم و بسیار قوی. این رابطه بسط یافته همان چیزی است که "کوزر" در بحث گروه‌ها مطرح می‌کند و دیگر جامعه‌شناسان نیز تأیید می‌کنند: "دشمن مشترک باعث بالا رفتن پیوند درون گروهی می‌گردد...".

هنری کیسینجر در تاریخ ۱۳۵۹/۶/۷ پیش‌بینی کرده بود عراق در یک جنگ ده روزه می‌تواند بر جمهوری اسلامی پیروز شود. همان روز بختیار که شناخت بیشتری از بقیه مردم ایران داشت "سقوط نظام جمهوری اسلامی را ظرف چند ماه محقق دانست" و صدام در روز اول جنگ گفته بود که "هفت روز دیگر

*بررته از سایت بازتاب

به تهران خواهیم رسید."

چرا جنگ چند روزه، هشت سال به طول انجامید؟ پاسخ در انسجام اجتماعی مردم ایران خلاصه می‌شود که ما آن را به عنوان علت دوم که در میان مدت و بلند مدت مانع از تحقق برنامه‌های دشمن شد بررسی می‌کنیم؛ ولی پیش از آن لازم است علت اول را که تا زمان بالفعل شدن یکپارچگی مردم ایران مؤثر واقع شد، مد نظر قرار دهیم.

۱- مقاومت‌های محلی و نیروی هوایی

در خوش‌بینانه‌ترین شرایط حداقل چند روز زمان لازم است تا ارتش و مردم یک کشور به صحنه رویارویی غافلگیرانه با دشمن متجاوز بیایند. دفاع از ایران و تلاش برای نگه داشتن موازنه قدرت تا آن زمان بوسیله مقاومت بالای نیروهای محلی و خدمات فراموش نشدنی نیروی هوایی ارتش انجام شد.

مرزنشینان غیور ایران که هنوز شور انقلاب را در سر داشتند و به علت تجربه سال‌ها ناامنی در مرزها عموماً مسلح نیز بودند، به شکلی کاملاً جدی و مؤثر با همه توان به مقاومت

مدت زیادی نبود از صحنه پیکار خارج نشده بودند وارد عرصه مبارزه‌ای دیگر شوند.

۲- انسجام اجتماعی

امیدواری کارتر به منجر شدن جنگ به آزادی گروگان‌ها در یکم مهرماه ۱۳۵۹ و اعلام گنجاندن موضوع احتیاجات نظامی ایران در مذاکره برای آزادی آنها در پنجم مهر ماه و همچنین موضع ریگان نامزد ریاست جمهوری آن کشور در همان روز که جنگ ایران و عراق را از نتایج سیاست دولت کارتر ارزیابی کرد از جمله شاخص‌های اخبار آن روزها بود که رد پای امریکا را آشکار می‌کرد.

آریانا فرمانده ارتش شاهنشاهی نیز در چهارم مهرماه ۱۳۵۹ با انتشار پیامی خود را فرمانده ارتش آزادی‌بخش ایران نامید و از سربازان خواست رژیم ایران را سرنگون کنند. این اخبار یکی پس از دیگری بر خشم ایران انقلابی می‌افزود. مردم در پس این جنگ، دشمنان شکست خورده دیروز را می‌دیدند؛ بنابراین دفاع از کشور در این شرایط یک ارزش شد و بالطبع پس از یک مدت کوتاهی هنجار و همچنین "از آنجا که اگر دشمنی بنیان مذهبی داشته باشد موجب انسجام و استحکام مضاعف می‌گردد." باز هم وحدت درونی نظام در این رویارویی بیشتر شد. آن روزها جبهه رفتن هنجاری شد فوق همه هنجارها و ارزشی که به سایر ارزش‌های جامعه پهلوی می‌زد. امام نیز از این روند حمایت می‌کردند. به عنوان مثال وقتی جوانی موضوع مخالفت والدینش با رفتن به جبهه را استفتاء کرد، امام جبهه را در صورت نیاز نیرو، ارجح دانستند. امام(ره) کشته‌ها را شهید نامیدند و شهید را پیروز مطلق؛ بنابراین طولی نکشید که جنگ، آنقدر در نظر مردم تقدیس گردید که شعار جنگ تا پیروزی به شعار "جنگ جنگ تا رفع فتنه در زمین" تبدیل شد.

فضای جنگ در مدت کوتاهی باعث شد که انسجام اجتماعی فوق العاده‌ای بر کشور حاکم شود. از این پس دیگر انسجام اجتماعی و وحدت و یکپارچگی مردم است که علت بقیه جنگ محسوب می‌گردد. زیرا ایران در اثر تحریم‌ها (به خصوص تسلیحاتی و نظامی) عمده توانش به نیروهای مردمی حاضر در جنگ بود نه امکانات فوق العاده نظامی مانند عراق.

بنی صدر که این موضوع را درک نکرده بود پس از آنکه در سه عملیات طراحی شده به سبک ارتش‌های منظم دنیا سه

برخاستند. نیروی زمینی ارتش عراق که از پیش آماده شده بود برای اینکه از شهرهای بی دفاع یکی پس از دیگری به سمت مرکز کشور پیشروی کند در اولین گام ورود به کشور با مقاومتی غیرقابل تصور روبه‌رو گردید که دو نتیجه در برداشت: اول شور نظامی و انرژی بالفعل ناشی از سبک پنداشتن کارزار پیش‌رو را تا حدود زیادی کاهش داد. ثانیاً باعث شد از همان ابتدای امر به علت عقب افتادن ارتش عراق از برنامه زمانی از پیش تعیین شده در کنار ورود عنصر ترس و احتیاط در پیشروی‌های بعدی، حرکت هجومی‌اش در خاک ایران بسیار کند شود.

تیز پروازان ارتش جمهوری اسلامی در همان چند روز دو مرحله مأموریت خود را به انجام رساندند. مرحله اول با مانورهای پیاپی بر آسمان عراق و همچنین پخش اعلامیه‌های امام (ره) خطاب به مردم و ارتش عراق اجرا شد. اثر روانی این عملیات‌ها بسیار بالا بود؛ زیرا خود این هجوم گسترده که بنا به نقل منبع رسمی عراق "با ۱۰۱ فروند هواپیما" انجام گرفت تأثیرگذار و ترس‌آور بود. مرحله دوم بمباران مواضع نظامی و صنعتی و تأسیسات زیربنایی عراق بود. زمانی که بر ایران حجت تمام شد که وارد جنگی تمام عیار شده است در همان هفته اول خلبانان غیور ارتش اسلام با عملیات و پروازهای تهاجمی خود از یک طرف باعث شدند عراق مجبور شود بخشی از توان خود را از حمله کاسه در دفاع متمرکز نماید و از طرف دیگر از نظر سیاسی و اعتبار بین‌المللی ضرباتی را به عراق وارد کردند. به عنوان مثال عراق به علت تسلط ایران بر خلیج فارس رسماً در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۴ صادرات نفت خود از طریق این دریا را قطع کرد و تنها به خط لوله انتقال نفت از طریق ترکیه اتکا نمود ولی در روز ۱۳۵۹/۷/۶ یعنی دو روز بعد، پس از اینکه وزیر امور خارجه عراق گفت: "نگرانیم حملات هوایی ایران به تأسیسات نفتی در توانایی عراق در جنگیدن وقفه ایجاد کند" آن خط لوله هم مورد اصابت قرار گرفت و از وجهه بین‌المللی عراق بسیار کاست به طوری که رادیو لندن گفت: "اگر شش روز پیش صدام فکر می‌کرد فرصت مناسبی برای تحقیر ایران پیدا کرده امروز باید در این فکر تجدید نظر کند" و کار به جایی رسید که در هفتمین روز جنگ صدام خواستار آتش بس فوری شد.

همین چند روز فرصت کفایت می‌کرد تا مردم ایران که هنوز

شکست سنگین و متوالی را پذیرفت به سرعت از این دفاع ناامید گردید و پس از چندی از فعالیت نظامی به فعالیت سیاسی روی آورد. در خوش‌بینانه‌ترین تحلیل، او که مخالفت غرب با امام و افکار ایران انقلابی را علت موجه جنگ می‌دانست، در صدد برآمد با کودتا علیه امام و به دست گرفتن کنترل ایران با زد و بند سیاسی جنگ را تمام کند.

امام آن روز می‌دانستند که ارزش وحدت و یکپارچگی مردم آنقدر زیاد است که تعجیل در این کار (برکناری بنی‌صدر) ممکن است به اختلافات داخلی انجامد و به قیمت تغییر سرنوشت جنگ تمام شود. امام به درستی دریافته بودند که کوچک‌ترین اختلاف دامنگیر جنگ نیز خواهد شد؛ لذا روز به روز بر حفظ و افزایش وحدت مردم و انسجام اجتماعی تأکید می‌کردند. بنابراین میان دو مفهوم انسجام اجتماعی و جنگ در ایران یک رابطه دو طرفه با یک دور بوجود آمد و هر روز یکی دیگری را تقویت می‌کرد.

از همان اولین ساعات جنگ امام به این موضوع توجه کردند که اگر بنا باشد مردم ایران منسجم شوند و به یک منبع قدرت اطمینان کنند و فرمانبرداری نمایند، در درجه اول باید تعلق خاطری عمیق نسبت به آن داشته باشند؛ به همین علت در اولین فرمانی که در روز ۱۳۵۹/۷/۸ ابلاغ می‌گردد، همه راه‌های مخاطره‌آمیز برای وحدت جامعه و ایجاد فضای تشویش و اضطراب را دستور می‌دهند که مسدود شود:

"رادیو و تلویزیون موظفند اخباری را نقل کنند که صد در صد صحت آن ثابت می‌باشد و برای عدم اضطراب و تشویش اذهان اخبار را از منابع غیر موثق نقل ننمایند."

"روزنامه‌ها در وضع فعلی موظفند از نشر مقالات و اخباری که قوای مسلح را تضعیف می‌کند جداً خودداری کنند. امروز تضعیف قوا عقلاً و شرعاً حرام و کمک به ضد انقلاب است." تحریم تضعیف قوا به عنوان یک حکم از جانب مقام مرجعیت ایشان، دادن پشتوانه مذهبی به لزوم آرام نگه داشتن فضای عمومی جامعه می‌باشد. امام با استفاده از همه توان (رهبری + مرجعیت) و با توجه ارزش بالای مذهب در آن سال‌ها میان مردم ایران زمینه‌های اجرای این دستور را عملی‌تر می‌گرداند.

ایشان مردم ایران را در دو مرحله برای جنگ آماده کردند: (الف) در مرحله اول حضرت امام در بیاناتی که به مناسبت

آغاز سال تحصیلی روز ۲۱ شهریور ۱۳۵۹ ایراد فرمودند اقدام به عادی‌سازی فضا کردند؛ زیرا اولاً هنوز مشخص نبود که قرار است ما به عنوان طرف دوم عملاً وارد این جنگ شویم و همان‌طور که می‌دانیم اصل ورود به جنگ خود تصمیمی بسیار دشوار است. ثانیاً اینکه اگر قرار می‌شد که عملاً درگیر جنگ شویم مردم باید احساس امنیت می‌کردند، نباید وحشتی از دشمن به خود راه می‌دادند و با اعتماد به نفس وارد میدان می‌شدند. در همین راستا بود که امام اول اقدام به عادی‌سازی جنگ کردند و اینکه اصلاً اتفاقی نیفتاده است:

"شما خیال نکنید این یک چیزی است ... من هر دو جنگ [جهانی] یادم هست یک مقدارش هم نصیب ایران شده."
"یک دزدی آمده و سنگی انداخته و فرار کرده."
"گمان نکنید ملت ایران که ارتش نمی‌تواند جلوی اینها را بگیرد."

این جمله آخر امام در عین حال که به مردم اطمینان دفاع از کشور را می‌دهد به صورت غیر مستقیم برای ارتش هم احساس تکلیف ایجاد می‌کند. بعد هم با شرح "دیوانگی" صدام و جنایات او علیه اسلام و علمای شیعی و همچنین حمایت آمریکا از وی، احساسات مذهبی و ضد استکباری را بیشتر تحریک می‌نمایند.

(ب) مرحله دوم: در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۸ حضرت امام (ره) پیامی در ۷ بند ابلاغ کردند که به دو بند آن (درباره رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها) اشاره شد. در این مرحله که با صدور این پیام آغاز می‌شود ایشان خطاب به ملت ایران هر نوع شایعه‌سازی را ممنوع کرده و ضمن تأکید بر وحدت همگان دست برداشتن از مخالفت‌ها را بر همه تکلیف شرعی کردند. (باز هم دادن پشتوانه مذهبی به دستورات)

"اکیداً همه قشرهای ملت موظف شرعی هستند دست از مخالفت‌های جزئی بردارند."

"مردم ایران موظف هستند شایعه‌سازان را به دادگاه‌های انقلاب معرفی و با نیروهای انتظامی همکاری نمایند."
نتیجه دستورات این است که مردم با دادگاه‌های انقلاب و نیروهای انتظامی احساس "ما" یعنی یکی بودن می‌کنند و همچنین احساس می‌کنند آن کسی که شایعه‌سازی می‌کند از مردم نیست یا به عبارت دیگر خودی نمی‌باشد. بعد از این فرامین هم امام تقویت روحیه مردم را قطع نکردند و در روز

قبلاً ذکر شد توسط نیروی هوایی به اجرا در آمد. ایشان به عنوان رهبر کشور طرف جنگ برای نشان دادن اقتدار ایران به ملت عراق و ایجاد ترس در آنها از دشمنشان در پایانی ترین بخش بیانات ۱۳۵۹/۶/۳۱ (یعنی هنوز بر مبنای غیر قطعی بودن جنگ بودند) فرمودند:

"اگر چنانچه خدای نخواستہ دامنه پیدا کرد این کارهای صدام و ارباب های او، تکلیف ملت ایران را تعیین خواهم کرد و امیدوارم به آنجا نرسد و اگر برسد دیگر بغدادی باقی نخواهد ماند."

در این بیان ضمن توجه به ایجاد ترس در حریف، جنگ را از ناحیه صدام و ارباب هایش به تصویر می کشند که این از یک طرف جدا کردن حساب مردم از جنگ است و از طرف دیگر تذکر این نکته که صدام آنها را درگیر جنگی کرده که هیچ ارتباطی یا نفعی برای آنها ندارد.

حضرت امام سپس با لحنی نرم و توأم با رأفت ضمن بیان ارتباط نداشتن جنگ با مردم عراق، صدام را قربانی کننده کشور و مردمش به پای صهیونیسم معرفی می کنند. دشمنی دیرینه اسلام با صهیونیسم، شیعه بودن اکثر مردم عراق و جایگاه مرجعیت امام، عواملی هستند که قدرت نفوذ این بیانات را افزایش می دهد:

"هرگز این جنگ به ملت عراق که برادر ما هستند مربوط نیست."

شما می دانید که صدام و رفقای کافر او تابع میشل عفلق ملحد و نوکر چشم بسته صهیونیسم و امپریالیسم هستند. شما می دانید که جنگ بین اسلام و کفر است.

"تکلیف شرعی شماست که به ضدیت و کارشکنی برآیید."
"از دادن مالیات و پول آب و برق خودداری کنید."
"مثل ما انقلاب کنید."

آنقدر این بیانات مؤثر واقع شد که آن روزها همه قشرهای اجتماعی مردم ایران حول محور جنگ منسجم شدند. به عنوان شاخص های حمایت از امام و وحدت ملی حول محور جنگ می توان به چند پیام حمایت از امام در همان هفته اول جنگ اشاره کرد:

تلگرام حمایت علمای تبریز؛ تبریز آن سال ها به عنوان پایگاه قوی ترین مخالف مذهبی نظام (آیت الله شریعتمداری) تلقی می شد.

۱۳۵۹/۷/۳ پس از مانور هوایی ارتش در تهران پیامی صادر کردند و در آن فرمودند:

"اظهار نگرانی کردند... مسئله ای نبوده... ما قدرتمند هستیم یک مانور هوایی بوده است برای امتحان در صورتی که از قراری که اطلاع دادند الان بغداد مشغول به تفنگ اندازی و انفجارات است."

در همین زمان رادیو صدای بغداد برای اندک مخاطبان خود پیام می داد که "به قیام ارتش بپیوندید (۱۳۵۹/۷/۱)، برای نجات ایران به ارتش کمک کنید (۱۳۵۹/۷/۲)، پاسداران و کمیته ها و آخوندها را شناسایی کنید تا در دادگاه خلقی محاکمه شوند (۲ و ۱۳۵۹/۷/۳)، و بعد هم شایعه فوت امام را پخش می کند (۴ و ۱۳۵۹/۷/۴)."

"ایشان نیز که از کوچک ترین نکات در آن روزها نمی گذشتند در ۱۳۵۹/۷/۵ طی یک سخنرانی فرمودند:

"شنیدم امروز شایعه مرگ فلانی شده... شما باید دعا کنید خدا بمیرد! خدا هست من کی هستم... ملت ما خدا دارد... آرزوی شهادت می کند، دیگر خوف ندارد، پس پیروز است ان شاء الله."

بدینوسیله نه تنها نقشه آنها را نقش بر آب می کنند بلکه از آن هم استفاده کرده و اتکای مردم را از خودشان فراتر می برند و به خدا که قدرتی لایزال است و به پیروزی نهایی مردم را اطمینان می دهند.

ایشان در بیانات ۱۳۵۹/۷/۵ خود در خطاب به ارتش این بار در مقام یک مرشد مذهبی و اخلاقی و یک فرمانده نظامی به نقل واقعه تاریخی پیروزی سپاه اسلام به فرماندهی خالد بن ولید بر ارتش کفر پرداختند و اینکه خداوند بی حد و حصر یاری می کند و بعد اشاره کردند به تقابل با ارتش شاه و کمکی که از غیب به ما می رسد که باعث شد در مقابل همه دنیا ایستادیم و اینکه این جنگ دیگر چیزی نیست و نباید ارتش ما را با دیگر ارتش ها مقایسه کرد، فرمودند: "آنها برای چه می جنگند و قوای مسلح ما برای چه؟ کدام عاقل برای صدام جان خویش را می دهد، ولی ارتش ما جان می دهد برای رفتن در جوار رحمت الهی و در پایان هم فرمودند اگر بکشید به بهشت می روید."

امام می دانستند که باید به طرف مقابل جنگ در اولین مرحله قدرت نمایی کرد چه در عمل و چه در کلام. بخش عملی آن که

تلگرام حمایت مشایخ اهل سنت.

تلگرام پیشتیبانی آیت‌الله مرعشی نجفی به عنوان مرجعی بزرگ و تأیید مواضع مذهبی و فتاوی‌ای مقام ولایت. "رزمنده‌ای بسیجی برای آمدن خارج از نوبت به جبهه مبلغی پول (البته به عنوان کمک به جبهه به میزان ۵۰ هزار ریال) پرداخت می‌کند در حالی که فرمانده اسیر عراقی عنوان می‌کرد برای اینکه ما را به فاو نبرند گوسفند نذر می‌کردیم." از آغاز جنگ تاکنون (سال ۱۳۶۶ لحظه نوشتن گزارش) بیش از ۷۲ هزار روحانی از سراسر ایران به جبهه‌ها اعزام شده‌اند.

آری این‌گونه بود جنگی که با خیال ۷ روز شروع شد و با واقعیت ۸ سال به پایان رسید؛ به پایانی که به فرموده امام: "امروز خدا این‌گونه خواسته و دیروز آن‌گونه خواسته بود." چگونگی رضایت دادن رزمندگان اسلام و مردم به پذیرش قطعنامه، نگاه کاملاً مثبت به ۸ سال جنگ و بی‌ثمر ندانستن آن در سال ۱۳۶۷ تحت رهبری‌های پیامبرگونه امام (ره) بود.

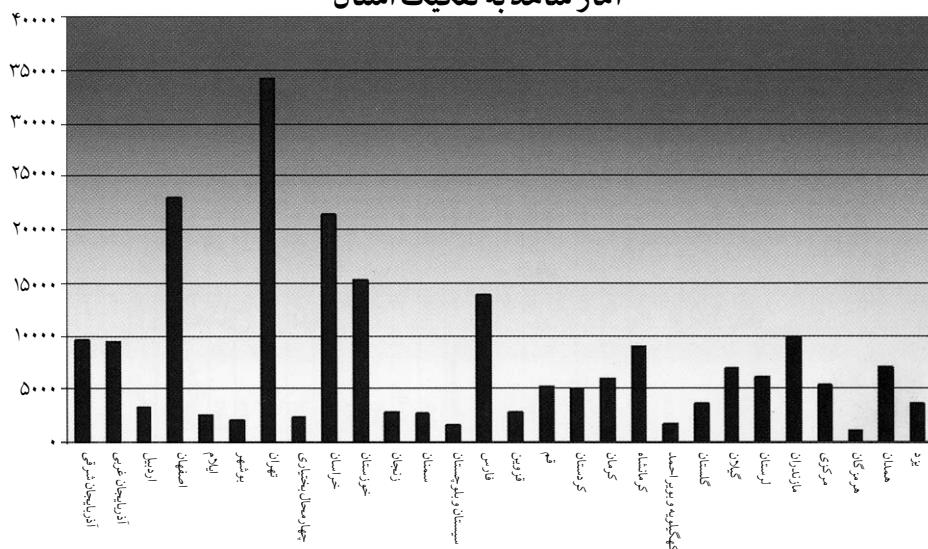
آمار شهدای جنگ تحمیلی

اشاره: آمار شهدای جنگ تحمیلی در گزیده های آماری بنیاد شهید و امور ایثارگران در تاریخ مهرماه ۱۳۸۳ به چاپ رسید. این آمار در دو جدول و یک نمودار جداگانه شامل: آمار شهدا بر حسب یگان، تفکیک استان ها و به گروه سنی تنظیم شده است. نظر به اینکه این آمار به نوعی نشان دهنده نقش اقشار مختلف جامعه در جنگ است لذا برای چاپ آن اقدام شد.

آمار شهدا بر حسب یگان

جمع کل	کارکنان دولت	سرباز	کادر	یگان
۸۵,۳۳۲	-	-	-	بسیج
۴۱,۰۴۰	-	۱۷,۳۴۵	۲۳,۶۹۵	سپاه
۲۵۹,۴۷	-	۳۸,۱۳۹	۹,۱۲۰	ارتش
۹,۳۱۶	-	۶,۰۵۵	۳,۲۶۱	نیروی انتظامی
۲,۴۹۰	۱۴,۵۲۴	-	-	پشتیبانی جنگ جهاد
۳۳,۴۳۰		-	-	سایر
۲۱۸,۸۶۷	جمع			

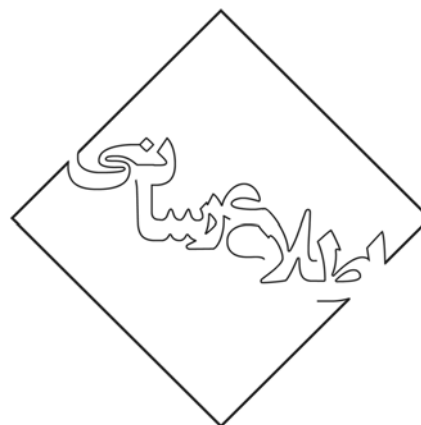
آمار شاهد به تفکیک استان



آمار شهدای جنگ بر حسب گروه سنی در زمان واقعه

ردیف	گروه سنی	تعداد	درصد
۱	تا ۵ سال	۲,۱۳۹	۰/۹۸
۲	۶-۱۰	۲,۰۱۹	۰/۹۲
۳	۱۱-۱۵	۸,۳۹۸	۳/۸۴
۴	۱۶-۲۰	۹۲,۰۷۸	۴۲/۰۷
۵	۲۱-۲۵	۶۳,۶۰۱	۲۹/۰۶
۶	۲۶-۳۰	۱۷,۶۹۹	۸/۰۹
۷	۳۱-۳۵	۸,۶۴۸	۳/۹۵
۸	۳۶-۴۰	۵,۱۲۶	۲/۳۴
۹	۴۱-۴۵	۳,۸۵۵	۱/۷۶
۱۰	۴۶-۵۰	۳,۱۳۹	۱/۴۳
۱۱	۵۱-۵۵	۲,۴۶۰	۱/۱۲
۱۲	۵۶-۶۰	۱,۶۸۵	۰/۷۷
۱۳	۶۱-۶۵	۹۱۲	۰/۴۲
۱۴	۶۶-۷۰	۳۶۰	۰/۱۶
۱۵	بیش از ۷۰ سال	۴۹۳	۰/۲۳
۱۶	الطهار نشده	۶,۲۵۵	۲/۸۶
	جمع	۲۱۸,۸۶۷	۱۰۰

- گزارش محفل انس یادگاران دفاع مقدس
- گزارش سومین دوره آشنایی دانشجویان با دفاع مقدس
- گزارش اولین دوره آموزش ویژه راویان فتح
- نمایه فصلنامه نگین از شماره ۹ تا ۱۲
- جشنواره کتاب دفاع مقدس



گزارش محفل انس یادگاران دفاع مقدس

گروه هممایی فرماندهان جنگ

به مناسبت هفته دفاع مقدس و شکست حصر آبادان در تاریخ ۱۳۸۴/۷/۵ مؤسسه مطالعات سیاسی فرهنگی اندیشه ناب همایشی با نام "محفل انس یادگاران دفاع مقدس" با هدف گردهمایی فرماندهان جنگ در محل مسجد ولی عصر (عج) (خوزستانی های مقیم مرکز) برگزار کرد.

این روزها که نهادهای انقلابی و نیز رسانه های همگانی در تلاش اند که برنامه های ویژه ای را جهت بزرگداشت هفته دفاع مقدس برگزار کنند؛ مؤسسه اندیشه ناب به عنوان يك موسسه غیر دولتی که بیش از هشت سال است در زمینه مطالعات جنگ ایران و عراق فعالیت دارد، امسال با مدیریت و نظارت امیر دریابان علی شمخانی اقدام به برپایی محفل انسی با حضور فرماندهان و رزمندگان دوران جنگ کرد تا هم تجدید دیداری شود و هم به شکلی از ایشان قدردانی به عمل آید.

مراسم با تلاوت آیاتی از کلام الله مجید آغاز شد و با اجرای سرود جمهوری اسلامی ایران توسط گروه سرود بسیجیان ادامه یافت. در ابتدای مراسم دریابان شمخانی ضمن تشکر و قدردانی از حضور فرماندهان و رزمندگان دوران دفاع مقدس، هدف و انگیزه های برپایی این مراسم را گرد هم آمدن دوستان و فرماندهان به جهت حفظ روحیه انقلابی دانست.

علی شمخانی در خصوص مهم تلقی کردن جنگ در دوران صلح به این موارد اشاره کرد::

- به جنگ باید نگاه راهبردی داشت، جنگ سرمایه و تجربه گرانبهائی برای مدیریت دوران صلح است، اکنون فرماندهان باید این کار را بکنند.
- ما در هفته دفاع مقدس هستیم باید به دنبال پاسداشت و عبرت گیری باشیم.
- در هر کشوری تجربه جنگ مبنای عملی و اساسی برای همه زمینه های توسعه قرار می گیرد؛ چرا که تجربه ای است بر اساس خون؛ و ما این منبع را در اختیار داریم.
- اگر بازدارندگی پیدا کرده ایم و قدرت برتر منطقه شده ایم و از قدرت، شناخت پیدا کرده ایم و اگر اهمیت همکاری را یاد گرفته ایم، همه مدیون جنگ است.
- اگر بخواهیم نگاهی گذرا به وضعیت اکنون و مقایسه آن با جنگ بپردازیم شباهت های زیادی وجود دارد.
- دیروز تجاوز باروت بود اما امروز باروت نیست، با سلاح حقوق و سیاست است.
- دیروز عرب ها میانجی شدند، امروز هم کشورهای دیگر میانجیگری می کنند. دیروز می گفتند جنگ را با آتش بس متوقف کنید امروز هم می گویند انرژی هسته ای را متوقف کنید بدون حقوق مشروع.
- امروز می دانیم که مقاومت بدون وحدت ممکن نیست، رقابت در ایثار است. امروز بدون پذیرش ریسک و ایثار، احقاق حق ممکن نیست.
- مخالفین ما اولویت شان عراق است موضوع اصلی امنیت عراق است.

- در دنباله برنامه نیز دکتر محسن رضایی به نکاتی درباره دفاع مقدس اشاره کردند که محورهای آن به شرح زیر می باشد:
- ضرورت تشکیل چنین گروهی‌هایی تذکری برای خود ماست که آیا به رسالت خود پایبندیم، قریب هفتاد درصد این جامعه خاطره ای از جنگ ندارند. از طرفی در شرایط بحران بین المللی هستیم، همراه با مشکلات داخلی. لذا این نشست می تواند در این برهه زمانی معنادار باشد. هر چند شرایط فعلی با شرایط سابق متفاوت است.
 - قطعاً جواب به بخش بزرگی از این سؤالات بر عهده ماست. امروز سؤالات درباره جنگ می شود که ما به عنوان یادگاران آن دوران بایستی به آنها پاسخگو باشیم.
 - اگر کار حضرت زینب(س) پس از عاشورا نبود امام حسین (ع) را به عنوان یک یاغی مطرح می کردند. اما کسی که باعث شد تردیدها از بین برود زینب بود و زینب بود که فلسفه کربلا را روشن کرد.
 - امروز نیز سؤالات مهمی راجع به مسائل جنگ وجود دارد. آیا ما دقیق به این سؤالات پاسخ می دهیم، چرا ایران وارد عراق شد؟ چرا پس از فتح خرمشهر جنگ ادامه پیدا کرد؟ و ...
 - البته پاسخ به این سؤالات ما به ما کمک می کند که بدانیم چرا می خواهند ما را از انرژی هسته ای محروم کنند. اگر جنگ را خوب بفهمیم، می توانیم بفهمیم که چه می شود. آنها به دنبال منفعل کردن ایران هستند. آنها به دنبال جلوگیری از نقش فعال ایران در منطقه هستند. دیروز می گفتند بیداری ایران نباید به بیداری کشورهای همسایه منجر شود؛ امروز می گویند فعالیت های هسته ای ایران نباید الگویی برای منطقه شود. فعالیت انرژی صلح آمیز هسته ای می تواند پیشرفت فناوری و توسعه به دنبال داشته باشد و آنها با همین موضوع مخالف اند.
 - موضوع سلاح کشتار جمعی عراق نیز بهانه بود. جنگ را درست کردند که ما را بترسانند و به قواعد گذشته برگردند؛ می خواهند ما را منفعل و کنترل کنند.
 - صریح می گویم که آنها مخالف پیشرفت ما هستند. ما نباید حرف های آنها را باور کنیم؛ ما نمی توانیم با امتیاز دادن به غرب عقب نشینی کنیم. با امتیاز دادن مشکل حل نمی شود و فقط باید تولید قدرت کرد. در جنگ، ما همین کار را کردیم و با عملیات های مختلف رسیدیم به مرز.
 - اگر بتوانیم قدرت تولید کنیم موفق می شویم. در جنگ این ثابت شد و این شما یادگاران دفاع مقدس هستید که می توانید تولید قدرت بکنید.
- سپس آقای محسن رفیق دوست نیز ضمن تجلیل از برگزاری همایش پس از نقل یک خاطره اظهار داشتند:
- در جنگ، کارشناسان ما را مسخره می کردند و باور نمی کردند که ما بتوانیم موفق شویم. امروز هم همان ها ما را مسخره می کنند که در مقابل امریکا نمی توانید ایستادگی کنید.
- وی این تجمعات را سبب برکت دانست و از برگزارکنندگان خواست، این جلسات مستمر باشد تا غربرزده ها بر ما و نسل آینده غلبه نکنند.
- آقای حسن بیگی یکی از رزمندگان دوران هشت سال دفاع مقدس در ادامه برنامه نکاتی درباره با جنگ و فرهنگ جنگ ایراد کردند:
- باید کمیته هایی ایجاد شود تا این نشست ها کاربردی شود.
 - برخی از خاطراتی که نوحه خوان ها درباره جبهه و جنگ می گویند منحرف، اشتباه، احساسی و ضد عقلانی است.
 - نگذاریم رزمندگان فراموش شوند، رزمندگان همچنان آماده ایثار و مقاومت هستند.
 - آنهایی که جنگ را ندیده اند و در جبهه نبوده اند حرف های غیر منطقی و بدون منبع و مأخذ می گویند.
 - ایران جزو ثبات خواهان است. آنها در بازار نفت دچار بحران هستند معلوم نیست شرایط پیچیده خواهد شد یا نه باید از تجارب جنگ استفاده کرد.

برگزاری سومین دوره آشنایی با دفاع مقدس

دانشجویان دانشگاه امام حسین (ع)

سومین دوره آشنایی با دفاع مقدس ویژه دانشجویان ورودی سال ۱۳۸۳ در دانشگاه امام حسین (ع) برگزار شد. در این دوره که به همت مسئول روایان فتح، سرهنگ پاسدار موسی سلیمانی، برنامه‌ریزی و اجرا گردید، تعداد ۶۰۲ نفر دانشجو از تاریخ ۱۳۸۴/۴/۱۸ تا تاریخ ۱۳۸۴/۴/۳۰ در کلاس‌های ۳۰۰ نفری حضور داشتند. طرح درس آموزشی علمی این دوره با در نظر گرفتن سیر منطقی روند جنگ و موضوعات ارائه شده توسط اساتید مجرب که از میان محققین و فرماندهان برجسته با دیدگاه‌های آموزشی بودند، انتخاب شد.

نقاط قوت این دوره عبارت بود از: هماهنگی لازم و مناسب رده‌ها، توجیه مناسب دانشجویان، دعوت از اساتید مجرب از میان سرداران و فرماندهان دوران دفاع مقدس، آشنایی کامل دانشجویان با سیر منطقی دوران دفاع مقدس، الگوگیری دانشجویان از سیره سرداران و شهیدان دفاع مقدس و رزمندگان اسلام، تقویت روحیه ایثار، تکلیف‌گرایی، خودباوری.

دانشجویان ضمن استقبال از این دوره، برای راوی‌گری اعلام آمادگی کردند. هم‌اکنون دوره آموزشی با هدف آشنایی با دفاع مقدس یکی از برنامه‌های مؤثر و بنیادین تربیتی می‌باشد که در دانشگاه نهادینه شده است. این امر در تقویت بنیه معنوی و انقلابی دانشجویان مؤثر خواهد بود و با الگوبرداری از سرداران و سیره شهیدان همچون ایثار، فداکاری، رشادت، خودباوری و ترویج فرهنگ جهاد و شهادت را در محیطی چون دانشگاه توسعه می‌بخشند.

در ادامه گزارش عنوان مباحث و درس‌ها با ذکر نام استاد ارائه می‌گردد:

- ۱- نقش روحانیت در دفاع مقدس: دکتر رضوان طلب.
- ۲- ریشه‌های تاریخی بروز جنگ: سردار غیب پرور
- ۳- شرایط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آغاز جنگ تا تثبیت جنگ: سردار جعفری.
- ۴- جنگ‌های نامنظم در دفاع مقدس: سردار نصر.
- ۵- آشنایی با عملیات بیت‌المقدس: سردار صفاری.
- ۶- آشنایی با عملیات بیت‌المقدس و آزادسازی خرمشهر: سردار جعفری.
- ۷- روند پایان جنگ: سردار درودیان.

گزارش اولین دوره آموزش ویژه راویان فتح

اولین دوره آموزشی راویان فتح را موسسه مطالعات سیاسی، فرهنگی اندیشه ناب برنامه‌ریزی و به میزبانی بسیج وزارت اقتصاد و دارایی در مرداد ماه سال جاری برگزار کرد. نظر به اینکه راویان مسئولیت تشریح وقایع جنگ را برای بازدیدکنندگان از مناطق عملیاتی جنوب و غرب بر عهده دارند، لذا اهداف آموزشی دوره به شرح زیر پیش بینی شد:

- ۱- آشنایی بسیجیان با سوابق درخشان رزمندگان اسلام در طول هشت سال دفاع مقدس.
 - ۲- انتقال ارزش‌های معنوی، فرهنگی و حماسی.
 - ۳- آشنایی با تجربیات فرماندهان و نیروهای بسیجی حاضر در صحنه جنگ.
 - ۴- آموزش و تربیت راویان فتح در مباحث نظری و عملی تاریخ هشت سال دفاع مقدس.
- در این دوره استقبال قابل توجهی به عمل آمد، تعداد شرکت‌کنندگان بالغ بر ۱۷۰ نفر بود، که کارکنان بسیجی دولت در قالب ادارات مختلف و با همکاری دو سازمان دولتی (بسیج ادارات) و غیر دولتی (انجمن راویان فتح دفاع مقدس) سازماندهی و حضور داشتند. برنامه کلاس‌های آموزشی با ذکر نام استاد و موضوع بحث که در این دوره برگزار شد به شرح زیر می‌باشد::
- ۱- فرهنگ جبهه: حجت‌السلام و المسلمین ماندگار.
 - ۲- زمینه‌ها و ریشه‌های تهاجم ارتش عراق به ایران: سردار دکتر غلامحسین غیب‌پرور.
 - ۳- جنبش نرم‌افزاری: مهندس حسین محمودی.
 - ۴- آشنایی با جغرافیای نظامی مناطق عملیاتی کشور: دکتر عزت‌الله عزتی.
 - ۵- تهاجم سراسری ارتش عراق به جمهوری اسلامی ایران: سردار فتح‌الله جعفری.
 - ۶- فنون تبلیغ: سردار بهروز اثباتی.
 - ۷- نقش تبلیغی امام خمینی (ره) در دفاع مقدس: علی میرزایی، کارشناس ارشد مدیریت امور دفاعی.
 - ۸- روند آزادسازی مناطق اشغالی: سردار احمد سیاف‌زاده
 - ۹- راهنمای راویان فتح: برادر عبدالرسول نصیری.
 - ۱۰- جنگ‌های نامنظم: سردار علاماتی.
 - ۱۱- عملیات‌های دریایی و تشریح عملیات فاو: سردار فدوی.
 - ۱۲- تنبیه متجاوز: دکتر اردستانی.
 - ۱۳- پایان جنگ: سردار درودیان.
 - ۱۴- الگوی مدیریت دفاع مقدس: سردار تولائی.
- در پایان این دوره، آموزش‌دیدگان در آزمون جامع شرکت کردند که در مدت ۵۰ دقیقه به ۴۰ سؤال تستی پاسخ دادند و ۱۰ نفر برتر در پایان آزمون این دوره معرفی گردیدند.
- مراسم اختتامیه نیز با سخنرانی سردار سرلشکر یحیی صفوی همراه بود که در پایان لوح تقدیر نیز توسط ایشان به نفرات برگزیده اهدا شد.



نمایه فصلنامه نگین ۹ تا ۱۲

اشیا و ه : مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با توجه به رسالتی که در پیش دارد و اهتمام به این که باید به جنگ با رویکرد تخصصی پرداخته اقدام به انتشار فصلنامه نگین نموده است که با توجه به نوع پرداختن به مسائل تخصصی جنگ، در نوع خود کم نظیر است. در فصلنامه شماره ۹ طی گزارشی به بررسی ۸ شماره چاپ شده پیشین پرداختیم و حال در این شماره به بررسی اجمالی شماره های ۹ تا ۱۲ می پردازیم.

فصلنامه نگین شماره ۹

در نشریه شماره ۹ و در سر مقاله آن که به قلم سردبیر به چاپ رسیده است به بررسی رویکردهای سه گانه جنگ ایران و عراق پرداخته شده است و پرسش های مطرح شده در قبال جنگ را به سه قلمرو سیاسی، نظامی و اجتماعی تقسیم بندی کرده است و چنین تحلیل نموده که آغاز جنگ یعنی پایان دیپلماسی و ارتباط زنجیروار گفتمان و جنگ را مشخص نموده است. به راستی ذهن هر انسان آزاداندیشی به این سوی خواهد رفت که علت وقوع جنگ چه بود؟ و نیز چگونه است که پس از انقلاب و زمانی که هنوز کشور ثبات سیاسی و اداری و اجتماعی خود را بازنیافته بود این چنین جنگ بزرگ و به لحاظ نظامی با ابعاد

گسترده آغاز شد و دشمن از ما چه می خواست و برای چه آمده بود؟ و
همه این سؤالات و سؤالات بسیار دیگری نیز وجود دارد که انسان را به تفکر وامی دارد و در نشریه شماره ۹ نگین به بسیاری از این سؤالات پاسخ داده شده است.
طبق جدولی که در سرمقاله آورده شده است رویکردهای سه گانه جنگ به این شرح تحلیل شده است.
۱- رویکرد انتقادی در قلمرو سیاسی جنگ.
۲- رویکرد حماسی - ارزشی در قلمرو اجتماعی و فرهنگی جنگ.
۳- رویکرد عملیاتی - تاریخی در قلمرو نظامی جنگ.

ایران هیچ تعجیلی نکرد و در بیشتر قطعنامه‌های صادر شده، این جنگ را تهاجم و تجاوز به شمار نیاورد! و حتی نظریات دبیر کل یا هیئت‌های اعزامی از آن شورا به منطقه، مورد اعتنا واقع نمی‌شد.

در دومین مقاله این بخش به پیشگفتار کتاب هجوم سراسری (روزشمار جنگ ایران و عراق) به نوشته آقای مهدی انصاری یکی از محققین و راویان مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ پرداخته شده است که مروری کلی بر زمینه‌سازی هجوم و دوره ۳۵ روزه آغاز جنگ تحمیلی دارد.

آقای حسین یکتا (نویسنده و محقق) نیز در مقاله خود مطالعه‌ای تطبیقی به جنگ‌های سه‌گانه خلیج فارس دارد و این جنگ‌ها را از همه ابعاد به زیر ذره‌بین تحقیقات خود برده و به ارزیابی آن پرداخته است.

در بخش سخنرانی فصلنامه شماره ۹، عنوان "تبلور اندیشه انتظار در صحنه نبرد" که دریابان شمخانی (وزیر دفاع وقت) بیان کرده‌اند درج گردیده است. این سخنرانی اشاره‌ای به حال و هوای دوران جنگ دارد.

در بخش نقد و نظر این شماره آقای احمد مؤمن‌زاده محقق حوزه تحقیقاتی جنگ تحمیلی به نقد و بررسی این فصلنامه پرداخته و خانم فرانک جمشیدی به نقد و بررسی کتاب پرسش‌های اساسی جنگ نوشته آقای محمد درودیان با عنوان "از پرسش‌گری تا روشن‌گری، نقد گفتمان پس از جنگ" اشاره نموده است و در سومین تیتر این بخش "نقش ارتش و سپاه در جنگ" مورد نقد و بررسی قرار گرفته که به نظرات دکتر باوند پرداخته شده است.

در بخش با راویان که بیشتر به دفاتر راویان جنگ و اسناد جنگ می‌پردازد این بار به دست‌نوشته‌های آقای مسعود مقدم، مسئول جمع‌آوری و ثبت و ضبط رخدادهای جنگ در محور سوسنگرد اهواز رجوع شده است که آقای جواد زمان‌زاده

به راستی کدامین اقشار جامعه و کدامین دستگاه‌ها به طور صحیح به رویکردهای مختلف طرح شده پرداخته‌اند و آیا این پرداختن باعث تکامل بوده یا بن‌بست؟

در قسمتی از این شماره آمده است، ایران پس از انقلاب قدرت بازدارندگی خود را از دست داده بود. یعنی اگر ما قدرت بازدارندگی داشتیم هیچ‌گاه عراق به ما حمله نمی‌کرد و در قسمتی دیگر چنین آمده است که اگر ما قدرت بازدارندگی نداشتیم پس چگونه توانستیم دشمن را متوقف کنیم و بعد او را از خاک خود بیرون برانیم، به راستی چگونه؟

یکی از سرداران ارتش از قدرت ارتش ایران پیش از انقلاب و وحشت عراقی‌ها از این ارتش صحبت به میان می‌آورد و اگر این چنین بوده است پس به چه دلیل عراق تصمیم گرفت به ایران حمله کند؟ در نهایت به این پرسش چنین جواب داده می‌شود: عمدتاً به دلیل روابط ارتش ایران و آمریکا، در درون ارتش ایران قدرتی وابسته وجود داشت که با وقوع انقلاب اسلامی و قطع رابطه ایران با آمریکا ماهیت این قدرت که یک قدرت وابسته بود پاشیده شد.

در بخش مباحث نظری این شماره که شامل دو مقاله به نوشته کارشناس مطالعات جنگ ایران و عراق علیرضا فرشچی و کی‌جی هالستی با ترجمه عبدالمجید حیدری به چشم می‌خورد که هر دو مقاله چگونگی جنگ در آینده و تاریخ جنگ‌های گذشته را به صورت آماری مثبت و منفی بیان کرده است.

قسمت مقالات با سه عنوان آغاز می‌شود. در مقاله اول که به نوشته آقای مرتضی شیرودی (کارشناس ارشد علوم سیاسی) است، مواضع و واکنش‌های سازمان ملل متحد در دو جنگ ایران و عراق و آمریکا در عراق را مورد ارزیابی قرار داده و از این ارزیابی‌ها این نکته مهم تلقی شده که شورای امنیت سازمان ملل در مورد پایان بخشیدن به جنگ عراق علیه

مقدمه‌ای نیز برای آن به رشته‌ی تحریر درآورده است. در آخرین مبحث فصلنامه که به اطلاع‌رسانی اختصاص دارد گفت‌وگویی با سرهنگ پاسدار محسن رخصت‌طلب، جانشین مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، درج گردیده که به فعالیت‌ها و روند شروع کار این مرکز اشاره شده است و در همین بخش به معرفی کتاب "جنگ خلیج" نوشته آقای سیدرضا طباطبایی اشاره شده و نگاهی گذرا به "رویکرد خبرگزاری جمهوری اسلامی به جنگ تحمیلی" در قسمت آخر این فصلنامه به چشم می‌خورد.

فصلنامه نگین شماره ۱۰

آیا تصرف سفارت آمریکا در حمله عراق به ایران تأثیر داشت؟ در سر مقاله سردبیر سعی در نشان دادن نقش آمریکا در جریانات سیاسی علیه ایران و تحرکات و تهدیدات منطقه‌ای که از سوی سایر کشورها به ایران تحمیل می‌شد، دارد و نیز در جریان تصرف سفارت آمریکا به دست دانشجویان پیرو خط امام به این نکته پافشاری می‌کند که عراق قبل از تسخیر لانه جاسوسی نیز قصد حمله به ایران را داشت و به مدارک خود امریکایی‌ها در لانه جاسوسی استناد می‌نماید و این که اشغال لانه جاسوسی نه تنها ضرری را متوجه ملت و نظام نکرد بلکه باعث اتحاد و همدلی بیشتر مردم و مسئولان و استیصال آمریکا در جوامع جهانی گردید.

گفت‌وگو با امیر دریابان شمشخانی در ادامه بحث بازدارندگی صورت گرفته است. وی با توجه به اینکه در آن زمان فرمانده سپاه خوزستان بود دلایل و شرایط آغاز جنگ را بیان می‌کند و به تحرکات و خراب‌کاری‌های مختلف عراق در مرز ایران اشاره دارد و در جایی می‌گوید:

عراق روی مرز تحرك و تجمع داشت، پاسگاه‌های مرزی ما را می‌زد، در خطوط نفتی و راه آهن ما بمب‌گذاری می‌کرد، آدم‌ربایی انجام می‌داد اما ما هیچ اقدامی که به درگیری منجر

شود انجام نمی‌دادیم و این عراق بود که جنگ را آغاز کرد. در مقاله‌ای به نام بازدارندگی، نویسنده سعی در توضیح نقش بازدارندگی در امنیت ملی یک کشور دارد و تأکید می‌کند که بازدارندگی نظامی در جلوگیری از درگیری‌های مسلحانه کاربرد دارد. موضوع اصلی برای نافذ بودن بازدارندگی آن است که کشور مورد نظر هم پیشرفته‌ترین تجهیزات را برای دفاع از سرزمین خود در اختیار داشته باشد و هم باید توان مقابله به مثل داشته باشد به گونه‌ای که تجاوز برای متجاوز بالقوه به یک پدیده پر هزینه تبدیل شود.

در مقاله‌ای دیگر به نام تصرف سفارت آمریکا، زمینه‌ها و عوامل مؤثر در تسخیر سفارت توسط دانشجویان تشریح و تجزیه و تحلیل شده است. از جمله این دلایل ملاقات نخست‌وزیر دولت موقت با مقامات امریکایی و سفر شاه به این کشور ذکر شده است و اینکه مردم از آن بیم داشتند که حضور شاه در آمریکا کودتای ۲۸ مرداد دیگری را در پی داشته باشد و این داستان مجدداً تکرار گردد. در این مقاله آمده است سفارت آمریکا در تهران با داشتن ۱۴۰۰ کارمند پیش از انقلاب بزرگ‌ترین سفارت در خاورمیانه محسوب می‌شد و از این مطلب به راحتی می‌توان میزان خسارت وارده به کشور آمریکا در جریان تسخیر لانه جاسوسی پی برد.

در این شماره آقای علیرضا فرشچی "بازدارندگی دو راه‌برد" و آقای رایزر داوولسوسکی با ترجمه عبدالمجید حیدری "بازدارندگی در امنیت ملی کشورهایی با اندازه متوسط" را به عنوان مبحث نظری ارائه نموده‌اند. در بخش مقالات نیز آقای رضا مؤمن‌زاده نگاهی اجمالی به مهم‌ترین روابط ایران و آمریکا داشتند و در ادامه این بخش پیشگفتار کتاب "ماجرای مک‌فارلین" روز شمار جنگ ایران و عراق درج گردیده است.

در قسمت سخنرانی، سردار سرلشکر غلامعلی رشید سخنانی

بین‌المللی طی جنگ سرد" می‌خوانیم:

هویت ملی نقش مهمی در روابط بین‌الملل باز می‌کند، هنگامی که فشار گروه‌های ملی‌گرای قومی به طور موفقیت‌آمیزی سیاست خارجی کشوری را چنان تحت تأثیر قرار می‌دهد که منافع آن کشور با منافع قومی ملی منطبق می‌شوند مناقشات نظامی بین‌المللی رخ می‌دهد.

در مقاله "باقری فراتر از دست‌نوشته‌هایش" به نقل از شهید داوود کریمی می‌خوانیم:

صبح همه در به در دنبال این بودند که سپاه به اتاق جنگ بیاید، مدتی بود ما را راه نمی‌دادند. به این اتاق رفتیم من اینقدر به اطلاعات و مجموعه داشته‌های ذهنی ایشان (حسن باقری) متکی بودم که هفت، هشت نفر را همراه خودم نبردم در فرازی از نوشته‌های این شهید بزرگوار آمده است: اگر در شناخت دشمن هزار شهید هم تقدیم شود، می‌پذیریم اما در اثر ناآگاهی از وضعیت دشمن، منطقه و زمین یک شهید هم پذیرفتنی نیست.

در قسمت دیگری از این شماره روزشمار "آخرین تلاش‌ها در جنوب" چاپ مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ معرفی شده است که در آن به وضعیت جنگ پس از سقوط فاو و آغاز عملیات‌های کربلای ۴ و ۵ اشاره شده و نیز پس از آن ماجرای مک‌فارلین توضیح داده شده است.

در مقاله‌ای به نام "توازن شکننده در جنگ ایران و عراق" به تأثیر شکست‌های وارد شده به لشکر عراق بر روحیه نیروهای عراقی اشاره شده است.

فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در سخنرانی خود که در این شماره به چاپ رسیده است شهید حسن باقری را یکی از قهرمانان متواضع این ملت و کشور معرفی می‌کند: "او یک نابغه بود که از نبوغ خود در طرح‌ریزی‌های عملیاتی تا راه‌اندازی واحدهای اطلاعاتی، سازمان‌های یگان‌های رزم و

ایراد نموده و در بخش نقد و نظر مقاله‌ای با عنوان "بررسی گفت‌وگوهای پس از جنگ بر اساس دو رکن ذهنیت و کلیت" نوشته خانم فرانک جمشیدی به رشته تحریر درآمده است. گروه پژوهش فصلنامه نیز در این بخش به بررسی مباحث مطرح شده در گرامی‌داشت هفته دفاع مقدس پرداخته است.

در قسمت با روایان مصاحبه‌ای با علی شمشانی انجام گرفته که در این مصاحبه علل شروع جنگ، نحوه ادامه جنگ، چگونگی پیروزی‌ها و شکست‌ها به صورت یک سند شفاهی بازخوانی شده است.

در بخش اطلاع‌رسانی دفتر ادبیات و هنر مقاومت، کتاب تسخیر و پایان‌نامه‌های دافوس درباره جنگ تحمیلی به ترتیب و در بخش‌های جداگانه معرفی گردیده است.

فصلنامه نگین شماره ۱۱

در فصلنامه شماره ۱۱ نگین ایران در مقاله "در رثای نظریه‌پرداز جنگ" به قلم سردار غلامعلی رشید به سرگذشت شهید حسن باقری اشاره شده است و نویسنده خود را ارادتمند این شهید بزرگوار می‌خواند و او را بنیان‌گذار تفکر فنی کلاسیک و بنیان‌گذار قدرت دفاعی جدید در جبهه‌های ایران معرفی می‌کند. شهید باقری در سن ۲۶ سالگی به فرماندهی رسید و مسئولیت‌های بسیار سنگین را به عهده گرفت. در فرازی از سخنان شهید باقری و از زبان او آمده است که باید به خود جرأت داد و شیوه جنگ را تغییر داد. هر کدام از ما از تواضع و فروتنی بسیار شنیده‌ایم اما وقتی فردی در جبهه‌ها فرمانده باشد و به مادر خود بگوید که در جبهه‌ها سقایی بیسیجی‌هاست و برای آنها آب می‌آورد چه نامی می‌توان بر او نهاد؟

در بخشی از این شماره از بازدارندگی در جنگ بحث شده است که در شماره‌های قبل نیز اشاره شده است.

در مقاله "همسایگان ناخواسته؛ قومیت مشترک و کشمکش

در پی ناکامی‌های متعدد در سال‌های نخستین جنگ و آزادسازی مناطق اشغالی به مرحله نوینی وارد شد و منطق نبرد و نگرش دفاعی آن بالاخص درباره چگونگی عملیات‌های محدود، نیمه گسترده و گسترده متحول شد و سازمان رزم جدید بر پایه حضور نیروهای مردمی در قالب سازمان سپاه در کنار ارتش جمهوری اسلامی ایران شکل گرفت.

عملیات بیت‌المقدس به آزادسازی منطقه‌ای به وسعت ۶ هزار کیلومتر مربع از جمله آزادسازی شهرهای خرمشهر و هویزه و جاده اهواز خرمشهر و منطقه جفیر و ۱۸۰ کیلومتر مرز از خرمشهر تا شلمچه و کوشک طلائیه هورالهوریه انجامید.

در مقاله‌ای دیگر با عنوان "مرور کلی مواضع امام خمینی (ره) در پنج مقطع از تاریخ جنگ (با تأکید بر مذاکرات صلح)" آمده است: امام خمینی پس از ناکامی عراق و استقرار در مناطق اشغالی شرایطی را برای برقراری صلح مطرح نمودند مشتمل بر:

- ۱- عقب‌نشینی بدون قید و شرط ارتش عراق،
- ۲- پرداخت خسارت،
- ۳- استعفای صدام از حکومت عراق و آزاد گذاشتن ملت عراق.

در مطلبی به نام توطئه آمریکا و عراق در حمله به ایران، سخنرانی شهید همت در پادگان دوکوهه در ۱۶ فروردین ۱۳۶۲ به چاپ رسیده است. در فرازی از این سخنرانی آمده است: "برای حمله عراق به ایران مقدمات آماده بود. قرار بود درست مانند طرح اسرائیل برای حمله به مصر ۲۴ ساعت قبل از حمله، هواپیماها بلند شوند بیابند و تمامی فرودگاه‌ها را بزنند و قرار بود بلافاصله از زمین و هوا و دریا اینها بریزند و بیابند و آمدند." یاد این سردار خیر گرامی باد.

در بخشی از این شماره گفت‌وگویی با دکتر کاشی با عنوان

آموزش نیروهای زرهی بسیار سود برد. در صفحات پایانی این شماره به معرفی نمایشگاه و پایگاه اطلاع‌رسانی جنگ پرداخته شده است که در آن هدف از تأسیس این پایگاه توسط مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ چنین بیان شده است.

- ۱- اهتمام به شناخت تمامی موضوعات مربوط به جنگ.
- ۲- ارتقای فرهنگ عمومی و تقویت روحیه جهادگری و حماسه‌گری.
- ۳- هدایت افکار و تصحیح تلقیات عمومی در مورد جنگ که به منزله امانت گران قدری نزد ماست.
- ۴- انتقال آن به نسل‌های آینده از راه‌های مختلف.
- ۵- زنده نگه داشتن و جاودانه کردن اصول و ارزش‌ها برای مردم و نسل‌های آینده به منظور دستیابی بر قله‌های افتخار.

فصلنامه نگین شماره ۱۲

خرمشهر شهری است که بی‌گمان هر ایرانی وقتی نام آن را می‌شنود به یاد قهرمانی‌ها، دل‌آوری‌ها و مقاومت

مردانی می‌افتد که با خون خود دیواری بسیار عظیم و محکم در مقابل هجوم دشمنان این آب و خاک ساختند و واژه مقاومت واژه‌ایست که با خرمشهر آمیخته است در سرمقاله به قلم سردبیر آمده است: نام خرمشهر در یک فرایند سیاسی نظامی و اجتماعی به نماد مقاومت مردم ایران تبدیل شده است و امتداد مفاهیم و معانی مندرج در این نام به عنوان یک نام بزرگ و تاریخی صرفاً با تجلیل از گذشته تحقق نمی‌یابد بلکه باید بر پایه بزرگی‌ها و عظمت حاصل از مقاومت و پیروزی در خرمشهر در سراسر کشور به طور عام و در خرمشهر به طور خاص زمینه استقرار سازمان جدیدی را فراهم کرد که در غیر این صورت حماسه فتح خرمشهر صرفاً در حد یک خاطره مطرح خواهد شد.

در مقاله "تحلیلی بر عملیات بیت‌المقدس" می‌خوانیم: ایران

"گفتمان جنگ" نقد و بررسی شده است که مورد توجه علاقه‌مندان بسیاری در این حوزه شد.

در قسمت مباحث نظری دکتر مصطفی زهرانی "نظریه‌های پایان جنگ" را بررسی نموده و محمد علی قاسمی مقاله "آزمون نظریه‌های پایان جنگ در جنگ ایران و عراق" نوشته تنوکان هوی را ترجمه کرده است.

در قسمت مقالات "تحلیلی بر عملیات بیت المقدس" نوشته فتح‌الله جعفری که در بالا به آن اشاره شد و مقالاتی از آقایان حمید فرهادی‌نیا با عنوان "مرور کلی مواضع امام خمینی (ره) در پنج مقطع از تاریخ جنگ"، و هادی نخعی (نویسنده روزشمار جنگ) با عنوان "تجدید رابطه امریکا و عراق در جریان جنگ تحمیلی" درج گردیده است. مقاله‌ای نیز با عنوان "عراق تحت حاکمیت صدام: کشاکش قدرت و ناتوانی" کاری از گروه ترجمه فصلنامه در این شماره آمده است.

در بخش نقد و نظر آقایان علیرضا فرشچی به معرفی و نقد "گفتمان جنگ در رسانه‌ها و زبان ادبیات"، حمید فرهادی‌نیا به نقد کتاب "علل تداوم جنگ" و محمد درودیان به نقد و بررسی نتایج یک نظرسنجی درباره "ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر" پرداخته‌اند.

در بخش با راویان، اسناد مربوط به "تغییر استراتژی عملیاتی سپاه از جنوب به شمال" درج شده و در بخش اطلاع‌رسانی آقای علیرضا کمره‌ای به معرفی کتاب "خرمشهر در جنگ طولانی"، آقای سیدمسعود موسوی به معرفی کتاب ورود به خاک عراق؛ ضرورت‌ها و دستاوردها" و گروه پژوهش فصلنامه به معرفی پایان‌نامه‌های دافوس ارتش درباره جنگ تحمیلی پرداخته‌اند.

نهمین جشنواره انتخاب کتاب دفاع مقدس

کوتاه نیز هیچ يك از آثار، واجد شرایط احراز رتبه تشخیص داده نشد.

در گروه خاطره و در قسمت "آثار خودنوشت"، کتاب "۶۴۱۰" مجموعه خاطرات آزاده خلبان سرتیپ حسین لشکری، کتاب "یکشنبه آخر" نوشته سرکار خانم معصومه رامهرزی و کتاب "گریانه" اثر سرهنگ سعید اسدی فر به ترتیب به مقام های اول، دوم و سوم رسیدند و هیئت داوران کتاب "تا شکست حصر" خاطرات محمد هاشم پور یزدان پرست را به دلیل پرداختن به مقطعی خاص و حساس از تاریخ جنگ تحمیلی شایسته تقدیر دانست. در قسمت "آثار شفاهی" کتاب "شب های بی مهتاب" از خاطرات سرهنگ آزاده شهاب الدین شهبازی با مصاحبه و تدوین محسن کاظمی، حائز رتبه نخست، کتاب "اسیر کوچک" از خاطرات آزاده ی سرافراز، غلامرضا رضازاده با مصاحبه و تدوین حسین نیری رتبه دوم و کتاب "جاده های سربی" از خاطرات سردار احمد سوداگر با مصاحبه و تدوین محمد مهدی بهداروند رتبه سوم را کسب نمودند و در همین قسمت هیئت داوران کتاب های "خراجی ها"، "تکلیف است برادر" و "ستاره ی شمالی" را شایسته تقدیر دانست.

در گروه شعر و در قسمت اشعار گردآوری شده، کتاب "روایت مجنون" از انتشارات دبیرخانه کنگره سراسری شعر دفاع مقدس رتبه نخست را احراز نمود و در قسمت "مجموعه

نهمین جشنواره کتاب سال دفاع مقدس در تاریخ سه شنبه ۲۴ آبان ۱۳۸۴ در مجتمع فرهنگی و هنری سیدالشهدا با همت بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس و همکاری معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و معاونت فرهنگی پژوهشی بنیاد شهید برگزار گردید.

در این دوره ۳۵۰ عنوان کتاب معرفی شد که استان تهران، استان بوشهر و نشر شاهد به ترتیب از ناشران فعال در عرصه دفاع مقدس بودند و بر خلاف ۸ دوره گذشته که در ۹ رشته داورها انجام می شد، این بار در ۷ رشته خاطره، شعر و قطعه ادبی، داستان، هنر، تحقیق و پژوهش، جنگ شهید و زندگی نامه، کودک و نوجوان گزینش آثار صورت گرفت. لازم به ذکر است که طی حکمی از سوی معاونت ادبیات و انتشارات بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس، جناب آقای دکتر محمدرضا سنگری به عنوان دبیر علمی این جشنواره منصوب گردید.

آثار نویسندگان برتر در نهمین جشنواره کتاب سال دفاع مقدس به شرح ذیل می باشد:

در گروه "داستان" و در قسمت "رمان" هیئت داوران هیچ اثری را شایسته مقام ندانست و از رمان "اشکانه" به دلیل روایت صمیمانه و دردمندانه آن از مسائل و مشکلات جانبازان و خانواده های محترم آنان تقدیر به عمل آمد در قسمت داستان

زمینه‌ی دفاع مقدس بسیار کم است. وی در ادامه اضافه کرد که در این میان ۱۶۳ اثر رسیده مورد داوری و بررسی قرار گرفته است که کمیته داستان ۴۰ اثر، کمیته تحقیق و پژوهش ۲۴ عنوان کتاب، کمیته هنر ۱۷ اثر، کمیته جنگ شهید و زندگی نامه ۷۶ اثر و کمیته کودک و نوجوان ۲۵ عنوان بوده است.

در پایان جشنواره بیانیه‌ای صادر گردید که به نقاط ضعف و قوت نویسندگان اشاره شده و در همین باره راه‌کارهایی نیز در ۹ عنوان اشاره شده است.

مسئله قابل توجه در این دوره کاهش کتاب‌های پژوهشی و همچنین عدم انتخاب کتاب برگزیده رتبه اول می‌باشد. از میان ۳۵۰ عنوان کتاب تعداد کمتر از ۱۰ کتاب در حوزه پژوهش و تحقیق ارائه شده است.

گرچه انتشار کتاب در حوزه جنگ در هر زمینه‌ای، ارزشمند و قابل تقدیر است، ولی آن‌چه موجب تعمیق مفاهیم و مباحث خواهد شد، تنها از مسیر تحقیق و پژوهش قابل تحقق است، امید است بنیاد حفظ آثار و سایر مراکز و متولیان حوزه دفاع مقدس برای گسترش حوزه تحقیق و پژوهش سیاست‌گذاری و پشتیبانی‌های لازم را مورد اهتمام قرار دهند.

اشعار انفرادی " هیئت داوران هیچ اثری را شایسته کسب رتبه‌های اول و دوم ندانست. اما مجموعه "پرسه در سپهر" سروده آقای حمیدرضا حامدی را واجد شرایط برای کسب رتبه سوم اعلام نمود. در قسمت نقد و پژوهش‌های ادبی هیچ اثری مقام نخست را کسب ننمود و کتاب "صور خیال در شعر مقاومت" نوشته آقای حسن قاسمی مقام دوم را از آن خود کرد و در قسمت نشر ادبی، کتاب "شب يك رؤيا" نوشته آقای سید ضیاءالدین شفیعی شایسته تقدیر دانسته است.

در گروه تحقیق و پژوهش نیز کتاب سی‌وهفتم روزشمار جنگ ایران و عراق با عنوان "توسعه روابط با قدرت‌های آسیایی" تألیف آقایان هادی نخعی و حمیدرضا مشهدی فراهانی به دلیل توجه به حوادث سیاسی و نظامی مرتبط با جنگ، پس از عملیات‌های خیبر و بدر و استفاده گسترده از منابع و اسناد دست اول و ارایه تحلیلی عمیق از حوادث دوره مورد بررسی در مقدمه کتاب، در جایگاه مقام سوم قرار گرفت و هیچ کتاب دیگری حائز رتبه‌های اول و دوم معرفی نشد.

در گروه جنگ شهید و زندگی نامه هیچ کتابی مقام نگرفت و کتاب‌های "چشمی در آسمان"، "رؤیاهای آسمانی" و "از عشق و نیمکت‌های خالی" شایسته تقدیر اعلام شد.

در گروه کودک و نوجوان که به سه قسمت شعر، داستان و هنر تقسیم شده، در بخش شعر هیچ اثری مقام نگرفت و شایسته تقدیر اعلام نشد و فقط کتاب "ناگهان فرشته‌ها" سروده آقای روزبه فروتن اثری با کیفیت بهتر نسبت به آثار دیگر معرفی گردید. در بخش داستان کودک و نوجوان، رتبه دوم را کتاب "چه کسی ماشه را خواهد کشید" نوشته آقای رحیم مخدومی کسب کرد و کتاب‌های "مهجر کوچک" و "نگهبان کوچک" نوشته آقای محسن مطلق حائز رتبه سوم شد و هیچ اثری در جایگاه نخست قرار نگرفت. در بخش هنر کودک و نوجوان نیز کتاب "عکاسی جنگ" نوشته شهید سعید جان‌بزرگی مقام اول، نمایشنامه‌های "برگریزان" نوشته آقای سیروس همتی و "قطار جنوب" نوشته علیرضا حنیفی به طور مشترک مقام دوم و کتاب "وضعیت‌های نمایشی" نوشته آقای جمشید خانیان نیز مقام سوم را کسب کردند.

دبیر علمی این جشنواره در نشست خبری نهمین دوره کتاب سال دفاع مقدس این نکته را مهم دانستند که در سال ۱۳۸۳ که ۴۰ هزار عنوان کتاب به چاپ رسیده است، ۳۵۰ عنوان در

EDITORIAL

Need for sociological approach to war / Mohammad Doroudian — 6 —

INTERVIEW

An interview with major general Rashid on deterrence, social groupings and war — 12 —

THEORETICAL ISSUES

Social origins of war, with an emphasis on Iran - Iraq war / Thom Workman — 32 —

Interaction of war symbols and national entity in Russia (travel lessons) / Dr. Aminian - Dr. Karami — 48 —

ARTICLES

Occupation and occupationism from people forces' point of view / Majid Nadaf — 54 —

Socio - cultural approach to Iran - Iraq war / Khosro Shahmohamadi — 86 —

Khosestan crisis (Iran - Iraq war chronology) / Hossen Yekta — 95 —

SPEECH

An analysis of development trend of the war / Martyr Bagheri — 122 —

CRITIQUE & COMMENT

Media reflection of war / Momenzadeh — 138 —

A survey of two phenomena: war and the generations gap / a critique on a dialog — 145 —

The relationship between social integrity and war / Mohsen Jalali Farahani — 150 —

War martyrs statistics (demographic make-up) — 155 —

BULLETIN

A story of the fondness circle of the sacred defense veterans — 158 —

Opening the third round of familiarity with the sacred defense — 160 —

An account of the 2nd training course of Ravian - e- fath — 161 —

Index of Neghin quarterly — 162 —

Opening the 9th book festival of the sacred defense — 167 —

Iran-Iraq War Studies Quarterly

Publisher	The Center for War Studies & Researches
Editor in Chief	Mohsen Rokhsat Talab
Managing Editor	Mohammad Doroudian
Board of Advisors	Hossein Ardestani, Gholam Ali Chegini, Mohsen Rashid, Hossein Salami, Bahaodin Sheikhol Eslami, Hossein Alaei, Ali Reza Kamareii, Majid Mokhtari, Hamid Reza Mashhadi Farahani, Mahmoud Yazdanfam
Editorial Board	Faranak Jamshidi, Gholam Ali Rashid, Javad Zamanzadeh, Ali Reza Farshchi, Majid Naddaf
Executive	Rouhollah Mohammadi
Edited by	Ahmad Nosrati
Cover Designer & Typography	Abbas Dorudian
Type Setting	Hadi Sherafat
Publishing Supervisor	Rouhollah Mohammadi
Logistics	Mohammad Shariati
Web Site	www.negin.ciw8.net
Address	Shahid Soleimanzadeh Alley , Shariati Ave , Qods Squ , Tehran , I.R.Iran
Sale Center Tel	+9821-66495572-66497227
Tel Fax	+9821-22709607
Price	7000 R

■ The expressed view in articles are those of their authors.

■ The materials of this quarterly can be used by giving reference.

■ The Articles Won't Return.





The Quarterly on Iran - Iraq War Studies